د اطلاعاتو او کلتور وزارت

بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

رساله ها و مقالات دربارهٔ

سید جمال الدین افغانی

د سید جمال الدین افغاني د مړینې غونډه
د ده د اتیام کلیزې په ویار
کابل ۱۳۵۵ ش



تمام و تدوین
ب الرحمن جدیر

رساله ها و مقالات دربارهٔ

سید جمال الدین افغانی

باهتمام و تدوین

حبیب الرحمن جدیر

به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیهقی

حوت ۱۳۵۵

«حریت افکار سید جمال الدین افغانی وطبیعت نجیب ودرست وی

درموقع صحبت مرا باین اعتقادواداشت که من درپیش خودم یکی از آشنایان

قدیم خویشتن مثلا ابن سینا یا ابن رشد را باردیگر زنده شده می بینم،

یا یکی ازآن آزاد مردان بزرگ راکه دردنیا نمایندهٔ روح انسانیت بوده‌اند،

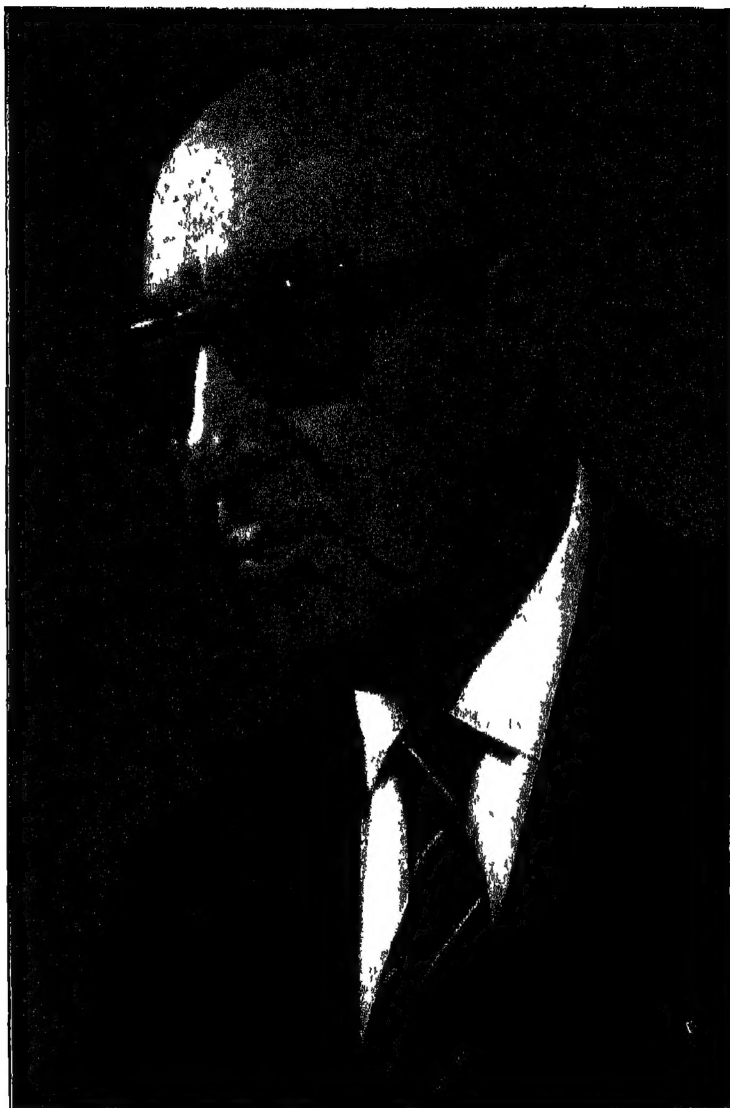
مشاهده می کنم .»

رنان، نویسندهٔ فرانسوی

معاصر سید

نوت:

پورتریت روی جلد تمثال سیدجمال‌الدین افغانی که استاد مرحوم عبدالغفور برشنا ترسیم کرده است



بساغلی محمد داؤد رهبر انقلاب و رئیس جمهور افغانستان که به تاریخ ۲٤ اسد ۱۳۵۵
پیامی عنوانی مجلس بزرگداشت صدمین سال ورود سیدجمال الدین افغان بمصر، صادر
نموده بودند .

دربن کتاب میخوانید.

۱ـ پیام بناغلی محمد داؤد رهبر انقلاب جمهوری درصفحه سوم

۲ـ الف و(ب) تذکر پوهاند دکتور نوین

۳ـ مقدمه ازصفحه یك تادوم .

٤ـ بیانیه‌ی پوهاند دکتورنوین درسیمینار اسکندریه از صفحه ٤ تا ۱۰ .

٥ـ سیدجمال الدین افغانی در آیینه ی مطبوعات مصر وشرق ازصفحه ۱۱ تا ٥٤
ترجمه ښاغلی حیدر

٦ـ کنار نیل نامه‌ی استاد خلیلی در سیمینار اسکندریه از صفحه ٥٥ تا ٥٩

۷ـ مصاحبه‌روزنامه یونس‌فرانسوی
ملاقات ومذاکرات سیاسی سید ازصفحه ٦۰ تا ۸۰ ترجمه ښاغلی رشتیا
تبصره های سیاسی سیدجمال الد ـ

۸ـ استادمن سید جمال الـدین ازصفحه۸۱ تا۹۹ ترجمه ښاغلی شفیق «وجدان»

۹ـ جمال الدین افغانی برانگیزندهٔ انقلاب ازصفحه ۱۰ تاص ۱۳۳ ترجمه ښاغلـــی
محمد طاهر غفاری

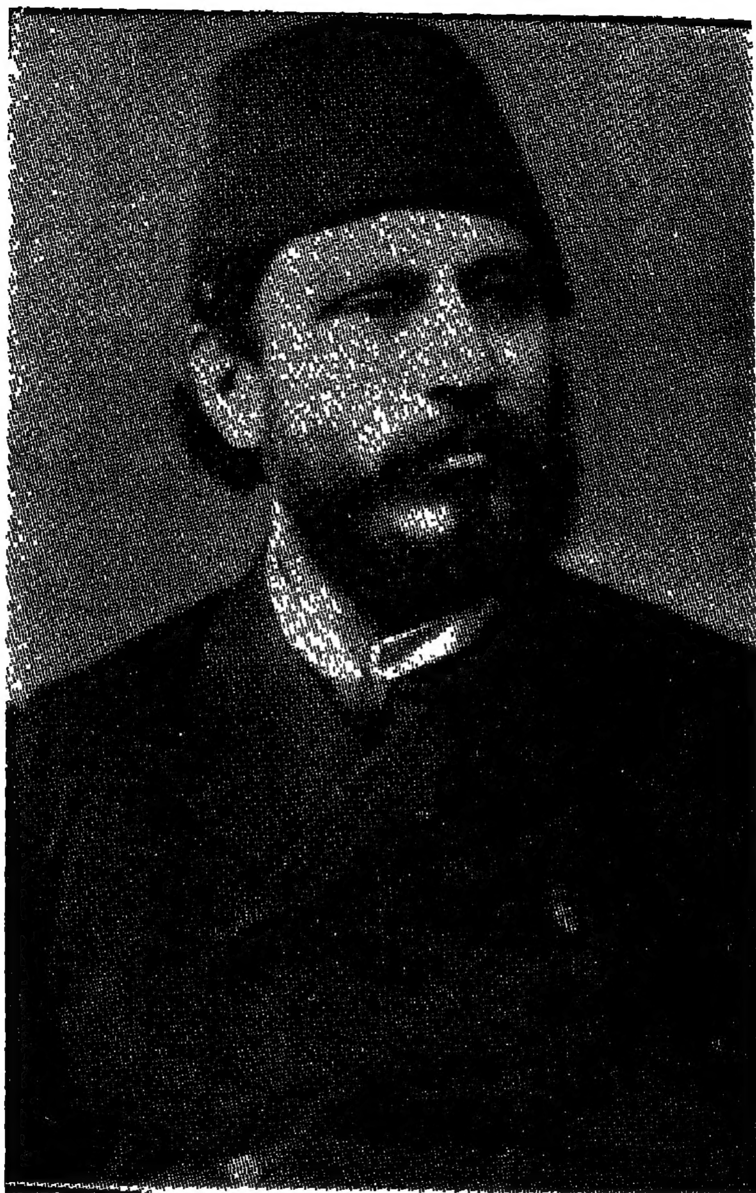
۱۰ـ فلسفه سید جمال الدین . ازص ۱۳٤تاص۱۷٥ترجمه‌ښاغلی‌عبدالباقی‌هباء

۱۱ـ شخصیت سید جمال الدین ازصفحه ۱۷٦ـ۲٥۳ ترجمه ښاغلی عبدالحلیم ثاقب

۱۲ـ دافغان سیدجمال لدین ژوندبه‌یوه‌کتنه ص ۲٥٤ ـ ۳۱۲ تعلم دکتور محمود قاسم
مرحمان پـــو هنار عـائـذالله «محـور»
محمد ولی «اواب»

۱۳ـ اعجوبه شرق ښاغلی محمداسماعیل وطن پرست نویسندهٔ ایرانی ص ۳۱۳ـ۳۲٤

۱٤ـ تابوت سید جمال الدین ترجمه، ښاغلی شفیق وجدان ص۳۲٥ـ۳۳۲



سید جمال الدین افغانی به لباس ترکی در استانبول .

تذکر:

وزارت اطلاعات و کلتور مفتخر است که از آغاز طلیعه نظام نوین در
حیات سیاسی و اجتماعی کشور علاوه بر وظائف عمدهٔ اطلاعاتی، تنویری
و ارشادی در پرتو پالیسی کلتوری دولت مترقی جمهوری به ادای
رسالت فرهنگی خود در زمینهٔ معرفی رجال علمی، قهرمانان ملی و تاریخی
و مشاهیر وطن نیز پرداخته است.

در ادامه این سلسله اکنون از شخصیت سترگ و مصلح عظیم،
مبارز سیاسی و نابغهٔ شرق سید جمال الدین افغانی تجلیل بعمل می‌آورد
که با مرور هشتاد سال از وفات آن قاید اسلامی تصادف میکند.

انعکاس زندگینامه و خاطرات چنین مرد شجاع و دانشمند، دلیر
و پرآوازهٔ نامدار افغانستان و برانگیزندهٔ انقلاب و مدنیت شرق
و اسلام در چهرهٔ تاریخ معاصر کشور ما و دنیای عرب که در ماه
اگست ۱۹۷۶، سیمینار صدمین سال ورود سید بمصر در اسکندریه
برپا گردید و هیئت افغانی بریاست اینجانب در آن اشتراک ورزید
نمایانگر توجهات عمیق دولت جمهوری در احیای مفاخر کلتوری،

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

تجلیل صدمین سال ورود سید جمال الدین افغانی در مصر

صد واندی سال پیش مرد بزرگواری که از سرزمین افغانستان برخاسته وندای وحدت اسلام و بیداری و مبارزه با استبداد واستعمار را به تمام شرقیان و مخصوصاً مسلمانان داده بود ، با عصائی و قبایی بسرزمین مصر وارد شد .

وی متاع دنیوی و وسیلهٔ مادی در دست نداشت ولی زبانی گویا وسوزی در دل وشوری درسر داشت ، و مانند افغانستان وهند وایران وترکیه در کالبد مصر وتمام عالم عربی نیز روحی تازه دمید و جوانان مصر را به سوابق درخشان تاریخ اسلام ملتفت ساخت و سلاح تیز مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی را بکف سوران و دانشمندان و نویسندگان و رهبران مصری داد .

مسلمانان عربی درسرتا سر کشور های ناطق بالضاد ، این مبادی وحدت ومبارزه با استبداد و استعمار را بمنزلت رهبرخود شناختند ودرمصرو سوریه شاگردانی مانند محمد عبده و سعد زغلول و مصطفی کامل و ادیب اسحاق وصدها تن دانشمندان مبارز را پرورش داد ،

ملی وتاریخی وسیاسی وطن عزیز ما میباشد ، که یقین داریم مطالعهٔ سیرت این علامه بزرگ راهیست که دلبستگان مفاخر تاریخ را به میزان فداکاریها وتلاشهای فرزندان پاکنهاد این سرزمین در راه بیداری ونجات مردم شرق آگاه میسازد وپیوندهای انسانی را بهم اتصال می بخشد وبرای نسلهای آیندهٔ این مرزوبوم مطالعهٔ آثار وزندگینامه این راد مردان تاریخ گواه صادق مساعی فرهنگی دوران جمهوریت میباشد .

« رساله ها و مقالات در بارهٔ سید جمال الدین افغانی » باهتمام وتدوین بناغلی محترم (چد ہر) که تصویری از طرحها ومجاهدات اصلاح طلبانهٔ سید جمال الدین افغانی را در شرق وغرب میکشد ، درخور توجه و تقدیر میباشد که بالنوبه از همکاری صمیمانهٔ اعضای دانشمند (انجمن یاد بود سید جمال الدین افغانی) اظهار قدردانی وتشکر مینمایم .

آرزومندم که خداوند مردم ما را در راه تحقق آمال ملی وانسانی شان پیروز گرداند .

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

پیام ښاغلی محمدداود رئیس دولت
جمهوری افغانستان درمجلس تجلیل صدمین سال ورود سیدجمال الدین افغانی بمصر

برای من و هموطنانم مایهٔ امتنان زیاد است که دولت دوست وبرادر مصر صدمین سال ورود مجاهد وفیلسوف بزرگ سیدجمال الدین افغانی رابه آنکشور تجلیل مینماید، وبنیاد علایق برادرانهٔ دو ملت را بیش ازپیش استوار میسازد.

اکنون صدسال ازآن فرصت تاریخی میگذرد یادنامهٔ آن شخصیت بصیر، دانشمند وخدمتگار عالم اسلام وبشریت، خاطرهٔ روزهای رازنده میسازد که پیام ملتهای ما برای بشریت پیامی مشترک بود، و سید جمال الدین فرزند افغانستان چون قاصدی دلیر، آزاده وروشنفکر این پیام رابه جهانیان ابلاغ میکرد وبرضد جهل، نابرابری، استبداد واستعمار میجنگید.

آرزو دارم خداوند «ج» چراغی راکه آن مرد بزرگ برافروخته است همواره روشن ونورانی بدارد وعالم اسلام را برای انجام رسالتهای انسانی، اخلاقی واجتماعیش توفیق بیشتر عنایت کند.

محمدداود

تاریخ: ۲۴ - اسد ۱۳۵۵
مطابق به ۱۵- اگست ۱۹۷۶

تا که بعد از مرگ او همان مبارزۀ جمالی را ادامه دادند ، ودر مصر و ترکیه وایران مشروطیت و حکومت قانون وجنبش و حرکت را بوجود آوردند .

ملت نجیب مصر این استاد نهضت جدید خودرا فراموش نمیکنند وهمواره نام او را باعزواحترام می برند ، واینک در اواخر ماه سنبله ۱۳۵۵ ش مجلس بزرگ تجلیل این مرد نامور شرق را بنام مهرجان سید جمال الدین در اسکندریه با شتراك نماینده گان جمهوریت افغانستان وجمهوریت مصر تأسیس وبه تقریب بزرگداشت صدمین سال ورودش بخاك مصر مراسم شانداری را که حاکی از برادری ودوستی ملتین افغان ومصر بود بمعرض اجرا گذاشتند .

درین مراسم پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور جمهوریت افغانستان وساغلی استاد خلیلی سفیر کبیر افغانی در بغداد وساغلی دکتور عبدالواحد کریم سفیر کبیر افغانی در قاهره شرکت کردند وساغلی وزیر اطلاعات و کلتور پیام ساغلی رئیس دولت افغانستان را هم درآن محفل قرائت نمود ـ ومراتب وداد وخدمات دوستانۀ ملت افغانستان را به ملت برادر مصر طی محافل متعدد دیگه با شتراك رجال بزرگ مصری برگزار مشد تقدیم نمودند .

جراید مصر نیز بمناسبت این مهرجان مقالات ومصاحبه های متعددی نشر کردند که اینك ما ترجمۀ برخی ازآن مضامین ورساله ها ومقالات دیگررا که از احساسات نیک برادری ودوستی ملتین افغان وعرب نماینده گی میکنند درین اوراق یکجا به خوانندگان عزیز خود تقدیم میداریم .

(انجمن یادبود سید جمال الدین افغانی)



پوهاند دکتور نوین حین ملاقات بامرحوم انورالسادات رئیس جمهور عربی مصر
در عکس دکتور «عبدالواحد کریم» سفیر کبیر دولت جمهوری افغانستان در قاهره نیز دیده میشوند

بیانیه پوهاند دکتور نوین در سیمینار اسکندریه

نابغه‌یی شجاع از دل کوهسار افغانستان

افتخار دارم که در مجلس بزرگداشت هموطن نامدارم سید جمال الدین افغان که خدمتگزار صدیق اسلام و از مردان حق‌پرست جهان بود، در کشور دوست و برادر مصر اشتراک میورزم. سید جمال الدین افغانی در اسعد آباد کنر واقع در شرق افغانستان چشم به جهان کشود و از آن جا با پدر خویش سید صفدر که از مشاهیر علمای زمان بود به کابل منتقل شد. تحصیلات خویش را در پایتخت افغانستان بپایان رساند. از آن پس راهی هند شد و در آن جا نیز به اندوختن دانش پرداخت. سپس بشرحی که در کتب و آثار مذکور است و دانشمندان محترم همه بر آن نیک آگاهند سفرهای بسیار کرد و همه جا در راه خدمت به مسلمانان و دعوت آنان به اتحاد و مبارزه برای کسب آزادی و ستیزه با مفاسد سلطنت های استبدادی، صادقانه جانفشانی نمود، تا سرانجام در ترکیه چشم از جهان بست. پس از آن در سال ۱۳۲۳ شمسی (روزهای اخیر ۱۹۴۴) بخواهش دولت افغانستان و موافقت کشور دوست ترکیه «عظام رمیم» سید بکابل منتقل شد و در باغ یونیورستی کابل بخاک سپرده شد. امروز آرامگاه سید در کابل زیارتگاه خاص و عام است.

سید جمال الدین بنا بر روایات دوست نزدیک و مشاور و صدراعظم امیر روشنفکر و خردمند افغانستان محمد اعظم خان بود . وی تا آنکه به شهادت گفتار و آثار خودش (۱) و قول نزد یک ترین دوستان و شاگردانش در خاک افغانستان بدنیاآمد و همانجا بزرگ شد و خود را اهل آن سرزمین میدانست . ولی عظمت شخصیت و نبوغ ذاتی و سر پرشورش او را به فراسوی مرزها و سرحدات جغرافیایی زادگاهش کشاند از ین جاست که سید جمال الدین افغان به سراسر دیار مسلمانان از آن سوی بحرهند تا سرزمین های باختری سودان یعنی هرجا که ندای الله اکبر مردمان را بسوی رستگاری میخواند عشق میورزید .

سید جمال الدین در روزگاری می زیست که دنیای اسلام غرق در سیاهی غفلت و جهل و اسیر پنجهٔ بیداد گران استعمار گروفرمانروایان مستبد بود . مللی که در سایهٔ تعالیم اسلامی قرن ها کاروان سالار مدنیت و فرهنگ جهان بودند و آنهمه مجد و شکوه داشتند و برق جلوه عظمت آنان سده های متوالی چشم جهانیان را خیره ساخته بود در ادوار متأخر به پیکر های بیروحی بدل شده بودند که استعمار به آسانی آنان را می فریفت .

۱- اشاره به قول سید که فرمود : «الافغان وهی اول ارض مس جسمی ترابها»

عروه الوثقی وجمال الدین مصر ۱۹۵۷

ودستنویس او : «من سکنه کابل من اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کنر»

اسناد و مدارک چاپ نشده -تصویر ۲۳

نیز : جرجی زیدان در جلد دوم کتاب مشاهیر الشرق صفحه ۵۷-۶۳ شیخ محمد عبده در مقدمهٔ رد علی الدهریین و ادیب اسحاق در کتاب «الدرر»

و قول هموطن سید برهان الدین بلخی و جزآنها

و درراه این ارمان مقدس ازتمام لذات وشادمانی ها و آسایش گذشته بود می بایست چنین شجاع باشد .وزین جاست که سید می گفت :زندان ستمگر راحت مصلح است و تبعیدش سیاحت و کشتنش شهادت که خودمقامی بالاتر از ان نیست .

سید جمال الدین درراه خدمت بمسلمانان رنج های بزرگی را تحمل کرد. دسیسهٔ استعمارگران وفشار امراء و کارداران مستبد ممالک شرقی ازیکسو وجهل ونادانی مردمی که کورکورانه واز سرساده لوحی فریب نیرنگ های بیگانگان وعمال آنان را میخوردند اَزسوی دیگرمصایب ومحنت های زیادی برای او بوجود آورد . اثرات اندوه بیکران ورنج جانگاه سید را دریاد داشت های او می خوانیم آنجا که می گوید :« ... حیران شده ام که به کدام آویزم و با کدام بمجادله برخیزم... نه راه فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای قرار که با آن فرقه ستیزم...)

دریادداشت دیگری می نویسد : (آه ازدل پر خون، آه از بخت واژگون! آه از دست مردم دون .)

درجای دیگر می گوید : «چه کنم با خلق زمانه که دیدهٔ بصیرت ندارند وآیهٔ صم بکم عمی فهم لا یعقلون درشان ایشان نازل شده ...(۱)

سید از دست جفاکاران و زورمندان ستمگر، آواره این دیار وآن دیار بود. تبعید ها را تحمل کرد و شدائد بسیار در سفر ها دید همه جا زیر نظر بود. روحانی نمایان جاهل تکفیرش کردند وزاهدان ریایی سخنان فلاسفهٔ مادی را به او نسبت دادند، ولی او به مدد دانش وافرو پرهیزگاری و اعتقاد پاک و نظریات اصلاح طلبانه وزبان گشادهٔ خویش دردل عدهٔ زیادی ازروشن فکران و خردمندان ملل اسلامی برای خودش راه باز کردو گروهی کثیر ازدانایان وخداوندان اند یشه درافغانستان

(۱) نقل ازمجموعه اسناد و مدارک چاپ شده از انتشارات دانشگاه تهران .

نادانی وغفلت مردم و استبداد حاکمان و امرای خود رأی وخود پرست ودسیسه های استعمار و مهمتر ازآن نفاق وعدم اتحاد این ملل را در قعر تیره بختی وزبونی فرو کشیده بود .

سید جمال الدین فرزند چنین روزگاری بود وخصایص روزگار خودرا خوب دریافته بود.

او از بی اتفاقی مسلمانان رنج می برد ومی دانست که اگر مسلمین باهم اتحاد داشته باشند ،محال است که استعمار بتواند برسر زمین های آنان چیره گردد وبه همین سبب با کمال تأسف می گفت : ایمان اتفاق کرده اند که اتفاق نکنند .

سید علت ضعف مسلمانان و مرگ عظمت و شکوه آنان را در گسستن ایشان ازحکمت دینی ودرغفلتی می دانست که مسلمانان را ازدریافت حقیقت اسلام واجرای دستورات دینی بدور افگنده بود

سید جمال الدین راه رستگاری ملل اسلامی را در دو چیز می دانست یکی تمسک به قرآن مجید که به اعتقاد او داروی بیماری هر مسلمانی بود وروی آوردن به حکمت دینی ودیگر اتحاد و مبارزه با استبداد که لازمهٔ آن خویشتن شناسی و کسب دانش وآگاهی ازمظاهر فرهنگ ومدنیت نو بود .بدینوسیله امکان اینکه مسلمانان از قید اسارت بیگانگان رهایی یابند وامیران وفرمانروایان مستبد وعیاش وخود پرست را که باسر نوشت ملیون ها تن مسلمان بازی می کردند وجان ومال وعرض مسلمان دستخوش امیال آنان بود ازمسند فرمانروایی پایین بیارند ، میسر می شد .

سید دراظهار مطالب انقلابی ومقاصد عالی خود شجاع و بی پروابود و ازواکنش زور مندان ممالک اسلامی و ملل نیرومند استعمار گر که نظرات سید مغایر منافع آنان بود نمی هراسید و هرگونه خطری رادرین راه بجان دل می پذیرفت .

پیداست مردی که سراسر زندگی خویش راوقف رهایی بخشیدن مسلمانان ازجهل وستم وتحدید حیات ملل رنجور مسلمان کرده بود

چنانکه همه می‌دانیم رستاخیزی بپا کرد. (۱)

در چشم سید سربلندی و جاودانگی ملتی بسته بود به قیام آن ملت برای بدست آوردن حقش. به همین علت معتقد بود که مردم نباید در برابر زور و ستم و حق کشی تسلیم شوند.

سید عقیده داشت که عظمت و شوکت حکومت کنندگان در فضایل و دادگری آنان است نه در چیز دیگر.

مبارزو کسی که در راه حق پیکار می‌کند نباید اجازه دهد که ترس و جبن بر او استیلا یابد.

سید می فرمود: برخی از مردمان از بیم مرگ تسلیم می‌شوند و از بیم خواری جامهٔ خواری بتن می کنند.

سید هیچ چیز را به اندازهٔ ترس و جبن مانع عمل و رسیدن به پیروزی نمی‌دانست، نیرویی شگرف در آدمیزاد سراغ داشت و معتقد بود که انسان می‌تواند از عهدهٔ کار شیران بدرآید اما شیران از انجام دادن کار انسان عاجز اند.

دانشمند و انقلابی شجاع ما بر این عقیده بود که ترس و بیم به انسان بی یاری نمی بخشد ودلیری وشجاعت مردمان را به بینوایی نمی‌افگند.

باری شجاعت و فداکاری این مصلح بزرگ در بیان حق و درطریق پیکار با استبداد و نهراسیدن او از موانع ودشواری های بسیاری که برسر راه پرپیچ وخم زندگی او بود همراه با زبان سخن گوی و دانایی و پر هیرگاری و پشتکار خارق العاده و بی‌توجهی او به مال و منال و زندگی شخصی‌اش توانست روزنهٔ نوی‌اززندگی را بروی ملل مسلمان بگشاید. او که خود نما و ا پس‌...

(۱) میرزارضای کرمانی ازپیروان و دوستداران سید با شنیدن این حملهٔ سید از عثمانی به ایران برگشت ودرسال ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه قاجار را به ضرب تفنگچه ازپا درآورد وایرانیان را از استبداد وستم آن شهریار جبار رها نید.

وهند وایران ومصرو عثمانی با اویار شدند. امادستگاه های ستمگر فرمان‌روای روزگار همه‌جا درصدد ایذاو آزار پیروان و یاران او بودند دوستانش‌را درزندانها شکنجه کردند برخی ازیارانش‌را باوضعی فجیع به‌قتل رسانیدند، گروهی‌را به ترك زادگاه ومسکن مجبورساختند.

با این همه‌از اقبال‌وتوجه روشنگران‌وعناصروطن پرست ملل اسلامی نسبت به‌سید کاسته نشد،آنان به هر زمان وهر مکان خود شان را (جمالیون)(۲) می‌دانستند. باهمهٔ این محنت‌ها و ناهمواری‌سید جمال‌الدین افغان‌همواره شجاع و مصمم بودودر پیشبرد مرام های انقلابی خویش دره‌یی‌ترس وتردید بخود روانمی‌داشت ودرزدودن ترس‌و بیم ازروحیهٔ یاران‌وپیروان خویش نیزمی کوشید واز احساس زبونی بدورشان می داشت.

هنگامیکه‌سید میان‌گروهی‌از اهل‌هندسخنرانی می کرد با سخنان انگیزنده‌و نیرو بخش‌خویش‌آنان‌را بمقاومت در برابراستعمارگران تشویق میکردو شنوندگانش‌بگریه افتادند.

سید به آنان گفت که گریه کارزنان است. سلطان محمود غزنوی گریه کنان‌واردهند شد یا اسلحه بدست به هندوستان‌آمد؟ مردمی که برای تامین‌آزادی‌وشرف‌دست ازجان می‌شویند جاودانه‌زنده‌خواهندماند.

سید قبول ظلم‌را از طرف‌مظلوم گناه‌می‌دانست و بهمین‌سبب بیاران خود میگفت: من باظالم ومظلوم‌هردود شمنم. باظالم بخاطر ظلمش دشمنم وبامظلوم برای اینکه‌ظلم راقبول میکندومایهٔ جسارت‌و ظلم ظالم می‌شود. جملهٔمعروف سید که‌فرمود: «تا دروازهٔ مرگ برای انسان باز است تن به‌ظلم وپستی نباید بدهد.»

---

(۲) «نحن جمالیون می‌ای زمان‌ومکان» ازنامهٔ ابراهیم القانی به‌سید (ایضاً مأخذ قبلی)

سید جمال الدین افغانی

در آئینهٔ مطبوعات مصر

مطبوعات جمهوریت عربی مصر در تحلیل صدمین سالگره ورود سید جمال الدین افغانی به مصر، که در سنه ۱۳۵۵ شمسی مطابق به اگست ۱۹۷۶ میلادی در شهر اسکندریه صورت گرفت، راجع به زندگینامه و کارنامه های تاریخی آن فرزند سرفراز و نامور کشور و نابغهٔ شرق، نخستین قاید آزادی و بیداری ملت های اسلامی و کشور های در حال رشد مقالاتی نوشته اند، و هم رساله های در جهان عرب در بارهٔ مبارزات و ندای آزادیخواهی سید چاپ گردیده که اینک ترجمهٔ چکیدهٔ از آن آثار تقدیم می گردد.

«مترجم: جدیر»



الرجل الذي رفض عرش السودان

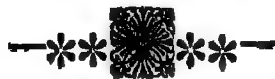
لحظهٔ زندگی از تلاش در بیدار ساختن ملل بخواب رفته و غفلت زدهٔ اسلامی فرو نایستاد و حتی جان درسر این کار نهاد — بوا نست که مشعل فروزانی در راه دوستان آزادی و دشمنان استعمار و انقلابیون ملل مسلمان بگذارد — تا راه خویش را سوی آزادی و دفع استعمار و استبداد بیابند .

بدینگونه نهضت هایی که تادیر زمانی پس از وی در ممالک اسلامی پا گرفت و استعمار و استبداد را در هم کوبید ، بر مبنای تعالیم و تلاش های او بود .

باری این فرزند بزرگ افغانستان و جهان اسلام آموزگار بزرگی بود ، نه صرف آموزگار فلسفه و علوم — بلکه آموزگار راه و رسم زندگی سرفرازانه نیز بود هم در ایام خودش و هم در روزگار بعد .

در پایان کماریکه بار دیگر توجه و مزاحم سازمان ها و مؤسسات فرهنگی کشوردوست و برادر جمهوریت عربی مصر را در برگزاری این محفل گرم و مبارک در این شهر زیبا و باستانی سپاس می گوییم .

دانشمندان محترم حتماً اطلاع دارند که در کشور زادگاه و آرامگاه افغانی سید یعنی افغانستان به مناسبت هشتادمین سال وفات آن فیلسوف ودانشمند و مصلح کبیر در پایان سال شمسی جاری محفل بزرگداشتی برگزار می شود بنده امیدوارم از فیض حضور دانشمندان محترمی که دراینجا تشریف دارند در محفل بزرگداشت سید در کابل نیز برخوردار گردم .



اگرچه تفصیل آن داستان را جوانان امروز کمتر پی می‌برند... ولی فصل های انقلاب انگیز آن هنوز الهام بخش تحولات ـ و نغمهٔ جاودان برای پیروان آن است، و شور پردهٔ در قبال آن نهفته و آوای دلپذیرش در گوشها طنین می افگند.

سرزمین مصر قهرمانانی را دیده است که روشنی بخش تاریخ بوده‌اند... ولی ما در مقابل آنها دیواری برپا کرده‌ایم ... و یا ایشان را قصداً بفراموشی سپرده ایم، و آن روزگاری بود که دشمنی ها در برابر هر زعیم و رهبری سر می کشید.. و ما بعد از آن ندامت می کشیدیم و به تذکار قدردانی از عظمت رادمردان خود می‌پرداختیم ... تا از آنچه رخ داده بهره مندی یابیم و یا برداشتی از کیفیت حوادث نمائیم .. و آنانی را بشناسیم که حوادث بزرگ را در تاریخ ما خلق کرده اند و ما مردمی هستیم که در جهان شهرت نیکو و نامی درخشان داریم.

شاید روشنترین دلیل شعور تازهٔ ما این باشد که میخواهیم حقایقی از آن رادمردان بدست آوریم ـ و یاد بود شان را گرامی بداریم.

در پیشگاه عظمت جمال الدین تقدیر فراوان بجا می‌آوریم... یاد بود او مؤمنان را در محبت وطن ما منفعت میرساند، و احساس آنها را برای اعتقاد به عربی بودن شان برمی انگیزد.

پیش از آنکه به اسکندریه برویم، و گفتگوی پیشوایان فکری معاصرین مصر و افغانستان را بشنویم ناگزیریم به عقب برگردیم... و به صد سال پیش بنگریم، تا مردی را ارزیابی کنیم، و مواقف او را بخاطر بیاوریم پیکارهای او را که با شجاعت و دلاوری علیه ظلم و ستمگران ایستادگی کرد ... و سپس پیرامون سیمینار بزرگی صحبت کنیم که در اسکندریه بدین مناسبت برپا گردیده است، و با اشتراک دولت و ملت مصر در این سیمینار پیام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت افغانستان توسط وزیر اطلاعات و کلتور آنکشور ایراد شده است.

مجله آخر ساعه تاریخی اول سپتمبر ۱۹۷۶

مردانی که راه مارا روشن کرده اند فراموش نمی کنیم

مردې که تخت سودان را رد نمود

بقلم: محمد نصر. عکاسی: خمیس مرجان

داستان زندگی جمال الدین افغانی در مصر باید در همه نسل ها حکایت گردد، و از نسلی به نسلی انتقال یابد.

این داستانی است که عالیترین مفهوم قهرمانی را تمثیل میکند، نیروی که به بهترین وجهی تلقین و هدایت میشود.

جریان سیمینار منعقده از طرف مجلس اعلای شئون اسلامی در اسکندریه مؤید این حقیقت است: شعله را که صد سال پیش جمال الدین در مصر افروخت تا کنون خاموش نگردیده.. و مصر هنوز هم در یاد بود آن وفادار است.. و با مصادر آشنائی دارد... و به یمن آنچه بخاطر آن انجام میداد، در محور تقدیر وطن —و هموطنان سیما شد.

جمال الدین افغانی بسیار چهره هارا در کشور ما ایجاد کرد.. بهترین سالهای عمر خود با فداکاری و قربانی سپری نمود. پر ثمرترین دوران زندگی و شعور ملی خود را... و درخشانترین روزگار عظمت مبارزات خویش را بخاطر ما بپایان رسانید.. متفکرین ما را رهبری کرد. او پدر معنوی و روحی و محرك نیرومند رستاخیز و احیای مجدد ما بشمار میرود —و انقلابی را که در آنوقت برپا کرد تا امروز نهضت و بیداری ملی ما را تحریک مینماید.

سید جمال الدین افغانی در سال ۱۸۳۹ م مطابق ۱۲۵۴ هجری در قریه اسعد آباد از مربوطات کابل کشور افغانستان چشم به جهان گشوده است.

خانوادهٔ سید جمال الدین دارای نمود و شهرت نیکوی بود... او در هشت سالگی به درس و تعلیم پرداخت، و در عنفوان جوانی او بین امیر محمد اعظم خان و انگلیس و هواخواهانش برخورد سیاسی رخ داد که باعث بیقراری سید گردید و چنانچه از وی دربارهٔ زندگینامه اش پرسیده شد گفت:

«این چه فایده دارد که گفته شود من در سال ۱۲۵۴ هجری پا بعرصهٔ زندگی نهاده ام، و بیشتر از نیم قرن حیات بسر برده ام و مجبور شده ام تا کشور خود (افغانستان) را ترک بگویم، مجبوریتی که بازیهای اغراض و خودخواهی ها بمیان آورده است، مجبور به ترک هند شدم، و از مصر تبعید گردیدم، و از اکثر پایتخت های روی زمین دور شدم. همهٔ این احوال و خاطرات و یادنامه ها مرا مسرور نمیدارد» در صفحات انقلابات زندگی خود را ناز گوشی کند!

تاریخ او نیز مینماید که نسب سید جمال الدین افغانی بیکی از امامان مشهور حدیث علی ترمذی میرسد، و این سلسله تا امام حسین پسر علی بن ابی طالب سر میزند، که از لحاظ فکری و علمی در پی ریزی تمدن عربی و زبان عرب نقش داشته و از بارزترین چهره های تمدن اسلامی شمرده میشود.

بشهادت تاریخ، همینکه سید جمال الدین تعلیمات خود را در لغت و تاریخ و علوم شرعیه و منطق و ریاضی و حتی طب و تشریح بپایان رسانید فقط ۱۸ سال داشت... در همین روزگار بود که به مبارزه سیاسی و پیکار نظامی دست آزید، تا نفوذ انگلیس را از اینجا و آنجا نابود سازد.

در هندوستان دریافت که تسلط استعمار شیرازهٔ وحدت کشور را برهم زده است، و آشفتگی اوضاع را چنان دید که استعمارگران بر مردم



تمثال سید جمال الدین افغانی بدست پوهاند دکتور نوین
وزیر اطلاعات و کلتور افغانستان

آنگاه که آن فرزند برومند افغانی تاریخ زندگی خود را بمردم مصر پیش کشیده آنان را به تعالیم سید معرفت حاصل آمد زیرا سخنانش شنیدنی و خواندنی بود، و در قلب و روح تأثیر می‌نمود زیرا از قلبی برمیخاست که الهام دهندهٔ پیوند دلها بود.

۸ سال تمام در سرزمین ما گذرانید... در فرصتی که وسایل اطلاعاتی وجود نداشت که تعلیمات سید را انتشار نماید، در آنموقع مردم تبلیغات و کنفرانس‌های او را می‌شنیدند. مردی که آتش سوزان ایزدی وجودش را فراگرفته بود... و به تعبیر یونان در گذشته های دور به او گرمی محبت خدائی رسیده بود و یا اینکه او قاصد پروردگار در زمین الهی بود. اگر این تعبیر درست باشد، باید گفت که سید مصر را پایگاه پیشرفتهای خود در تحولات کلی چهره شرق میداند است... و دربارهٔ مصر چنین گفته است:

مصر محبوبترین و عزیزترین کشوری نزد من است.

مصر دروازهٔ حرمین است.

اگر مصری ها متحد گردند و مانند ملتی درآیند که آزادی را ضرورت زندگی میدانند، آن را به هیچوجه از دست نمیدهند و ثابت قدمی در مقابل ظلم و قتل و ستمگری پایداری نشان دهند، و با صبر و شکیبائی پیوند های خود را متین داشته باشند. به مصری ها مژده آیندهٔ نیک و رسیدن به آزادی بدهید.

چنانکه درمورد مصری ها گوید: (آنها احفاد و بازمانده های غازیان و فاتحان از عزیز ترین قبایل عرب اند و برادران بزرگ ایشان، به دریه های آنهای میرسد که آثار شان به عظمت و همت عالی آنها دلالت میکند.

سید مردی بود که شعار (مصر برای مصری ها) را بلند کرد و نخستین بار طرح و تهداب حزب ملی را بصورت پنهانی ریخت، که دران مردان انقلاب شکوهمند عرابی پیوستند. موقف او در مورد

هجوم می برند. خامه اش سلاح او بود. رساله او راجع به رد دهریون با پختگی تمام پیش شد. در این باره دانشمند ارجمند امام محمد عبده شاگرد وفادار سید میگوید: (آنچه سید را به تصنیف این رساله وا داشت، اندوهی بود که در اثر مظالم انگلیس وجودش را فرا گرفت. زیرا سید دید که حکومت انگلیس دزدانه مردم را به واگذاری و انحلال پیوند ایمان وعقیده فریب میداد.

صدسال پیش:

از ۱۸۷۱—۱۸۷۹ در مصر:

جمال الدین بعد از آنکه به اکثر کشور های شرقی مسافرت نمود، وتلخی ها و شیرینی های زندگی، کام جانش را اثر ساخت به مکه و مدینه رفت و در آنجا جامعهٔ اسلامی سخت بروی تأثیر افکند... با خود اندیشید و بخاطرش گذشت، که یک دانشگاه اسلامی عربی تاسیس گردد... و باین خاطر بود که به تشکیل جمعیتی به عنوان (ام القری) آغاز نهاد، که شامل نمایندگان دول اسلامی بود، و هدف آن را وحدت ملل اسلامی احتوا میکرد.

شیخ محمد عبده شاگرد وفادار سید، و شیخ حسن الطویل با وی همراهی میکردند. و با ایشان بود که به تنظیم درس های می پرداخت که در الازهر تدریس میکرد، و تشنگان معرفت و فر هنگ را سیراب میساخت درس های سید مشتمل بردوستی وطن و نفرت از استعمار بود، و در نهایت چنین عقیدهٔ رادر گفتار خویش بمردم مصر بیان میداشت که میگفت: (ای مصری ها مانند دیگر ملت ها آزاد و خوشبخت زندگی کنید... و یا در این راه شهید شوید و به ثواب نایل آئید) این دعوتی بود که پیش از تبلیغ سید مصری ها به آن آشنائی نداشتند و انسان عادی مصر آن را نشنیده بود... ولیکن سید جمال الدین افغانی با صراحت اظهارش کرد تا راه خود را بروی هر مرد مصری بکشاید.

(ملت من بهترین ملت است... به دوستی شریف وقتی نایل آئیم که در خلال آن محبت وطن را جستجو کنیم) این اندیشه عالی بیانگر آنست که سید جمال الدین افغانی به دانش و آموزش ملی دعوت میکرد، و آغاز این واقعیت دگری (وطن) است. و وسط و انجام آن نیز متضمن وطن پرستی میباشد.

نظر جمال الدین راجع به سوسیالیزم در این عبارت خلاصه میشود که میگوید:

هر اشتراکیت (سوسیالیزم) که روحیه و اساسات آن با اشتراکیت اسلام مخالفت داشته باشد نتیجهٔ جز خونریزی و قتال بزرگ ندارد و چون پاکان را ر بخش گناه و بنای زندگی را تخریب نمودن پیدا شی است و بهیچکس سودی نمیبخشد. (بشر بزرگترین راز آفرینش است و با تعقل و اندیشه رموز حیات و اسرار طبیعت را کشف میکند، و با نیروی دانش و تکامل عمل به رؤیاهای خود تحقق می بخشد، و در می یابد که آنچه روزگاری مستحیل بود اکنون ممکن میگردد).

از سید بشنوید، که به امیر کشور خطاب میکند:

«ملت مصر مانند دیگر ملت ها، متشکل از مردمان بی شعور و نادانی است که در میان افراد آن وجود دارد، ولیکن فاقد علما و اندیشمندان نمی باشد و با آن نگاهی که سوی این ملت نظر اندازید، به همان دید به شخصیت عالی شما متوجه میشوند، و اگر نصیحتی از این ارادتمند بپذیری، باید سعی کنید که مردم از طریق شوری در سرنوشت مملکت سهم بگیرند و به اجرای انتخابات هدایت صادر نمائید تا نمایندگان مردم به تدوین قوانین بپردازند، و قانون بنام و ارادهٔ شما نافذ شود، و این امریست که پایه های سلطنت و اقتدار شما را استوارتر میگرداند».

(آنگاه بزودی در خواهید یافت که مجلس نمایندگان مصر با شکل ظاهری خود به مجلس نمایندگان

خلافت عثمانی ها در مصر مدرجاً روشن گردید، و این موضوع را در میان نهاد که باید راجع به رهبری غیرعرب که مناصب عربها بردارد تجدید نظر شود.

سید بمردم مصر مؤکداً اصرار میداشت که تلاش استعماری و خطری که از این ناحیه متوجه است دشمن اساسی جهان اسلام بشمار میرود ـ و از اینجاست که می‌بینیم سید جمال الدین با تمام نیرو و امکانات خود در پیکار ضد این خطر سر کشید. و شعار (بسا ند و همکاری) و (وحدت) و (اتحاد) را اساس کار خود قبول کرد، تا در مقابل آن خطر قد علم نماید.

جمال الدین از اینکه سلطان عبدالحمید تغییری در سیاست خود وارد نماید، نومید گردیده و بنابران بالمواجه با او تصادم کرده و برایش گفت:

«من آمده ام تا باطلاع برسانم که از بیعت خود باز گشته‌ام....من به خلافت بیعت نموده بودم، وخلیفه را سزاوار نیست که در وعدهٔ خود راستکار وصادق نباشد.»

این بود موقف سید در مقابل زمامداران وحکام، که به درجهٔ عالی شجاعت مشاهده گردید وهیچ سابقه ندارد و آنهم در فرصتی که مردم فرمانبرداری از حکام را بمنزلهٔ پرستش اصنام می‌پنداشتند.

درسالهای ۱۸۷۱ و ۱۸۷۹ اندرسرزمین مصر سید با صراحت تمام گفت:

آنچه ملتی را از ملت دیگر متمایز می‌گرداند، زبان و لغت آن است. ملت عربی پیش از آنکه پیرو دین و مذهبی باشد. (عرب) است واین امریست روشن که نیازی به دلیل وبرهان ندارد.

مردی بود که تاامروز اندیشه هایش دراذهان مردم ما رسوخ دارد گوئی که تا کنون زندگی میکند و درک مینماید که ملت عرب با چه دشواری ها رو به رو است.

«نماینده شما کسی است که در زبان شما و بمقتضای شرایط موجود مصر پرورش یافته، وآن صاحب رسوخی است که مال دهقان را با تمام سعی و کوشش خود حیف و میل کرده است. انسانی چون که هیچگاه با حکام در نیفتاده و حکومت ها اراده و همت او را سقوط داده اند، و این مردی است که هرگونه خیر و حکمت را دراراده و نیروی سرکش ظالم نمی نگرد و دفاع از وطن را در آیینهٔ همان قوت می بیند. در نهایت تمام صفات مجسمه روحی و پایه های ملی، به سرنوشت نامیمون و ذلت و حقارت ملی دچار میگردد، و زمینه انکشاف آزادی ملی بر باد میشود.»

این است با تاسف می بینیم که شورا یملی مو هوم شما تشکیل میگردد (اگر رؤیا ها درست باشد). و این امریست که اصلاً با قواعد فلسفی مخالف میباشد. اگرچه گفته اند: وجود بهتر از عدم است، ولی زوال و عدم این مجلس از وجود آن مفیدتر است.

جمال الدین به قیصر روس چنین می نویسد: «اعلیحضرت قیصر! عقیده دارم که اگر مردم با سلطنت پادشاه دوست باشد، بهتر است از آنکه دشمان مترصد فرصت بوده و در دلهای خود زهر کینه و حسد و شعلهٔ انتقام داشته باشد».

به ناصرالدین شاه ایران چنین نوشت:

«حضرت شاه باید بداند، تاج و عظمت سلطان، و پایه های سلطنت نسبت بوضع موجوده با حکومت قانون خوبتر و بهتر مستحکم میماند، و دهقان و کارگر و صنعت پیشه در کشور، مفید تر از عظمت شاه و نمایندگان شاه اند. اجازه فرمائید که بصراحت بگویم:

شاید دیده و یا خوانده باشید که ملتی توانسته است بدون داشتن پادشاه زندگی کند. آیا هرگز دیده اید که پادشاهی بدون رعیت و ملت زیست نماید؟!

اروپائی مشابهت خواهد داشت) و در معنی نیز لا اقل خواهید دید که در آن احزاب (چپگراو دست راستی) مبارز میکند و با تشکیل این مجلس خواهید دید که حزب مخالف در مجلس بی اثر است . زیرا مبادی آن مناقض اهداف حکومت میباشد ، که از طرف حزب موافق یاری و تائید میشود) .

البته امروز گفتار مرا با تعجب میشنوید . زیرا آنچه را در میان گذارده ام تصوری بیش نیست ، که از پندار و گفتار در ساحهٔ عمل بوجود نیامده است . و اما وقتیکه مجلس نما یندگان را ملاحظه کنید ، آنگاه درخواهید یافت که هرعضوی از آن میکوشد تا با حزب موافق به پیوندد و از پیوستن به حزب مخالف بپرهیزد . و آنوقت خواهید گفت که جمال الدین راست گفته است .

بلی من راست گفته ام ، ولیکن این قول وقتی ارزش دارد که از آن نتیجه مطلوب بدست آید ، و مقدمات صحیح آنست که براستی حاصلی مثبت از آن برچینیم و مقدمات شورای ملی که قوت خود را از محیط مردم نگیرد مصالح متضاد آن را فرا میگیرد ، و هدفها ی آن مختلف میباشد . و این مجلس را قیمت و ارزشی نیست ، ودیری دوام نمیکند و بی نیاز از مردم است .

جمال الدین در کتاب (خاطرات) خود چنین اظهار عقیده مینماید :

« کسی که به نمایندگی ملت قیام میکند ، مصایب بیشماری در قبال خود دارد . زیرا فاقد آزادی است ، و آلهٔ محکومی بیش نیست که در دست قوتی قرار گرفته است . آن نیروی که کشورش را تا آن مرحله کشانده است !! 10,012

اگر اندکی بیندیشید ، آنرا می شناسید . و اگر بخواهید من آنرا توصیف می نمایم :

سابقاً سایر شخصیت های علمی و فرهنگی بشمول دکتور احمد الحوفی درباره شخصیت جمال الدین توضیحات داده‌اند. استاد خلیل الله خلیلی شاعر و سفیر کبیر افغانستان در بغداد طی قصیده غرای شخصیت آن مرد بزرگ را تحلیل و بررسی نمود، وهکذا دکتور عثمان امین پیرامون نهضت اسلامی در دوران جمال الدین و محمد عبده متفکرین عصر ما و دکتور عبد المنعم النمر معاون انجمن تحقیقات اسلامی در پوهنتون از هر با لوبه بیانیه های ایراد کردند.

سپس پوهاند دکتور عبد الرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور، و دکتور عبد الواحد کریم سفیر کبیر جمهوریت افغانستان کشور برادر درباره نقش سید جمال الدین در زمینهٔ جنبش فکری اسلامی، و فعالیت های آزادی‌خواهی آن نابغهٔ شرق بیانیه های مفصلی ایراد داشتند که هریک از این سخنرانی ها گوشهٔ از مبارزات قهرمانانهٔ جمال الدین را احتوا میکرد و در این بیانیه ها پیرامون آزاداندیشی و تاریخ زندگی مردی صحبت میشد که مشکلات را با سعه مزاج و دلیری پیرومند و روحی توانا استقبال مینمود و مردم را شعور اجتماعی و انکشاف ذهنی می بخشید، و زندگی خود را وقف اعتلای ملت عرب و جهان اسلام کرده بود. اندیشمند مردی که در راه نجات مسلمانان از چنگال جهل و ستمگری خدمت میکرد و روح ملیت پرستی را در نهاد مردمانشان احیا مینمود، در این راه رفاه و آسایش خود را فراموش کرد، و دوری جست از آنچه به او نسبت میدادند که رهبر انقلاب و الهام بخش اصلاحات اجتماعی است.

آنگاه که مرتانیه بوی پیشنهاد کرد تا برأریکهٔ سلطنت سودان جلوس نماید، او با عمق اندیشه و وسعت نظر چنین پیشنهادی را رد نموده و تاج و تخت سودان را نپذیرفت. بلی این مرد تاریخ سید جمال الدین افغانی بود که پس از یک قرن چنین گفت:

(تکلیف عجیب، و خبطی بزرگ در سیاست است). اجازه دهید تا از جناب لارد انگلیس سوالی نمایم:

این بود شیوهٔ جمال الدین افغانی ... با صراحت لهجه میگفت و با قاطعیت عمل میکرد و صحبت و گفتارش مشحون از فلسفه بود . مردی بود شجاع و توانا که برگفتار و پندار سخن هزاران حساب میکرد . و به آن ارج می نهاد .

صدسال بعد :

۲۰- اگست ۱۹۷۶ — در شهر اسکندریه در معسکر ابو بکر صدیق رضی الله عنه صد سال بعد از ورود جمال الدین افغانی در مصر . . وپس از آنکه تخم آزادی کشت ، وآن را بارور ساخت و آبیاری کرد و ما ثمر آن را می چشیم . . . و به یاد بود سن انجمن میسازیم . ودر شهرستان ابوبکر صدیق احتفال بزرگی در تجلیل از مقام شامخ آن رادمرد تاریخ بر پا میداریم . در محیطی که اکنون هزاران جوان مسلمان وجود دارند و آنان را چنان اهداف عالی گردهم جمع کرده است ، که رئیس و رهبر مصر محمد انور السادات ، خود به آن چنین دعوت مینماید که عبارت است از :

وحدت کامل ملت عرب ، به نحوی که شایستهٔ ای وجدان این ملت است . وسالیان متمادی در پرتو آن زندگی نموده و ضمیر الهی یا قاصد صلح از آن تعبیر میکنید . وآن مردی بزرگ سید جمال الدین افغانی است که صد سال پیش داستان دل انگیز از این سرزمین بیادگار مانده است در این سمینار به نیابت از جاغلی محمد داود رئیس دولت جمهوری افغانستان ، پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور آنکشور سخنرانی نمود ، و بیانیهٔ از طرف محمد توفیق عویضه سکرتر عمومی مجلس اعلای شئون اسلامی جمهوریت عربی مصر ایراد گردید ، که از آن احتفال باشکوه تذکار دادند . استاد یوسف السباعی سکرتر جنرال مؤتمر آسیا افریقا و رئیس انجمن دوستی جمهوریت عربی مصر و افغانستان ، و همچنان استاد شیخ محمد خاطر مفتی جمهوریت عربی مصر در این محفل بزرگ بیانیه های ایراد نمودند .

اخبار الیوم شماره ۱۶۵۹
مورخ ۲۱ – اگست ۱۹۷۶

جمال الدین افغانی

بقلم : محمود عوض

چهره‌ای متفکر ودانشمندی عادل

– ١ –

لكل انسان قضيه ، ولكل قضية جائزة ، ولكل جائزة ثمن .

– ٢ –

السياسي : يخاطب في الناس مصالحهم . ان جائزته هي الحصول على التصفيق .. وثمنه هو أن يخسر الاعتراف .
رجل الدولة : يخاطب في الناس ضميرهم . ان جائزته هي الخلود ، وثمنه هو العذاب . سنوات من العذاب .
المفكر : يخاطب في الناس عقولهم ، الجائزة هي الاحترام والخسارة هي ان يعيش دائما فقيرا .
والراقصة ايضا : تخاطب في الناس غرائزهم . ان جائزتها هي الحصول على الثروة ، وثمنها هو ان تفقد الاحترام .

[illegible] دائما هو ان [illegible] ... وهكذا التقدم في كل مجتمع ... [illegible]

هرانسان درزندگانی خود دارای مفکوره‌یی میباشد که با تطبیق آن به افتخار ومکافاتی نایل میشود. وروزی هم مسئولیت آن هدف را متحمل میگردد .

آیا سودان از آن شما است؟ که سرایصفت سلطان آنجا می فرسید، وسودان را بمن میدهید ؟ امصر از مصریها است. و سودان جزء مهم آن است، با ادامهٔ تجلیل از قهرمانان ملی و یاد بودمردان نامورخود از محمد توفیق عویضه درخواست میکنم با درچنین مناسبت های که شخصیت های جاودان عرب را باتدکار پیروزی های درخشان آنان تجلیل مینمائیم از اتباع کشور های دوست و برادر را که در این کشور بفرا گرفتن تعلیم اشتغال دارند دعوت نمایند واین نموداری از علایق انسانی است، و امیدواریم تاآرزوی مارا اجابت نمایند .



سپس شاعلی محمد توفیق عویضه سکرترجنرال مجلس اعلای شئون اسلامی به نمایندگی از مصر گفت: بنام مصرو محمد انورالسادات رهبرو رئیس جمهور آن کشور . یادبود پیشوای بزرگ و متفکر سترگ اسلام رادر عصر نوین تجلیل می‌نمائیم.واین احتفال عظیم را با انجمن دوستی مصروافغان وفرزندان دنیای اسلام که از ۷۳دولت در پوهنتون های مصر درس میخوانند برپامیدا ریم

نویسنده بزرگ یوسف السباعی رئیس انجمن دوستی مصروافغانستان بدین مناسبت درسخنرانی خود پیرامون مجاهدات آن مصلح کبیر در خدمت دین مقدس اسلام ،واتحادوهمکاری بین مسلمانان توضیحات داد،و متعاقباً شخصیت های دیگری مانند شیخ محمدخاطرمفتی جمهوریت عربی مصر ،ودکتوراحمد الحوفی استاد ادبیات عرب در پوهنتون قاهره ودکتورعثمان امین استاد فلسفه اسلامی، ودکتور عبدالمنعم النمر معاون مجمع بحوث اسلامی در پوهنتون ازهر، و شاعر شهیر افغانی خلیل الله خلیلی سفیر افغانستان در بغداد ودکتور عبدالواحد کریم سفیرآنکشور درقاهره درمورد شخصیت ومجاهدات آن فرزند بزرگوار افغانستان بیانیه دادند .



افغانی ودعوت آزاد دانشمندان مصر!

درسیمینار صدمین سالگره ورود سید جمال الدین افغانی متفکر اسلامی در مصر، که در شهر اسکندریه انعقاد یافت، دانشمندان و نویسندگان اشتراک ورزیدند دراینموقع پوهاند دکتور عبد الرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور افغانستان از اشتراک کنندگان سیمینار دعوت بعمل آورد تا در مجلس علمی که بمناسبت مرور هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی بتاریخ ۹ مارچ ۱۹۷۷ ، مصادف به ۱۸ ، حوت ۱۳۵۵ ، شمسی در کابل (پایتخت افغانستان) دایر میگردد شرکت نمایند، و خاطره مجاهدات آن بزرگوار مردی را که زندگی خویش را وقف بیداری ملت های شرق نموده و به وحدت مسلمانان دعوت کرد تجلیل کنند .

درآغاز سیمینار که از طرف مجلس اعلای شئون اسلامی در پا شگاه ابوبکر صدیق دایر گردیده بود، و در آن تقریباً دو هزار پسرو دختر جوان از همه کشورهای اسلامی حضور بهمرسانیده بودند، رئیس دولت افغانستان طی پیامی عنوانی ایشان گفته اند : (برای من و هموطنانم مایهٔ امتنان زیاد است که دولت دوست وبرادر مصر صدمین سال ورود مجاهد و فیلسوف بزرگ سید جمال الدین افغانی را تجلیل مینمایند، و بنیاد علایق برادرانه دوملت را بیش از پیش استوارتر می سازد) . . وهمچنان در پیام شان گفته اند :

سید جمال الدین افغانی فرزند افغانستان چون قاصدی دلیر . آزاد و روشنفکر این پیام را بجهانیان ابلاغ می کرد، و برضد جهل ، نا برابری، استبداد و استعمار می جنگید »

فرهنگی بیشتر بین مصر و افغانستان محسوس میباشد ، مخصوصاً از اینکه هردو کشور دارای ارزشهای مشترك ثقافت اسلامی میباشند ، که استمرار ودوام نزدیکی را بین دو کشور تحکیم می‌بخشد ...

وزیر درپاسخ گفت :خوشبختانه بین افغانستان ومصر در طول قرون متمادی روابط دوستانه وجودداشته که ریشه های آن‌با روزگاران‌متمادی‌میرسد واین نظریه‌را آثار تاریخی تائید میکند که اخیراً کشف گردید و از آنجمله سنگ (لاجورد) است که بعربی (لازوارد) گفته میشود واین‌سنگی‌است که‌معادن‌آن درافغانستان پیدا میشود و دراکثر ظروف زینتی و در تمثال توت عنخ آمون معروف ودربیشتر مقبره‌های فراعنهٔ مصر موجود میباشد . چنانچه از کشفیات‌اخیر در کشورما ثابت‌میشود ، آثار فرعونی در افغانستان موجود است ، ویک‌ظرف‌سفالین ازآثار فرعونی درجملهٔآثارقدیمی افغانی کشف‌گردیده است ، که این امرخود شاهد برجستهٔ آنست که‌فرهنگ و هنرها وفنون از روزگاران کهن بین‌دو کشور تبادله گردیده است .

از ایشان پرسیدم : تاجائیکه معلومات‌دارم ،روابط‌فرهنگی باظهور دین‌اسلام و انتشاران در افغانستان تحکیم یافته است ، اظهار نمود که :

این موضوع واقعیت‌دارد که‌علایق‌فرهنگی‌واجتماعی‌بین‌دو کشور که از باستان‌زمان وجود داشته اکنون متین‌تر گردیده و انکشاف وگسترش یافته است . وکلمهٔ توحید ویکتاپرستی توانسته است که دربین ثقافت موجود در افغانستان و فرهنگ اسلامی که بما رسیده بهم‌آئی حاصل آید ، ودرچنین حالتی هردوفرهنگ به ثقافت مشترك تبدیل گردیده ، وتبادلهٔ علماء و دانشمندان درعلوم حدیث وفقه وسایر جهات دانش ومعرفت درآن فرصتها زمینهٔ رشد این فرهنگ مشترك را توسعه بخشیده است .



مصاحبه کمال سعد

باپوهاند دکتور نوین

پوهاند دکتورعبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور افغانستان طی ملاقاتی که در این هفته با ایشان بعمل آوردیم اظهار داشت که: ملاقاتش با محمد انورالسادات باوجود مشغولیت های فراوان و سنگین که بعهده دارند خاطره فراموش ناشدنی و بزرگی است، واز روابط متین دو کشور ودوستی بین دو رهبر مصر و افغانستان رئیس محمد انورالسادات ورئیس محمدداود سرچشمه می گیرد .

دیدار من ازوزیر افغانستان در منزل دکتورعبدالواحد کریم سفیرآنکشور در قاهره صورت گرفت، وآنموقعی بود که با انورالسادات رئیس جمهور وهمچنان ممدوح سالم صدراعظم ملاقات دوستانه بعمل آورده و پیرامون تحکیم علایق بین دو کشور تبادل افکار نموده بودند: ازوزیرافغانی پرسیدم که: آیا گامهای عملی برای ایجاد علایق

بین افغانستان و مصر تجدید شد ، مواد بسیاری وجود دارد که مؤید تبادله ری و سیتماتی — اخبار و اطلاعات و تراجم و نشرات و گروپ های ورزشی میباشد . این امر البته علاوهٔ ارسال هیئت های تعلیمی و استادان مصری به افغانستان است که به تدریس زبان عربی و علوم شرعی در پوهنځی شرعیات پوهنتون کابل و دیگر مدارس دینی می پردازند . در اثر توافق قبلی که تائید گردیده ، هنوز هم محصلان افغانی به قاهره می آیند تا در پوهنتون ها و مراکز عالی تعلیمی مصر درس بخوانند ، و اغلب آنان بوطن بازگشته اند ، و در رشته های مهم و ساحه های مختلف کرسی های مهمی را اشغال نموده اند . چنانکه در مصر شخصیت های وجود دارند که دوستان مشترک دو کشور میباشند که مثال زنده و برجستهٔ آن احمد فرید اوشادی سابق سفیر مصر در افغانستان و ایجاد انجمن دوستی بین دو کشور میباشد ، که ریاست آنرا در مصر یوسف السباعی بعهده دارد ، و در افغانستان ریاست این انجمن را اینجانب عهده دار میباشم .

در برابر این سوال که پیمانهٔ انتشار و توسعهٔ زبان عربی در افغانستان بحیث یک کشور اسلامی چقدر است ؟ مخصوصاً که دانشمند بزرگی مانند سیبویه از آن دیار در وضع دستور لغت عرب سهم مؤثر گرفته است ؟ اسعد کرشد :

— لغت عربی در کلیه مدارس افغانستان باساس اینکه یک لغت اصیل و لغت دین اسلامی است تدریس میگردد . علاوه براین در افغانستان پوهنځی شرعیات یکی از پوهنځی های پوهنتون کابل است که همه مضامین آن به عربی تدریس میشود .. وهمچنان در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل لغت و ادب عربی دیپارتمنت خاصی دارد ، و محصلان آنرا فرا میگیرند .

اگر فرهنگ اسلامی نمیبود — پاین پیمانه علمای افغانی را نمی‌شناختیم که میراث جاودانی را در اذهان مصری ها بجای میگذاشتند ، که ازآنجمله پیشوایان فقه اسلام ابوحنیفه نعمان وامام احمد بن حنبل وامامان بزرگ حدیث امام بخاری وامام ترمذی . وهمچنان امام زمخشری وامام سکاکی و امام سعدالدین تفتازانی که از مشاهیر لغت عربی بشمار میروند ،

در تبارز دانشمندان متذکره و دیگر علماء در افغانستان قدیم فرهنگ اسلامی نقش عمدهٔ داشته است ، که امثال بشار بن برد تخاری وابوعطاء السندی وابوالفضل احمد از مشاهیر ادب و شعراء اند . وهکذا فارابی و ابن سینا در فلسفه قد برافراشتند .. ودر کیمیا شخصیت جابر بن حیان را همهٔ ما معرفت داریم . و در الجبر محمد بن موسی خوارزمی شهرت فراوان دارد .

بدینصورت همچنان درمی یابیم که بین افغانستان وجهان عرب اشتراك فرهنگی بحدی بوده است که حتی علما وادباء وشعرای ما آثار خودرا بزبان عربی می‌نوشتند . وعلی‌رغم فاصلهٔ دور واشکال رفت‌وآمد ومواصلات درآن وقت ، تماس‌های متینی بین دانشمندان وادباء وسوریین دو کشور برقرار بوده‌است.. تاحلقهٔ مشترك ثقافی تاابن‌عصر کشانیده‌شد ، وجمال‌الدین افغانی فرزند برومند افغانستان بمصرآمد واین سرزمین‌را مرکز اهداف وآرزوها وآمال خود قرار داد که درحدود یکصدسال ازآن روزها میگذرد .

س : پس‌چگونه میتوانیم این علایق فرهنگی دیرینه‌را که سالیان دراز مارا بهم‌پیوسته نزدیک‌داشته است ، توسعه‌دهیم واین پیوند هارا بهمان کیفیت اعاده نمائیم ؟ ا .

— ماامروز به اتصال‌وپیوند این‌علایق وبستن این پلهای فرهنگی سعی‌میورزیم.. ودر سالهای اخیر بین‌دو کشور مبادلات‌فرهنگی‌و تعاون فنی‌و علمی رویکار گردیده . ودر موافقت‌نامهٔ که در مارچ ۱۹۷۶

سیاستمدار با ارزیابی مصالح مردم عطا به میدهد. به افتخار و پاداشی میرسد که جامعه در ستایش او کف میزنند ... ولی موقعی دست میدهد که از استقبال جامعه محروم می‌افتد.

شخصیت دولتی: از وجدان و مشاعر مردم سخن میگوید، و نامی جاویدان کمائی میکند، و اما روزی می‌آید که سالیانی در از با احساس رنج و عذاب روحی مواجه می‌گردد.

مردی متفکر: اندیشه و تعقل جامعه را رشد و انکشاف میدهد و مورد احترام قرار میگیرد ولی عمری در عسرت و فقر و تنگدستی زیست مینماید.

کلید پیشرفت اجتماعی اینست که هدف و مسئولیت روشن باشد و صلاحیت ها در آغاز کار معین گردد و آنگاه است که هر شخصی میتواند راه خود را تعیین بنماید، و ثمر آنچه را انتظار میکشد بر چیند.

سید جمال الدین افغانی این قضیه را بحیث مغزی متفکر و ارزشی معنوی پیوسته شعار خود قرار داده بود. او مردی بود مبارز و سیاستمداری صاحب نظر که اساس قضیه را شیوهٔ دایمی مبارزه میدانست نه شعاری رودگذر که در این راه پاداشی نمیگرفت.

با این تعقل و اندیشه بود که سید جمال الدین افغانی در ماه مارچ ۱۸۷۱ وارد مصر گردید. مردی متفکر و دانشمند که در افغانستان تولد یافته و در همانجا بزرگ شد و پا بصحنه مبارزات سیاسی نهاد.

ولیکن روزگارانی که جمال الدین بمصر آمد حالت عقلانی و روحی مردم در وضعی قرار داشت که، استبداد و تاریکی و فساد اجتماعی و حکومت فردی بر کشور حکمفرما بود.

حکمران وقت مصر، خدیو اسماعیل بود. در آن موقع راجع به افتتاح کانال سویز زمزمه های بلند میشد که پیش از دو سال صورت گرفته بود. پرابلم و مشکل اصلی را دیون و پرداخت های مصر بخاطر کانال و اسراف خدیو تشکیل میداد. این قرضه ها به ۹۵ ملیون پوند استرلنگ بالغ میگردید.

الأفغاني .. والدعوة المفتوحة لعلماء مصر!

جوانان مسلمان از ۲۷ دولت در احتفال صدمین سال ورود سید جمال الدین افغانی به قاهره.

در عکس پوهاند دوکتور نوین، توفیق عویضه سکرتر عمومی شئون مجلس اعلای اسلامی، استاد خلیلی، دوکتور عبدالاحد کریم دیده میشوند

حالت جوانان به دورش حلقه می‌زدند و باخود میگفتند که : این مرد بزرگ قبل ازین درکجا بود ؟ این پدر معنوی ماست !

در زندگی به دوطبقه مردم برمیخوریم، گروهی که اغلبیت را احتوا مینمایند ،میخواهند تاخودشانرا بزرگ جلوه دهند ... گروهی دیگر که اقلیت را تشکیل میدهند ، مردمی اند که ازخلال جریان حوادث زمان دیگران به عظمت ودرخشش آنان اعتراف مینمایند ، این طبقه بحشایگران اندو مواهب زندگی را کشف میکنندو برموزحیات معرفت دارند وهمواره با مردم اند والهام بخشای حقایق وهمکار انسانیت می باشند .

افغانی مرد ابداع واکتشاف بود ، بسوی جوانان می‌شتافت وجنبش فکری را در نهاد شان تقویه میکرد . جمال الدین افغانی ازدواج نکرد . ودر عوض اینکه پدر اولاد خود باشد فرزندان معنوی‌داشت . مسئولیت‌های تاریخی ومشکلات فراوانی را درپیش برد اهداف انسانی واجتماعی متحمل گردید .

جوانان بیشماری شیفتهٔ افکار وعقاید جمال‌الدین گشتند ،واورا پدرمعنوی خود ومصر می خواندند ومسئولیت های آن را احساس مینمودند،وی همیشه مانند آموزگاری توانا به جوانان درس مبارزه میداد ،شعورواحساس روشنفکران را در برابراقتدار برمی انگیخت افغانی دانشمند وصاحب نظر بود ، و جوانان صدیق وبا وفا او را یاری میکردند .

وی آنچه راجوانان ازطریق عریزه احساس می‌نمودند ، درپرتو عقل واندیشه به آنها تفسیر میکردوچنین می‌اندیشید که زندگی با جوانان درخشنده‌تر وآرزوها بزرگتر وتخم امیدها ثمربخش‌تر است جمال‌الدین عقیده داشت که جوانان آمال امروز وفردا وآینده‌اند ونسل جوان متعهد فردای جامعه اند، ودر مستقبل اعتبار او را منعکس می گردانند .

جوانان امروزی باوی بحث‌و جدل مینمایند ، رؤیاهای شان خموشی نمی‌گزیند ، وشکست را نمی پذیرند وافکار جوانان تابع

درسال ۱۸۷۱ درشهر قاهره ،محل عتبه الخضراء مرکز جوانانی بود که به سخنان جمال الدین افغانی گوش فراسپرده اند ، و او در میان انبوه جوانان وروشنفکران سخنرانی میکرد . درآن فرصت ۳۲ سال داشت ، میانه قد و گندمی و گشاده جبین بود . شاگرد و خدمتگارش ابوتراب در پهلوی وی نشسته بود . جوانانی که بگردش حلقه زده بودند بحد کافی به واقعیت های سید پی نمی بردند . ولی سید برهمه اوضاع و احوال آنان احاطهٔ کامل داشت ، و به سوالات شان پاسخ میداد .

جمال الدین به آنان گفت :(زود است که این شرق واین انسان شرقی ازخواب غفلت بیدار گردد وزنجیرهای اسارت وقماش بیم وترس وذلت راپاره کند . زیرادرشرق چنان انجایعی ازظلم وانواع استبداد بیداد کرده است که ،تخم ذلت وخواری در دلهای مردم کشور جای گرفته است .)

ازوی سوالاتی پیهم میکردند . وجواب می شنیدند . شیخ محمدعبده وشیخ سعد زغلول ومحمودسامی البارودی و عبدالسلام مویلحی و سلیم نقاش ،عبدالله ندیم واديب اسحاق ،و شخصیت های دیگری که بعد ها نقش قاطعی رادرتاریخ مصربازی کردند ازجمال الدین پرسش های بعمل می آوردند .

جوانان به سخنان سید گوش نهاده بودند . وچنان مسایل اساسی را با ایشان درمیان گذاشت که پس ازآن هرگزدرذهن شان خطور نکرده بود . به آنان میگفت : ذلت برای چیست ؟ وانقیاد وخضوع مطلق یعنی چه ؟ واین استبداد وبندگی وحکومت مطلقه چرا ؟ وچرا مسلمانان عقب افتاده اند ؟!

خودش جواب میداد که مسلمانان بخاطری درمانده وعقب افتاده اند که به استبداد تن در داده اند ، بدینصورت افغانی به درس های خود در مصر آغاز نمود . از طرف روز با پروگرام منظم به شاگردان از هر درس می آموخت ، وشبانگاه درحلقهٔ مردم صحبت میکرد . در هر دو

انتقاد مستقیمی برخدیو اسمعیل و سیاست او انتشار یافت، که باعث برافروختگی‌ها گردید.

بلی: جراید می‌نوشتند، وتخمها ثمر میدادند، وفشار ظلم روز افزون بود.

از خارج برخدیو فشار می‌آمد، کشورهای بزرگ، مترصد بودند وفشار داخلی افزایش می‌یافت، قرضه‌های را که ملت ازغذای روزمرهٔ خود می پرداخت، خدیو بدون مشورهٔ مردم آنرا گرفته بود. این امریست طبیعی که زمامدار مستبد بهنگام ثروتمندی کشور خودش مستفید می گردد ولی در لحظهٔ بحران این ملت است که تاوان میدهد و بهاسی پرا زد.

اعیانی به تاسیس پارلمان واحزاب — و تشکیلات دسته جمعی دعوت میکرد، واسماعیل آنرا رد می نمود و مصر در راه افلاس گام برمیداشت... و کشور های خارجی رو به مصر می نهادند.

دلیل قاطع ناگواری اوضاع قرضه‌های بی حد و حصری بود، که خودسرانه به عنوان اهمیت کانال سویز معامله شده بود ... ونتیجه همان شد که بحرانی بزرگ رخ دهد.

معمولاً آشفتگی های عمده نظام سیاسی کشوررا التیام میدهد، از آوانی که کانال سویز احداث گردید، مصر در بحران عظیمی گیر ماند، که تا سالیان درازی نتوانست خویشتن را ازآن وارهاند.

چنان وضعی بود که رژیم سیاسی مصررا تهدید میکرد، ودیگران بسویش چشم دوخته بودند. زیرا نظام سیاسی دیکتاتوری درآنجا حکومت میکرد. یک فرد می اندیشید، ودیگران اطاعت مینمودند و اکثریت مردم تماشاگرانی بیش نبودند. بنابران تمام چیزها باین سوال اصلی متوجه شد که آیا خدیو به حقایق مصر، خود آگاه هست و یا نمی فهمد؟ (نمیداند)!

حقیقت این است که خدیو از آغاز میخواست که بر غرور خود بیشتر متکی باشد، تا به اینکه برارزشهای عقلانی ملت اعتماد کند.

شرایط زمان نیست ، که آن را به سود شخصی پنهان دارند .

جمال الدین افغانی ازجوانان حمایت میکرد ، ودر برابراقتدار موقعیت وموضعگیری جوانان را تقویت می بخشید . بلی دران جامعهٔ مصری که همیشه وعلنی درمقابل جوانان مبارزه میشد . جنگی از نومیدی وحرمان وتجاهل وستمگری ، که هدف آن به تعویق انداختن اعتراف به حقوق جوانان بود !

بنابران درتاریخ مصر همیشه ملاحظه میکنیم که در هرنسلی بیشتر جوانان از بین رفته وکمترین آنها بازگشته اند . هرنسلی دست کم ربع قرن بعدتر ازموعد معین به اقتدار میرسید . و آنوقتی است که دیگر بسن نا امیدی و یأس قرار گرفته . نسلی که به شکست زندگی مبتلا گردیده وباخونی واسد توانائی خود را باخته بود .

از اینجاست که هرنسلی این داستان را به جوانان متجدد بازگو می کند . سید جمال الدین درچنین فضای تفکرات واندیشه ، مردی بود که جوانان را تقدیر مینمود ، وبا ایشان شعور سیاسی میداد ، و گویا عقلیت شانرا رشد می بخشید وبه کمال انسانیت وشکست ناپذیری وتصمیم واراده آشنا میساخت .

با جنبش فکری جمال الدین افغانی درمصر ، ناگهان جرایدی بنام (مصر) درقاهره و (تجارت در اسکندریه وسپس جریدهٔ (ابونضاره) انتشار یافت که قبل از ورود سید بمصر اثری از آنها وجود نداشت واین شخصیت متفکر بود که بادینامیزم اندیشهٔ خود این جراید را تحریک نمود ، آنچه نزد جمال الدین اهمیت داشت ، این بود که شاگردانش صفی را تشکیل دهند وموضوع دعوت به حیات دیموکراتیک را به راه اندازند ، وبه اعمار افکار عامه بپردازند .

او در جریده (مصر) بنام مستعار مقاله می نوشت ، وعدهٔ از شاگردانش که درراس آنها محمدعبده قرار داشت درجریدهٔ دومی مضامین خودرا نشرمی نمودند ، روزی درجریدهٔ سومی یعنی ابونضاره

سوم : چرا راهی بسوی آزادی باز نمی گردد ؟

افغانی خودش پاسخ میگوید : درسایه دیکتاتوری دسایس افزایش می یابد و نفاق سایه می گسترد حالا نکه ایجاب میکند تا در سیاست نظر نهائی بمردم تعلق داشته باشد ... و قوت پارلمانی در هر ملتی ارزش حقیقی ندارد تا آنکه از میان مردم سرچشمه نگیرد . یعنی شوری مظهر ارادهٔ مردم باشد .

جمال الدین سیمای درخشانی است که همواره او را پیش چشمان خود مجسم میسازیم . و در هر عصر زنده و جاویدان است . مردی که مشکلات زندگی را شکست میداد . ساده و بی ساخت بود . وحتی لباسش را با خود برنمیداشت او به نقش رسالت انسانی خود آگاهی داشت که باید آن را انجام دهد ، رسالتی که فاقد شهرت طلبی و اعتبار کاذب بود .
جمال الدین با درك ارزش واقعی و اساسی زندگی بحیث فیلسوف سیاستمدار و متفکری برجسته و صاحب نظر عقیده داشت که با شجاعت و دلاوری میتوان بر مشکلات فایق آمد و از بازیگری در سیاست دوری میجست ، کمتر نان میخورد و بیشتر چای مینوشید ، و سگرت دود می کرد و زندگی را با اندیشه و تفکر میگذراند ، محاسن جوانان را می ستود و با کشف راز بدیها و معایب حکام ستمگر ، فساد و استبداد عصر خود را به نیکوئی تشریح می نمود .

جمال الدین افغانی میگفت : زندگی عبارت از ثروت و سرمایه نیست و نه منصب و اقتدار را میتوان تعبیری از حیات دانست ، بلکه جوهر اصلی را خود شناسی تشکیل میدهد ، و آدمی باید مرتکب خیانت نگردد و به حقایق زندگی معرفت حاصل نماید ، و با گسترش این روحیه در بین شاگردان و یاران خود ملتفت نبود که آنان آینده کشور خود را میسازند و فدا کاران طریق انقلاب ۱۸۸۲ خواهند بود و یا یکی از ایشان انقلاب ۱۹۱۹ را رهبری خواهد کرد . و ما امروز میدانیم که جمال الدین افغانی فرهنگ زندگی را در نهاد جوانان رشد داد ، و دوستی و اندیشه و تفکر را در قلب و مغزشان انکشاف بخشید . این است که در سال ۸۷۸ ۱ میلاد

تحول کرد که همهٔ افراد ملت خاموش بنشینند وخودش سخن بگوید، و همگان زحمت بکشند و او اسراف نماید ... اراده مردم ملح گردد، تا خود ارادهٔ آزادداشته باشد .

او اطرافیان خود را بحیث رعیت می شناخت— نه هموطن ... اتباع میخواست نه سهیم درزندگانی ملی .

درچنین حالتی مسلم بود که آزادی فکر، و انتقاد جرم تلقی شود ، ومخالفت ومعارضه هیولایی بیش نبود که خدیو این پدیده را بشدت محکوم می نمودو این عمل را تعبیری از صلاحیت عقلی خود میدانست نه خبط سیاسی. عقلیت ودانش خدیو بقدری ضعیف بود که هرگز بحقایق سیاسی پی نمی بردو بمجردیکه کانال سویزگشایش یافت حقایق سیاسی وتاریخی تازه و بزرگی درشرقمیانه ایجاد گردید .

وچون خدیو به تفسیرهای تاریخی و جغرافیائی سیاست آشنا نبود، بعد ازآن مصرتا هشتاد سال دیگر خراسات خود پرستی و غباوت و عیاشی خدیو را می پرداخت ، ولیکن دمامدار بادرایت می فهمد که اطاعت کور کورانه اگرامروز به نفع او تمام شود فردا به سود فرمانداری دیگر می انجامد .

ناگهان اسماعیل خدیو دریافت که فرانسه و انگلیس از وی میخواهند تا کابینه جدیدی تشکیل دهد که آنها بر صدراعظم آن حکومت اعتماد کامل داشته باشند . بنابران خدیو درك نمود که یگانه شخصی که مورد اعتماد آنها میباشد ، نوبار باشا است و بس . در خلال این جریان دیده شد که صدراعظم علناً ازاهداف بادار قدیم خود پیروی میکند ، وخدیو جز نامی دیگر صلاحیت ندارد .

درایموقع بود که جمال الدین افغانی سوالی را خلق کرد که این طبقه مردم ازکجا رویکار می آیند نوبار وغیرنوبار ، همواره در سایه استبداد حکومت میکنند .

سوال دیگر اینکه : چرا شورا یملی که ازطرف خدیو بمیان آمد بی ثمر ماند ؟

همان بود که بتاریخ ۲۳ — اگست ۱۸۷۹ درقاهره مجلس‌وزراء جلسه‌فوق‌العاده تشکیل‌داده وقراری صادر نمود که : (جمال‌الدین افغانی بخارج‌مصر تبعید گردد) .

اتهام‌وارده علیه‌سید این‌بود که‌او رئیس یک‌جمعیت سری‌متشکل از جوانان رادیکال وطغیانگر است ، که هدفش فساد دین ودنیا میباشد در همان‌روزگار بازهم‌بودند مردمانی که «خدیو توفیق» را مردی‌صاحب‌مصلحت میخواندند !!

چند روز بعد در ایستگاه خط‌آهن کانال‌سویزجمال‌الدین‌وخادمش ابوتراب را گرفتار نمودند . در بندرگاه آب‌سویز در نزدیک کشتی بعضی‌شاگردان‌سید به‌وی مقداری پول واموال دادند که افغانی باتشکر آن‌را ردکرد وگفت :

(شیر به‌هرجا که‌برود طعمهٔ‌خودرا دستیاب کند . درهمین حالت بازهم‌سید اصرار داشت که به شاگردانش درس بدهد ، وآنها را به‌حس فکری وادارد .

افغانی‌فقط هشت‌سال درمصر زندگی کرد ، ولی آثار وافکارش هنوز در دل ها جاویدان است . روشنفکران و متفکران مصر از جمال‌الدین آموختند که از اقتدار نباید هراس داشت . بلکه باید آن‌را توجیه‌ورهنمونی کرد . واین یک‌واقعیت‌است که انسان باوجود پیمودن‌راه‌صواب موردتهدید قرارمیگیرد ولی‌راه حق‌روشن وپایدار است .

شاید قوت واقتدار بتواند بروحیهٔ ملتی غلبه‌یابد . واستبداد را میسرآید که آزادی‌را مهار زند واما واقعیت‌ها جزاین‌نیست که‌باید زندگی‌را توأم باشجاعت‌ودلیری وواقعبینی ادامه‌دهیم .

این‌درسی‌است الهام‌بخش ، که‌شکست ها آزمایش‌زندگیست ... وترس را جز باچیره شدن بربیم ونومیدی نمیتوان علاج کرد . . واستبدادی که‌ظاهرآ پایدارمینماید ،ممکن‌است دریک‌لحظه سقوط

جمال الدین افکار خود را بجاده هایی کشاند، بسوی مردم مصر رود و مردم او را در می یابند .

در خطابهٔ میگوید : ای گروه مصریان ، شما در ذلت و بندگی زیسته اید ، و تربیت یافتگان قانون استبداد هستید . حکومت ها بر شما ظلم روا داشته اند، و درمیان بدبختی ها به صبر و شکیبائی راضی بوده اید .

دراین هنگام ، طنین آوای آزادیخواهی سید بگوش خدیو توفیق افتاد ، وفوراً اورا خواست . با وجود یکه همدیگر را می شناختند ، خدیو چنان نشان داد که اورا نمی شناسد

درآغاز خدیو توفیق با چرب زبانی و نرمش بهاو چنین گفت :'

من مصلحت مردم مصر را میخواهم و مسرور میشوم اگر کشور خود ومردمانش را در کمال پیشرفت و ترقی و پیروزی ببینم . مگر با تأسف ملاحظه میشود که بیشتر افراد این ملت بیسواد و عاطل و تنبل اند ، وآنچه شما از اصلاحات اجتماعی تبلیغ می نمائید، و سخنان هیجان انگیز میگوئید به درد آنها نمیخورد و بالعکس آنان خود و کشور را در تهلکه می اندازند ..

سید جمال الدین در پاسخ گفت : ملت مصر مانند سایر ملت ها ، فاقد مردمانی تنبل و بیسواد و جاهل نیست و لیکن از وجود علما وصاحبان عقل و دانش نیز محروم نمی باشد . همانطوریکه شما به ملت مصر می بینید آنها بسوی شما می نگرند !!

مقابله و بازدید خاتمه یافت ، ولی فهمیده نشد که خدیو قناعت کرد و یا نه ؟ اما این حقیقت روشن است که هردو به طرز اندیشهٔ همدیگر آشنا شدند .

افغانی فهمید که خدیو توفیق پیش از آنکه به اقتدار برسد دم از دموکراسی میزد، ولی اکنون که به کرسی قدرت تکیه زده دموکراسی را لگدمال مینماید . اما توفیق از این ملاقات نتیجهٔ مختصر گرفت که باید از بلای این شخص نجات یابد .

از: پاکستان تایمز

نخستین آموزگار وحدت اسلامی

درست ۷۷ سال پیش از امروز بتاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ جمال الدین افغانی اولین بنیانگذار کنفرانس اسلامی در یک زندان ترکیه بدرود حیات گفت، و با مرگ او سلاطین و شیخ الاسلام های که جمال الدین را از یک کشور به کشوری دیگر بخاطر افکار جمهوریت خواهی او تعقیب میکردند، نیز چهره در نقاب خاک پوشیدند.

در کنفرانس اسلامی لاهور، اندیشه ها و نظریات جمال الدین افغانی سایه افگنده بود. اکنون ما در پاکستان باین مرد بزرگ و پیشاهنگ راه همبستگی مسلمانان و بخاطر کارنامه های بزرگ حیات او درود میفرستیم.

سالها نام جمال الدین با نهضت اتحاد مسلمانان پیوند ناگسستنی داشت در واقع کلمه (پان اسلامیزم) آله نادرستی بود که از طرف غربی ها در برابر کشورهای اسلامی بکار میرفت.

وقتیکه مسلمانان جهان ازین زاویه به طرح اتحاد اسلامی نگاه میکردند فضل حسین وقید طی بیانیهٔ گفت:

کند . باید آگاه بود که اساس اصلی انقلاب را در تغییرات فکری وعقلی میتوان جستجو نمود ، وچنانکه از ناکامی استبداد میرا ید از پیروزی آزادی سر میکشد .. این هم درسی بود از سید جمال الدین که میگفت :

بیماری در مصر تنها در وجود فساد نهفته نیست ، بلکه عادت گرفتن به فساد مهم تر از آنست . آگاهی میداد که متفکر وقتی ارزش دارد که علیه فساد برزمد و نفاق و اضرار را از میان بردارد وما میخواهیم که نهضت مصر از میان مردم مصر برخیزد .

در کلکته — لندن — پاریس — سان پطرسبورگ — مونیخ — تهران — بصره واستانبول — واستانه شخصیت جمال الدین افغانی درخشیده است . مردی که هیچگاه تغییر نکرد وارزش معنوی خودرا نباخت . در پاریس جریدهٔ را نشر کرد که در مصر مانع ازآن میشدند ، در سان پطرسبورگ (پایتخت آنوقت روسیه) قیصر روس ازوی پرسید که علت اختلاف با شاه ایران چیست ؟ ... همینکه افغانی سبب اختلاف را بیان داشت قیصر گفت معقول است آیا میخواهی که دهقانان با شاه در حکومت اشتراك نمایند ؟ این روحیهٔ بود که ازنظر قیصر غیر معقول مینمود زیرا استبداد متعلق به نژادی معین نیست ودیکتاتوری درهرجای که باشد با دیکتاتوری دیگر همکاری میکند .

در نهایت او را مسموم کردند . و بتاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ پدرود حیات گفت وسالها بعد ناگهای در آستانه خبر مهمی انتشار یافت ، که جراید شعار میدادند :

قبر جمال الدین افغانی کشف شده است . آن قبری بود که توسط یکدوست مسلمانان بنام مسترشارل کرین تبعهٔ امریکائی طراحی گردید و کشف قبرش درسال ۱۹۲۶ صورت گرفت .

حلقه بزرگی به دورخویش تشکیل داد.ودر یادداشت ها و خطابه های که ازآنوقت از سید بیادگار ماند نوشته شده است :

همه مسلمانان جهان باهم برادر اند و بین مسلمانان از لحاظ رنگ نژاد عرب،چون و کشور هیچگونه تمایزی وجود ندارد،درشته ابریشمین اخوت اسلامی، همه معتقد ان این آئین را باهم متحد میسازد،رژیم پادشاهی انواع سیستمهای توتالیتر باروح اسلام منافات دارد .

طبقه کارگر باید فعالانه در امور سیاسی سهم بگیرند.و هر نوع بیعدالتی را در ابزراه ازمقابل خود بردارند. ولو که بهزندان بروند ویا زندگی را ازدست بدهند.لهذا این حق هرفرد بشراست که حیات مرفه ومبرا ازهرگونه تجاوزداشته باشد.و ازنظر اسلام هرگونه امتیازو تبعیض بکلی مردود است .

این درست درهنگامی بود که برتانیه برمصر تسلط داشت و حکومت میکرد ،وافغانی مردم مصررا علیه استعماردرتانیه به مبارزه و طغیان برانگیخت

قتل نصرالدین شاه ایرانی که توسط رضاخان درسال ۱۸۹۸ صورت گرفت ناشی ازتعلیمات جمال الدین افغانی بود .

ازلحاظ نژادجمال الدین درسال ۱۸۲۹ میلادی در افغانستان تولد شده وتعلیمات خودرادر هندوراگرفته است-برای مدتی کوتاه بحیثوزیر درکابینه افغانستان مقرر گردیدودر آنموقع مرکز تمدن اسلامی در استانبول بود که درآنوقت قسطنطنیه گفته میشد .

افغانی سرزمین اصلی خودرا بخاطردریافت افقی روشنتر ترك گفت وعازم استانبول شد . اما چنانچه گفته آمد ازآنجا نیز مجبور شد تا بمصر برود .زیرا در استانبول برتانیه و شیخ الاسلام او را ناگزیر ساختند که ترکیه راترك بگوید،و بمصر برود .

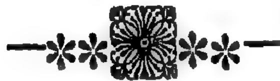
بعدا از مصرسوی هند شتافت .ودر کلکته اقامت گزید .ودر اینجا بود که برتانیه موقع یافت تا سیدرا در منزلش تحت نظارت قرار

این درست است که سلطان عبدالحمید ترکیه کلمهٔ پان اسلامیزم را بجهت دانه در بازی شطرنج سیاست بین المللی خود استعمال میکرد. اما در عربی در دری و ترکی کلمهٔ معادل آن وجود داشت که عبارت از آزادی مسلمانان بود.

علامه اقبال بتاریخ ۸ - اپریل ۱۹۳۲ در یک نامه خصوصی بیکی از دوستانش چنین نوشته است: از نظر من اگر اکنون شخصی واقعاً در جهان اسلام وجود داشته باشد که ما اورا براستی مجدد بنامیم، کسی جز سید جمال الدین افغانی نیست او بنها نگذار سرنوشتی بود که مسلمانان در نیمهٔ دوم قرن بیست منتظر آن بودند. جمال الدین در تمام ادوار زندگی خویش برای از بین بردن سیستم حکومت پادشاهی مجادله میکرد تا مسلمانان در تمام جهان سرنوشت کشورهای خویش را بدست بگیرند. وی در زمره پیشوایان همبستگی اسلام در تمام جهان قرار داشت. وی در اواخر قرن ۹ ا مانند روح سرگردان در دنیای اسلام بود و از تمام کشورهای اسلامی جهان بازدید بعمل آورد. و بمطالعه رژیم های سیاسی آنها پرداخت. معیارهای فرهنگی و اقتصادی آنها را مورد مطالعه عمیق قرار داد و سرانجام باین نتیجه رسید که باید مسلمانان جهان متحد گردند صدای او بدو آ در مصر انعکاسی بزرگ داشت، و در آنجا مفتی محمد عبده و سعد زغلول پاشا از دوستان دایمی و وفادار جمالالدین بودند نسل جوان ترکیه نیز تحت تاثیر تعلیمات جمال الدین قرار گرفته بود. اما علما و امراء مشترکاً علیه او بمخالفت برخاستند.

شیخ الاسلام از سلطان ترکیه تقاضا کرد که جمال الدین را از آنجا بخاطر افکار انقلابی او اخراج نماید. بعد از آن سید جمال الدین از ترکیه رهسپار مصر شد. و در مدتی کوتاه جوانان و دانشجویان روشنفکر به دور این مبارز راه آزادی حلقه زدند، و در جریان این مبارزات بود که ریاض پاشا صدر اعظم وقت مصر نیز باعجله اعلان داشت که زیر تاثیر دسایس جمال الدین قرار گرفته است. بدین ترتیب متدرجاً جمال الدین افغانی

امریکائی بنام (کرین) که به ترکیه آمده بود بمشورهٔ انجنیران ترکی طراحی شد. (کرین) هرگز جمال الدین را ندیده بود . ولی زیر تأثیر اندیشه های سید قرار گرفته بود و کتابی را در بارهٔ زندگی افغانی از دیدواس پلاند یک نویسندهٔ امریکائی خوانده و او بصفت یک مسیحی نویسندهٔ امریکائی هیچ وجهٔ نظر مشترك با افکار و نظریات سید نداشت وصرف کرکتر و شجاعت ودلاوری اورا تعریف نموده بود در سال ۱۹۴۴ مردم افغانستان بقایای جسد سید را به کابل انتقال دادند .



دهد. واین نشان داد که این شخصیت علمدار راه اخوت اسلامی در جهان اسلام جای پای برای زندگی ندارد. بنابران مجبور گردید با راهی پاریس شود و در آنجا اقامت گزیند. در پاریس مجلهٔ معروف بنام (عروه الوثقی) انتشار داده و چندی بعد از آنجا به لندن رفت، ودر مرکز سرمایه داری جهان نیزوی توفیق نیافت تا آرمان ها و اندیشه های خود را اظهار کند. ولهذا به صوب روسیه رخت سفر بست. و پس از مدت کوتاهی بسوی ایران عزیمت کرد. در آغاز شاه با آغوش باز از سید استقبال نمود. اما بعد ها سید از ایران به ترکیه راهی شد. سلطان حمید وی رایک انسانی پرجوش و تلاش یافت و فکر کرد که برای امپراطوری عظیم ترکیه وجود چنین شخصیتی پرغنیمت است.

سلطان میخواست تا با سید طرح دوستی بیفگند. اما جمال الدین از این دوستی های فتنه انگیزانه بعید بود، ودر اثر حرکات آزادیخواهی سید سلطان ترکیه نیز از او گرفته خاطر شد و بهراس افتاد، وسید را در منزلی باز داشت کرد.

سید در آن هنگام ۶۰ سال داشت. و بمرض سرطان مبتلا بود. و بتاریخ ۹ مارچ ۱۸۸۷ چشم ازجهان پوشید.

امروز جمال الدین افغانی یک نام جاودانی است. اما هنگام وفاتش کسی نبود که او را با مراسمی که شایسته ی او بود دفن نماید قبر سید بمرور زمان باخاك یکسان گردید.

بعد از جنگ جهانی اول وقتی که کمال اتاترك رژیم ملوك الطوائفی رادر ترکیه منسوخ ساخت وجمهوریت را استقرار بخشید قبر او پیدا شد و آنرا با سنگ سرخ مزین نمودند ومقبرهٔ زیبای از سنگ مرمر برای آرامگاه سید اعمار کردند ولی آیا طرح این مقبره را که ریخت؟ ا توسط یک مهندس


محمد توفیق عویضه

بناعلی محمد توفیق عـو یضه سکرتر جنرال مجلس اعلای شئون اسلامی مصر ،

وی احتفال یاد بود مـجا عـــد ، فیلسوف و مفکر اسلامی ســـد جمال الدین افغانی را در اسکندریه ترسب داده بود .

موصوف در سخنان خود بـــه نمایندگی از طرف حکو مـت مصر افزود :

سد جمال الدین سخصیتی بودکه زندگی خودرا وقف خدمت دین ودعوت در راه خدا نموده بود. واین رسالت را با ایمان کامل تاپای جان انجام داد .

همهٔ مسلمانان در سرق وغرب‌اورا بحیث دعوت کنندهٔ وحـدت و تضامن اسلامی می شنا سند .

سد به نهضت ووحـدت عشق‌میورزید ، و دعوت او به ا تـحاد ملل اسلامی ، در نهاد آنان روح‌تازه‌مندمید . زنده باد مردی که با ایـن نیرومندی به اهداف عالی انسا نی‌عقیده داشت .

بیانیه استاد محمد توفیق عویضه

سکرتر جنرال مجلس اعلای شئون اسلامی مصر

افغانی پیشوای بزرگ از رهبران متفکر و اندیشمند اسلام در عصر حاضر

بنام جمهوریت عربی مصر و بنام رهبر و رئیس جمهور آن محمد انور السادات در این منطقه زیبا در محل ادو تکر صد یق شما را خوش آمدید میگوییم. ما در این اجتماع از مقام پیشوای بزرگ و یکی از رهبران فکری اسلام در عصر حاضر تجلیل می نماییم. آن فرزند نامور افغانستان سید جمال الدین افغانی است، در این احتفال پرشکوه مجلس اعلای شئون اسلامی، و انجمن دوستی مصر و افغانستان. و فرزندان و جوانان مسلمان ۷۳ دولت افریقائی، آسیائی و امریکایی شرکت نموده اند تا برازندگی و فضلیت و شایستگی آن رهبر بزرگ و مصلح برجسته اسلام را ابراز گویند.

مجلس اعلای اسلامی مساعی خود را منحصر به مصر و دنیای عرب نمیداند بلکه مجاهدات خود را در سراسر جهان اسلام توسعه می بخشد و باین عقیده است که مسلمانان برادران همدیگر اند. فرقی بین شرق و عربی و بین عجمی و عربی آن وجود ندارد.

آنگاه که مسلمانان به احیای خاطرات بزرگان خود در چنین مرحلهٔ از تاریخ خویش اقدام میکنند در حقیقت پیوند های گذشتهٔ درخشان خود را با امروز که در مسیر نهضت و ترقی قرار گرفته اند محکم می نمایند، و به آینده می نگرند. و در این تسلسل زندگانی بطوریکه معاندین عظمت اسلام می اندیشند عیبی نیست بلکه افتخار به گذشتهٔ درخشان، مسلمانان را نیرو میدهد، و تجدید قوا میکند، و آرمان هایشان را در می انگیزد آنانی که از اصالت گذشته منکر میشوند و میراث های خود را نادیده میگیرند و جز به وضع موجود نمی نگرند این واقعیت را فراموش مینمایند که حاضر نقطهٔ وصول به گذشته است، و آینده به امروز پیوند می یابد این امر چنین معنی نمی دهد که در قید گذشته بر طبطبه خود زندگی کنیم و از کار و فعالیت ثمر بخش دور بمانیم زیرا قوانین تکامل زندگی بر ما حکم میکند که حقایق امروز را بدانیم، و آنچه را سزاوار تحول و تبدیل و مناسب به مصالح و موقعیت خود بداریم، به چنان تحول و تطوری دست بزنیم.

بروی این مفاهیم عالی روحی است که یاد بود جمال الدین افغانی را جشن میگیریم. باین معنی که او مصلح بزرگ و قابل تقدیر و ستایش است و در افکار و مجاهدات خویش نمونهٔ مثال بود او به آزادی فرد احترام میگذاشت، و آزادی اجتماع را تقدیر میکرد و به آزادی ملت ایمان داشت. و با این اصول عقاید و ایمان بود که به آزادیهای عمومی دعوت می نمود، و تشویق و تبلیغ میکرد تا آزادی از قیود استعمار و اسارت تامین گردد.

سید مردی بود شجاع، و در تمام موقعیت ها با دلاوری در مقابل افراد و هیئت ها و حکام و شاهان پیش آمد نموده است. در عالیترین کرسی منصب هم اگر تکیه زده با پرهیزگاری و تقوا عمل کرده است و زندگی را با صرفه جوئی اقتصادی و بسیار زهسامان می بخشید، و رفاه و آسایش فکری را در این حالت میسر میدانست، از اینجاست که در شرق و غرب او را می ستایند و به عظمت و شایستگی مقام آن رهبر عالیقدر فکری اسلامی اعتراف می نمایند.

بزرگترین وجیبه را ادا ء نموده است که بعهده ملت اسلامی و دیگر کشور های جهان نسبت به شخصیت این مرد بزرگ تاریخ می باشد .

مردی که زندگی را جهت مبارزه علیه استعمار و ستمگری وقف کرد ، و مجاهدات خستگی نا پذیری در راه وحدت اسلامی و توحید کلمهٔ مسلمانان انجام داد ، تا انسانیت و مسلمانان را از چنگال استعمار و مظالم آن نجات بخشیده ، و در موقف عظمت و جلالی که شایستهٔ مبادی اسلام است قرار دهد .

این اجتماع بزرگ ، گوشه ای از بزرگداشت دعوت سید جمال الدین افغانی را برای آزادی و اعتلای مسلمانان تمثیل می کرد ، که نه تنها برای مصر آزادی و اتحاد میخواست ، بلکه هدف عالی آن را شیرازه بندی و حدت جهان اسلام تشکیل میداد .

در این اجتماع محمد توفیق عویضه سکرترجنرال مجلس اعلای شئون اسلامی و یوسف السباعی نویسنده برجسته مصر و پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور افغانستان و سفیر آنکشور در قاهره وعده دیگر از استادان و دانشمندان کشورهای اسلامی سخنرانی نمودند .

در احتفال بزرگداشت رهبر عالیقدر جنبش وحدت مسلمانان سید جمال الدین افغانی هزاران جوان از کشورهای مختلف اسلامی شرکت ورزیده و به تمثال آن شخصیت بزرگ بحیث نمونهٔ اتحاد ، و همبستگی در زیر بیرق اسلام می نگریستند و ادای احترام می کردند .

سید جمال الدین برهمه ما حق داردیا ازآن ، و از مقام معنوی و مجاهدات او تجلیل نمائیم . زیرا که افغانی در راه جنبش های ملی در هرگوشه ممالک اسلامی ازهیچگونه قربانی و ایثار دریغ نکرد و به احیای مجدد مبادی اسلام ، در قلب مسلمانان ، اندیشه ها و افکار آنان را چنان ، برانگیخته است تا سوی ترقیات و پیشرفت های زندگی مادی و معنوی معاصر گام بر دارند .

روز نامه الاحبار مورخ ۲۵ــ اگست ۱۹۷۶

يوميات الأخبار

«... كان الافغاني لا يملك الا جبة تستر جسده موجهاً كان قوة تزلزل الارض تحت اقدام الاستعمار والطغيان ...»

رجل اقوى من القنبلة

حضرت احتفالا اقامه المجلس الاعلى للشئون الاسلامية في مسجد ابو بكر الصديق بالاسكندرية لاحياء الذكرى للحكيم الاسلامي الثائر السيد جمال الدين الافغاني بمناسبة مرور مائة عام على مجيئه الى مصر ومشاركته في بعث الصحوة في مصر . والحق ان المجلس الاسلامي بهذا الاحتفال قد ادى واجبه في عنق الامة الاسلامية نحو ابطالها والاشادة بذلك الرجل العظيم الذي عاش حياته كرسها لمحاربة الاستعمار والطغيان والجهاد الكبير في سبيل الوحدة الاسلامية وجمع كلمة المسلمين على الصحوة والقوة والخلاص من براثن الاستعمار والطغيان .

(... افغانی اندوخته یی جز یک ردای که وجودش را میپوشاند نداشت، و با این وضع و نیرو بود که زمین را در زیر پای استعمار و ستمگران به لرزه در می آورد ..)

مردی نیرومندتر از بمب

سیمیناری از طرف مجلس اعلای شئون اسلامی بمناسبت تجلیل صدمین سال ورود و جنبش آزادیخواهی دانشمند و انقلابی اسلام سید جمال الدین افغانی بمصر در محلی بنام ابوبکر صدیق (رض) در اسکندریه دایر شده بود، و اقعیت این است که با این احتفال، مجلس اعلای شئون اسلامی

وقتی که خدیو توفیق اورا از مصر تبعید کرد، یاران و دوستانش پنهانی مقداری مال و دارائی در کانال سویز انتقال دادند و همینکه آن را بدسترس جمال الدین نهادند تا بهنگام عزیمت مورد استفاده قرار بدهد، سید از قبول آن خودداری کرد و گفت این چیست ؟

هرجای که شیر رخ بنماید، طعمهٔ خود را در یابد، من بشما میگویم با این مال و ثروت باز گردید و آن را در راه مصالح ملی خود بمصرف برسانید، و آنچه مرا ازجر میدهد این است که نام محمود سامی بارودی را در جملهٔ وزرایی یافتم که فیصله نامهٔ تبعید مرا امضاء کرده اند، وحالانکه او شخصی بود که با من عهد جهاد و ارادت بسته بود، ومن به اخلاقش اطمینان داشتم !!

وقتیکه سید جمال الدین افغانی در لندن بسر می برد، انقلاب مهدوی در سودان بر پا شد ـ چون این حادثه منافع استعماری برتانیه را تهدید می کرد، حکومت بریتانیا درصدد برآمد تا شخصی را پیدا کند که شهرت قوی اسلامی داشته باشد و در برابر دعوت مهدوی و انقلاب دینی آن بپاخیزد ـ ـ ـ ـ نابران به سید پیشنهاد نمودند که سلطنت سودان را بپذیرد، واما سید جمال الدین با صدای بلند گفت :

ازین تحویر تعجب میکنم، آیا سودان ملک شما است که مرا پادشاه و یا حکمران آن میگمارید، سودان را بمردمش واگذارید و مصر نیز بمردم آن تعلق دارد، و من اکنون با مهدی پیمان می بندم که در این مبارزه و انقلاب بهمراهی او علیه شما قیام کنم .

یکبار سید جمال الدین به دربار سلطان عبدالحمید که در اوج قدرت و عظمت همایونی بود در پیشگاه سلطان نشسته و در بین انگشتان خود با دانه های تسبیح بازی میکرد، برایش گفته شد :

چگونه در حضور پادشاه با دانه های تسبیح بازی میکنی ؟ با گردنی افراخته و صدای رسا در مقابل سلطان گفت : از اینکه من با دانه های تسبیح بازی میکنم در نظر شما عجیب می نماید ولی درصورتیکه سلطان افراد ملت خود را ببازی می گیرد، آن را با تعجب نمی نگرید . . !

این وظیفه خطیر ما است که از نقش قدمهای آن فرزند بزرگ انقلابی جهان اسلام پیروی کنیم، وطریق مبارزه او را در جریان تحقق یافتن آرمان های وحدت وهمبستگی ، و کسب قوت ودفاع از حقوق مسلمانان تعقیب نمائیم .

سید جمال الدین افغانی باپیکری نحیف و لاغر قوتی بود که لرزه براندام استعمارگران وستم پیشگان می افگند وسلطنت ها و امپراطور هارا بشور می آورد ، وافغانی با شخصیت ممتازخود نیرومند تر ازهر اسلحه و تجهیزاتی بود .ولی راز این توانائی سید در آن نهفته بود که به مال و متاع دنیا پشت پا میزد — و هیچگاه در راه حصول اغراض دنیوی و خواهشات نفسانی تن به ذلت وزبونی در نمیداد .

یکی از مستشرقین قصد آن کردتا در بارهٔ خصوصیات زندگی او چیزی بنویسد ، ولی سید بهوی گفت -شما و دیگران به حیات خصوصی من علاقه دارید ، بنویسید که من حتی در تجرید و تبعید همان قبای خود را که بدنم را می پوشید ترک داده ام تا درسفر های خود از انتقال آن بی نیاز باشم .

سید جمال الدین افغانی تقریباً هشت سال در مصر اقامت گزیدو دراین مدت مردم را به خیر وصلاح دعوت می کرد —و مبارزهٔ اورا نظریات عالی مبنی بر پیکار ضد استعماری و مظاهرآن احتوا میداشت . فقط با ده پوند مصری که ازطرف حکومت بوی تعیین شده بود زندگی مینمود ، ودریک خانهٔ عادی بسر می برد ، و فقط روزانه یکبار صرف طعام میکردودر محلی بنام رواق مردم را به فراگرفتن تعلیمات خویش دعوت مینمود .

بسیاری از پیروان و یارانش که صاحب ثروت و جاه بودند ، خواستند که زندگی سید را رونق بهتر بخشند و ی از قبول چنین پیشنهادی سر پیچی کرد ، و گفت :من مرد شریف النسب هستم و سرآل بیت را احرام است که ازراه صدقات زندگی کنند .

خطابهٔ استاد خلیلی در سیمینار اسکندریه:

کنار نیل

انجمن گرامی! از اعماق قلب من بشما سلام و سپاس‌ود رود باد.
مایهٔ افتخار مست که باز ثانی با شما بگفتگو می‌پردازم که پیش آهنگ انقلاب — پرچم افراز شرق در بن کشور، با رهبران و آزادیخواهان عرب مخاطبه داشت.
سید ما با این حروف و کلمات نوراد هان مردم را بیدار کرد مرده دلان را جان بخشید —پردهٔ ظلم وظلمت را بر شگافت.
به عربی با شما صحبت مینمایم که پیام پاك آسمانی بآن فرود آمده، زبان یتیم عبدالله، محمد رسول‌الله (ص).

لاتلمنی فی هواها　　　　انالااهوی سواها

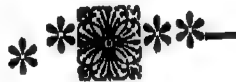
درعشق وی‌ملامتم مدار　　　　که‌جز او نخواهم

آنجا، در اعماق نستان، نزدیک گلوگاه خیبر که جبال را سیاب آن بار بار گلوی استعمار را درهم فشرده وجها نسناان فاتح را مسکوب نموده وعربو کوس آنهارا خاموش کرده، آنجا، که نکته فیلسوف دکتور اقبال:

خیبر از مردان حق بیگانه نیست — دردل‌وی صدهزار افسانه ایست
سرزمینی کبک آن‌شاهین مزاج — آهوانش گیرد ازشیران خراج

آنجا، که امیرالبیان شکیب ارسلان گوید: اگر در تمام جهان اسلام یک رگ‌جهنده باقی بماند، در وادی میان کوهسار همالیا وهندوکش خواهد بود.

این است رازتوانائی‌ونیرومندی جمال الدین افغانی که عمری رادر انقلاب‌و مبارزه‌علیه استعمارو مظالم سپری کرد ، و با این قوت‌روحی بود که‌در دلهای‌ستمگران واستعمارگران لرزه‌می‌انداخت وبی‌پروا آنان رابباد انتقاد میگرفت . اکنون که از آن روزگاران دهها سال‌می‌گذرد مادراین مرحلهٔ زندگی‌نیز نیاز داریم تا از نقش قدمهای‌آن قهرمان‌مبارز وراد‌مرد‌دلیروفدا کارپیروی‌نمائیم ، ودر مبارزات‌و مجاهدات خود درسهای‌تاریخی آن‌راسرمشق قراردهیم.





دراین عکس استاد خلیل الله «خلیلی» ودکتور عبدالواحد «کریم» سفرای کبار دولت جمهوری افغانستان در کشور های عراق و مصر به هنگامی دیده میشوند، که در مراسم تجلیل صد مین سال ورود سید جمال الدین افغانی درمصر، در سیمینار اسکندریه بیانیه میدهند.

درمنزل پدر بزرگوار سید صفدر ،درخانواده‌ئی که جا نبازی وبزرگواری رااز پدر جوانمردان وسردار شهیدان میراث دارند، سید مصلح انقلاب آفرین ماد یده بجهان کشود، در روزگاری، که رایات ستم برجهان اسلام وشرق سایه افگنده بود.

درروز گاری ،که استعمار با سرنوشت ملتهای ستمدیده بازی میکرد، و بسان صنعتکاری فرییبنده و ماهر هر لحظه ازان لعبتی نو میتراشید.

د ر رو ز گا ر ی که استعما ر بیک دست تا بوت و بدست دیگر تخت می‌ساخت. تابوت برای نعش حریت و کرامت وتخت برای ظلم وتخریب.

شخصیت بی‌مثال سید در چنین روز گار تیره و تار درخشیدن گرفت .. گویادست قضا بشریت راد رهنگام سختی و بدبختی یاری میکند.

سید ازهمان‌آغاز زندگی بفریاد و ناله ستمدیدگان متأثر شد ، زیرا بهار زندگی وی درکنر سپری شده بود و بمول حودش نخستین زمینی که پیکر وی خاك آنرا مساس کرده بود .

درآنجا ... دریای هرسنگی تن‌خون آلود شهیدی ،ودر سا یۀ هر درختی مهد یتیمی راد یده بود ،هر سر خا ری بخون سواری گلگون بود ... سید در آنجا از بحث الفاظ دلگیر شد .

ازقیل و قال مدرسه . . بمد رسۀ بزرگ اسلام رو آو رد . . ازشهری بشهری واز کشو ری بکشوری شد .. وی علت اسا سی فاجعۀ اسلام وشرق راجستجو میکرد . .سرانجام نگاه نافذ و خرده‌بین وی بعلت اصلی پی‌برد و بیشتر قلب اورا جریحه دارگردانید.. زیرا دیدخطردر داخل خود مسلمانانست .

دریافت که،مسلمانان باختلاف اتفاق دارند وباتفاق اختلاف .

دریافت که حشره، عصا ی شکوه مسلما نان را از داخل آن می‌خورد ،وسلل اسلام ازان غافلند .

آن حشرهٔ ظلم بود ، حشرهٔ جهل بود .. حشرهٔ دسته بندی‌های کاذب و اختلافات سیاسی ونژادی و مذهبی بود .. حشرهٔ عقب بود.
سید دریافت که تا این حشرات همهٔ ملت‌ها را میخورند محالی برای زوال استعمار وتعمیم رسالت اسلام به طور اصلاح بشریت و سعادت آن سراغ نمی شود

برادران گرامی! سید ما از شناس تاریخ بود ، تاریخ را بهترین دلیل ورهبر میشناخت ، او میدید که در پیشوای داوری تاریخ بهمان اندازه که وحشت وخونریزی چنگیزو هلاکو سزاوار لعن و نکوهش است بهمان اندازه غفلت و غرور خلافت عباسی و دربار خوارزم ملامت شمرده میشود .

چه گواهی راستگوتر از تاریخ است ، تاریخ همه پندوعبرتست ، همه میدانیم که سید مرد عمل ومبارزه بود .. محور همه تلاش‌ها وآرزو هایش این بود که روزی مسلمانان بدرد خود ملتفت گردند .. زنجیر شوم استعمار را درهم شکنند به خودی خود اعتماد نمایند تا با ارادهٔ خود بحیاتی که سزاوار آنند نایل آیند .

سید در سرتاسر مجاهداتش تنها دو راه میشناخت و راه سوم را سراغ نداشت

زندگی باسر بلندی یامرگ باافتخار .

گویا یک دهان شده بود ، به پهنای جهان ، و فریاد میزد : ازخواب گران برخیزید ، مانند سایر ملتها خوشبخت خواهید شد یا بعز شهادت خواهید رسید .

هنگامی که دید ملت بزرگ هند در چنگال استعمار جان می کند ندا در داد

اگر بالفرض شما سنگ پشت باشید وجزیرهٔ بریطانیا را احاطه کنید جزیره وجزیره نشینان در دریا غرق خواهد شد .
به کشاورزان گفت ·

چنان می‌پندارم که اینجا سید حضور دارد و با چشمان شعله بار و نافذ خویش بسوی ما و با حوال حاضر شرق و بروزگار پراگندهٔ مسلمانان با اضطراب می‌نگرد

به بیت المقدس می‌بیند، به اولی القبلتین می‌بیند، به پایگاه معراج می‌بیند، بخاك پیغمبران مینگرد که چگونه؟ «به پای اجنبی پامال گشته ـ لگد کوب حرد چال گشته» اینک می‌بینم که در چشمان مضطرب سید، آب و آتش درهم آمیخته، اشک حسرت و آتش غضب.

زیرا مرد مصلح انقلاب آفرین، فریاد کشتگان را می شنود، کشتگان مظلوم فلسطین را.

حضرات گرامی!

مصلح بزرگ، نابغهٔ شرق، پیشوای انقلاب، فریادرس ستمدیدگان جهان یل از خانوادهٔ بزرگ بشریت بود.

بار دیگر تحیات خود را بشما تقدیم میدارم. از مجلس اعلای شئون اسلامی و سکرتر عمومی آن استاد بزرگ توفیق عویضه واز جمعیت دوستی مصر و افغانستان و از استاد گرامی و نویسندهٔ توانا یوسف السباعی و دوست محترم فرید ابوشادی سپاسگزاریم که در انعقاد این احتفال خجسته هرگونه مساعی صرف نموده اند و بمن توفیق نصیب گردید که در آن اشتراك میورزم.

موجب مسرت قلبی من است که پس از پانزده سال بزیارت مصر نایل شدم و آنرا بهمت فرزندان مخلص و رهبر حکیم آن آبادتر و عزیزتر یافتم خوشبختی ملل مسلمان را در سایهٔ صلح و امن تمنامی کنم و توسعه روابط دو ملت مسلمان و برادر و دوست مصر و افغانستان را در رهبری دو زعیم بزرگ آن آرزو میکنم.

السلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

توکه با این اسپار زمین رامیشگافی قلب ظالم را کی خواهی شگافت؟

سید روزی طرف عتاب سلطان باشوکت عثمانی عبدالحمید قرار یافته بود باتسبیح خود بازی میکرد در باریان در دهلیز ملامتش کردند وگفتند نباید در دربار سلطان خشکه هاو دریا ها با تسبیح خود بازی کنی.

درکمال شجاعت گفت: سلطان خودرا از چه ملامت نمیکنند، که با سر نوشت میلونها مسلمان بازی میکند، سید مصلح انقلاب آفرین اول به پیکار حکمرانان وامرای داخلی برخاست آنانکه در آتش اغراض و نفاق میسوختند. علمای اسلام را ملامت کرد که ازجوهر معنی به قشر لفظ گراییده ادهان خود ومردم را به مباحث لفظی مشوب کرده بودند، مدعیان تصوف را ملامت کرد که خانقاه مقدس یعنی سرچشمهٔ ارشاد را قرارگاه تنبلی ومفتخواری ساخته بودند.

سید بران بود که در شرق بنای فردارا سرازنو طرح کند، بنای مامون واستوار که در رواق سادهآن باخط نور نوشته است

الله اکبر لااله الاالله محمدرسول الله- حق- عدالت —حریت.

از پا منشینید، غمگین مشوید اگر ایمان داشته باشید، سر بلند خواهید بود.

این همه مبارزات سبب گردید که از شهری طردش کردند واز کشور دیگر درکمال خفت وخواری زنجیر پیچ خارجش نمودند، در کشوری به زندانش افگندند. وبروایتی در کشور دیگر مسمومش نمودند.

سر نوشت آزادگان مدام چنین است.

برادران من! درین شب نورانی که دانشمندان ودانشجویان گرامی در این احتفال خجسته در شهرشما که مسرح فعالیتهای سید وآزمونگاه مبادی انقلاب وپایه همه انتظامات حزبی آن درین جاست اگرد آمده اند من تصور میکنم ازخوان الحلیلی آوازآتشین سید را در حلقه رفقا و شاگردان می شنوم.

وعبارات این مصاحبه بصورت آشکار درک میشود که سید تا کدام درجه بوطن عزیزش افغانستان علاقه داشته وتا چه اندازه از مظالمی که قوت های استعماری آنعصر به هموطنانش روا داشته اند متأثر بوده است که او هم چراز نظر رابطه عمیق قومیت وخون شریکی به یکرچیزی توجه شده نمیتوانند. از طرف دیگر مصاحبه مذکور شمهٔ از افکار وعقاید شخصی آن مرد بزرگ را پیرامون مسایل جهانی آنوقت مخصوصاً جریانات فکری اخیر قرن ۹ ر اروپا منعکس میسازد، که بذات خود نمایانگر وسعت معلومات و ذوق مطالعه و کنجکاوی او در مسایل سیاسی و اجتماعی است. امانکته دلچسپ وشگفت آور دیگر این مصاحبه پیشگویی های آگاهانه سید است درباره جنبش قریب الوقوع بیداری وقیام عمومی ملل شرق وعقب نشینی وسرانجام شکست وزوال استعماردر سراسر جهان مثل اینکه سید در آئینه با صفای بیدار و اعتقاد راسخ خویش ثمرهٔ تعلیمات وتبلیغات و مجاهدات دوروددراز خویش را بچشم سرمشاهده نموده واز روی آن بکمال اطمینان رویداد های آینده را پیش بینی نموده باشد.

چنانچه فقط (۲۳) سال بعد از وفات آن بزرگوار اولتر از همه وطن عزیزش افغانستان باسترداد استقلال خودنایل گردید وسی وپنج تا چهل سال پس از مرگ او بالترتیب عراق و مصر آزاد شدند وپنجاه سال بعد از رحلتش نیم قاره هند نیز به آزادی رسید وسپس سایر ممالک آسیاو افریقا یکی بعددیگری زنجیرهای اسارت را از گردن های خویش بدور افگندند وشیر مغرور ودرنده استعمار ما ندرو باه پیری راه فرار را در پیش گرفت وآرزوی نهائی سید عالیمقام که درتمام عمر برای آن یکه و تنها صرف باتکاء ایمان قوی وعزم آهنین و غیرت افغانی خود در پهنای وسیع شرق و عرب بمجاهده ومبارزه بر خاسته بود ، تحقق اختیار نمود .. اینست که ترجمه کامل مصاحبه مذکور را جهت آگاهی هموطنان عزیز و سایر علاقمندان تقدیم میدارم.»

(سید قاسم رشتیا)

مصاحبه یک روزنامه نویس فرانسوی

با سید جمال الدین افغان

«بتقریب مراسم تجلیل هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغان، بمناسبت مرور بر آثار و مآخذ تازه که در سالهای اخیر در باره زندگی و کارنامه های درخشان این فرزند نامدار وطن انتشار یافته است، در کتاب «اسناد و مدارك چاپ شده در بارهٔ سید جمال الدین مشهور با فغانی» که در سال ۱۳۴۲ شمسی از طرف دانشگاه تهران به چاپ رسید نظرم را مضمونی جلب کرد که بزبان فرانسه بصورت زنکوگراف از روی نسخه اصلی در کتاب مذکور درج شده است این مضمون عبارت از مصاحبه «آ، ای، پادیر» مدیر روزنامه «کور سپونده رنس پارزین» ارگان حزب جمهوریخواه مستقل فرانسه است که بتاریخ ۱۹ ماه می ۱۸۸۵ میلادی با سید جمال الدین افغان در پاریس بعمل آمده و در شمارهٔ ۹۲ سال اول روزنامه مذکور (بتاریخ ۲۰ می ۱۸۸۵) انتشار یافته است.

درین مصاحبه بعضی نکات بسیار دلچسپ و مهمی بملاحظه میرسد که برای معرفی ملیت، شخصیت و افکار سید ارزش فراوانی دارد. از نقطهٔ نظر ما جالب ترین نکته در مصاحبه مذکور اینست که ملیت سید یعنی افغان بودن او را از زبان خودش با لفاظ و عبارات بسیار واضح و بطور غیر قابل انکاری اثبات می نماید و تردیدی را که از سبب عدم معلومات صحیح در ذهن بعضی نویسندگان راجع به زادگاه و ملیت سید در ظرف پنجاه سال اخیر موجود بود بطور قطع از بین می برد علاوتاً از خلال جملات

هستند که تعلیم و تربیه نمیتواند طبیعت آنها را تغییر بدهد . حالانکه افغانها و هندیها فطرتاً مردمان خوب و انسان منش اند و جهلی که به آن گرفتارند نیز از دست انگلیس هاست که میخواهند آنها را جاهل نگه دارند ولی باز هم جهل و نادانی نتوانسته است طرز فکر و احساسات آنها را تغییر بدهد .

اخیراً یکنفر انگلیس تبعه امریکا که مدیر یك روز نامه نیویارك است با شیخ جمال الدین ملاقات و در ضمن سخن را بسوی روسها کشانده گفته بود: «اکنون افغانها از روسها هم که با ایشان مجاربه نموده اند همان کینه را که مقابل انگلیس ها داشتند خواهند گرفت؟.

جمال الدین باو جواب داده بود: «خیر، شما اشتباه میکنید. درست است که روسها با ما جنگیده اند لیکن آنها هرگز بمقابل ملت های تحت سلطهٔ خود - مرتکب چنان بیرحمی های ناجوانمردانه نگردیده اند. من بالجزیره مسافرت کرده ام، بعضی از مامورین حکومت فرانسه در آنجا مرتکب اعمال ناشایسته شده اند لیکن هرگز رفتار آنها با رویه انگلیسها در ممالك مفتوحه قابل مقایسه نمیباشد .

ازاینست که تمام مردمان هند مصمم شده اند تا این یوغ ننگین را از گردن خود بدور اندازند و همه طبقات از فرقه نامسلموس گرفته تا راجه ها و نواب ها - علما - اغنیا و فقراء - در ین تصمیم شریك و برای براندا ختن غاصبین بی آزرم متحد میباشند . باولین اشاره یك قیام عمومی صورت خواهد گرفت و در آن وقت قتل عام شروع خواهد شد، واقعاً انگلیس ها - بقدری این ملت آرام و نیك نهاد را که حتی کشتن مار و دیگر حیوانات موذی را نارو امیدانند بستوه آورده و بوسیله های صحنه های خونین آدمکشی به آنها آموخته اند که کشتن - همجنس یك امر مباح است که باولین فرصت مردمان بومی هند این جماعه جابرین را غرق دریای خون خواهند ساخت .

پس از آنکه باز هم مدتی درباره مسایل افغانستان صحبت کردیم

دیروز ۱۹ می ۱۸۸۵ بخت با ما یاری کرد تا مدت سه ساعت تمام با یگانه افغانی که فعلا در اروپا اقامت دارد یعنی شیخ جمال الدین صحبت نمائیم . جمال الدین درمحل (وینهون) دریک هوتل فامیلی سکونت داردودرآنجا بود که از ما پذیرائی کرد .

او درحدود چهل سال عمر دارد . میانه قد و نسبتاً قوی اندام است ، چهرهٔ گندمی و مربع شکلی دارد که باریش کوتاه و تنگی پوشیده شده موی سرش مجعد و ماش و برنج قیافه اش روی همرفته بسیار سمپتیک است . درچشمانش ذکاو نیکوئی خوانده میشود . بنا بران وقتی با جملات بریده میگوید که افغانها مردمان ملائم طبیعت و نیک نهاد میباشند ما بیدرنگ گفتارش را باور میکنیم . و انگهی آنها عملاً ثابت کرده اند که به نسبت انگلیس ها که دشمان آشتی ناپذیر شان میباشند ملایمت بیشتر دارند . چنانچه بقرار بیان شیخ جمال الدین درجریان جنگ اخیر افغانها یکعده انگلیس ها را اسیر گرفته بودند . درتمام مدتی که آنها بدست افغانها اسیر بودند روزسه مرتبه یکنفر روحانی افغان ازآنها بازدید نموده کلمات تسلیت آمیز برایشان میگفت تا کم دل نشوند وهمواره با محبوسین رفتار مهربانانهٔ بعمل می آمد . در عین همین وقت انگلیس ها از دهکدهٔ افغانستان میگذشتند که سکنهٔ آنرا فقط زنها ـ پیر مردان و کودکان تشکیل میدادند (۱) انگلیس ها همه این زنان و پیر مردان و کودکان را که تعداد شان به سه هزار نفر میرسید بقتل رسانیدند وخانه ها را طعمهٔ حریق ساختند ! ...

جمال الدین پس از شرح این واقعه بما گفت اینست تفاوت میان انگلیس یعنی یک ملت متمدن درجه اول و افغانها که از هرنوع تعلیم وتربیه بی بهره میباشند ! او افزود که انگلیس ها ذاتاً یک ملت شرور وسنگدل

---

(۱) چونکه مردها همه بقصد جهاد ودفاع خاك مقدس وطن بمیدانهای جنگ رفته بودند .

(مترجم)

مردمان بومی هند در فقر و گرسنگی بسر می برند جای که یک نوکر بکار باشد صد نفر داوطلب میشود که در بدل ماها نه پنج فرانک خدمت نماید. در مکاتب که آنهم تازه روی کار آمده، برای اطفال ترس از انگلیس ها و نفرت از گذشتگان خود شان که قبل از آمدن انگلیس ها مدنیت (۱) نشکل وحشی و خونخوار به آنها معرفی میشوند — جزو پروگرام است زمانیکه این سخنان را میگفت روزنامه های صبح را برا یش آوردند جمال الدین بعد از نگاه آنها را از نظر گذرانید تاخیر بیماری ویکتور هوگو را مطالعه نماید بعد سخن خود ادامه داده گفت: هوگو افتخار ملت فرانسه است. آدمانی است که همیشه نور افشانی خواهد کرد او را هم طرفدار «جهانی بودن» میگویند حقیقت ندارد. او یک فرانسوی است یک وطن پرست است. مفکوره مملکت متحده اروپا را که بیان میکند تنها یک تخیل شاعرانه است. (۲) جمال الدین حکایت کرد که دو سال پیش حین ملاقات با این ادیب بزرگ و صاحب اثر معروف «مجازات» از وی سوال کرده بود که کدام چیزی است که در دوران زندگی تان از همه بیشتر مورد پسند شما واقع شده و آنرا کاملترین و زیباترین تمام اشیاء یافته اید ؟

ویکتور هوگو بالبدیهه جواب داده بود: گل گلاب .

این صحبت که از ساعت ده صبح تا ساعت یک و ربع بعد از ظهر ادامه داشت . فقط خلاصه آن را بحفظ نکات اصلی گفتار شیخ در ینجا نقل میکنیم . ما از شیخ خدا حافظی نمودیم و تصمیم داریم که نظر باجازه که بما داده است تا هر وقت خواسته باشیم بدیدارش بیائیم و بار دیگر از محضر و افکار عالی او استفاده نمائیم .

در خاتمه باید تذکر داده شود که شیخ جمال الدین در نظر دارد یک رساله مفصل سیاسی و فلسفی خود را در نشریه عالی موسیو (ماریو) موسوم به (روولوفرانسیز) نشر نماید .

---

(۲) چنانچه تا امروز که ۹۰ سال از آن تاریخ میگذرد این مفکوره باوصف مساعی مکرر جامه عمل در بر نکرده است (مترجم)

راجع به موضوعات دیگراز قبیل سوسیالستی و گروپ بندی احزاب دراروپا وامثال آن دیگر مسایل زور بیر تبادل افکار نمودیم .
شیخ گفت: بعقیده او باید از مفکوره کوزموپولیتانیسم « یا جهانی بودن » مثل جذام دوری جست ، چقدر بی معنی است شعار مشهور شان که میگوید «من خانواده ام را ازخودم ووطن خودرا ازفامیلم وجهان را از وطنم بیشتردوست میدارم...» درست است که انسان میتواند فامیل خود را از شخص خودو وطن را ازفامیل خویش بیشتر دوست داشته باشد لیکن نمیتواند ونباید جهان را از وطن خود بیشتر دوست بدارد .
جمال الدین در دنباله کلام خود گفت: من بسیار حکومت ها وطرز های اداره مختلف را دیده ام مفکوره جهانی بودن نباتیست که فقط درزمینی روئیده میتواند که قابلیت هیچ نوع ثمری را نداشته باشد ملتی که درآن مفکوره «جهانی بودن» بحیث عقیده اکثریت قبول شده بوانند آن ملت فنا شدنی است یونان را ببینید— ایران را نگاه کنید . .
جمال الدین بازروی سخن را بسوی افغانستان برگردانیده گفت: درست است که روسیه بما جراحت خفیف وارد آورد(۱) اما روسها به جهتی جنگ را شروع کردند که ما گمان نه کنیم که آنها ازانگلیس ترس دارند وازهمین سبب بزودی بما گفتند که: «ما فکر جنگ را با شما نداریم» وجنگ خاتمه یافت . لیکن جراحتی که ازانگلیس ها بما رسیده درحکم زخم ناسوراست که هیچ چیزی آن را مداوا کرده نمیتواند واین درست مثل بدیهای است که روسها و آلمانها به فرانسویها نموده اند اولی قابل فراموشی است ولی دومی غیر قابل فراموشی
سپس روی سخن را بار دیگر بسوی هند بر گردانده گفت: تکرار میکنم که انگلیس ها حق ندارند خود را یک ملت مدنیت آور قلمداد کنند . آنها همه چیز را ازهند گرفتند بدون آنکه هیچ چیزی بعوض آن داده باشند .آنها از هیچ عملی برای ذلیل ساختن و درهم شکستن هندیها خود داری نکردند همه وسایل برای رسیدن باین هدف شوم درنزد شان خوب می نمود

۱—مقصد جنگ پنجده است که درهمین سال اتفاق افتاده بود (مترجم)

چنانچه پس از این مکاتبات و اطمینان هایی که که توسط ولفرد بلنت داده شد موافقه نمود تا بلندن مسافرت کند ولی شرط گذاشت که بدو اثر حکومت انگلیس نخواهد رفت بلکه هرگاه کدام یکی از رجال دولت برتانیه مایل بمذاکره باشد باید حود را ودر اقامتگاهش بدیدن سید بیاید، بالاخره فیصله شد که سید در منزل ولفرد بلنت اقامت اختیار کند ولارد راندولف چرچل درآنجا با او ملاقات نماید .

نا گفته نماند که این جریانات در تابستان سال ۱۸۸۵ میلادی صورت گرفته یعنی مصادف بود با بحران پنجده در افغانستان که به اثرآن قریب بوددولتین روس وانگلیس علیه یکدیگراعلان جنگ نمایند ، (تاآنکه به میانجیگری پادشاه دنمارک) این موضوع بین مملکتین فیصله شد ودولت روس تعهد کرد که از پیش قدمی مزید در سر حدات افغانستان بطور قطع خودداری نماید) وهمچنین اوضاع مصر پس از شورش فلاحین بسر کردگی اعرابی پاشا مغشوش و در سودان فاجعهٔ خرطوم و شکست قوای برطانیه و کشته شدن جنرال گاردان توسط محمد احمد سودانی مشهور به مهدی ، دولت برطانیه را دوچار اضطراب سختی نموده بودوچون سید توسط نشرات و تبلیغات پیگیر خود از پاریس این آتش را دامن میزد ، مطابق عادت دیرینهٔ کشور های استعماری که در مواقع اضطرار به دشمنان خود متوسل شده و از آنها چاره جویی میخواهند بسید روآوردند وحتی بطوریکه شهرت دارد پادشاهی سودان را در بدل دفع خطر مهدی واتباع او که به قرار گفته خود سید بعضی ازآنها ازجملهٔ شاگردانش بود باو پیشنهاد کردند (۱) وسید با بی نیازی که داشت این پیشنهاد را نپذیرفت بلکه چنانکه در پایان دیده خواهد شد از برکت ذکاء خداداد

(۱) رجوع شود بمقالهٔ مجله مصری آخر الساعه تحت عنوان «مردیکه تخت سودان را رد نمود بقلم محمد نصر شمارهٔ اول سپتمبر ۱۹۷۶ میلادی .

ملاقات و مذاکرات سیاسی سید جمال الدین افغان

با راندولف چرچل وزیر هند

«زمانیکه سید جمال الدین افغان در پاریس مشغول فعالیت های دامنه دار سیاسی بود و نظریات ضد استعماری او در جریدهٔ (عروة الوثقی) بالسنه عربی و فرانسه مسلسل نشر میگردید و جراید اروپائی هم بنوبهٔ خود از طریق مصاحبه ها و مقالات این افکار او را منتشر میساختند که در اثر آن در پایتخت های مهم اروپائی شور و ولوله بی سابقه ایجاد شده بود، لارد راندولف چرچل وزیر هند و عضو برجسته کابینهٔ محافظه کار انگلستان (پدر ونستن چرچل معروف) توسط (ولفرد بلنت) نویسنده و مرد سیاسی مشهور انگلیسی که از مدتی دراز با سید آشنائی ودوستی داشت از سید دعوت نمود تا برای مشوره در مورد مسایل شرق مخصوصاً در باره افغانستان و مصر و سودان که در آن روزها اوضاع و جریانات آنها بیشتر توجه دول بزرگ را بخود جلب کرده بود به انگلستان بیاید .

بطوریکه از مکاتبات سید و ولفرد بلنت معلوم میشود ابتدا سید این دعوت را نپذیرفته وخاطرنشان کرده بود که شخصاً آماده حرکت بطرف افغانستان میباشد وضمناً اشاره کرده بود که در نظر او مسئله مصر به مسئلهٔ افغانستان مربوط است و هم تهدید کرده بود که اگر دولت برطانیه درین موضوع اقدام عاجل و اطمینان بخش ننماید او در افغانستان برای انگلیس ها مشکلاتی را روی کار خواهد آورد .

از ین جهت میخواهم هفته آینده به طرف افغانستان حرکت کنم .....»

درجواب باو اطمینان دادم که مسایل مطابق خواهش او حل و فصل خواهد شد باید بلندن بیاید. همانست که سید با شیخ محمد عبده بتاریخ ۲۰ جولای بلندن رسید لذو بروز ۲۳ جولای راندولف در منزل من با سید ملاقات کرد . راندولف چرچل با جمال الدین پیش آمد اخلاقی واحترام کارانه بعمل آورد ، آنها بزبان فرانسه شروع بصحبت نمودند لیکن چون دیدم که راندولف فرانسه را کم میداند از ین سبب خودم وظیفهٔ ترجمانی را به عهده گرفتم .

راندولف اول درباره خبرمرگ مهدی سوال کرد . سید گفت یقین ندارد که این خبر حقیقت داشته باشد اگر صحیح هم باشد در اوضاع فرقی وارد نخواهد نمود . زیرا سودانی ها بلافاصله جانشین مهدی را تعیین میکنند (۱) راندولف پرسید جانشین کی خواهد بود . شیخ جواب داد که هر که باشد (عثمان دگنا) نخواهد بود بلکه پیروان مهدی کدام شخص مذهبی را انتخاب خواهند کرد . ممکن است قیادت عسکری به دگنا تفویض گردد اما خلیفه نخواهد شد . (۲) انتخاب خلیفه به همان طریقه صورت خواهد گرفت که پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) صورت گرفته بود — بهرصورت جانشین یک شخص مذهبی خواهد بود .

راند ولف در بارهٔ روابط افغانستان و روسیه سوال کرد . شیخ گفت :

---

(۱) درین وقت مهدی واقعا وفات یافته بود شاید سید از آن اطلاع نداشت ویا اگر اطلاع هم داشت لازم نمیدید آن را تصدیق نماید .

(۲) عثمان دگنا قوماندان قوای ملی سودان بود که انگلیس ها ازروی کارآمدن او خوف زیاد داشتند . مترجم

خود و مهارت سیاسی خاصی که داشت نه تنها زیر تأثیر سیاست برطانیه نرفت بلکه بالعکس موفق شد تا نظرات خود را بر وزیر پخته مغز انگلیس بقبولاند مخصوصاً خوف و سوء ظن دولت برطانیه را علیه امپراتوری روسیه در مورد افغانستان که (نقطهٔ دلچسپی حقیقی او بود) تحریک و تشدید نماید ، اینک رویداد این ملاقات تاریخی و مذاکرات سیاسی سید را با لارد چرچل از روی روز نامچهٔ ولفرد بلنت (که در سال ۱۹۲۰ میلادی نشر شده است) عیناً از نظر خوانندگان عزیز میگذرانم»
«سید قاسم رشتیا»

* * *

ولفرد بلنت درروز نامچهٔ خود بتاریخ ۱۶ جولای ۱۸۸۵ چنین مینگارد :

برای دیدن راندولف چرچل به وزارت هند رفتم ، او اظهار اندیشه نمود که آیا امیر افغانستان در جریان فعلی چه رویهٔ را اختیار خواهد کرد؟ در جواب گفتم جمال الدین را از پاریس دعوت میکنم تا در این موضوع و هم راجع به مصر با او مذاکره شود ، راندولف از شنیدن این سخن بسیار خوش شد و قبول کرد در منزل من با سید ملاقات نماید .

شیخ در بنوقت درپاریس اقامت داشت و مد و جزر سیاست برطانیه را مطالعه میکرد در انگلستان کابینهٔ گلیدستن (لبرل) سقوط نموده و در کابینهٔ جدید (محافظه کار برهبری لارد سالسبری) راندولف چرچل بحیث وزیر تعیین شده بود . بنابران از سید دعوت کردم که باری بلندن تشریف بیاورد سید جواب داد :

«من مشاهده میکنم که سیاست کابینه جدید در مورد مسئله مصر و سودان مانند کابینه گذشته می باشد . بشنیدن وعده های چرب و نرم گرسنگی رفع نمیشود . تا جائیکه من میدانم مسئله مصر به مسئله افغانستان ربط دارد — معامله افغانستان تماماً در دست من است .

شیخ : اقوام سرحته می‌آمدند و میرفتند همچنین نادر افشار آمدو رفت ولیکن شما در هند پا یید ید .
سلطنت دهلی را تباه کردید اینکه مسلمانان هند نسبت به روس از شما بیشتر نفرت دارد سه علت دارد .
۱—اینکه شما سلطنت دهلی را خاتمه دادید .
۲—اینکه شما تحواه عمله و خدمه مساجد را موقوف نمودید حالانکه روسها این کار را نکردند .
۳—اینکه شما اوقاف مذهبی را از بین بردید .

راندولف : لیکن ما بعضی مساجد و دیگر اماکن و ابنیه را ترمیم هم کرده ایم .

شیخ : آن صرف از لحاظ زیبایی بناها بوده نه از نقطه نظر تقدس مذهبی .و شما عهده های بلند عسکری را به مسلمانان ندادید و روسها دادند .

راندولف: در ریاست های هند بسا مسلمانان عهده های بلند را به دست دارند .

شیخ :ریاست ها جز حکومت برطانیه نمی باشد — چیزیکه بمعده نرفته چگونه هضم میشود .

راندولف :پس شما مسلمانان انگلستان را از روس خطر ناک تر میدانید ؟

شیخ : من این را نمی گویم سخن برسر ماضی بود . در گذشته انگلیس نسبت به روس بما بیشتر نقصان رسانده است . مگر درین وقت روس خطرناکتر است اگر روس پنجسال درمرو باقی بماند نه افغانستان خواهد ماند و نه ایران نه اناطولیه ونه هندوستان ، همه آن هضم خواهد شد روس شاید پنجده را ترک کند لیکن درمرو باقی خواهد ماند .
راندولف : این درست است اما بنظر شما ما چه باید بکنیم ؟

امیرعبدالرحمن خان یک جنرال لایق است لیکن سیاست دان نیست . اما آدم بی عقل هم نمیباشد اکثر مردم افغانستان از او طرفداری میکنند اما بوجود آوردن بغاوت کار مشکلی نیست . مردم افغانستان صاف و ساده واز سیاست ناواقف اند وهروقت برای جنگ آماده میباشند . روس از بین پسران متعدد امیر شیرعلی خان بذریعهٔ کدام یکی میتواند بغاوت بر پا نماید . اما روسها امسال جنگ با افغانستان را اراده ندارند بلکه ازبین شهزادگان با کدام یکی طرح دوستی افگنده میخواهند تا بذریعه او بدامنی ایجاد شود و بعد بحمایت همان شهزاده برخلاف انگلیس داخل میدان گردند و دادن کشمیر یا پشاور را باو وعده خواهند کرد . اگردر هندوستان بغاوت رخ دهد این مسئله موجب حوصله افزائی افغانها خواهد شد .

راندولف: چرا افغانها نسبت به روسها ازما بیشتر نفرت دارند ؟

شیخ : روسها به افغانستان کدام نقصانی نرسانده اند اما انگلیس سه مرتبه با افغانها جنگ نموده اند (۱) راندولف از چه میفهمید که روسها با سلام ازما بیشتر نقصان نرسانده اند . شیخ : روسها برچند ملک کوچک تصرف نموده اند مانند کریمه وچرکسستان و غیره مگر انگلیس ها سلطنت دهلی را تباه و مصروسودان را اشغال کرده اند .

راندولف: مغل ها هم مرهته را تباه کرده بودند .

(۱) چون تاآن زمان دوجنگ بین انگلیس و افغانستان رخ داده بود شاید مقصد سید از یک جنگ دیگر همان حمله ناکام شاه شجاع بر قندهار درسال ۱۸۳۴ میلادی باشد که در آن یکعده صاحب منصبان انگلیس نیز شرکت داشتند و یکتن ازآنها بنام (کیمبل) ازطرف افغانها اسیر و اسلام آورده بنام جنرال شیر محمد خان مدت درازی در اردوی امیردوست محمد خان به تعلیم وتربیه عساکر افغانی اشتغال داشت و امیرعبدالرحمن خان هم تعلیمات نظامی را از او فرا گرفته بود . (مترجم)

تبصره های سیاسی سیدجمال الدین افغان

در مطبوعات فرانسه

«سید جمال الدین از سال ۱۸۸۳ — تا ۱۸۸۵ در فرانسه اقامت داشت. در این مدت زبان فرانسه را آموخته و قبل از اینکه بتاسیس جریده مستقلی بنام (عروة الوثقی) که از اوائل سال ۱۸۸۴ بالسنه عربی و فرانسه از طرف خود او بهمکاری شاگرد نامدارش شیخ محمد عبده شروع به نشرات نمود موفق گردد جسته جسته نظریات خودرا درباره مسائل روز مخصوصاً جریانات سیاسی کشور های شرقی و اسلامی بصورت مقالات تبصره های سیاسی و مکاتیب در مطبوعات فرانسه بنشر میسپرد که از طرف اکثر جراید مذکور با ایراد مقدمه درباره معرفی سید و شخصیت و مقام علمی او و اشاره به وسعت معلومات و ارزش نظریاتش در امور مربوطه به ممالک شرق و اسلام منتشر می گردید.

جراید یکه سید برای نشر مقالات خود انتخاب میکرد عموماً جراید معتبر و دارای وجهه ملی میبود از قبیل (ژورنال دی دیبا) که ناشر نظریات علمی و فلسفی بود و جریده (ژوستیس) عدالت که نگارندگی آن را (ژورژ کلیمانسو) صدر اعظم دوران جنگ اول جهانی بعهده داشت و (انترانسیژان) اورگان حزب سوسیالیست فرانسه بنگارندگی نویسنده و مرد سیاسی معروف (هانری دوروشفور) کرسپوندانتش پاریزین اورگان حزب جمهوری خواه مستقل و (ریویو فرانسیز) مجله علمی و امثال آن

شیخ : شما باید عالم اسلام یعنی با افغانها یا ایرانی ها با ترکها با مصریها و دیگر عربها متحد شوید شما باید روسها را ازمرو خارج نمائید ، برای جلب دوستی مسلمانان باید مصررا تخلیه کنید . از دیگر ممالک اجنبی به مصر کدام خطری متصور نیست شما که قبرس وعدن را به دست دارید ازچه میترسید ؟

ازمهدی هم ترس لازم نیست اگر درمصر سلطنت اسلامی رویکار بیاید ازطرف مهدی کدام خطری متصور نخواهد بود . ازین رو شما باید بامسلمانان متحد شوید تا بردوستی شما اطمینان نمایند .

راندولف : آیا مامیتوانیم بکمک افغانها بمقابل روس عسکر وافسران خودرا به افغانستان اعزام نمائیم .

شیخ : اگرشما عسکرخودرا مثلا به قندهار اعزام نمائید ولو که رضامندی امیررا حاصل کرده باشید بازهم هر مسلمان حق خواهد داشت که برکوهها برآمده خلاف شما اعلان بغاوت نماید . او خواهد گفت که شما درپردهٔ دوستی برای اشغال آمده اید و بسیاری مردم هم این حرف را باور خواهند کرد ، البته شما چند افسر میتوانید اعزام کنید زیرا درمورد چند افسر گمان اشغال میان نخواهد آمد ، باید آنها ملازمین امیر باشند ، اما اینرا بیاد داشته باشید که اگر روس پنجسال درمرو باقی بماند درآنوقت چیزی کرده نخواهید توانست درآن صورت شما از راه افغانستان نه بلکه باید ازکدام طرف دیگر برآنها حمله نمائید زیرا درچنین حالت آنها برخلاف شما تبلیغ جهاد خواهند کرد .

این گفتگو سه ربع ساعت دوام کرد ، دروقت وداع راندولف درآستانهٔ دربمن گفت که جمال الدین بسیار صریح اللهجه و دارای رأی صائب میباشد .

واقعیت آن؟ با ثبات رسید. او در همین سفر اتی خود خدیو توفیق را خدمتگار دانسته و بانه انسه و تحت فشار جاه طلبی های انگلیس وانمود کرده و سخنان خود را بانه ای جهاد با خارجی ها و دعوت با انقلاب برای نجات استقلال مصر و قیام آزادی خاتمه داده بود — دو روز بعد بنا بر تقاضای جنرال قونسل انگلیس آن خطیب مسجد حسین توقیف و بیک کشتی رونده جده در ساحل عربستان انتقال داده شد

جمال الدین بداخل ولایت حجاز رفت و از آن پس سخنی در بارهٔ او شنیده نشد .

اما یقین است که اگر جمال الدین در کدام میدان جنگ در آسیا بحیث سپاهی داوطلب کشته نشده باشد ویا اگر مسموم دگرد یده باشد بزودی بار دگر ظهور خواهد کرد و انگلستان که برضد او سوگند انتقام یاد کرده است او را از ضرباتی که وارد خواهد کرد خواهد شناخت اما در کجا؟ شاید در کنار های رود سند . . .

اینست که چند هفته پیش ورود شیخ افغان را به پاریس اعلام نمودیم شیخ بما وعده کرده است که در بارهٔ اوضاع هندوستان که در آن چندین سال زندگی نموده و در بین او اخر نیز مدتی در اطراف و اکناف آن گشت و گذار کرده است یاد داشتها و معلوماتی بما اعطاء نماید که یقین داریم طرف دلچسپی همه خوانندگان قرار خواهد گرفت .

اینک مکتوب اول این نامه نگار فوق العادهٔ ما را مطالعه کنید :
مقصد عمدهٔ انگلیس ها در این سالهای اخیر حاکمیت بر تمام راه هایی است که به هندوستان منتهی میشود از همین سبب است که قبلا با اشغال معابر سوق الجیشی افغانستان و بلوچستان اقدام نموده اند و برای همین مقصد است که حال سعی دارند خود را در مصر مستقر سازند توجیه سیاست برطانیه در شرق در تشویش شدیدی مستمر است که کشور مذکور از ناحیه حفظ سلطه خود بر هندوستان و ترسی که از ناحیه از دست دادن این مستملکه با شکوه خود در آینده قریبی احساس می نماید .

و ازا ینرو ساحهٔ نشرو اندازهٔ تاثیرمندرجات آنها نیرنه تنها در محیط فرانسه بلکه در دیگر کشور های اروپایی و شرقی زیاد بوده است .
نا گفته نماند که در این موقع برسر تقسیم سرزمین های وسیع افریقای شمالی مخصوصاً مصر و سودان بین فرانسه و انگلستان رقابت شدیدی بوجود آمده وروابط این دو کشور را در ربع اخیرقرن ۱۹ شدیداً متاثر ساخته بود و سید که این حقیقت را بخوبی درك کرده بود در نوشته های خود این رقابت را مطابق مرام خود مورد استفاده قرار میداد چنانچه در این مقاله وسائر مضامین او بوضوح مشاهده میشود .
اما نکتهٔ دلچسپ از نقطهٔ نظرما اینست که در تمام این مقالات و تبصره های سیاسی کار کنان جراید بالعموم سید را افغان معرفی کرده اند وخود سید هم بطوریکه خوانند گان ملاحظه خواهند کرد موضوع مورد بحث هرچه بوده بسائقه علاقمندی قلبی و دلچسپی خاص خود بطور مستقیم و یا غیرمستقیم در هرمضمون روی سخن را بطرف وطن خود گشتانده و لو بصورت ضمنی نامی از افغانستان برده است که اینک چند نمونه از این تبصره های سیاسی اورا از روی شماره های قدیم مطبوعات فرانسه اقتباس میکنیم ، و مضمونی که برای این شماره انتخاب شده ظاهرا در هند و درحقیقت راجع به افغانستان میباشد که در شماره ۲۰ اپریل ۱۸۸۳ میلادی جریدهٔ (انترانسیژان) انتشار یافته است .»(سید قاسم رشتیا)

* * *

نامهٔ در بارهٔ هندوستان

در ماه اگست سال گذشته جریده ما اولین جریدهٔ بود که شیخ افغان جمال الدین بوسیلهٔ همکار خود(ای— و کلن) توسط اثرش بنام (خاطرات انقلاب مصر) بمردم پاریس معرفی نمود .
همکار ما در بارهٔ او چنین گفته بود: « او یکشب در مسجد حسین در قاهره در محضر چهار هزار نفر طی نطق موثری مقصد نهائی سیاست برطانیه را در کنار ه های رود نیل پیشگویی آگاهانه کرد که سه سال بعد

نه امیدوار شده میتوانند تا کدام رتبهٔ نظامی‌را احراز نمایند و نه بکدام مقام سیاسی برسند حتی از معدمترین آزادی‌هاییکه آزادی فکر باشد نیز محروم اند .

انگلیس‌ها بعوض تخفیف بار سنگین مالیات ناهندی‌های بیچاره‌را پس از تادیه آنچه بخزانه سرکار تحویل کردنی هستند قادر نسازند که از حاصل دسترنج خود احتیاجات ضروریه‌ی خویش‌را تدارک نمایند بالعکس با توریدمقادیر زیاد مصنوعات اروپایی به‌هند تجارت و صنایع بومی‌را بکلی محو کرده‌اند و بایصورت روابط هند را با افغانستان نیز که همسایه دربدیوار آنست با اعلان جنگ ناحق وخدعه آمیزی علیه افغانها قطع نموده اند ، جنگی که آنهم به‌شکست و ناکامی تام وتمام خود آنها منجرشده است .

نتیجهٔ این جنگ بیخردانه آنست که اکنون افغانها دشمن آشتی ناپذیر انگلیس‌ها گردیده‌و به‌روسها دست اتحاد دراز کرده‌اند تا در موقع فرصت با آنها یکجا داخل عمل گردند .

انگلیس‌ها چون در افغانستان کامیاب نشدند و از طرف دیگر با نگاه حسودانه اشغال تونس‌را ازطرف فرانسه مشاهده کردند وهم احساس نمودند که نمرب هندیها بجایی رسیده است که حاضرند بی‌محابا خودرا درآغوش اولین قدرتی که بخواهد انگلستان‌را در قلب متصرفات آسیاییش مورد حمله قرار دهد پرتاب نمایند یقیناً باازدست دادن قوهٔ بینائی‌خود که قادر نیستند خطراتی‌را که ناتوانی آنهارا تهدید میکند مشاهده نمایند اکنون اشتباه دیگری‌را مرتکب شده‌اند که نتایج دوگانهٔ آن برای آنها درآینده تباهی‌آور خواهد بود .

این اشتباه عبارت ازمداخلات تازه آنها درخاک مراعه است از طریق حیله و فریبکاری که یگانه اسلحه دهشتناك انگلستان میباشد و مقصد نهائی آنها حاکمیت در سواحل دیگر بحیره‌سرخ برولایت حجاز و یمن است که درآنجا عدن‌را ازپیش در دست دارند اولین نتیجه

همین نگرانی است که بیش از هر چیز دیگر انگلیس هارا به راهی میکشاند که دائم با دیگر ملت ها تصادم می نمایند و آنها را به اتخاذ موقف های وادار میگردانند تا از غافل گیر شدن در امان باشند و بدگمانی های حق بجانبی را در خاطر رجال دولتی غیر انگلیس بیدار میسازد .

در حقیقت انگلیس ها میدانند که تمام باشندگان هند بدون امتیاز نژاد طبقه یا بودائی ، از شهزادگان گرفته تا حمالان همه یکدانه از نفرت خارین بیگانه را بدل می پرورانند واین خار بین متیقن اند که فقط صدای یک گلوله توپ و یا تفنگ در هر یکی از نقاط سرحدی هندوستان کافی است تا یک قیام عمومی را از سیلون تا دامنه های همالیه روی کار آورده و بلافاصله هندیهارا مصمم گرداند تا با هر ملتی که بر انگلیس ها در هند هجوم آورد همدست شوند .

انگلیس ها خوب میدانند که تا چه حد سلطهٔ شان در هند صدمه پذیر است همچنین آنها بخوبی از موقف مخالفانه رعایای هندی خود وضعف عددی قوای عسکری خویش در هند ودیگر نقاط آگاهند و از همین جهت است که میخواهند هندوستان را معنا از دنیا بوسیلهٔ احاطهٔ کردن آن با یک نوع دیوار تجرید نمایند و برای این کار از رفت و آمد مسافرین از هر ملیتی که باشند جلوگیری کرده و میترسند که مبادا این خارجی ها ضعف انگلیس ها را که در زیر یک روپوش قدرت مخفی نگهداشته شده است کشف و بدنیا فاش سازند . اما حکمرانان هند که نگرانی دایمی آنها حفظ سلطهٔ لرزانشان بر آن کشور است هیچگاه به جستجوی وسایلی که می توانند آنها را به تحکیم موقعیت شان رهبری نماید برآمده اند .

آنها بجای اینکه علاقمندی مردم را جلب نمایند همیشه آنها را بانواع مختلف در راه منافع خود آزرده خاطر و جریحه دار ساخته اند .

انگلیس ها از مدت یکصد سال است بر هند حکمرانی میکنند و از همان بدو حاکمیت شان هندیها مثلیکه از جامعهٔ بشری طرد شده باشند

یک داعی (۲) داخل مجاز نه شده‌اند آرام ساختند.
درست است که این کمیدی کامیابانه بازی شد هرگاه بخواهند آنرا تکرار کنند کامیابی آن بعید خواهد بود خصوصاً اگر آنها چشم های خودرا باز کرده یقین شان حاصل گردد که انگلیسها میخواهند مصررا که بهترین قسمت امپراطوری عثمانی در افریقا میباشد ضمیمه مستملکات خود سازند و سپس حجاز و یمن را از دست مسلمانان خارج نموده تحت سلطهٔ برطانیه قرار دهند، در بصورت ارهمدردی همکیشان خود درهند از پشتیبانی سیاست آن قدرت بزرگی که نظر جاه‌طلبانهٔ آن همواره متوجه هندوستان بوده است (۳) خود داری نخواهند کرد ولو که ازین سیاست بجزنا کام ساختن ملتی که برای تجربه امپراطوری آنها کار میکند دیگرفائده برای خود آنها متصور هم نباشد. حلقه های حکومتی انگلستان بخوبی میدانند که اگر صبر و حوصله سلطان بمرحلهٔ نهایی برسد او برای جریمان انگلیس در هند حلیف قیمتداری شده خواهد توانست و برای این کار کافیست که درمکه (معظمه) تبلیغات را آغاز و منشوری را بدست کدام عالم دینی بهند فرستاده و او را مجاز گرداند تا بنام سلطان در زمینه بوعظ وتبلیغ بپردازد. (۴)
اما اگر این اشکال و امکانات مختلف دیپلوماسی استانبول را کنار بگذاریم بازهم اصل واقعیت اشغال مصر که راه مکه (معظمه) بشمار میرود وآرزو حمیه اما یقینی انگلیس ها برای توسعه دادن سلطه شان بر کشور های حجاز و یمن که هم مهد و هم حصار داعی اسلامیت میباشد بذات خود کافیست تا مسلمانان هندوستان ازهمین حالا از هرقوهٔ

---

(۲) محمد اعرابی پاشا وزیر حربیهٔ خدیو مصر که خود ازطبقه فلاحین بود در شورش فلاحین جانب شورشیان راگرفت تاآنکه در اثر مداخله قوای انگلیس مغلوب وجلای وطن باشد (مترجم)
(۳) مقصد امپراطوری روس است (مترجم)
(۴) شاید مقصد سید اشاره بطرف شخص خودش بوده شد (مترجم)

مداخله انگلیس در مصر متاثر گردانیدن چندین ملت اروپایی و مخصوصا فرانسه است که بطور انکارناپذیر منافع قابل ملاحظه را در وادی نیل دارا میباشد .

با وجود این انگلیسها هرقدر که بقدرت خود مغرور باشند بازهم بایستی این حقیقت را فراموش کنند که دوستی ملت فرانسه از نقطه نظر پیش بینی وقایعی که درآینده قریب در شرق رخ دادنی خواهد بود برای آنها لازمی میباشد . درحالیکه فرانسه به بسیار آسانی میتواند از دوستی انگلیس صرف نظر نماید ، از دست دادن علاقه وهمدردی فرانسه یقینا یکی از بزرگترین اشتباهات آن زمامدار کوته نظری است که (گلادستن) نام دارد . (۱) .

نتیجهٔ دوم مداخله درمصر که آنهم برای انگلستان مصیبت بار میباشد احساسات نهروعصبی است که این اقدام تشددآمیز در تمام عالم اسلام ومخصوصاً مسلمانان هند بوجود آورده است .

عقیده و احترام مسلمانان هند به سلطان فعلی وبطور عموم به هر (خلیفهٔ زمان) هرکس که باشد یک حس مشترك آنها وتمام مسلمانان است این عقیده واحترام درحقیقت جزئی از شعائر دین اسلام به شمار میرود ودرتمام مساجد هرروزجمعه درموقع نماز مسلمانان برای بقای سلطان (خلیفه) بحضور پروردگار دعا می نمایند .

یقین است انگلیس ها فراموش نکرده اند که در موقعیکه آنها به مصر داخل شدند اغتشاشی در (میرب) آغازشد این جنبش بزودی میتوانست بتمام مناطق مسلمان نشین هند گسترش یابد مگر انگلیس ها بامهارت اذهان مسلمانان را باشایع کردن اعلامیه های مبنی براینکه آنها صرف بامتثال اوامر سلطان درمصر علیه اعرابی پاشا بحیث

(۱) صدر اعظم مشهور انگلیس وزعیم حزب لیبرال (مترجم)

بقلم: محمد عبده

استاد من سیدجمال‌الدین

نوری جدید ومردی بصیر

تذکر: «این رساله ترجمه مقالهٔ معروف شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر بزیر عنوان استاذی جمال‌الدین می‌باشد که بارها به عربی به‌چاپ رسیده است.

علاقمندان متن عربی را در کتاب «الاثار الاسلامی، جمال‌الدین الافغانی» بقلم شیخ محمد عبده که‌درسلسله کتاب‌الهلال تحت شماره ۲۷۴ دراکتوبر ۱۹۷۳ درقاهره بچاپ رسیده می توانند در یابند.

آنچه درین جا چاپ شده ترجمه بخش اول آن کتاب توسط بناغلی محمد شفیق «وجدان» است، باقی کتاب گزیده های عروة‌الوثقی ومتن عربی رساله معروف سید «رد نیچریه» می باشد که اصل آن بزبان دری است.»

*　　　*　　　*

سنت خداوندی‌است که کارهای سترگ‌ازکوچک‌آن منشاءمی‌گیرد چنانچه درختان ضخیم ازدانه هاسر بر می‌آرند.

که برای استیلای هند برطانیائی اقدام نماید جانب داری کند باید انگلیس ها این تخیل را از دماغ خود بیرون سازند که میتوانند هموطنان غیر مسلمان را علیه مسلمانان برانگیزند ، این اشتباه بزرگ است زیرا هندو ها که از سالیان درازی زیر همان یوغ سنگین انواع تحقیر ها را تحمل نموده و بعین صورت مورد حرص وآزسیری ناپذیر فاتحین قرار گرفته اند روزیکه موقع انتقام فرا رسد همانطوریکه در نفرت از انگلیس ها با مسلمانان اشتراک داشته اند درعمل نیز باآنها شرکت خواهد کرد .

درباره آنچه گفته شد آنقدر مثالها و ثبوت های فراوان موجود است اگر یکی ازآنرا درگذشته بردیک انتخاب نمائیم برای تائید گفتارما کفایت خواهد کرد- آیا در شورش بزرگ ۱۸۵۷ (۵) نانا صاحب (زعیم سکها) با یکه مسلمان نبود برابر (فیروز شاه) و بیگم سایه بهدشمنی با انگلیس ها قیام نکرد این مسائل و اتحاد که موجودیت آنرا تائید میکنم شاید در نظر کسانیکه اطلاع ندارند انگلیس ها برای حکومت واداره و استثمار هندوستان چه وسائلی را بکار میبرند مورد شک واقع شود .

برای جواب دادن باین سوال درمقاله آینده حقایق وتفصیلاتی راارائه خواهم کرد که امیدوارم ازحیث ثقه گی ودقیق بودن هیچ شبههٔ رادر ذهن هیچکس باقی نخواهد گذاشت .

(شیخ جمال الدین)

---

(۵) مقصد شورش معروف سپاه هندی است که نزدیک بود به سلطهٔ انگلیس درهند خاتمه بدهد ودر حقیقت آغاز قیام دسته جمعی ومسلحانهٔ مردم هند علیه انگلیس بشمار میرود (مترجم)



شیخ محمد عبده شاگرد وهمکار نزدیک سید (متوفی ۱۹۰۵ م) این شخص درسالهای
آخر زندگی مقام مفتی اعظم مصر راعهده دار گردیده بود

درسال ۱۲۸۸ هجری (۱) باین سرزمین مردی پا گذاشت که در دین صاحب بصیرت بود ، اوضاع و احوال ملت ها را میدانست ، دارای معلومات و سیع بود وازمعارف کاملا برخوردار ، قلب وزبان دلیر وباجرأت داشت ومعروف به سید جمال الدین افغانی است .

اودر مصر اقامت گزید و دراول وهله یک عده از طلاب علم نزد اورفت وآمد داشتند ولی بعدها رفته رفته آمد وشد بسیاری از مامورین واعیان نیزنزد وی صورت گرفت ، وبالاخره چیزهای اززبان وی انتشار یافت که مردم در مورد آن اختلاف نظر داشتند و باین علت تمایل آنها بصحبت وی افزونی گرفت تا از افکار و عقاید او پدانند .

مدرسه و مکتب او خانهٔ او بود . اودر آنجا بتدریس بعضی علوم عقلی می پرداخت و بدرس او یک تعداد زیاد طلاب علم گوش فرا میدادند و بسیاری ازدانشمندان وغیره اشخاص درمجالس او حاضر میشدند اودر هراجتماع خود با مردم سخنانی میگفت که عقل را روشن و عقیده راپاک وانسان را بکارهای بزرگ دعوت میکرد ، و بالاخره افکار را باموعامه مربوط بمصالح کشور و مردم میکشاند .

---

(۱) این سنه موافق ۱۸۷۱ میلادی است ودر کلام استاد امام خواهد آمد که جمال الدین دراول محرم ۱۲۸۸ هجری بمصر آمد و این تاریخ مطابق ۲۲ مارچ ۱۸۷۱ میلادی است . جمال الدین بار اول رمضان سال ۱۲۸۷ هجری مطابق (۱۸۷۰) میلادی بمصر آمده است واین وقتی بود که ازهند بحجاز میرفت وچهل روز دران اقامت داشت .

اما بموجب نوشتهٔ خود سید در اسناد مدارک سید جمال الدین ص ۲۰ وی چهار شنبه ربیع الثانی ۱۲۸۶ درجملهٔ مصر بود .

طلاب علم آنچه را ازوی شنیده و آموخته بودند در هنگام رخصتی بکشورهای خود انتقال میدادند و آنانیکه بزیارت او می‌آمدند اندوخته های خود را در قری و دهات در میان مردم انتشار میدادند. باین اساس احساسات بیدار و عقول تنبیه و حجاب بیخبری در اکناف کشور مخصوصاً در قاهره دقیقتر و نازکتر شد. ولی در پهلوی آن زمامدار و حاکم در اوج قدرت خود قرار داشت و این شعاع از شان و شوکت او هنوز کاسته نمیتوانست ...

این شعاع بتدریج قویتر و درخشنده تر میشد و بصورت غیر منظم در کنج و کنار پخش میگردید .

تا اینکه در سال ۱۲۹۳ ه ۱۸۸۶ میلادی جنگی میان دولت عثمانی و دولت روسیه مشتعل شد . مردم تلاش داشتند از خبرهای دولت عثمانی متبوع خود ، و روسیه آگاه باشند و بادلچسپی اخبار جنگ را تعقیب میکردند .

از ینکه در کشور یک تعداد زیاد خارجی ها زندگی میکردند جرائد اروپائی پیهم به آنجا میرسید و در اثر تماس این خارجی ها باگروه های مردم راه برای تعقیب خبرها و بررسی حوادث هموار گشت و ایشان باشنیدن تمام خبرهای مربوط بجنگ را میخواندند . همچنان این احساس درجرائد عربی که تا آنوقت بمسائل مبتذل توجه داشتند نیز پیدا شد وحوادث جنگ را برروی صفحات خود منعکس ساختند . در ین جرائد تمایلاتی پیدا شد که از عساکر روس تمجید میشد و آنچه باردوی عثمانی نسبت داده میشد ناچیز شمرده میشد . و این وضع بنوبه خود در خوانندگان جرائد مذکور حس انتقام و یا پشتیبانی را در مورد هر کدام برمی انگیخت و باین وسیله درمیان طبقات عامه یکنوع جدل و گفتگو براه افتاد که قبلا وجود نداشت .

از طرف دیگر میان این جرائد درنشرخبرها و اسلوب نشرآن رقابتی بمیان آمد و این چیز بازار اشتراک درجرائد را گرمتر ساخت و باین صورت قدرت وقت وزمان برقدرت ارادهٔ قاهره چیره شد ! ..

* * *

دادیم و او سلام مارا جواب داده مارا بطعام دعوت کرد و ما معذرت خواستیم و اروی تشکر کردیم . بعد از یکه ازصرف طعام فارغ شد بطرف ما آمد ازما نسبت به بعضی ازآیات قرآن کریم وتفسیر صوفیان ازآن استفسار کرد ولی ما ترجیح دادیم ازوی بشنویم . او شروع به تفسیر کرد ، تفسیر یکه قلبم را از اعجاب و شادی مملو ساخت . بخاطر یکه تصوف و تفسیر هردو «نور چشم من و کلید سعادت است» .

این کتب را نزد وی خوانده ام

ازماه محرم سال ۱۲۸۸ ه تماس و همراهی من با سید آغاز گشت و برخی ازعلوم ریاضی ، فلسفه و کلام را ازوی می‌آموختم و مردم را بآموختن ازوی دعوت میکردم

کتاب «الزوراء» دوانی را درتصوف و «شرح القطب علی الشمسیته» «المطالع» و «سلم العلوم» را درمنطق و کتاب های «الهدایته» «الاشارات» ، «حکمت العین» و «حکمت الاشراق» را درفلسفه از وی خوانده ام و نیز کتاب «عقاید الجلال الدوانی» درتوحید ، «التوضیح مع التلویح» در اصول ، «تذکره الطوسی» درعلم هیأت قدیم وغیره کتب هیأت جدید را ازوی آموختم . او مرا به نوشتن مقالات ادبی ، اجتماعی و سیاسی تشویق میکرد . من سخت آرزومند بودم در مجالس ودروس وی حاضر باشم ، اما شیخ های ازهر و شاگردان راجع باو و من حرف زدن شروع کردند و بزعم ایشان فرا گرفتن علوم مذکور منجر به تزلزل شدن عقاید صحیح میگردد و انسان را بگمراهی هائیکه خیرد نیا و آخرت آنرا تحریم میکند ، می کشاند ! .. وقتی من بشهر و منطقه خود میرفتم راجع باین چیزها با ماما ی پدر خود شیخ درویش صحبت میکردم . او بمن میگفت خداوند دانا و حکیم است هیچ دانشی بعلم و حکمت وی نمیرسد شدید ترین دشمن دانا جاهل است و بزرگترین دشمن حکیم احمق است هیچ کس نمی‌تواند بهتر بخداوند تقرب جوید مگر از راه علم و حکمت هیچ علم نزد خداوند نکوهیده نمیباشد و هیچ نوع جهل نزد او

جرائد تنها بشرحوادث جنگ نپرداختند بلکه ازجریانات سیاسی واجتماعی سائر کشورها ، نیزصحبت میکردند . ومزید برآن ازسوء احوال مالی حکومت مصر حرف میزدند و برتعداد نویسندگان درجرائد افزوده میشد . درین میان سیدجمال الدین اهل علم و ارباب قلم را را که بصحبت او می آمدند به نوشتن در جرائد و امیداشت ودر موضوعات مختلف بهایجاد فصول علمی وادبی پرداخت وتمامی موضوعات ازچارچوب اصلاح افکار وتهذیب اخلاق بیرون نبود . باین شکل مسابقه نویسندگی وقلم درمیان نویسندگان آغاز یافت وآزادی فکر بشکلی درجرائد منعکس میشد که انسان فکرمیکرد درعالم تصور قرار دارد ویا در سرزمینی غیر ازین سرزمین زندگی میکند کسانیکه شماره های آنوقت جرائد «مصر»، «التجاره» ، «مرآة الشرق» واهرام را مطالعه کنند میتوانند بحقایقی که ذکر گردید پی برند .

اولین ملاقات من باسیدجمال الدین

دریکی از روزها یکی از رفقایم که درنزدیک « رواق الشوام» ازهرزندگی داشت بمن گفت که « یک عالم بزرگ افغانی » بمصرآمده است و در « خان الخلیلی » اقامت دارد . ازین خبر خورسند شدم واستادخویش « الشیخ حسن الطویل» را ازآن اطلاع دادم . این شیخ درعلم منطق در ازهرممتاز بود . من ازوی میآموختم ولی عطشم فرو نمی نشست . من دائماً بعلوم عقلی تمایل زیاد داشتم، درصحرائی کتب ازهر درپی آن میگشتم وبیرخی ازین نوع کتب برمیخوردم وکتاب « شرح القطب علی الشمسیه » را ناقص یافتم . شیخ حسن الطویل قسمتی از «فلسفه» را بما آموخت ولی آنچه نتیجه گیری میشد بیشتر تخمین واحتمالات بود .

وقتی شنیدم سیدجمال الدین بمصرآمده از شیخ حسن الطویل دعوت کردم که باهم بدیدن وی برویم .

هنگام شب نزد وی رفتیم و اوصرف شام میکرد . او را سلام

این خانواده بسیار زیاد اندو در منطقه «کنر» از مربوطات کابل که سه روز از آن فاصله دارد زندگی میکنند. این خانواده در نزد افغانها مقامی ارجمند دارد و بخاطر نسب شریف آن، طرف احترام قرار دارد این خانواده بر قسمتی از خاك افغان طور مستقل حکومت میکرد تا اینکه امارت مذکور توسط دوست محمدخان جد امیر موجوده (۱) سلب گردید و با مر او پدر و بعضی از اعمامش بکابل انتقال یافتند .

سید جمال الدین در قریه «اسعدآباد» یکی از قرای کنر در سال ۱۲۵۴ هجری (۱۸۳۹) میلادی بدنیا آمد و با پدرش بکابل منتقل گردید در سن هشت سالگی بآموختن نشانده شدو پدرش بتربیه اش فوق العاده توجه داشت وچیزیکه این توجه را بیشتر افزوده بود توۀ فطری، درخشش قریحه وذکای تند او بود از ابتدای علوم شروع میکرد وتا انجام آن توقفی نمی کرد بسیاری از علوم را فراگرفت و در تمامی آن مهارتی بدست آورد چون علوم عربی از قبیل نحو، صرف، معانی بیان، نویسندگی و تاریخ عمومی و خصوصی . وعلوم شریعت از قبیل تفسیر، حدیث فقه، اصول فقه، کلام و تصوف، وعلوم عقلی از قبیل منطق، حکمت نظری، طبیعی و الهی. وعلوم ریاضی از قبیل حساب، هندسه، الجبر و هیأت افلاك و نظریات طبیعی و تشریح .

این علوم و فنون را از استادان ماهر، بروش مروج در ان کشور و بروش کتب معروف اسلامی ، فراگرفت و تا سن هژده سالگی آنرا تکمیل نمود بعد ازین بوی سفر هند پیشنهاد شد و بآنجا رفت و یکسال و چند ماه درآنجا اقامت داشت و در برخی از علوم ریاضی بروش جدید اروپائی مطالعه میکرد. سپس بخاکهای حجاز جهت ادای فریضه حج رفت. مدت سفر وی درین منطقه تقریباً یکسال را در برگرفت و او از کشوری به کشوری دیگر و از جائی بجای دیگر میرفت تا اینکه در سال ۱۲۷۳ ه

(۱) منظور امیرعبدالرحمن است .

محمودو نیکو بوده نمیتواند جز آنچه را که برخی از مردم علم میگویند . سحر و شعبده بازی وامثال آن نمیتواند علم باشد درصورتیکه تحصیل آن بضرر مردم تمام شود .

بگفته‌های نادرست مردم اعتنائی نکردم:

این گفته ها و حرفها در من تاثیری نکرد و من با سید مثل سایه اش همراهی داشتم و بدرس‌ها و مجالس و شب نشینی های او حاضر میشدم وتمامی این محافل محافل علم ، حکمت ، ادب دین، و سیاست بود .

سید جمال الدین حکمت را به ارادتمندان وغیرآن می آموخت و امتیاز او درین بود که مخاطب خودرا به آنچه میخواست ، جذب میکرد ولو از اهل آنچیزهم نمیبود و من اندرین مورد غبطه میخوردم . زیرا حالت و فضای مجلس در من اثر میکرد . شما نمیتوانید بسخنی توجه کنید مگر اینکه آنرا بحاو قابل قبول بدانید و چنین است نوشته و کتابت .

تولدو مراحل زندگی سیدجمال الدین افغانی

اختلاف نظر مردم در مورد احوال سید سرا و امیدارد تا راجع به زندگی و شخصیت او صحبت نمایم . هرکس او را تاجائیکه توانسته است بشکلی معرفی کرده است که از دیگری فرق دارد . حتی انسان فکر میکند که او یک حقیقتی بود که در هرذهن به تناسبی جلوه کرده است و دارای چنان قوه معنوی بوده است که در نزد هر نظر و عقیده بشکل خودش مجسم شده است .

بهر حال ارباب وهم وتخمین نتوانسته اند در صفای جوهر و ذکای او کدورتی ایجاد کنند . آنچه را من راجع بوی

بطور اجمال می نویسم ، متکی برتجربه کامل و طول مدت همراهی من باوی است .

سید جمال الدین فرزند سید صفتر « صفدر » و منسوب بیک خانواده بزرگ در کشور افغان است . نسب او به « سید علی ترمذی » محدث معروف و بالواسطه « بحضرت حسین بن ابی طالب کرم الله وجهه » میرسد . آفراد

دولت افغانستان در اثر تدبیر سید جمال الدین بکابل بمحمد اعظم خان سپرده شود ، لیکن امیر در مورد اکثر اقارب خود سوءظن داشت و این کار او را واداشت تا امور بزرگ را بفرزندان کوچک و بی تجربه خود سپارد . حتی یک تن از ایشان که غرور برمغزش مسلط شده بود و ولایت کندهار را در تحت اداره داشت ، اراده نمود دست عم خویش شیرعلی را از هرات کوتاه سازد ، آنهم با این تصور که شاید باین کار منزلتش نزد پدر اوج گیرد و او را به سائر برادرانش مقدم دارد .
وقتی او با اردوی عمش روبرو گشت ، آنقدر جرأت بوی دست داد که با دوصد تن از عساکر خود جدا شده صفوف دشمن را شگافت و ایشان را بهراس انداخت و قریب بود شکست بخورند لیکن یعقوب خان توماندان اردوی شیرعلی ملتفت گشت که آن مغرور متهور از اردوی خود جدا شده است لذا بروی حمله برد و اسیرش گرفت . اردوی قندهار پراگنده شد و امیر شیرعلی قویتر شد از آنرو برقندهار حمله برد و برآن مسلط شد و باین وسیله جنگ بار دیگر جان گرفت و امیر شیرعلی مقدار زیاد طلا را در میان سرداران و کارداران محمد اعظم توزیع کرد .

هجرت او از افغانستان

بعد از جنگهای شدید امیر شیرعلی غالب شد و محمد اعظم و برادر زاده اش سردار عبدالرحمن شکست خوردند . سردار عبدالرحمن به بخارا شتافت (جا از حمتش کند که بعدا به کشور خود مراجعه کرد) ومحمد اعظم خان بایران رفت و بعد از چند ماه در نیشاپور وفات یافت .

سید جمال الدین در کابل ماند و امیر باساس احترام خانواده اش واز خوف قیام مردم باثر حمایت از آل پیغمبر ، بوی چیزی نگفت ولی از انتقام هم دست نه کشید و بشکلی این کار را آغاز کرد که مردم حق و باطل آنرا از هم تمیز کرده نمیتوانستند . بناءً سید جمال الدین صلاح دربن دید که افغانستان را ترک گوید چنانچه اجازهٔ حج خواست و بوی

«۱۸۵۶ میلادی» بمکه مکرمه رسید و در طول اقامت خود در آنجا راجع باخلاق وعادات ملت ها معلوماتی وافر و مفید بدست آورد.
بعد از ادای حج بکشور خود بازگشت و در عصر امیر دوست محمد خان شامل ماموریت دولت شد
وقتیکه امیر جهت فتح هرات وحمله برسلطان احمد داماد و پسر عم خود حرکت کرد، سید جمال الدین باوی در اردوی او بود و در طول مدت محاصره باوی همراهی میکرد، تا اینکه امیر وفات کرد و شهر مذکور بعد از محاصره طولانی ودشوار فتح گردید. ودرسال ۱۲۸۰ هجری (۱۸۶۳ میلادی) شیرعلیخان ولیعهد او بامارت رسید و وزیر او محمد رفیق خان بوی مشوره داد برادران خود را (۱) مخصوصاً کسیکه از او بزرگتر است دستگیر کند و اگراین کار را نه کند مردم را در برابر او تحریک میکنند و به تلاش بدست آوردن پادشاهی با عث فتنه میگردند.

جمال الدین بحیث وزیر اول

در اردوی هرات سه برادر که عبارت از محمد اعظم، محمد اسلم و محمد امین باشند شامل بودند، ولی تمایل جمال الدین به محمد اعظم بیشتر بود. وقتی آنان از تدبیر امیر و مشوره وزیرش اطلاع حاصل کردند رو بفرار گذاشته هر کدام بولایتی که قبلا از طرف پدر برایش سپرده شده بود عزیمت نمود تا در آنجا بقوای خود پناه برد. با ین صورت آتش جنگ و فتنه میان ایشان مشتعل گشت و بالاخره کار محمد اعظم و برادرزاده اش عبد الرحمن «امیرسابق» بالا گرفت و سرکز کشور را بدست گرفتند. محمد افضل (پدر عبد الرحمن) را از محبس غزنه رها نمودند و امیر افغانستانش اعلان کردند موصوف بعد از یکسال وفات یافت و برادر مکه اش محمد اعظم خان به سلطنت رسید موقف سید جمال الدین نزد امیر بهتر و عالیتر شد و اورا بحیث وزیر اول خویش قرارداد و برعکس سایر امرای آنکشور، که از استبداد مطلق و عدم اتکاء بر رجال دولت کار میگرفتند، طرف اعتماد کامل او قرار گرفت و در امور خورد و بزرگ ازوی مشوره میخواست و قریب بود

او در ضمن طرح آراء و افکار خود به تعمیم معارف اشاره کرد ولی رفقا یش با پیشروی درین راه باوی موافق نبودند و در اثر ائه همین نوع طرحها بود که شیخ الاسلام آنوقت «حسن فهمی افندی» با وی مخالفت آغاز کرد بخاطریکه بموضوع رزق و روزی او برمی‌خورد. در رمضان سال ۱۲۸۷ (۱۸۷۰ میلادی) مدیر دار الفنون «تحسین افندی» از سید خواهش کرد تا در دارالفنون سخنرانی کند و مردم را در مورد صنائع تشویق نماید، ولی او بخاطریکه در زبان ترکی دسترس کافی نداشت معذرت خواست. اما تحسین افندی اصرار نمود و در اثر اصرار وی سید خطابه درازی، قبل از ایراد آن نوشت و بوزیر معارف «صفوت پاشا» و بعضی ماموریں عالی رتبه معارف چون «شروانی زاده» و دولتلو منیف پاشا ارائه نمود و هر کدام این خطابه را بسیار ستودند. و وقتیکه روز موعود ایراد خطابه فرا رسید مردم بطرف «دارالفنون» شتافتند و در آن محفل یک تعداد زیاد رجال حکومت، اعیان، اهل دانش و ارباب جرائد اشتراك کرده بودند سید جمال الدین بر منبر خطابه قرار گرفت و آنچه را قبلاً تهیه کرده بود ایراد نمود. ولی حسن فهمی افندی به تشبیهاتیکه در موردزندگی انسان و صنائع ذکر کرده بود جهت اتمام حجت توجه داشتند.

مثلاً سید ملک را بمغز و مرکز تدبیر و اراده و آهنگری را بباز و و زراعت را به جگر و کشتی رانی را به پا ها تشبیه کرده و اندرین موضوع بیانات مفصل داده بود بعداً گفته بود جسم سعادت انسان از همین چیز ها ترکیب یافته است و جسم و بدن نمی تواند بدون روح زندگی کند و روح این جسم یا نبوت است یا حکمت هرچه نبوت نخد او ند مربوط است که برخی از بندگان خود عنایت میفرماید و چیز کسبی نیست لیکن حکمت باثر تفکر و اندیشه در معلومات و اندوخته ها میسر میگردد. نبی از اشتباه و خطا مبرا است اما حکیم خطا و اشتباه میکند. احکام نبوت از جانب پروردگار است که بهیچ وجه باطل دران راه ندارد و از فرائض ایمان است. اما قبول آراء و

اجازه‌داده شد بشرط اینکه‌ازراه ایران نرود تا با محمد اعظم(که هنوز نمرده‌بود) نه‌پیند.لذا اودرسال ۱۲۸۳هجری ۱۸۶۹ میلادی‌و سه‌ماه‌بعد ازشکست‌محمد اعظم راه‌هند را در پیش گرفت (۱) وقتی موصوف‌بسرحدات‌هندرسید حکومت هند از وی استقبال نمود ولی بوی‌اجازه نداددرآن مدت‌زیادی بماندو علماءرانه‌گذاشت ،بدون حضوررجال حکومت‌باوی ببیند . اوبیشتر ازیکماه در آنجا نماند و حکومت‌هند اورابمصرف خودتوسط یکی ازکشتی های‌خود ازسواحل آنجابسویز رساندو بمصرمواصلت کرد.درمصرچهل روزماندگارشد ودرخلال آن‌بجامع ازهررفت وآمدداشت وشاگردان‌سوریائی بوی تمایل‌زیادپیداکردند و ازوی خواهش‌کردند «شرح الاظهار» را بایشان‌درس دهدواو برخی‌ازین کتاب‌را درخانه خود بایشان‌درس داد .بعداًاواز مسافرت‌بحجاز منصرف شدو به آستانه (استانبول) شتافت .

جمال‌الدین دراستانبول

وقتی‌او به‌آستانه (استانبول) رسید ،چند روز بعد از ورود ملاقات‌صدراعظم عالی‌پاشا بوی‌میسر گردید و او از وی استقبال فوق‌العاده‌و پرحرارت بعمل‌آوردو سید لباس المعانی«پیراهن ،قباء ،به تن‌وعمامه آشفته‌برسرداشت». علاقه‌امراء و وزراء باو زیادشد و با وصف اینکه ازلحاظ لباس،زبان‌و عادات‌به آنهاشباهت نداشت ، بر علم ،دین‌داری ،تهذیب‌و ادب‌او آفرین می‌گفتند .

او بعد از شش ماه در مجلس و انجمن معارف بحیث عضو مقرر گردید .

---

(۱)بقرار اسنادو مدارك سید جمال الدین :وی روز جمعه ۲۵ جمادی‌الاخر ۱۲۸۳ق بالاحصار کابل واردو روز ۲ رجب ۱۲۸۵ق ازآنجا خارج‌شده است (ص۹)

جمال الدین در مصر

سید آستانه راترك گفت و با صرار همراهانش دراول محرم ۱۲۸۸ ه(۱) وارد مصر گردید .

این بود مختصری از رویداد زندگی او در آستانه و آنچه را «سلیم العنحوری» درشرح شعر «سحرها روت» اوذکر کرده کاملا ازحق دور رفته است.

سید جمال الدین میل نداشت در مصر اقامت نماید وفقط برای دیدن مناظر وآثار آن آمده بود تاآنکه باصدر اعظم (مصطفی ریاض پاشا) ملاقات کرد .

اوتوانست که موصوف را باقامت درمصر قناعت دهد و حکومت بصیغه اکرام نه در برابر کاری ماه هزار قرش مصری برایش مقرر داشت .

درمدت این اقامت تعداد زیاد شاگردان بوی روی آوردند واز وی تقاضای تدریس کردند واو در فنون کلام حکمت، هیأت کتب تصوف واصول فقه اسلامی بتدریس پرداخت وآنچه در مورد تدریس وتعلیم ازوی تقاضا شد دریغ ننمود.

مکتب وجای تدریس او از ابتداء تاانتهاء خانه او بود ویکروز هم بحیث مدرس بازهر نرفته است وغالباً در روز های جمعه ، با نجا بصفت یك زائر میرفت . احترام این مرد روز بروز در میان شاگردان بیشتر شد ودرامر آموختن از محضر وی فوائد بیشماری دریافتند ودر زمینه های دین وتهذیب وادب ارادتمند او شدند وزبانها بثنا وصفت اوگویا شد و آوازه اش در دیار مصر پخش

(۱) جرجی زیدان درمشاهیرالشرق ،نوشته است که جمال الدین دراول محرم ۱۲۸۸ ه موافق با ۲۲ مارچ ۱۸۷۱ میلادی بمصر وارد گردید .

افکار حکماء برکسی فرض نیست بلکه افضلیت دارد آنهم درصورت که مخالف شریعت الهی نباشد » .

این بود آنچه راجع به نبوت گفته بود و این چیزی است که علمای شریعت اسلامی بران اجماع وتوافق نظر دارند. لیکن «حسن فهمی افندی» حق را باطل جلوه داد تا انتقام خود را صورت عمل بخشد، او این سخن را شایع ساخت که شیخ جمال الدین نبوت را صنعت گفته است، واستدلال او این بود که نبوت را در خطابهٔ ذکر کرده است که راجع بصنعت ایراد شده است .

همچنان ازطرف مخالفین سید بواعظان مساجد فهمانده شد که موضوع را در خطبه ها ذکر کنند وآنرا تقبیح نمایند .

درمقابل سید جمال الدین بموضوع دفاع و اثبات برأت خود توجه زیاد نمود وبفکر وی این کار جزاز راه محاکمه شیخ الاسلام ازراه دیگر میسر نمیتوانست شد لیکن بهچه صورت ؟

او به شدت پیدرخواست محاکمه شیخ الاسلام بر آمد و جراید موضوع را وسیعاً دنبال کردند برخی از جرائد نظر فداری شیخ جمال الدین نشرات میکرد وبرخی دیگر بحمایه ازشیخ الاسلام.

برخی ازدوستان سید مشوره دادند کهوی دربرابر این شایعات سکوت نماید وبرین گندیدگی خاك بریزد وبمرور زمان کافی است کهچنین شایعات راضعیف واثر آنرا نا بود سازد . لیکن سید آنرا نپذیرفت و در اقامه دعوی اصرار ورزید . کار بدشواریها کشید وبالاخره مقام صدارت امر کرد که چند ماه از آستانه بیرون رود تا اضطرابات فرونشیند وموضوع بآرامش گراید بعداً، اگر خواسته باشد، میتواند باز گردد. باین صورت سیدآستانه را بحالت مظلومیت ومغلوبیت ترك گفت .



عرابي باشا (١٨٣٩–١٩١١م) .

گردید. درین هنگام سید توجه خودرا برای زدودن اوهام ازدماغ واذهان مبذول داشت ودرین راه نتائج خوبی بدست آمد و کار تنویر اذهان بموفقیت پیش رفت .

همچنان شاگردانش را به نگارش درموضوعات ادبی فلسفی و دینی تشویق میکرد وایشان نیز باین تشویق احترام گذاشتند وموفقیت ها بدست آوردند .

* * *

هنر نوشتن ونویسندگی در مصر بهفیض و برکت اورشد یافت . قبل ازان در مصر یک تعداد محدود نویسندگان وارباب قلم وجود داشت وما ازآنجمله میتوانیم از (عبدالله پاشا فکری) «خیری پاشا» «محمد پاشا سید احمد» باصحبش و «مصطفی پاشا وهبی» باتخصصش نام ببریم .

غیر ازین اشخاص ، یکتعداد در مرا سلات خصوصی به سجع نویسی قیام داشتند و یا بتصنیف در فنون عربی و فقهی وامثال آن، وار ده سال بانسو در مصر نویسندگانی بوجود آمدند که ازلحاظ سن کوچک بودند وازلحاظ هنر بزرگ ،وایشان کسانی بودند که یا از سید میآموختند یا ازیکی از شاگردانش و یا به پیروی کسانی پرداخته اند که باوی تماس داشتند . کسیکه ازین حقیقت انکاردارد یا مغروراست یارو گردان ازحق و واقع بینی .

روی همین عوامل است که برخی ازروی حسد و با اتکاء بر اقوال متاخرین که خواندن کتب فلسفی را تحریم کرده اند مطالعه وتدریس فلسفه و نوآوری رادر مورد وی وسیلهٔ طعن و بدگوئی قرار داده اند ، در حالیکه ارباب این نظر ازجمله متاخرین تحریم را بشکل مطلق اراده نداشتند بلکه مطالعه آنرا برای کوتاه نظران و اشخاص کم عقل صواب ندیده اند تادرعقاید شان خللی ایجاد نشود . اما آنانیکه پایداری درایمان دارند میتوانند آراء موافق ومخالف را بررسی

نماید و این چیز بربصیرت شان دردین و قوه یقین شان می افزاید .
و ما هزارها دلیل در مورد آئمه ملت اسلامی که با چنین نوع مطالعه سروکار داشتند میتوانیم ذکر کنیم بهرصورت حاسدان توانستند که مطالب کتب فلسفه را با راء و افکار وی نسبت دهند، و این شایعه را در میان عامه مردم پخش نماید .

رفته رفته برخی از مردم که پا بند مذاهب مختلف بودند، و به مجالس وی حاضر شده با نچه نمی فهمیدند گوش میدادند، و بعداً بطور نا خود آگاه آنرا تحریف میکردند، آن شایعات و اتهامات را تائید کردند .
ولی اینهمه در نزد ارباب عقل و معرفت از شان و منزلت سید نمی کاست، و روز بروز به شوکت و دبدبه اش افزوده میشد، تا اینکه محمد توفیق پاشا ، بر مسند خدیو مصر نشست . و سید از مطالب و مقاصد او پشتیبانی میکرد . در این فرصت ، برخی از مفسدان ، مخصوصاً جنرال قنسل انگلیس «مستر ویفیان»، به سعایت پرداخت و چیزهائی را نزد او ، بوی نسبت داد که او از آن بری بود و خدا و ند این را میداند آنگاه نظر خدیو در باره وی تغییر کردو باخراج او و شاگردش ابوتراب(۱) از مصر امر نمود .
سید در سال ۱۲۹۶ ه (۲) مصر را بقصد هند ترک گفت و در حیدر آباد دکن اقامت گزید و در آنجا رساله ای در رد عقاید نیچریه یعنی دهریین نوشت .

در هنگام آشوب مصر (انقلاب عرابی) حکومت هند او را ار حیدر آباد به کلکته احضار نمود و تا ختم انقلاب مصر او را باقامت در آنجا مجبور ساخت . بافرو نشستن آتش جنگ انگلیس بوی اجازه داده شد تا بهر جائیکه خواسته باشد برود بناء او رفتن باروپا را برگزید ، و در اولین شهریکه اقامت گزید لندن بود ولی بعد از چند روز محدود از آنجا

---

(۱) عارف افندی افغانی مشهور به ابوتراب خدمتگار سید جمال الدین است .

(۲) خدیو در رمضان ۱۲۹۶ ه سپتمبر ۱۸۷۹ م او را تبعید نمود .

حاکمهای شرقی و برداشتن سایه آن از سر طوائف اسلامی نیز شامل می باشد. در مورد عداوت او با انگلیس حدیثی است طویل.

سطح دانش و منزلت علمی سید

سویهٔ دانش و معلومات او آنقدر عالی و وسیع است که قلم من تنها یک نوع اشاره بآن کرده میتواند و بس.

برد ذاتی ذهنی و تشخیص آن فوق العاده مسلط بود و در مناسب ترین شکل به ابراز آن قدرت داشت. و مثل این بود که گویا او معنی را آفریده او از قوهٔ ئی خاص در حل دشواری های پیچیده بهره‌مند بود و با یک نظر گره‌ها را می کشود. هر موضوعی را که مورد بررسی قرار میداد تمام جوانب و ابعاد آنرا تشخیص میکرد و باین وسیله اسرار و غموض آنرا کشف می نمود و مثل این بود که انسان تصور میکرد آن بحث آفریدهٔ خود اوست.

در قسمت اشعار خواهان ابداع و ابتکار بود و در جدل و صنعت با هر استدلال کاملا آشنا بود، واندرین مورد نظری بخود نداشت.

بهترین دلیل برای اثبات این مطلب آن است که او باعتراف شرقیان و اروپائیان، با هر مجالی که روبرو میشد او را مغلوب می نمود و با هر عالمیکه داخل جدل میشد ملامتش میکرد.

خلاصه که خداوند چنان ذهن قوی و عقل وسیع و بصیرت کامل در اوش ارزانی فرموده بود که بدون مبالغه، بعد از انبیاء، بشخص دیگری داده نشده است «این برتری و فضیلتی است که خداوند بکسی که اراده می کند ارزانی میدارد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.» (۱)

اخلاق جمال‌الدین

بارزترین صفت سید در سلامت قلب و حلم بی پایان او بود، ولی اگر کسی حرکتی میکرد که بشرف و دین او برمیخورد حلم او به خشم مبدل میشد و چون شیر آمادهٔ حمله بنظر میرسید.

ترجمهٔ آیهٔ، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

بپاریس رفت وسه سال درآنجا ماند چنانکه من نیز با او درآنجا بودم. در آنجا جمعیت «عروة الوثقی» او را مکلف به نشر یک جریده نمود که مسلمانان را در تحت لوای خلافت اسلامی بوحدت و اتحاد دعوت نماید. او از من خواهش کرد تا مسئولیت تحریر آنرا بدوش گیرم ومن آنرا پذیرفتم. و هژده شمارهٔ آن در آنجا نشر گردید. بخاطریکه در تحریر آن جریده خلوص نیت وجود داشت ودرچاپ آن هدف درست وپاك طوری درقلوب شرقیان و مخصوصاً مسلمانان جا گرفت که تا آنوقت هیچ واعظی به چنین نتیجه کبری نرسیده بود. ولی بعد از پس موانعی در راه انتشار آن بوجود آمد ودروازه های هند بروی شماره های آن بسته شد وحکومت انگلیس باخوانندگان آن شدت عمل بخرچ میداد. سید بعد ازین چند ماه دراروپا، گاهی در لندن و گاهی درپاریس اقامت داشت ودرماه جمادی الاول ۱۳۰۳ ه مطابق ۱۸۸۵ میلادی بایران مسافرت نمود.

دشمن انگلیس و استعمار

مذهب سید حنفی بود و با اینکه در عقیده خود مقلد نبود لیکن با وجود میل به مشرب تصوف سنت صحیح را ترك نکرده است. او درادای فرائض مداومت شدید داشت و باین صفت درمیان دوستان خود در مصر به شهرت رسیده بود.

سید باصول وفروغ مذهب خود فوق العاده پابند بود و به هیچ عملی که مخالف آن بود دست نمی زد.

حمیت وغیرت او در مورد دین بی نظیر بود.

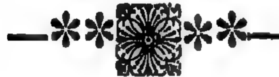
هدف سیاسی او، که درراه آن درطول مدت زندگی خود، دشواری ها و مصیبت ها را دیده بود عبارت است از برون کشیدن دولت اسلامی ازحالت ضعف و متوجه کردن آن برسیدگی درست امور آن طوریکه بتواند ملت اسلامی را بپایه ملل غالب و نیرومند برساند و مجد ملت اسلام و دین دین پاك آنرا بازگرداند دراین هدف سرنگون کردن سلطه انگلیس در

لیکن جلوس او در آنجاها توأم با حشمت کامل و وقار تمام بود نشستن او درین اماکن خالی از فوائد علمی نبود. از لهو و لعب دوری میکرد ودر آنجاها بسیاری از امراء ارباب جاه و مقام و اهل دانش بصحبت او می آمدند .

در مورد این عادت حاسدان بروی حساب نموده خورده گیری کرده اند . لیکن خداوند بهر کس از رخصت و عزیمت بهره ئی داده است . چه فرق میکند که انسان مومن با چیزهای مباح و مجاز هم اندوه خود را لحظه ئی فراموش کند و یا از آن کاسته باشد ؟

این بود اجمالی از احوال سید جمال الدین افغانی که بمنظور دفع افترای جاهلان ذکر کردیم و اگرخواسته باشیم تاریخ او را بنویسیم، تفصیل و تطویل بیشتر را ایجاب میکند .

تذکر مترجم : این بود ترجمه قسمت اول کتاب (سید جمال الدین افغانی بحیث یک انقلابی اسلام) تالیف شیخ محمد عبده .



او کریم بود آنچه در کف میداشت به بذل آن میپرداخت وبرخداوند اعتماد قوی داشت، و بحوادث و ناملائمات اعتنائی نمی کرد، مردی بود بسیار امانت کار، و با کسیکه از در آدمیت با او پیش آمد میکرد، بسیار نرم و آرام بود و برعکس در برابر خشونت موقفی میداشت سخت گیرا به در راه هدف سیاسی خود با حرص و ولع پویان بود و موفقیت تا چیزی در ین راه بمنظور رسیدن بهدف او را به شتاب وامیداشت (وبسیاری اوقات شتاب عوامل حرمان را فراهم کرد) بدنیا چندان علاقمندی نداشت و زرق و برق آن برای وی غرور آفرین نبود. کارهای بزرگ را دوست داشت و بکوچک آن بی اعتنا بود. و فوق العاده دلیر بود و از مرگ هراسی نداشت و مثل این بود که آنرا قطعاً نمی شناسد. ولی مزاجی حاد و تند داشت (بسا واقع میشود که آنچه را که ذکا وارامش بنا میکند تندی و شدت سرنگون میسازد اما او امروز، در رسوخ و ثبات بکوهی بزرگ میماند. او به موضوع انتسابش بخاندان پیامبر و اپسین سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مباهات داشت و مزیتی بالاتر و والاتر ازین انساب را بخود قایل نبود.

او به نظر بیننده عربی خالص از اهل حرمین جلوه میکرد و مثل این بود که خداوند چهرهٔ اجداد حجازی اش را بوی عنایت فرموده است

سید قامتی متوسط و اندامی مناسب داشت و رنگ چهره اش گندمی بود در مزاج عصبی و سری بزرگ و متناسب داشت پیشانی اش فراخ، چشمانش بزرگ و حدقه اش وسیع تر، رخسارهایش ضخیم و سینه اش فراخ بود. بنظر بزرگ جلوه میکرد و در وقت ملاقات سبک روح. خداوند سیرت و صورت نیکو باو داده بود. کنون یکی از اوصاف و عادات او باقی مانده که شاید سکوت من بران سوالی را برانگیزد و آن اینکه سید در مصر در مورد بعض چیزهای مباح و مجازبی صرفه بود چون نشستن تفریحگاه های عامه و استراحتگاه مسافران و تسلی گاه محزونان

های اسلامی میدانند. همواره وقتی پیشرفت مسلمین مطرح بحث قرار میگرفت نام سید بمیان آمده و فلسفه پیام وی که شرق و غرب جهان را فرا گرفته و ملت هارا ازخواب گران بیدار نموده ذکر میگردید.

اوست که اهل هند را علیه انگلیس تحریک نموده و میگفت:

شما ای مردم هند اگر مگس پشه می بودید و جزیره انگلستان را احاطه مینمودید اکنون آنرا به قعر دریا می کشیدید.

اوست که به زارعین مصری در دوران اسمعیل میگفت:

ای زارع که زمین را با قلبه می شگافی چه وقت دل ظالم را خواهی شگافت

سید جمال الدین افغانی ملقب به القاب شرف و به حقایق وجود اساسی آگاه بود — بمثابه سرباری بود که هیچگاه تن به ذلت نمیداد و به شاه و خلیفه سرفرود نمی آورد — زبان وی نزد ظالم به لکنت نمی افتاد

شخصی بود ثابت قدم که در چشمان او برق ذکاوت و نیرو می درخشید — در حکمت و فلسفه اردو قلب پر ار ایمان داشت که هیچگاه شک و شبهه در آن راه نمی یافت — کلمات وی مقدس و قوه فکری او مانند شهابی بود که تاریکی ها را از راه حکمت و فلسفه می شگافت و پیوند مخلوق را بخدا و بد ارتباط می بخشید.

آثار گرانبهای که این فیلسوف بزرگ از خود باقی گذاشته یگانه مدارکی شمرده میشود که دین را با حیات ارتباط بخشیده و عامل پیشرفت علوم در دول مختلف اسلامی میباشد.

آثار این متفکر افغانی در تفسیر و بیان حقایق و دین بحد کمال رسیده و گذشته از آن در ساحه های سیاسی و اجتماعی از بزرگترین آثار در انکشاف نوین فکری شمرده میشود.

درحقیقت سید جمال الدین افغانی از متفکرینی می باشد که آثار وی در ساحات سیاست — حرب و دین از نمونه های محسوب میگردد که ازآزادی بیان توأم با ایمان برخوردار باشد. وی همواره مردم را

جمال‌الدین افغانی

برانگیزندۀ انقلاب ومدنیت اسلام

«درکتابی بنام «جمال‌الدین افغانی برانگیزندۀ انقلاب ومدنیت اسلام»
این مجموعۀ مقالات ازچندتن نویسندگان مصری است که توسط‌ جاعلی
محمد ظاهرغفاری ترجمه گردیده است و در این آثار بحث های
مختلف زندگی سید جلب توجه می کند که آن را به سلسله نوابغ شرق
معرفی میدارند » .

*　　　*　　　*

در تاریخ معاصر اسلام در جمله نوابغ و رجال هیچ دانشمند
وفیلسوفی به اندازه سید جمال الدین افغانی از شهرت و شناخت و احترام
برخوردار نبوده است .

این شخصیت در کشور افغانستان بوزارت رسیده و در ایران
مشاور پادشاه بود .

این فیلسوف زاهد در دوران اقامت خود در قاهره از مال دنیا لباسی
بیش نداشت .

افغانستان و ایران هردو این شخصیت را منسوب بخود میدانند نسب
سید به حضرت حسین بن علی (رض) میرسد .

درمورد شخصیت سید نویسندگان مشهور و مدققین کشور های
مختلف تحقیق نموده و نامبرده را ازجمله پیشوایان نهضت در کشور

بوجود آمده وشعر عربی را از حالت رکود طویل خارج ساخته و نثر نوین دو را از سجع و بدایع ثقیل لفظی به سبک جدید بمیان آمد و بعداً از جانب علمای دیگرمانند (محمد عبده) و (عبد الله فکری) و (قاسم امین) وغیره دنبال گردید در اثر افکار سید میباشد .

همچنان است انقلابی که در ساحه انتقادادبی بوجود آمده ومؤلف کتاب (السیرة الادبیه) شیخ حسن المرصعی با تألیف آن کتاب این نهضت رادر عصر نوین انکشاف بخشید .

همین طور نهضت اجتماعی که وسیله افکار قاسم امین بمیان آمد نمونه از تأثیر افکار سید درین مورد میباشد .

جهان عرب محیط مساعدی بود برای نشو ونمای افکار انقلابی و این محیط سید را در تطبیق افکارش موفق گردانید در حالیکه در سایر کشورها نسبت عدم موجودیت محیط مساعد موفقیت نصیب سید جمال الدین افغانی نگردید .

بناء سید فرزند معنوی جهان عرب بشمار میرود و سید افغانی شخصیتی است که آتش تمدن را در جهان عرب برافروخت .

سید جمال الدین فرزند کهساران

دردل کوه های شامخ وسر بفلک کشیده افغانستان ودر اطراف شهر کابل دهات وقرای قرار دارد که باشند گان آن دارای طبع خشن کوهستانی میباشند .

مردم این کوهسار دارای عزت نفس بوده وسرهای آنها مانند قلل کوهسار بلند وقلوب نیرومند آنها در مقابل هرنوع مشکلات پایدار است و هرگز تزلزلی در ان راه نمی یابد افکار شان چنان روشن میباشد که گوئی آسمانست کهٔ در ان آفتاب طلوع نموده .

در اطراف این سلسله کوهها جنگهای بوقوع پیوست و دولت های سقوط کرده است استعمارگران سلطه پیدا کردند دول هند وفارس مفتوح شد، ولی این کوهها حایلی بود از رسیدن مها جمین به سرزمین آزادگان .

به مجادله درراه آزادی دعوت نموده و یکی از بزرگترین متفکران جهان است که کوشیده از قید تعصب خودرا رهانیده و به جستجوی حقیقت بپردازد .

افکار آزادی خواهانه سید جمال الدین افغانی ودعوت او بسوی آزادی هیچگاه خشک و بی اثر نبود و روی این اساس در افکار غیر مسلمین و غیرعرب نیز اثرگذاشته است .

سید افغانی به بیان حقایق ایمان عمیق واستوار داشت حکیم و فیلسوفی بود که افکار عمومی مردم را با قلم منعکس ساخته و مقالات خودرا با صراحت تام می نوشت .

شاگردان او همیشه از فیض وی مستفید گردیده و سید در نوشتن آثار آنها را رهنمائی می نمود — چنانچه تاسیس و نشر جریده (العروة الوثقی) به رهنمائی سید و بوسیله شاگرد او (محمد عبده) که در بیداری شرق رول مهمی داشت مصدق این ادعا می باشد .

بله شخصیت سید جمال الدین افغانی از جمله شخصیت های موثر در حیات دول اسلامی در عصر حاضر بارز نمود .خاصتاً دول اسلامی عربی از افکار سید استفاده بسیاری بردند چنانچه شاگرد بزرگ سید جمال الدین امام (محمد عبده) یکی از پیشروان نهضت عربی بپا شد .

اقامت سید جمال الدین افغانی در ممالک عربی مقارن بزمانیست که تحول مهم در ساحه های سیاسی —ادبی و اجتماعی درین کشور ها پدید آمده بود ، و قرابت سید به مردم و رهنمائی و تفهیم وی به شاگردانش در زمینه های آزادی از آنها شخصیتهای بارآورد که بعدا از جمله علمبرداران درمقابل ظلم واستبداد بودند.

تحولات در ساحات مختلف سیاسی—اجتماعی وادبی درحقیقت زادهٔ افکار فیلسوف بزرگ افغانی سید جمال الدین میباشد که انقلاب بزرگ فکری درین زمینه ها بوجود آورد .چنانچه نهضت ادبی جدید که که در ساحه شعرو نثروانتقاد ادبی وسیله (محمود سامی البارودی)

مبادی علوم عربی وتاریخ وعلوم شرعی را آموخت ، وی تحصیلات خودرا در رشته‌های فوق به سن ۱۸ سالگی باتمام رسانیده ومتعاقباً به تحصیل لسانهای عربی وترکی پرداخت .

سید جمال الدین افغانی افتخارات خودرا مانند سایر مردم معروف به نام پدر نمیدانست وفقط به نسب خود که خاندان مطهر نبوی میرسید اکتفا می‌نمود .

چه باید باشد ؟ کسیکه جد اعلایش حسین بن علی باشد آیا جا دارد که خودرا بدیگران منسوب سازد ؟ .

این راد مرد بزرگ از میراث علمی برخوردار بوده و همیشه درپی کسب علم کوشان وشرف و حیثیت خودرا بمعرفت قرآن وسنت نبوی (ص) به‌روش جد بزرگوار خود تکمیل نمود .

اشراف و بزرگان در دول اسلامی از اشتغال به حرفه‌ها ننگ داشتند وآنرا لایق مقام و حیثیت خود نمیدانستند حتی دیده‌شده است که آنها زندگی فقیرانه وفلاکت باری داشته‌اند اما هیچگاه راضی نشده‌اند که بطور اجیر نزد دیگران کار نمایند واین ازآن سبب است که مقام وآزادگی نفس خودرا محفوظ نگهدارند .

جد اعلای سید جمال الدین افغانی سید محمود نام داشت و در ولایت کنر با استقلال حکم میراند وآن ولایت را اداره مینمود ویکی از قریه‌های این ولایت قریه اسعدآباد است که اسم محمود تاکنون درآنجا معروف وعدالت وی ضرب المثل عام میباشد .

ارزش وبزرگواری سید منحصر به نسب و اصالت وی نبود او غنی بود ودیگران فقیر ، اما غنای او به مال نبود بلکه وی غنای نفس داشت هرگز به این امر افتخار نمیکرد که در دودمانی بزرگ متولد شده وآنها دارای لوازم عالی زندگی واثاثیه گرانبها میباشند بلکه مایهٔ افتخارش این بود که از اولاد حسین بن علی (رض) میباشد .

استقلال این سر زمین توسط یک مظهر طبیعی حفظ و وضع طبیعی این کشور به باشندگان آن آموخت که چگونه از ارتفاعات کوهستانی خود دفاع نمایند .

ازهنگامیکه دعوت اسلامی بهاین سلسله جبال رسیده ونور قرآن وفروغ سنت محمدی (ص) دران دیار تابید و باشندگان این سرزمین رسالت اسلام را باایمان قوی پذیرفتند این کشور مهد پرورش بزرگان وعلماء گردید .

دربین این قریه ها قریهٔ است بنام (اسعد آباد) که ۲۵۰ کیلومتر از کابل مرکز افغانستان فاصله دارد . دربن قریهٔ فاميل شريف النسب وموقر عالیقدر و باکرامتی زندگی مینمود که ازاولاد این خانواده یکی سید صفدر نام داشت ، مردی بود شریف و نسب او به «علی الترمذی» محدث مشهور و سلسلتاً به حضرت حسین بن علی (رض) بن ابوطالب نواسه حضرت پیغمبر (ص) میرسد وگفته میشود اسم یکی از اعقاب حضرت حسین نیز صفدر بود .

درسال ۱۲۵۴ هجری مطابق ۱۸۳۸ میلادی خداوند طفلی بصفدر بخشایش کرد ، اقوام وخویشاوندان تولد اورا گرامی داشتند وقلب آنها بهاین مناسبت مملو ازسرور وشادی گشت .

این خاندان درمنطقه (کنر) نفوذ واقتدار زیادی داشتند وافراد آن به اقتدار ونفوذ خود در آنجا می بالید ودر چنین خانوادهٔ بود که سید جمال الدین چشم بدنیا کشود و پرورش یافت .

نفوذ واقتدار این خاندان چنان چشم گیر بود که امیردوست محمد خان ضمن یک مسافرت به کنر بهسید صفدر وبعضی از برادران او امر نمود تا درشهر کابل اقامت گزینند وبه این ترتیب درنظرداشت تا این خاندان را مستقیماً تحت نظر خود داشته باشد ، درین موقع سید جمال الدین افغانی بیش ازهشت سال نداشت .

این طفل تعلیمات ابتدائی را ازپنج سالگی آغاز ودر مدرسه محلی قریه اسعدآباد دوام داد بعد ازآنکه بکابل منتقل شد در مدارس کابل

واضح است که این سفر اثر عمیقی در افکار جوان انقلابی افغانی گذاشته است. زیرا وی درآنجا به‌حقیقت استعمار از نزدیک پی برده وبصورت آشکارا درك نمود که‌چگونه ملیونها باشندگان شبه قارهٔ هند به‌علامی وبردگی کشانده شده اند که حتی نظیر آنرا در زمان رومی هاهم نمیتوان سراغ نمود .

ازینجاست که‌سید به‌فکر ایجاد جامعه واحد اسلامی افتاد ، مفکوره سید درمورد جامعه ای‌واحد اسلامی چنین بود که‌این امر شامل همه دول اسلامی گردیده و بصورت یک دولت واحد علیه استعمار واستثمار قدعلم نماید .

محور امید های سید اتحاد اسلام بود ووی حیات خود را به منظور رسیدن به این هدف بزرگ وقف نموده یگانه عامل اساسی این مفکوره بشمار میرود .

عدهٔ محققین مفهوم‌وحدت اسلامی را وحدت درهدف میدانند نه دراتحاد دول ولی فیلسوف بزرگ افغانی سید جمال الدین وحدت دول اسلامی راآرزو داشت .

سید جمال الدین افغانی فلسفه های شرق‌راز هندوفارس‌آموخت و بمرتبه تصوف فلسفی زاهدانه رسید .

شاگرد سید ادیب اسحق در وصف وی گفته است :

سید مجرد وعفیف‌النفس ،باخشوع و نمازگزار بود ، کمتر می خوابید ،روزانه بیش‌ازیک‌بارغذانمیخورد ،اما چای وسیگار زیاد استعمال مینمود، میل به‌مباحثه داشت ،دارای حافظهٔ سریع بود و بااستدلال سخن میراند ،باندازهٔ زیرك بود که شاید میتوانست اسرار درونی طرف مقابل راکشف نماید امابا وجود فضلش مزاج تند داشت .

شاگرد بزرگ ومرید وی‌امام‌محمد عبده گفته :

بدین ترتیب شخصیت سید جمال الدین افغانی در جامعهٔ مسلمان افغانستان عرض وجود نمود و چنین طفلی دریک خانواده با قدرت وشرافت متولد گردید که دربند و بولد چشمان خود را بروی مردمان قوی وشریف که بحکم نسب برعامهٔ مردم تسلط داشتند باز نمود .

جامعه افغانی ازمیراث اسلام استفاده‌ای زیادی نموده و علمای بزرگی را در دامان خود پرورانیده است . سیدعلی ترمذی متوفی ۲۷۹ هجری مطابق ۹۸۲ میلادی یکی از مشهور ترین محدثین که احادیث زیادی از رسول اکرم (ص) روایت نموده از نیاکان سیدجمال الدین میباشد ، افغانستان تاحال دحفظ این میراث کمال اهتمام را بخرج داده است .

شکی نیست که سید جمال الدین افغانی در طفولیت قرآن کریم و بسیاری از احادیث حضرت رسول اکرم (ص) را حفظ نموده وعلوم عربی‌را ازمشایخ قریهٔ خود اسعدآباد کنر وهمچنان در کابل فرا گرفته است ، برای شخصیتی چون سیدجمال الدین افغانی شگفت آور نیست که این همه علم‌را در کودکی وآغاز جوانی آموخته باشد زیرا کسانیکه ازدکاوت کم‌نظیر وی‌در طفولیت و جوانی‌یاد نموده اند این‌حقیقت شگفت انگیز و خارق العاده را تائید نموده اند همچنان این موضوع شگفت آور نیست که سید تحصیل خود را در ۵سالگی آغاز نموده زیرا درآن زمان رسم چنان بود که در دیار اسلامی اطفال به‌حفظ قرآن کریم وتجوید می پرداختند ، اینجا ست که‌سید توانست از۵سالگی تا (۱۸) سالگی علوم زیادی رافرا گیرد وبعد ازان سفری به‌هند نموده ودر مدت یکسال ونیم در آنجا به تحصیل علوم جدید ریاضی پرداخت و اندکی بزبان انگلیسی‌آشنا شد .

مؤرخین ازچگونگی زندگی سیددر هند و طرز استفادهٔ وی از علومی که‌انگلیسها دران دیار منتقل ساخته‌ذکری نه‌نموده اند اما

این متصوف افغانی از ابتدا زندگی فقیرانه‌ای داشت یا بعبارت دیگر بروش بزرگان طریقت که در داب الهی‌وانی گردیده اند او هم بدیسان بهرطرف روی‌آورد و میرفت .

بادیات نزد فیلسوف جوان افغانی ارزشی‌نداشته‌و مانند سایر مردم به‌آن نمی‌اندیشید هیچگاه به‌طعام، پوشاك‌ومسکن فکرنه نموده و عقل خودرا به جستجوی‌زن‌زحمت نمیداد ،تمام شهوات را بر خود حرام ساخته‌وتنها به‌موضوع وحدت‌مسلمین درگیتی می اندیشید .

آن‌قسمتهای جهان‌راکه سیدافغانی پیمود همه‌تحت تاثیراستعمار اروپائی وتحت حاکمیت کامل‌آن خطه قرارگرفته بود

جمال‌الدین افغانی به‌مکه‌رسیدتا مسلمانان رااز اکناف مختلف جهان‌درخانه خدا ببیند ،دراطراف کعبه فیلسوف‌جوان‌وزاهدافغانی باهزاران مسلمان‌طواف نموده‌و این کلمه راتکرار مینمود :

لبیک— اللهم‌لبیک .

این‌ندادرگوش‌وی باهیبت آمد ، نزدیک بود قلبش به تکرار و شنیدن این‌جملات ازجا شود .

درذهن وی‌چنین‌خطور مینمود که این جائیست که حضرت‌محمد بن عبدالله (ص)اولین‌رهبر وپیشوای مسلمین دور خانه‌خدا طواف‌نموده واین کلمات راتکرارفرموده است .

سفروی ازهند به حجاز سفرمبارکی بود که‌به‌ایمان وی افزوده قلب‌وذهنش را به روح اسلام مملوساخت واو کسی‌بود که در ضمیر خود گنجینه اسلامی‌رابصورت علم‌وایمانی که‌قلب ووجدان‌وی را مرا گمرد حفظ کرده بود .

فیلسوف زاهدافغانی باعقل پرازحکمت ودل‌مملو از ایمان‌وبا جسم قوی‌برای مبارزه بوطن خود بازگشت و بکابل اقامت گزیده ودرسلك مامورین امیر دوست محمدخان‌شامل شد .

هنگامیکه امیر بمنظور فتح هرات علیه دامادش سلطان احمد شاه‌درآنجا لشکر کشی نمود سیدجمال‌الدین وی را همراهی کرد

سید میل زیادی به‌طریقه بزرگان متصوف داشت و به شدت پابند ادای فرائض بود ، وی فلسفهٔ تصوف را وسیله ای به منظور رسیدن به‌اتحاد اسلامی قرار داد .

دروجود وی گنجینه های اسلام با حکمت وفلسفه ممزوج گردیده و خداوند(ج) بوی قدرت فوق‌العادهٔ استفاده ازعلوم را بخشایش کرده بود تاحدی حافظه ای‌قوی داشت که‌گفته‌شده هرگاه کتابی رادر موضوعی مطالعه مینمود یک کلمه ازان ازذهنش زایل نمیشد این حالت برامثال‌وی‌شگفت نیست چنانچه (ابوالعلاءالمعری)هرگاه کتابی رامیشنید (۱) فوراً هر حرف آنرا بحافظه می سپرد و برای مردم قرائت مینمود .

بدین طریق شخصیت این فیلسوف بزرگ افغانی در اوج جوانی تکامل یافته وپیام اسلامی خود را قبل از رسیدن بسن بیست سالگی شروع کرد ، سپس مرحله نوینی درزندگی وی پدید آمد ، درضمن سفر هاو سیاحتها مجادله راباگردن کشان ومستبدان درهمه جاآغاز نمود .

سیاحتها ومسافرتها

سفر نخستین سید جمال‌الدین افغانی به‌هند بود که‌عامل بزرگ وموثر درحیاتش بشمار میرود ، سید یکسال وچندماه درهند اقامت گزید واز آنجا بقصد فریضه حج عازم حجاز شد .

سفر حجاز درحدود یکسال‌را در برگرفت ، چون سید از شهری به‌شهری واز کشوری به‌کشوری سفر مینمود ، تااینکه درسال ۱۲۷۳ هجری مطابق ۱۸۵۶ میلادی به‌مکه مکرمه رسید .

(۱) ازچشم نابینا بود .

مدت به جامع ازهر رفت و آمد داشت و در آنجا اکثر از علمای سوریائی با وی تماس داشتند و به سید تمایل زیاد نشان دادند و از سید درخواست نمودند تا شرح کتاب اظهار را با نها تدریس نماید سید دعوت آنها را اجابت نمود و در منزل خود به تدریس قسمتی از این کتاب پرداخت و بعدا بسوی استانبول (ترکیه) مسافرت نمود .

مورخین که در راس آنها شیخ محمد عبده میباشد روایت می نمایند که سید جمال الدین افغانی پس از چهل روز در مصر به آستانه سفر نمود . سفر سید مقارن به سلطنت عبدالعزیز بود (۱۷ ذی الحجه ۱۲۷۷ هجری به خلافت رسید و در ۱۷ جمادی الاول ۱۲۹۳ خلع شد) .

چند روز بعد از رسیدن به ترکیه سید توانست با عالی پاشا صدر اعظم ملاقات نماید — صدر اعظم بمقام فضل سید معترف شده او روی احترام بسیار نمود — در این ملاقات سید با لباس و دستار افغانی ملبس بود . پیداست که سید با وجود یکه از زبان ـ لباس و عادات آنها بیگانه بود با آنهم قلوب امراء و وزرا در آنجا بوی متمایل گشت و از دانش معرفت وی در علوم شرعی و ادبی استفاده کردند .

سید پس از شش ماه بعضویت مجلس معارف تعیین گردید و پیشنهاداتی مبنی بر تعمیم معارف تقدیم مجلس نمود که این پیشنهادات به منافع شیخ الاسلام حسن فهمی افندی برخورده و کینه وی را علیه سید برانگیخت در رمضان سال ۱۲۸۷ هجری تحسین افندی مدیر دارالفنون ترکیه از سید درخواست نمود که خطابه ایراد نموده و طی آن مردم را به صنعت تشویق نماید ـ سید نسبت به عدم احاطه بزبان ترکی در اول معذرت خواست اما نظر به اصرار زیاد تحسین افندی مقاله مطولی تهیه نموده آنرا از نظر (صفوت پاشا) وزیر معارف (شیروانی زاده) مدیر عمومی استخبارات و (منیف پاشا) عضو مجلس معارف گذراند که همه آنها مورد تعریف و تمجید قرار دادند .

موعد سخن رانی تعیین گردید و مردم بدارالفنون شتافتند برای استماع سخنرانی اکثر از بزرگان علم و خبرنگاران نیز حاضر بودند

و در تمام مدت محاصره تا روز وفات امیر با وی بود.

شهر هرات به سختی و بعد مدت طولانی کشوده شد و ولیعهد (شیر علی خان) درسال ۱۲۸ هجری به سلطنت رسید محمد رفیق خان وزیر وی به امیر مشورت داد با برادران خود را دستگیر نموده و تحت مراقبت در اشته باشد و در غیر آن ممکن است علیه وی مردم را شورانند

برادران امیر (محمد اعظم و محمد امین) در قوای عسکری هرات اجرای وظیفه می نمودند (سید به محمد اعظم تمایل داشت) هنگامیکه به دسیسه امیر و وزیر وی آگاهی یافتند فرار اختیار نموده و هر کدام به ولایتی که از طرف پدر شان در آن والی گماشته شده بودند مستقر شدند. با بدین وسیله از خود دفاع نمایند، در نتیجه آتش فتنه و جنگهای داخلی، برافروخته شد و بعد از کشمکشهای زیاد محمد اعظم برادر زاده اش عبدالرحمن را از زندان نجات داده و تحت شاه افغانستان تعیین نمود که بعد از یک سال پادشاهی موب نمود وپس از وی محمد اعظم خان به پادشاهی رسید.

این پادشاه سید جمال الدین افغانی را اعزاز و اکرام نموده و وی را بحیث وزیر اول تعیین و اعتماد کامل بوی نمود بطوریکه در امور مهم کشور (برخلاف عادت شاهان مستبد آن دوره) با وی مشورت می نمود.

فتنه ها دوباره شروع شد و سید تصمیم به ترك وطن گرفت و بعد از شکست امیر محمد اعظم خان اجازه خواست تا برای ادای فریضه حج عازم مکه شود. بوی اجازه داده شد مشروط بر یکه به ایران نرود (زیرا محمد اعظم خان در ایران بود).

سید درسال ۱۲۸۵ هجری از افغانستان سوی هند رهسپار شد. حکومت هند در سرحد از وی استقبال کرد اما اجازهٔ اقامت طولانی نداد و علما را مانع شد که با وی ملاقات نمایند اما تحت نظر عمال آنها این ملاقات صورت گرفته میتوانست.

اقامت سید در هند از یکماه بیشتر طول نکشید و وی را از ساحل هند سوی سویز سوق دادند. سید مدت چهل روز در مصر ماند و در خلال این

بود و شیخ الاسلام ترک نابرانگیخت و عاظ مساجد و مردم علیه وی استفاده مینمود ، مقام خلافت نتوانست راجع به اتهام وی حکمی صادر نماید بناء دولت این موضوع را وسیله قرار داده و به تبعید سید از آستانه اقدام نمود .

سید بنا بر مشوره بعضی از دوستان به مصر رفت و اراده خداوند چنین بود تا پیام سید افغانی در قاهره انتشار یابد و در سرزمین عرب مواهب وی بیشتر انکشاف یابد ، گویا بذر صالح بود که زمینی برای نموی خود بهتر از سرزمین عرب نیافت .

اقامت سید در سرزمین عرب

سید جمال الدین افغانی در سال ۱۲۸۸ هجری مطابق ۲۳ مارچ ۱۸۷۱ میلادی به مصر رسید .

شیخ محمد عبده گوید : سید جمال الدین برای دیدن مناظر و مظاهر بدانجا رفت ، تصمیم اقامت در آنجا نداشت و حتی بقول عدهٔ از مورخین میل داشت تا بمکه مکرمه رود . اما بعداً نظر خود را تغییر داده و چون آنجا را سرزمین مناسبی جهت پرورش افکار خود یافت اقامت گزید .

در قاهره سید توانست با ریاض پاشا ، صدر اعظم ، اسماعیل که دارای مفکوره اصلاحی بود ملاقات نماید و طی این ملاقات وی را وا داشت تا مجازات تازیانه را لغو قرار دهد ، باین ترتیب این ظلم را از دوش مردم برداشت .

ریاض پاشا با حکیم افغانی قبلا آشنائی داشت و در ترکیه از ملاقات سید تقدیر نموده او را بقاهره دعوت داده بود ، بناء هنگامیکه امر تبعید سید از جانب حکومت عثمانی صادر گردید وی بقاهره رفته مورد تفقد ریاض پاشا قرار گرفت و ریاض پاشا ماهانه ده پوند مصری برای مصرف سید به وی تعیین نمود .

سید خطا به خود را ایراد نمود شیخ الاسلام ترکی حسن فهمی افندی سعی
می ورزید تا از لابلای سخنان سید مطلبی برای تکفیر بدست آورد و مردم
را علیه وی تحریک نماید .

خلاصه سخنان این بود که معیشت انسانی مانند بدن زنده است و هر
صنعت به منزلت عضو از آن بدن مثلاحکم کردن را به مغز که مرکز تدبیر
واراده است تشبیه نمود همچنان آهنگری را به بازو زراعت را به کبد
ودریانوردی را به دوپا تشبیه کرد .

سایر صنعتها و اعضاء را نیز ذکر نموده وافزود که اینها چیزهائی
هستند که پیکر سعادت انسانی را تشکیل میدهند و هیچ پیکر بدون روح
حیات ندارد و روح این پیکر یا نبوت است یا حکمت اما فرق اینست که
نبوت موهبت الهی است که خداوند (ج) به هر کس بخواهد میدهد و به
کسب بدست نمی آید و حکمت از راه فکر و تأمل در معلومات کسب میشود
بعد از سخنرانی شیخ الاسلام ترک چنین اشاعه نمود که سید جمال الدین
ادعا نموده که نبوت هم صنعت است نظر به اینکه موضوع سخنرانی بحث
در اطراف صنعت بود این پروپاگند در ذهن عوام جای گرفت .

شیخ الاسلام ترک بعداً از خطبای مساجد خواست که این
مطلب را تقبیح نمایند .

سید جمال الدین افغانی ازین پیش آمد شیخ الاسلام ترک به هیجان
آمد و برای دفاع خود وتردید ادعای دشمن واثبات بی گناهی خود
قیام نمود ، ومحاکمه شیخ الاسلام را شدیداً طالب گردید .

جراید آستانه (ترکیه) مقالاتی پیرامون این موضوع بعضی به
تائید سید و برخی به تائید از شیخ الاسلام به نشر رساندند ، بعضی از
دوستان سید بوی مشورت دادند که طرف سکوت را اختیار نموده واز
درخواست محاکمه شیخ الاسلام اغماض نماید ، اما وی این پیشنهاد
را نه پذیرفت وخواستار شد مردم باید حقیقت این دسیسه را درک نمایند .

عامل مهم که در راه سید مشکلات بار آورد قدرت و نفوذ وی

ادیب اسحق گوید : افغانی در منزل خود حلقه ای تدریس داشت که نه تنها طلاب بلکه مدرسین نیز در آن حضور می یافتند — بعد ها این مجلس حلقه رجال روشن فکر و بزرگان دولتی گردید که ایشان موضوع نجات مصر را از خرافات وجهل با سید در میان می گذاشتند .

احمد امین میگوید : سید جمال الدین افغانی شعلهٔ ذکاوت و نیروی عظیم داشت وی دارای قدرتی بود انگیخته و برانگیزنده — دایم التفکیر ، سحرران مداوم چه برای کسانیکه درک مینمودند یا درک نموده نمیتوانستند مفید بود و مردی بود شورانگیز و انقلاب آفرین ، هیجان بخش درراه مطالبه حقوق ،.

هرجا که می رفت شعلهٔ برمی افروخت — افکاری را بهیجان می آورد و خواستهای پنهان می آمد که باعث اضطراب و برآشفتگی حکومت می گردید هدف خود را در زندگی تعیین نموده وهستی خود را درراه رسیدن به آن وقف کرده بود .

هدف وی را قیام دول ضعیف اسلام ، آگاهی مردم به حقوق ایشان و برداشتن یوغ بیگانه وتعیین مرکز حاکم ومحکوم تشکیل میداد .

بزرگترین شاگردان سید که احمد امین از آنها نام برده عبارت اند از :

محمد عبده — سعد زغلول — ابراهیم الالقانی — ابراهیم الهباوی و محمود سامی البارودی و ابراهیم المویلیحی و ادیب اسحق .

احمد امین میگوید : که سید افغانی در منزل و قهوه خانه و چه در مواقع که از دوستان خود استقبال مینمود یا بدیدار آنها میرفت همواره مجلس علم وسیاست و اجتماع را تشکیل میداد .

ازعبارت احمد امین چنین برمی آید که وی در منزل به تدریس علم می پرداخت ودر قهوه خانه از سیاست صحبت مینمود — واین موضوع یکنوع درسی بود ، چه مطالب علمی احتیاج به کتب و مراجع دارد لذا وی ترجیح میداد که در منزل نسبت موجودیت و دسترسی به

سید در خان الخلیلی نزد یک محله یهود نشین مسکن اختیار نمود ، از این رو بعضی ها گمان نمودند که سید در داخل محله یهودی ها سکونت می نماید اما نظر به دو دلیل این امر غیر ممکن بود :

۱ — این محله مخصوص بود و پاس برای یک طایفه ای دینی بود که به غیر آنها اجازه اقامت داده نمی شد .

۲ — برای شخص باوقار و بادستار چون سید افغانی غیر معمول بود که در آن محله اقامت اختیار نماید .

علاوتاً محله مذکور کثیف بوده وطلاب علم که اکثر آنها بادستار ازهری ملبس بودند نمیتوانستند که دور استاد خود در چنین محلی جمع گردند .

مورخین در مورد اقامتگاه سید در (خان الخلیلی) اظهار نظر نه نموده اند اما از قراین چنین برمی آید که خانه ای بود محقر و سید چون عایداتش اندك بود قدرت آنرا نداشت تا در یکی از محله های عالی قاهره مسکن اختیار نماید .

خانه سید مرکز تجمع علما وادبا و طلاب با دکاوت گردید سید جمال الدین افغانی را عادت چنان بود که روز را در خانه می گذرانید و شب هنگام در حالیکه به عصای خود تکیه داشت به قهوه خانه (البوسطه) که در میدان (العتبه الخضراء) نزدیک باغ ازبکیه واقع بود میرفت ، مجلس وی در آنجا بشکل نیم دایره ای بود که علمای لغت ، شاعر ، طبیب ، مورخ ، مهندس ودیگر متفکرین زبده مصر در آن گرد می آمدند ، مجلسیان وی دقیق ترین سوالات را مطرح می نمودند و سید تمام مشکلات ورموز آنها را بزبان عربی بدون تردد ولکنت حل نموده وهمچون سیل از قریحه ای خستگی ناپذیر با بیانات خود شنوندگان را به دهشت می آورد وبه پرسش ها پاسخ می گفت ، تا پاسی از شب حال سید چنین بود بعد بخانه برمی گشت . سید عادت داشت که پول تمام نوشابه های غیرالکلی را که مجلسیان وی مصرف می نمودند می پرداخت .

یکی از خصایل سید جمال الدین افغانی آن بود اشخاصی را که میل به فراگرفتن علم و ادب داشتند مورد حمایت قرار داده و به آنها در ین راه کمک مینمود و ایشانرا مورد تعظیم و تکریم قرار میداد. در حالیکه با حکام به تمدی و عزت نفس رفتار نموده و بعلت ظلم شان آنها را به چشم حقارت نگاه مینمود.

طوریکه گفتیم دوستداران علم را تکریم و تعظیم میکرد و با آنها با ملایمت و خوش‌خلقی رفتار نموده و به محتاجین آنها بحد توانائی خود کمک میکرد. روایت شده که سید بعد از کسب شهرت عوام الناس را بخود نزدیک ساخته به آنها چنین خطاب می‌نمود.

از غفلت خود بیدار شوید و از سستی بخود آئید غبار تنبلی و کسالت را از خود بردارید، مانند سایر ملل آزاد و خوشبخت باشید، یا شید بمیرد.

اگر سید محرک اول حرکت انقلابی مصر (که به شکست مواجه شد) نبود بلاشک وی در حرکت انقلابی عربی مصر سهم بارز داشت، اما تأثیر آن در انکشاف عملی و ذهنی که شیخ محمد عبده و همراهان مجاهدش بعمل آوردند دست کم از آن نداشت.

بعد از چندی اسمعیل سقوط نمود و توفیق بحکومت رسید عناصر و ارکان آزادی که سید جمال الدین افغانی پرچم آنرا به اهتزاز درآورده و در کشور مصر نوب گرفته بود احتیاج به اجرای اصلاحات بزرگی توسط توفیق داشت وچون به فکر میرسید که چون توفیق قبل از رسیدن به تخت به سید ودوستانش قول داده بود که بمجرد رسیدن به قدرت از پلانهای اصلاحی آنها حمایت خواهد نمود، اما بعد از قدرت رسیدن در سپتامبر ۱۸۷۹ امر تبعید سید جمال الدین و خدمتگار مخلص او ابوتراب را صادر نمود و در نتیجه سید جمال الدین مصر را به قصد هند ترک گفته و در حیدرآباد دکن اقامت اختیار نمود.

سلیم العنحوری نویسنده لبنانی روایت مینماید:

توفیق خدیو مصر چنین پنداشت که افغانی قصد دارد رژیم مطلقه

مراجع تدریس به مطالب علمی بپردازد . در حالیکه مطالب سیاسی احتیاج به چنین مراجع نداشت.

در سال ۱۸۷۸ سید به تاسیس محفل (ماسونی) بنام (جمعیه الماسون عربی) اقدام نمود- باید بخاطر داشت که این محفل ربطی به محافل سری (ماسونی) معروف ندارد- بلکه هدف این محفل خدمت عمومی بود - این محفل متشکل از سه صد عضو بود که ورزیده ترین مردان مصر در آن شرکت داشتند.

سید برای این محفل خط مشی و مقرراتی که در محافل ماسونی دیگر نظیر نداشت تعیین نموده بود .بطور مثال درمجمع وی برای هر یک از وزارتخانه شعبه‌ای موجود بود که مشکلات مردم را با وزارتخانه‌های مربوطه دادرسی مظلومین را مورد بررسی قرار میدادو گفته میشود که توفیق پاشا ولیعهد از اعضای این محفل بودو نامبرده با سید جمال الدین عهد بسته بود که وقتی به سلطنت رسید کشور را از مظالم پدر خود نجات خواهد داد.

همچنان سید اولین کسی بود که خواستار مساوات افسران مصری با افسران (شرکسی) شده وادعا نمود که باید هر دو فرقه در جمیع حقوق از قبیل معاش کار و ترفیع مساوی باشد (در آن زمان بین افسران مذکور تفاوت بسیار موجود بود) .بعدا این موضوع یکی از علل قیام (عرابی) گردید .

سید جمال الدین در دوران اقامت خود درمصر دوستان و هوا خواهان زیادی ازمیان مامورین عالی‌رتبه پیدا نموده بود که از آنجمله میتوان از محمود سامی البارودی یکی از زعمای قیام (عرابی) وعبدالسلام المویلحی و ابراهیم المویلحی دو نویسندهٔ مشهور نام برد که این شخصیتها از افکار سید همواره طرفداری نموده و مشعل وی را تابان نگه میداشتند .

سید جمال الدین افغانی در سال ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۸۷ میلادی رهسپار هند گردید ودرآنجا کتاب مشهور خود را بنام (الرد علی الدهریین) نوشت .

هنگام جنبش (عرابی) در مصر (جنبشی که سید وسیله افکار خود آنرا رشد داده بود) حکومت انگلیسی هند وی را ازمقر او حیدرآباد دکن فراخوانده وزیر نظر مراقبین وادار به اقامت در کلکته نمود . بعد ازپایان جنبش مذکور به او اجازه داده شد تاهرجا که مایل باشد مسافرت کرده میتواند . سید اروپا را انتخاب نمود و اولین شهری که رسید لندن بود و بقول محمد عبده پس از لندن به پاریس رفت .

مستر بلنت مستشرق معروف انگلیسی در کتاب خود بنام تاریخ سری مصر چنین بیان نموده:

در خلال سالهای ۱۸۷۸—۱۸۸۲ که سید در هند اقامت داشت از مراحل سخت زندگی وی محسوب میگردد— ز یرا در ین مدت سید تحت مراقبت شدید قرار گرفته ازآزادی بیان محروم شد حق رفت وآمد را را بجائی نداشت و به تألیف مشغول بود .

اس—جی—ولسون در کتاب خود بنام (جنبشهای نوین دراسلام) ذکر نموده: سید در هند کتابی در بارهٔ خلافت نوشته بود که مصادره گردید اقامت سید در پاریس بیش از سه سال طول نکشید— درخلال این مدت شیخ محمد عبده (که پس از سقوط نهضت عرابی به بیروت تبعید شده بود به سید ملحق شده و باهم ۱۸ شماره ازجریده (عروة الوثقی) را نشر نمودند که بعد آاین جریده نظر به مخالفت انگلیس از نشر بازماند .

تا اوایل جمادی الاولی ۱۳۰۳ هجری سید گاهی در پاریس وزمانی درلندن اقامت داشت— سید دردوران اقامت خوددرپاریس مقالاتی دربارهٔ سیاست کشورهای روس— انگلیس ، دولت عثمانی و مصر نشر نمود که جراید انگلیسی اکثرآنراترجمه نمودند .

سید روی صفحات جریده (الدیبا) طی مباحثات و مناقشاتــی با (رینان) فیلسوف شهیر فرانسوی ثابت نمود که اسلام دینی است که

را به جمهوریت شورائی تغییرداده وخود زعامت آنرا داشته باشد ، بناء در هنگام طلوع فجر در حالیکه سید از مجلس شبانه خود از (قهوه خانه البوسطه) برمی گشت توقیف گردیده و به مرکز پولیس کشانده شد و سپس وی را به ایستگاه خط آهن برده و به سویز فرستادند درین موقع قونسل ایران مبلغ پول بوی عرضه داشت ولی سید با وجود آنکه درآن لحظه یک درهم نداشت آنرا ردنمود ، و کتابخانه سید توسط حکومت ضبط گردید .

عدهٔ ازمفسدین که (مسترلی ویان) قنسل انگلیس نیز باآنها بود نزد خدیومصر رفت وسعایت سید را نمودند ومطالبی علیه وی ارائه داشتند که خدا سیداند سید ازآنها بری بود تا اینکه او را علیه وی برانگیختند وخدیو امر به اخراج سید وخدمتگار وی ابوتراب را صادر نمود تا اینکه سید مصررا بسوی هند ترک گفت .

دلایلی موجود است که دخالت بریطانیا را در عهد اسماعیل وتوفیق درموضوع تبعید سید ازمصر واضح می سازد ، زیرا سید هرجا که میرفت دشمنی خودرا نسبت به بریطانیا اظهار داشت وخواستار مقاومت علیه استعمار درهند وفارس وافغانستان بود .

در آنزمان بریطانیا در امور مصر دخالتی زیاد داشت و این دخالت درهنگامیکه (الفرد ویلسون) در زمان اسماعیل اداره امور مالی را درمصر بدست گرفت شدت اختیار نمود حتی به مرحله ای رسید که عزل اسماعیل و به قدرت رسیدن توفیق را سبب شد ، حتی گفته میشود که قرار داد سری بین توفیق وحکومت بریطانیا مبنی برعزل اسماعیل به امضاء رسید وتوفیق با انگلیس همدست گردید . بطوریکه درسال ۱۸۸۲ مصر تحت تصرف انگلیس درآمد .

ازینجاست که هدف سید جمال الدین افغانی در محیط عربی واسلامی مصر نجات ملت ازظلم بود وسعی می ورزید که با نهضت دینی غبار عقب ماندگی را ازپیکر اسلام بزداید .

حیث زعیم که مبین آرزو های شان میباشد استقبال نمودند ، اما شاه ایران از افغانی اندیشناك بود .
سید جمال الدین افغانی درین بار گوید: پس از مدتی از شاه اجازه سفر بسوی اروپا خواست اما به مخالفت شاه مواجه شد و وی بمقام حضرت عبد العظیم یکی از ائمه و حرمش که بست (پناه گاه) شمرده می شد رفته و هفت ماه در آنجا بود — در حرم مردم را در راه اصلاح حکومت شان تحریک می نمود که پس از چند ماه به تمام ایران شهرت وی منتشر شد شاه از عاقبت کار ترسیده پنجصد سوار جهت دستگیری سید به آن مقام فرستاد و وی را در حالیکه مریض بود گرفتار نمودند و با پنجاه سوار و نگهبان به سر حداث عثمانی فرستادند .
سید به بصره آمد و چند ماه در آنجا ماند و بعد به لندن رفته و در آنجا جریدهٔ بنام (ضیاء الخافقین) به نشر سانید که طی آن به شاه و سائر حکام می تاخت — مدت هشت ماه در لندن اقامت داشت تا اینکه سلطان عبد الحمید و سیله سفیر خود در لندن (رستم پاشا) نامه ای به سید فرستاد و سید را دعوت به آمدن به کشورش نموده ، سید دعوت را پذیرفت مشروط براینکه هروقت که مایل باشد بوی اجازه داده شود تا به اروپا مسافرت نماید به این اساس سید در سال ۱۸۹۲ میلادی به آستانه (ترکیه) رفت و فیلسوف بزرگ افغانی گوئی در قفس طلائی اسیر گردید .
غرض از دعوت سلطان از سید آن بود تا از عملیات وی علیه شاه و بقیه حکام جلوگیری کرده باشد ، چنانکه به سید خاطر نشان نمود که سفیر ایران از وی درخواست نموده که سلطان از افغانی بخواهد که به شاه تعرض نه نماید .
درینجا بود که سید بیان معروف خود را اظهار داشته گفت :
به امتثال امر خلیفه ای رمان شاه عجم را بخشیدم سلطان عبد الحمید گفت جای دارد که شاه عجم از تو بیم داشته باشد .
فیلسوف بزرگ افغانی در استانه ماند تا اینکه مسموم گردیده و جهان فانی را وداع گفت .

همواره از علم طرفداری نموده برخلاف تصور (رینان) و دیگر دانشمندان اروپا مخالف دانش نیست که در نتیجه (رینان) به وسعت معلومات و استدلال افغانی اعتراف نمود .

سید افغانی در سال ۱۸۸۵ هجری با شاگردش محمد عبده به لندن رفت اما اقامت وی درآنجا مدت زیادی طول نکشیده و ازآنجا عازم مسکو شد با قیصر در بارهٔ سیاست شرق و غرب مذاکریتی انجام داده و وی را علیه انگلیس تحریک نماید در مسکو و پترسبورگ (لیننگراد فعلی) از سید افغانی استقبال گرمی بعمل آمد . اقامت سید در روسیه تخمیناً چهار سال بطول انجامید .

قیصر به سید احترام زیادی قایل شده و به سخنانش بدقت گوش میداد روزی قیصر سبب اختلاف سید را با شاه ایران از وی جویا شد سید جواب اظهار داشت: علت ضرورت مبرم به حکومت مشروطه و پیروی از آنست اما شاه از آن نفرت دارد و به آن اقرار نمیکند .

قیصر جواب داد:

حق با شاه است چگونه شاهی ممکن است راضی شود که کشاورزان در مملکتش به حکومت برسد ؟

سید با فصاحت و جرئت جواب داد :

جناب قیصر: باور کن تخت سلطنت را هرگاه ملیونها نفر از رعیت دوست داشته باشد بهتر از آنست که دشمنانی داشته باشد که در دل کینه و عداوت و آتش انتقام پرورانیده و درجستجوی فرصت باشند .

قیصر ازین جواب خشمگین شده با وی بسردی وداع نموده و به یکی از درباریان خود اشاره داد که موجبات خروج وی را از روسیه به نرمی فراهم سازد .

سید در طول اقامت خود در روسیه توانست قیصر را بدان وادار سازد که با مسلمانان از در خوشرفتاری پیش آمده و باآنها اجازه طبع مصحف شریف را برای اولین بار بدهد .

سید در سال ۱۸۸۹ برای دومین بار به ایران رفت و مردم از وی به

اجراء میگردید. قانون نامه اساسی این جمعیت مفقود است و شاید به علت اینکه بدست دیگران نیفتد تدوین نشده بود

چنین به نظر می رسد که اعضای این جمعیت در موسم حج اجتماعاتی را در مکه معظمه تشکیل میدادند.

علاوتاً چنین معلوم میگردد که سید جمال الدین افغانی از پیشروان و موسسین جمعیت (ام القری) نیز بود که بعداً توسطه عبدالرحمن کواکبی این جمعیت اداره میگردید. در جمعیت عروه الوثقی عدهٔ از هندی ها و مصری ها نیز شرکت داشتند.

جریدهٔ عروة الوثقی باساس فیصله کمیته مرکزی این جمعیت تاسیس شده و تصمیم اتخاذ گردید که این جریده بزبان عربی، اشرف زبانهای مسلمین و در شهر آزادی چون پاریس نشر گردد، و موسس آن سید جمال الدین افغانی باشد.

سابر آن سید نه تنها به این خواسته تن داده بلکه وظیفه دینی و ملی خود را نیز انجام داده است، سید افغانی شیخ محمد عبدهٔ را رئیس تحریر این جریده تعیین نمود.

در ۲۳ دسامبر ۱۸۸۲ میلادی پس از سقوط جنبش (عرابی) شیخ محمد عبدهٔ به اتهام مشارکت درین جنبش به سه ماه زندان و سه سال تبعید از مصر محکوم شد، و وی به سوریه رفت سپس در بیروت اقامت گزید تا اینکه عازم اروپا شده با سید ملحق شد و سید قبل از وی در اروپا بود.

سید در هنگام جنبش و نهضت (عرابی) به اقامت در کلکته مجبور شد و پس از پایان جنبش مذکور از هند به اروپا رفت واز وهـ رپورت سعید بتاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۸۸۳ نامه ای به محمد عبده فرستاد که طی آن از سفر خود به لندن به وی خبر داده و از وی درخواست نمود تا جواب آ نرا به آدرس جریده (شرق و عرب) یا برای (مسترلیست) دوست مشهور عرابی ها بفرستد.

عروة الوثقی

طوریکه در گذشته بیان شد هژده شماره جریده عروه الوثقی تحت ادارهٔ سید در طرف ۸ ماه در پاریس منتشر گردید که آخرین شماره آن بتاریخ ۲۶ ذی الحجه ۱۳۰۱ هجری مطابق ۱۷-۱ کتوبر ۱۸۸۴ میلادی به نشر رسید — نام کامل جریده (عروة الوثقی لا انفصام لها) بود .

اولین محرر این جریده شیخ محمد عبده بود و اداره سیاسی آنرا سید جمال الدین بعهده داشت .

امیر شکیب ارسلان از شیخ محمد عبده روایت نموده :

اگر افکار جریده عروة الوثقی تماما از سید بود ، و شیخ محمد عبده درین قسمت رولی نداشت اما انشاء و عبارات از شیخ محمد عبدهٔ بود و یک کلمه در آن از سید داخل نشده بود .

بعد از آنکه نشر جریده متوقف گردید مرزا باقر (یکی از شخصیتهای انقلابی ایران) با شیخ محمد عبده در بیروت ملاقات نموده و بکمک یکعده اشخاص به تاسیس یک جمعیت دینی وسیاسی اقدام نمودند .

هدف این جمعیت را نزدیکی ادیان سه گانهٔ آسمانی و از بین بردن اختلافات پیروان این ادیان و همچنان از بین بردن فشار اروپائیان علیه شرقیان ، خاصه مسلمین و معرفی حقیقت اسلام به اروپائیان تشکیل میداد

قبل از تاسیس جمعیت که در بالا ذکر شد جمعیت دیگر سیاسی بنام جمعیت (عروة الوثقی) نیز تشکیل گردیده بود که اهداف آن عبارت بود از تاسیس یک حکومت اسلامی به روش خلفای راشدین در امور دینی ومطابق به مقتضیات عصر در امور دنیوی و نجات مسلمین ودیگر باشندگان شرق از استعمار .

گذشته از آن این جمعیت میکوشید تا بصورت عاجل مصر و سودان و دیگر بلاد عربی و اسلامی را از زیر یوغ استعمار بریطانیا آزادی بخشد این جمعیت دارای مقررات و نظامنامه ای بود که شیخ محمد عبدهٔ آنرا تدوین نموده بود ، و برای شمول اعضاء به این جمعیت مراسم سوگند نیز

جریده عروه الوثقی بحیث یک مکتب سیاسی بمردم مشرق تفهیم نمود که استعمار از خطر ناکترین امراض است و مقاومت در ضد استعمار و دسایس در حقیقت جهش بسوی آزادیست و یک فرض ملی بشمار میرود .

(جارلزاد امز) علت موفقیت جریده عروة الوثقی راعلی الرغم کوتاهی عصر آن چنین بیان نموده است :

جریدهٔ مذکور همواره عقب ماندگی مسلمانان را مطرح بحث قرار داده و آنها را بهاتحاد و اتفاق به زیر پرچم یک دین دعوت می نمود تا توانند ستمحکمداران و دول بیگانه را از بین ببرد ، و به اسلام عظمت و بزرگی گذشته اش را بازگردانند .

این جریده مفکوره های خود را اساسدانه پی ریزی نمود بطوریکه اعراب و مسلمین را که از تفرقه و اختلاف و عقب ماندگی رنج می بردند بیدار نمود و با بیان فصیح و کم نظیری این افکار را تراوش میداد .

جریده مذکور تاثیر بس عمیق و مهمی در سیاست جهانی داشت و اکثر مقالات آن توسط جراید انگلیسی ترجمه و ردمی گردید .

تمام افکار دینی — سیاسی و اجتماعی سید بطور خلاصه بروی صفحات این جریده منعکس می گردید و از آنجائیکه اسلام تنها یک سیستم عقیده و عبادت نیست بلکه مدنیت کامل ، بنا بران پیام اعمانی بطور ثابت و واقعی به مفهوم تمدن مدرن اسلام ارتباط تام داشت و از ین جهت است که در بیداری مسلمین موثر واقع شد .

چون جریده عروة الوثقی از خطرناکترین جراید آن دوره محسوب میگردید، حکومت بریطانیا صدور و توزیع آنرا در هند، مصر و سودان ممنوع قرار داده بود ونظر به اهمیت این جریده غالبا از مریدان شیخ اکثر مطالب آنرا رونوشت میکردند و چنانچه شیخ عبدالقادر مغربی درسال ۱۳۰۷ هجری تمام نسخ این جریده را استنساخ نموده بود.

همچنان شیخ حسین محی الدین الحبال صاحب جریده ابابیل در بیروت در سال ۱۳۲۸ هجری تمام شماره های آنرا برای بار دوم در یک مجله به نشر رسانید، که هر شماره آن روز های پنجشنبه انتشار می یافت و برای اشتراک در این مجله قیمتی تعیین نگردیده بود بلکه در آن چنین توضیح گردیده بود:

استفاده کنندگان فقط پنج فرانک بنام اجرت پوسته آنهم کسانیکه توانائی پرداخت آنرا داشته باشند می پردازند.

جریده عروه الوثقی مشترک نمی پذیرفت بلکه به تمام کسانیکه در مشرق زمین طالب آن بودند رایگان فرستاده می شد.

این جریده در کشور های عربی بخصوص در مصر وشام اثر بزرگی ازخود گذاشت و یک دسته ازمریدان افغانی بحیث معلمین اسلامی درین کشورها به شهرت ونبوغ رسیدند — ازین جمله می توان از شیخ محمد رضا و شیخ عبدالقادر مغربی نام برد.

مغربی گوید: جریده عروه الوثقی راه وروش نویسی را در نویسندگی وانشاء به جوانان عرب آموخت وخاطرنشان ساخت که باید با کلمات فصیح معانی و افکار ملی و اجتماعی را بیان نمود.

سید جمال‌الدین افغانی با سلطان عبدالمجید مغرور ومتکبر همواره با سرکشی و رقابت رفتار مینمود .

روزی برای ملاقات سلطان اجازه خواسته بود بوی جواب داده شده بود که سلطان مشغول است و موعد دیگری تعیین نمودند . چون بموعد تعیین شده مراجعه گردید دوباره بوی گفتند که سلطان مشغولیت دارد و موعد دیگری تعیین نمودند ، اما اظهار داشت که به این موعد حاضر نخواهم شد، چون بوی گفته شد که این امر سلطان است باید سر موعد با وی ملاقات نمائی وی جواب داد (این به آن) امادر اثراصرار وخواهش درباریان پذیرفت تا بملاقات حاضر گردد .

سلطان با سید همیشه به لطف ونرمی پیش آمد می نمود و به سعایت دیگران علیه سید وقعی نمی گذاشت ،مثلا روزی به سلطان سعایت کردند که سید سلطان را (به سل ریه) در دستگاه دولتی تشبیه نموده اما با وجود آن سلطان عکس العملی در مقابل سید بروز نداد .

شیخ ابوالهدی صیادی درسعایت علیه سید ازهمه خطرناک تر بود، چون او نسبت به همه نزد سلطان مقرب بوده ونفوذ و اقتدار زیادی درقصر سلطان داشت .

نمونه این سعایت ها یکی این بود که گفتند :« سید اسرار مصاحبه ای نماینده روز نامه تایمز انگلیسی را که باسلطان نموده بود فاش کرده است .

همچنان بسلطان گفته شده بود سید در خانه خود دیناست دارد سلطان امرتفتیش خانه‌وی را که خود برایش تخصیص داده بود صادر نمود که سبب رنجش خاطر سید گردیده و بسفارت انگلیس مراجعه نمود وخواستار ترتیب دادن وسایل خروجش از آستانه گردید . سلطان ازسید افغانی معذرت خواست ووی راطلبیدو به آغوش گرفته وبوسید واظهار داشت که بجز قضاو قدر محتوم کس نتواند که مرا ازتو جدا سازد . آنگاه اورا درزورق خاص به دریاچه یلدز برای تفریح برد ورضائیت خاطر سید افغانی راجلب نمود.

سفر واپسین

درسال ۱۸۹۲ سید برای دومین وآخرین بار به آستانه قدم گذاشت ومدتی در آنجا باقی ماند تا آنکه تاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ زندگی را پدرود گفت .

درحالیکه جنازه وی توسط چهار نفر از حمالان آستانه ویک تعداد افراد پولیس وسه نفر دیگر یعنی (جورج کتجی) مرید یونانی سید و (سهیل پاشا بن فضل پاشا العلا باری) و(علی قپودان را غب مصری) مشایعت میگردید سفر واپسین خود را به اتمام رسانیده ودر مقبره مشایخ موسوم به (شیخلر مزار لغی) در استانبول بخاك سپرده شد .

طوریکه در فصول گذشته ذکر شد مسافرت سید به استانه بنا بر دعوت سلطان عبدالحمید صورت گرفت . سلطان عبدالحمید قدوم سید را گرامی داشت وبرای وی خانه وکالسکه تخصیص داده وماهوار معاش مقرر نمود .

شیخ ابراهیم الیازجی میگوید : سلطان بمنظور پیشبرد اغراض سیاسی سیدرا مورد عطف و احسان خود قرار داده و اکثر اوقات در امور سیاسی باوی بخلوت می نشست .

وی علاوه می نماید : سلطان اراده داشت تا سید را برای اجرای پاره امور سیاسی به اروپا بفرستد اما سید ازین امر ابا ورزید .

سید گوید : سلطان اکثر اوقات امور دستاویزی قرار میداد و میگفت که من میخواهم استانه را وطن تو سازم ، چون تو وطن نداری . سلطان همیشه بوی پیشنهاد می نمود تا به ازدواج تن در دهد اما او جواب رد میداد .

سید درین مورد در یکی ازمجالس متذکر گردید که ازدواج من در نظر کسانی که مرا در مصر میشناسد . عجیب تر ازآنست که شیخ علیش شاگردان خودرا بیکی از کاباره های (ازبکیه) ببرد وبه آنها علنا جام های شراب بنوشاند .

مقصود سلطان عباس حلمی بودکه سلسله عباسیان واضافه مینماید: که آیا امر خلافت همچون انگشتر دست من است که به هر انگشت که خواسته باشم بنشانم؟

این گزارش ها نشان میدهد که سلطان تا چه اندازه از جانب سید تشویش داشت که حتی در مورد خلافت نیز از وی میهراسید؟!

سلطان به اشارهٔ شیخ صیادی چنین گمان برده بود که سید قصد آن دارد که عباس حلمی را بمنصب خلافت مسلمین برساند.

مخبرین همه جا سید را سایه وار تعقیب مینمودند، روزی سید در حال که سوار کالسکهٔ خود و جانب (کاغذ خانه) برای تفریح میرفت متوجه گردید که جاسوسی وی را دنبال مینماید، سید رو به دربان سلطان نموده اظهار داشت:

شما برای من کالسکه ای داده اید ولی برای جاسوس من کالسکه تعیین ننموده اید وهنگامیکه بسرعت روانم اوید ویدن مجبور می گردد وهمچون سگ نفسک میزند وبمن رسیده نمی تواند، چه می شود که بوی رحم نمائید وکالسکه ای به او بخشش کنید تا هرجا که من میروم بمن رسیده بتواند، عدهٔ از مریدان سید عقیده دارند که سید این کلام را به شخص سلطان گفته است.

سرانجام کوربشت نیرنگ باز (ابوالهدی صیادی) سلطان را علیه سید برانگیخت تا اینکه مردم به این گمان افتادند که سید از احفاد حسین بن علی (رض) نیست بلکه یک مازندرانی و از اوباش شیعیان است وچنانچه تیر از کمان خارج شود سید از دین خارج گردیده است.

مجادلهٔ سید افغانی با (صیادی) از داستان هیجان انگیز زندگی وی بشمار میرود و این مجادله بالاخره سید را از بین برد و در دل استانه بهمدو مسموم از جهان رفت.

سید اندکی قبل از فوت در اطاق کوچکی در استانه با صدای خفیف

در بدو امر سید از شیفتگان سلطان عبدالحمید بود حتی از علمای (فارس) دعوت نمود که وی را بحیث خلیفه مسلمین بپذیرند ، هدف سید ازین کار آن بود که مسلمانان بدامان خلافت چنگ زنند و تدابیر سیاسی اتخاذ نمایند تا جلو دخالت استعمار گرفته شود اما شیخ ابوالهدی صیادی درین مورد موانع ایجاد نموده وسلطان را متقاعد ساخت که ازین ممکوره صرف نظر نماید .

سلطان نیز به سید افغانی علاقه داشت چنانچه سید را بمنصب شیخ الاسلامی در مرکز خلافت نامزد نموده بود این موضوع شیخ صیادی را که خودش خواهان آن بود برعلیه سید برانگیخت .

شیخ عبدالقادر مغربی می گوید :

درحقیقت سلطان سید را درقفس طلائی افگنده بود ، آنجا که نه کتابی بودونه قلم ونه دوات وسید تحت مراقبت شدید قرارداشت .

ازروایات مشهوری که ذکر گردیده همانا مصاحبه سید باخدیو عباس حلمی می باشد ، سید در ین باره گوید:

«خدیو نظر به اینکه ازاتباع من راجع به من در مصر چیز های شنیده بود علاقه شدیدی به دیدارم داشت و هنگامیکه خواستار این ملاقات شد ، گفتم که اجازه سلطان ضرور است ، وی چند ین بار درخواست اجازه نمود اما درباریان سلطان درین باره بی اعتنائی می نمودند تا اینکه عروب روزی که در (کاغد خانه) پارک مشهور درآستانه نشسته بودم سواری نزدیک شد ، پیاده شده وسلام داده بدو گفتم کیستی ؟ جواب داد عباس حلمی . ساعتی باهم نشستیم مخبرین این موضوع را به سلطان رسانیدند سلطان مرااحضار نموده وگفت :

آیا میخواهی عباسی تشکیل دهی؟

گفتم :عباسیان منقرض گردیده اند واولاد علی سزاوار ترند .

درین مورد سید چنین تبصره می نماید :

و هروقتیکه خفقان و کدورت دست میداد چشم خود را بطرف وی میگردانید ،
گویا با تلاقی چشمان خود با چشمان وی احساس آرامش می نمود .

سید جان داد دو چشمان جورج پر اشک گردید و گریان به سوی کاخ
یلدز رفت و خبر مرگ مشهورترین مرد شرق را به درباریان رسانید .

اندک بعد به جانب سید اطباء ، افسران پولیس و محررین سرای بزرگ دیدند ،
اطبا مرگ مرد خطرناک را تائید نمودند ، دست محررین به اوراق و اثاثیهٔ
وی دراز شد و آنها را به طرف قصر سلطان حمل نمودند .

جورج همچنان خبر مرگ سید را به دوستان وی رسانید ، دو ساعت
گذشت کسی حاضر نشد ، بلکه چهار نفر از حمالان استانه جنازه مهم ترین
مرد شرق را حمل نموده و به همراهی عدهٔ از افراد پولیس بسوی مقبره برده
و ساعت ده دفن نمودند .

همانطوریکه سلطان از سید در زمان حیاتش بیمناک بود از جسد وی
هم ترس داشت بنا بر آن بفاصلهٔ کمتر از سه ساعت حکم داد که وی را بخاک
بسپارند و محررین سلطان مردم استانه را از خطر مراسم تشییع جنازهٔ سید
برحذر ساختند و سلطان بجراید عثمانی امر داد که حتی یک سطر هم در
مورد مرگ سید به نشر نرسانند

مردم از اسرار مرگ سید چیزی نمیدانستند مثلاً افواه بود که سید به
درد دندان مبتلا گردیده و بعد از آن به مشوره دکتور آنرا کشیده و
التهابی در موضع آن پدید آمد ، سپس در فک وی سرطان ظاهر گردیده بود
که در خلال چند عملیهٔ جراحی قسمتی از زبان و فک زنخدانی وی قطع گردیده
است ، و گفته میشود که سلطان همواره چند نفر از اطبای خصوصی خود را به
عیادت وی می فرستاد

البته هدف از این پروپاگندها دفاع از موقف سلطان بود .

سید ۱۵ ماه از درد سرطان زجر می کشید و مدتها قبل از این
سلطان معاش مستمری که برای وی تعیین گردیده بود قطع نموده بود .
بحدی که در ایام مریضی سخت بفقر و فاقه افتاده بود با وجود آن در

وارزوان این کلمات را تکرار می‌نمود :

الله—الله—الله

در آن اطاق کوچک عیر از دو مرد کسی نبود ، یکی از آنها به روی پاهای سید خمیده بود و دیگر دور سریروی سرگردان دور می‌زد ، صدای خفیف پیوسته ذکر دعا می‌گفت وچشمان با مدوی می‌درخشید تا آنکه دست اجل این نور درخشنده را خاموش گردانید .

خادم خود را بروی سید افکنده و می‌گریست و دست خفیف وی را که دیگر قادر بحرکت نبود می‌فشرد ، دستی را که روزی تخت سلاطین را متزلزل می‌ساخت سپس روی جسد سید روپوش کشید ، به این ترتیب سید در ساعت ۷ و ۱۳ دقیقه بامداد سه شنبه ۹ مارچ ۱۸۹۷ داعی اجل را لبیک گفت

آن مرد دیگر سرافکنده وغمین از اطاق خارج شد و به جهانیان خبر مرگ مردی را که افکار شرق وغرب را تربیه نموده بود اعلام داشت ، این مرد اصلا یونانی بود و (جورج کوتچی) نام داشت که در ولایت قاهره کارمند بود و مدت طولانی ملازم سید بود و در آستانه همیشه بجزا و قات خواب در کنار سید بسر می‌برد

شب سه شنبه جورج به منزل خود رفته بود و صبح صحی سید خیلی وخیم بود زیرا سه عملیه جراحی بروی اجرا گردیده و در عمل اخیر قسمتی از زبان و فک تحتانی وی را قطع نموده بودند .

در طلوع صبح روز بعد دکتور هارون بخانه جورج کوتچی آمده وی را از خواب بیدار نموده و گفت : سید را دریاب که بحال مرگ است جورج بخانه ای سید شتافت و شنید که با صدای خفیف و با خشوع پیوسته میگوید :

الله—الله—الله .

زبانیکه گرفتار چنگال سرطان بود ، هنوز گویا بود و درد مانع آن نمی‌گردید که کلمه‌ای را که ارمغان زندگی دل و وجدانش را تابان ساخته بود از تکرار آن عاجز دارد .

سید دست خود را بسوی دست رفیق خود (جورج کوتچی) دراز نمود

نماید و حمایت بیگانه را درخواست نه کند
سید را روحیهٔ جوان مردی تحت تاثیر قرار داده و به مستشار سفارت انگلیس خبر داد که از مفکورهٔ خود منصرف گردیده است .
مراقبت از سید ادامه داشت و بعد از چند ماه در ناحیهٔ دهن وی سرطان پیدا شد ، بفرمان سلطان سرجراح قصر سلطانی (دکتور قمبور زاده اسکندر پاشا) تعیین گردید تا عملیه جراحی را اجرا نماید اما این عمل مفید ثابت نگردیده و بعد از چند روز سید جان به جان آفرین سپرد و از ینجاست که عوام چنین پنداشتند که سید به مرض سرطان مبتلا بود .
اخبار ضد و نقیض که در بارهٔ مرگ سید شایع شد شک و شبه تولید می نماید که سلطان عبدالحمید و جاسوسان وی در قضیه مرگ سید دست داشتند .
تابوت سید از آستانه به بغداد انتقال یافت و از طرف رجال برجسته و متنفذین و ادبا مورد استقبال قرار گرفت و هنگام مواصلت تابوت به بغداد حکومت و مردم عراق محافل بزرگی برپا نمودند که طی آن درمورد فضل و شخصیت سید افغانی سخنرانی نموده و قصایدی ایراد گردید
متعاقبا تابوت توسط طیارهٔ مخصوص در سال ۱۹۴۴ به افغانستان انتقال یافت و در شهر کابل در محوطهٔ پوهنتون با کمال احترام و عزت بخاك سپرده شد .



درباریان چنین اشاعه می‌نمودند که سلطان همیشه سید را مورد لطف و مرحمت قرارداده و ازنگاه خودخود وی را کمک می‌نماید .
شواهدی موجوداست که احتیاج سید را در اخیر زندگی ثابت می‌سازد ، چنانچه دوست و ملازمش (جورج کوتچی) دو صد لیره به سید کمک نموده بود و هنگامیکه سلطان ازین امر اطلاع حاصل نمود خواست که این درامه‌ء رسنده را تکمیل نماید ، بنابران امر داد که این مبلغ را به جورج طور بخشش اعطا نمایند اما جورج این پیشنهاد را رد نمود .
تنها مطلبی که درباره مرگ سید واضح است اینست که در صبح روز وفات وی دکتور هارون بخانه سید آمده بود و تا کنون معلوم نیست که آیا دکتور موصوف بنا بردرخواست سید آمده بود یاخیر ؟ وحتی ماهیت آمدن وی نیز معلوم نیست ، تنها چیزی که در بارهٔ وی فهمیده شده اینست که وی دکتور هارون بود .
شگفت اینست که سید افغانی پنج ماه مریض بود وهیچ یک مریدان وی در مورد علت اصلی مریضی او وهمچنین ازارتباط نامبرده با قصر یلدز کرینه نموده اند ودرباریان سلطان همواره مردم را به اشتباه می انداختند ومیگفتند که معالجه سید زیر نظر اطبا سلطان صورت میگیرد و کمکهای مالی سلطان وقتا فوقتا به سید میرسد ، امابعدا حقیقت امر آشکار و واضح گردید که تنها ملازم حکیم شرق سید افغانی جورج کوتچی بود که به سید رسیدگی می نمود وحتی در مورد این شخص هم جزعلاقه مفرط وی به سید دیگرچیزی فهمیده شده نمیتواند .
روایات متواتر مرگ سید را قضیه شبیه به قتل نشان میدهد وقراین هم این امر را تائید می‌نماید .
امیر شکیب ارسلان در کتاب (حاضرالعالم الاسلامی) میگوید :
هنگامیکه سید به اوج ناراحتی خود رسیده بود از مستشار سفارت انگلیس درخواست نمود تا وسیله خروج وی را وسیله کشتی از آستانه فراهم سازد وچون سلطان ازین امر مطلع شد یکی از دربانان را نزد وی فرستاد وخواهش نمود که بیش ازین به حیثیت وی لطمه وارد نه

طبیعی و ادبی و رسیدن به مرحلهٔ تخلق با خلاق الله که جز بواسطهٔ جاویدانی بودن روح و ضرورت وحدت وجود احکام الهی کهین، تمام نمی‌پذیرد، و این مفاهیم همه، شامل فلسفه اخلاق شمرده میشود، زیرا در هر مفهوم نمودهایی از فن، علم و فلسفه نمایان است، همانطوریکه این مفاهیم در رشته‌های طب، منطق و سایر علوم، وجود خود را تبارز میدهد.

به عبارهٔ دیگر، ما ادو جهان لایتناهی مواجه میشویم: لایتناهی طبیعی و لایتناهی بعد الطبیعی، در لایتناهی اول، مشاهده مینماییم که جهان‌ها و عوالم، بصورت متراکم، یکی برروی دیگری قرار دارد، ودر ورای صحراها، صحراهای امتداد یافته‌ای واقع گردیده است که بحساب ملیون‌ها باید بشمار آن پرداخت، ودر هر حریبی ازین عوالم و جهان‌ها، هرچند هم کوچک و اندك باشد جهان‌ها و افلاکی از ماده، نیرو، میخانیک، خواص و کیمیا وجود دارد و هرگاه پیرامون آن، غور وامعان صورت گیرد، نفس انسان خویشتن را در دنیای ماده غرق می‌یابد و از جهان‌های دیگر، بدور میماند.

پس آنکه در جهان ذره ساکن است، چیزی از خلیه نمیداند، و آنکه از طبیعت چیزی میداند از زندگی و حیات نمیداند، و آنکه حیات را میشناسد، از انسان خبری ندارد.

این لایتناهی عبارت از دنیای عالم است، زیرا عالم است که اسرار کاینات را کشف میکند، ماده و انرژی را تسخیر مینماید، در برابر فضا و کواکب، بمبارزه برمیخیزد و به ساختن و تهیهٔ راکت‌ها، بمب‌ها و سلاح‌های دروی، مبادرت میورزد ولکن اینرا نمیتواند بفهمد که چگونه، کجا و چه وقتی، استعمال خواهد گردید.

اما در لایتناهی نوع دوم، مشاهده میشود که آنجا در ورای خورشید، قمر، آسمان و زمین و تلالؤ و نظم و نسق آن، وجود وابدیتی میدرخشد، آنجا مبادی و نمونهٔ جاویدانی است، آنجا نظام ادبی جاویدانی‌ای وجود دارد که ثابت‌تر و دقیق‌تر است نسبت به نظام طبیعی، آنجا بمشاهده میرسد که جهان‌ها بصورت متقارب و متساوی

فلسفه سید جمال الدین افغانی

از : آثار علامهٔ فقید

صلاح الدین سلجوقی

میگویند برای معارف، سه مرتبه وجود دارد که عبارت از مرتبهٔ فن، مرتبهٔ علم و مرتبهٔ فلسفه است. پس استقراء کلیات از جزئیات و تعلیل جزئیات از کلیات، ووضع قوانین و اصول را «علم» مینامند، و تطبیق علم را در عمل، «فن» نام میدهند.

و انتقال علل، تا مبادی متافزیکی و جمع کردن میان طبیعت و ما بعد الطبیعه، و بین دو نظام طبیعی و مادی، و مقارنت میان ماده و معنی، و جسد و روح، «فلسفه» نامیده میشود

برای مثال، تدریس طفل و تجربه و تمرین آموزی وی در شکل امر یا نهی، چه در خانواده و چه در مدرسه و تفرجگاه، جهت وا داشتن او به رفتار نیکو و مراعات ادب و لطافت و سایر ارزش های فردی و اجتماعی، در شمار وظیفهٔ فن اخلاق قرار میگیرد،

تدوین فضایل و ترتیب آن به عقلی و عملی، و مقارنت آن به غرائز، و تعیین حد مناسب وسط و معتدل، و وضع پایهٔ فضایل و رذایل، بر طبق دسته بندی و تقسیم عقلی، و نیز تعیین حدود و رسوم برای فضایل و رذایل، همه در شمار مقومات علم الاخلاق جا دارد. اما ربط سلوک به مبادی عالی در روشنایی وحی ضمیر یا الهام الهی، و ارتباط میان دو نظام

این قاعده جریان دارد ، باآنکه معتقد نیستیم مسئلهٔ تنازع ، تبدیل میکند ویا انواع را خلق مینماید

پیروی ازین طرز تفکر ، بیشتر ارتباط میگیرد به « هربرت سپنسر » تا داروین ، زیرا او کوشید تا این اندیشهٔ خویش را برامور و مسایل انسانی و فلسفهٔ اخلاقی ، تطبیق نماید و معتقد بود که تنازع البقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح ، پایه ای میباشد که بایست انسان آن را بحیث اساس و مبادی ارزش ، برای سلوك اخلاقی قبول نماید ، ولی داروین ، ساحهٔ مساعی خویش را تا این حد گسترش داده نتوانست و با این طرز اندیشهٔ «هربرت سپنسر» انسان باید راه باغ وحش درپیش گیرد ودست به قانون جنگل برند و قوت ونیرو را بجای حق قرار بدهد .

امروز عصر دوران ذره است ، ودره در عصر حاضر افکار و اندیشه های انسان ها را بیش از هرچیز دیگر ، بخود معطوف داشته است ، پس آیا صحیح خواهد بود فلسفه اخلاقی خویش را برنظام ذره بنا نماییم ؟ «پلانک» در نظریاتش پیرامون ذره چنین میگوید : «طبیعت بصورت منظم و مسلسل کار نمیکند ، بلکه حرکات و فعالیت خویش را به روش های نا منظم دفعی و ناگهانی براه می اندازد» .

«انشتاین» نظرخویش را پیرامون ذره بدینگونه ابراز میدارد : «انقطاع در عملیه و کار طبیعت ، قانون علیت را ابطال مینماید » همچنان «ایز نبرج» نظریهٔ در بارهٔ ذره بدین نمط دارد : «مبدأ لا ارادی در طبیعت ذره بظهور میرسد درك این موضوع را دشوار میسازد که چه وقت طبیعت ، به نشاط ، و پیشروی خویش آغاز مینماید» و همانطور ادامه میدهد : «بنابرین ، عدم ایمان به آینده ، محصور در ذره نمی ماند ، بلکه تمام کاینات طبیعی را در بر میگیرد»

پس آیا ممکن است سلوك خویش را ، برسلوك ذره بناء نماییم؟ بدلیل اینکه ذره در عصر حاضر ، ساز ندهٔ جدیدی است ، آیا امکان دارد در در

قرار داشته از مبدأ فیض واحد و رحمت عامه، جمع و تنظیم میشوند.
در آنجا دیگر وجودی از ساقهات و عصبیت ها، باقی نمی ماند و کاینات در شکل عائلهٔ واحدی، تحت عرش الله و ارادهٔ الهی، واقع شده است، در آنجا انسان اتحاد شعوری خویش را با جهان هستی و با آفریدگار، مشاهده مینماید و خیر، حق و جمال را در زیر روشنایی واحد، می یابد. آن وقت است که همه را دوست میدارد و بر همه رحم مینماید و برای همه خیر و نیکی میخواهد. و این دنیایی میباشد که فیلسوف برای خودش ادعا میکند.

اما علماییکه در پیرامون اسرار کاینات مادی از قبیل طبیعت، حیات، ریاضیات، کیمیا، میخانیک، به بحث و تحقیق پرداخته با آلات و تجارب و مساعی خویش، در پی کشف آن برآمده اند و این عمل خویش را تا حدی زیاد بحساب خدمات انسانی گرفته اند، چنان بمشاهده میرسد که از استعداد رأی پیروی نموده و معتقد شده اند که همه آنچه در کاینات وجود دارد جز همین لایتناهی اول نمی باشد، لایتناهی ایکه در عالم طبیعت و نظام طبیعی تجسم مینماید.

ایشان با این طرز اندیشهٔ خویش از لایتناهی دوم، چشم می پوشند و بسوی آن توجه نمی نمایند و نمیتوانند درک کنند علوم طبیعی ایکه بر پایهٔ تجربه و استقرا استوار است بتمام معنی بر نفس، روح و ارادهٔ انسانی، انطباق نمی پذیرد، روح و اراده ایکه تقرر گاه آن ضمیر انسانی بوده و تجربه گاه آن در نظام ادبی ای میباشد که در لایتناهی دوم، دور میزند، از همینجاست که تلاش بخرج میدهند تمام فلسفهٔ اخلاقی و حتی علوم اجتماعی را، براساس ماده و یا طبیعت، وضع نمایند.

می بینیم «چارلز داروین» نیز بیکار نمی نشیند و با نظریهٔ نشوء و ارتقا اش، پا روی صحنه میگذارد، و این نظر در حالت و شکل ابتدایی اش نزد ارسطو و برخی دیگر از یونانی ها نیز، موجود بود، ما چنین عقیده داریم که اینجا مسئلهٔ تنازع للبقاء و بقای اصلح، در میان افکار و عقاید مطرح است، نه تنها درین مورد، بلکه در مورد حیات نیز،

هرگاه پیرامون مقیاس‌ها و مقادیر معتبریکه نزد انسان وجود دارد مداقه صورت گیرد، واضح میشود که این مقیاس‌ها و مقادیر، پس از آنکه انسان از کرهٔ خودش (زمین) پا بکرهٔ دیگر نگذارده است، همه اش مستند است بوضع کرهٔ زمین و هنگامیکه راه انسان بسوی مریخ و یا کوکبی از کواکب دیگر، باز گردید، دران وقت، وضع خصوصی مخصوص بزمین خواهد بود و در آنجا عین همین مقیاس ها و مقادیر موجود کرهٔ ما، مورد اعتبار نخواهد بود، زیرا نسبت مظاهر قانون طبیعی از قبیل جاذبیت، سرعت، ثقل نوعی، وجذب اشعه، نظر به قرب و بعد کتلهٔ نزد یک آن، از خورشید تفاوت مینماید، لیکن نظام ادبی بحالت لایتغیر و ثابت مطلق باقی مانده و دربرابر هیچ حربی از عالم شمسی و متعلقات آن، از پا درنمی‌آید و متزلزل نمی‌شود.

پس علم برای ما ذرایع و اسباب حیات رامهیه میدارد و فلسفه راه و روش استعمال آن را، به ما می‌آموزد. چنانچه علم، ماده و انرژی را کشف کرد و ذره را با همه اعجوبه های شگفت انگیزاندرونی اش تحت تسخیر گرفت.

طیارات، راکت ها و امثال آن را اختراع نمود، اما فلسفه، مارا بمبادی آن رهنمونی کرد وطریق استعمال آنرا، بازمان و مکان ونحوهٔ آن آموخت.

درین ساحات ناهمگون علوم، درمسیر آمد و رفت زمان، فرضیه ها، نظریات ودید های گونه گونه ای، پدید آمد و فلاسفه و دانشمندانی نیز، با مشتی از استدلالات خویش، پا برروی این میدان گذاردند که نمیتوان همه اش را صائب وحق بجانب شناخت.

یکی از قهرمانان این میدان، سید جمال الدین افغانی است، قهرمانیکه راه خویش را بسوی افق حق و حقیقت، باز میکند و از مسیر حقیقت و واقعیت، نمی‌لغزد و درپهلوی فلاسفهٔ رهیاب و صائب نظر موقف عالی برای خودش احراز مینماید. علاوه بران، سید جمال الدین یکی از ائمهٔ اسلام نیز بود. درهرحال ممکن نیست شخص فیلسوف، عاری از علم باشد، زیرا مناسب و شایسته است که فلسفه براساسهای متین

کارگاه تجربه ذره و یا میکروب ها و یا گرویات خون، چیزی از اراده، ضمیر و مسئولیت، کشف گردد ؟

ما ایمان بقانون طبیعتی داریم که عبارت از اراده و سنت خداوندی است و بحقایق اشیا، خصایص و مظاهر آن، یقین داریم و امیدوار هستیم از علوم طبیعی، حیات، ریاضیات، میخانیک، برق، ذره، اشعه و همه آنچه در گنجایش و احاطه علوم حاضر است، بیاموزیم و فراگیریم و بهره برداری کنیم .

لیکن آنعده علمای مستبد و متکی به رأی خاص خویش باید بوجود آید و از استبداد رأی و انحراف، دست بردارند و معتقد شوند که در اینجا نفس استوار، ضمیر بیدار و حاکم و ارادهٔ نیرومند نهاد در انسان وجود داشته در هیچ موجود و زنده جانی دیگر سراغ نمیشود و قبول کنند که اینجا نظام ادبی ای موجود است که در جاویدانی و دقت خویش، ممتاز از نظام طبیعی است .

طوریکه بمشاهده میرسد مجاهدین اسلامی که در پیکار و مبارزه با دشمن قرار دارند، بقانون طبیعی بی اعتماد نیستند، چنانچه می بینیم باساس استمداد از قانون طبیعی از طریق توسل به سلاح و بکار بردن وسایل طبیعی و مادی، در مصاف جنگ پیش میروند و نابودی و ناپذیری عده ای از ایشان امری است پیشبینی شده، اما ایمان شان به نظام ادبی قوی تر و افزونتر است با ایمان و اعتماد به قانون طبیعی، چه نظام ادبی، مصایلی همچون خیر، جمال، عدل و سایر مبادی عالی را در جلو ایشان قرار میدهد و برازندگی پرارج دینی، اخلاقی و وطنی را در وجود آنها نمایان میسازد .

ما میتوانیم به وسیلهٔ حواس که معیار مخصوص نزد هرشخص میباشد، قانون طبیعی را با کیمیات و کمیاتش درک نمائیم، زیرا حجم کوه و کبودی آب، دربرابر هرچشم، یکسان بوده نمیتوانند، چنانچه عینک های محدب ومقعرطبی، شاهد خوبی درزمینه بوده میتوانند .

سید جمال الدین رساله ای در رد نظر مداران اصالت ماده و طبیعت تألیف کرد و نام آن را «رد نیچر یه» گذاشت . بنا بگفتهٔ استاد صلاح الدین سلجوقی شخصی که نام رساله مذکور را از «رد نیچر یه» به «رد بر دهریین» ترجمه و تعدیل کرد ، کاری انجام نموده در خور تأیید و ترجیح .(هرچند تفاوت بزرگ لغوی در میان این دو کلمه موجود است).

این تعدیل نام رسالهٔ مذکور بدان جهت، در خور تأیید خوانده شده که در آن روزگار ، عده ای کلمهٔ «نیچرنه» را بر هر کسیکه از راه حق وطریق ادیان آسمانی منحرف میشد و به روس مکرق شاد و یا اعمال مخالف مبادی، گرایش میکرد ، اطلاق مینمودند ، از همینجاست که می بینیم ، سید جمال الدین ده نوع دهری و مادی را برحسب ذیل تذکر میدهد :

۱— ابیقوریون —۲ اربقائیون— مزد کیون ۴— شیوعون ۵— باطنیون ۶— پیروان ولرورو سو ۷— حکام منحرف در دولت عثمانی ۸— نفعیون ۹— مورمون ۱۰— خاینان ، دغلکاران ، رشو تخواران و ریا کاران شرق .

از آنجاییکه در هند کلمهٔ «نیچر یه» بر کلیه اصناف منحرفین اطلاق میگردید ، انتخاب این نام بر رساله ایکه در آن سرزمین تألیف میشود مناسب بر بود نا بران، وقتی که این رساله در محیط عربی ، نام «رد بر دهر یین یا الردعلی الدهریین» را بخود میگیرد ، نهایت بجاو مطابق حال شمرده میشود ، زیرا کلمهٔ «دهری» در محیط عربی نیز بر عناصری اطلاق میگردید که کلمهٔ «نیچر یه» در هند بران اطلاق کرده میشد . همچنانیکه کلمه های :«زندیق» و «ملحد» را نیز بر این عده اشخاص ، اطلاق میکردند .

استاد سلجوقی درباره میگوید : یک نسخه از ین رسالهٔ سید جمال افغانی را بهمان لغت و زبانی که در حیدرآباد به طبع رسیده بود ، در

علوم مختلف، استوار گردد. با این ملاحظات، سید جمال الدین خود دایرة المعارفی برای انواع علوم بشمار میرفت.

او نزد خودش مواد کافی از هر علمی که فلسفهٔ خویش را، برآن بنا مینمود، موجود داشت لیکن وی از جملهٔ علمای دارای تخصص در یکی از رشته های علم بشمار نمیرفت از ینرو مرکز و جایگاه مخصوصی جهت اجرای تجارب علمی خود، نداشت و نیز از انجمله ای نبود که ظرف حافظهٔ خویش را از مسایلی پر میسازند که فهم آن، طوریکه شاید برای ایشان مقدور و میسر نبوده توانایی تنظیم و ترتیب، و مقارنت بین این مسئله و آن مسئله را در خویشتن نمی یابند. هکذا سید جمال الدین، جدا از آن عده ای بود که فلسفه را از بون و سر افگنده علم میشناختند

دانشمندان علم النفس میگویند: شدت قوهٔ حافظه توسط قوهٔ فکری احکام، غصب میشود و آنها ییکه دارای قوهٔ بزرگ در حکم و فصل در مسایل دقیق فکری هستند، صاحب حافظهٔ قوی نمی باشند، چنانچه «مصطفی لطفی منفلوطی» از روی شکایات خودش، در شمار اشخاص ضعیف الحافظه قرار داشت.

این واقعه، در مورد سید جمال الدین افغانی، مشهود و هویدا بود. هنگامیکه به نوشتن چیزی می پرداخت، گاه گاهی مشاهده میرسید که در ارقام غلط میکرد، امادر بارهٔ فلسفهٔ تاریخ و احکام، و استنتاج و سیاست، غلطی را نمی شناخت، بلکه رسایی و ید طولای وی در ین زمینه، بیشتر از هر فیلسوف دیگر بود.

هنگامیکه سید جمال الدین در مقام نقد و استدلال، در برابر فلاسفهٔ «کلبیون» و «ابیقوریون» و امثال آن ها بر می آمد، نبوغ و برازندگی وی از لحاظ قوت استدلال و براهین محکم، واضح و مبرهن مشاهده میرسید و هم ازنگاه نزدیکی با روح عصر، نسبت به نظریات یونانی ها و فلاسفهٔ قرون وسطی، و فلاسفهٔ متأخرین، امتیاز بخصوصی در استدلال وی مشهود بود

راه پیمود واتساع ورزید ، در نگاه این فلاسفهٔ سه‌گانه ، همه چیز فلسفهٔ محض بود ، اما هنگامیکه مدرسهٔ ارسطو به نضج و پختگی رسید ، طرفداران جدا سازی فلسفه از علم ، بظهور خویش آغاز کردند و ارسطو پیشقدم‌ترین کسی بحساب می‌آید که خطوط حدود را در میان علوم ترسیم کرد ، چنانچه تحدید منطق ، بیولوژی ، میخانیک ، طبیعت و ما بعد الطبیعه ، سیاست و علوم دیگری جز اینها ، مبادرت ورزید تا آنجا که هر علم ، باساس طبیعت خود ، دارای اسم و عنوان امتیاز دهنده گردید .

ولیکن علوم مرتبطه باشیای انسانی ، براصل خود باقی ماندو بنابر تسمیهٔ ارسطو ، مسما به فلسفه گردید ، وحتی در زمان ما آنگونه اشیای انسانیت عالی که از ابعاد سه‌گانه قابل فهم برای انسان بحث مینماید ، بنام فلسفه شناخته میشود . این ابعاد ثلاثه عبارت اند از : بعد روحی ، بعد اجتماعی و بعد الهی ، در حالیکه مسایل متعلق به اجسام ، نبات ، حیوان ، فلک و امثال آن‌را علوم مینامند پس هرگاه ما خواسته باشیم مسئله‌ای از مسایل مرتبط با مور انسانیت راه اجابت کنیم ، راهی جز یکی ازین دوطریق نخواهیم داشت :

۱ــ طریق علم: ازین طریق میتوان مسئله را ، به تحلیل علمی حد ورسم ، قیاس ها و مقدمات منطقی ، حل نمود .

۲ــ طریق فلسفه: این طریق مسئله را بموجودیت ذاتی انسان و موقعیت خاص وشایسته او در کاینات ، و در اجتماع ، در پیشگاه الهی و نزد ضمیر ، مقارنه و پیوند میدهد .

و بهتر آنست که امور انسانی بوسیلهٔ بکار بستن طریقهٔ دوم حل وفصل گردد .

فرض میکنیم اگر گفته شود که انسان از سلسلهٔ نسل بوزینه است پس آیا این فرض ، تاثیری در موجودیت طبیعی او از نواحی قوت ، صحت ، نمو یا تغذیه ، وارد خواهد کرد ؟

حدود ربع قرن پیش مطالعه کردم و بسیار دلچسپی و آرزو داشتم نسخه ای از طبع دوم آن بنام ترجمهٔ شدهٔ جدیدش (رد بر دهریین) بدست آورده هردو نسخه اصل و ترجمه شده را باهم تطبیق نمایم، از آنرو به ترجمهٔ امام شیخ محمد عبده، که شاگرد و خواهرزادهٔ سید جمال الدین (عارف افندی ابو تراب) در اینکار با وی مساعدت نموده بود، اقتصار کردم.

«استاد صلاح الدین سلجوقی، بمنظور فراهم سازی زمینهٔ مساعد، جهت بررسی و ارزیابی فلسفه و مذهب علمی سید جمال الدین افغانی، درمقارنهٔ آن با فلسفه و مذاهب علمی دیگر، تمهیداً به توضیح مختصر روشهای فلسفی فلسفه دانان، درسطور زیر توجه میگمارد»:

فکر انسانی نخستین آغاز خویش را، برروش فلسفی جامهٔ عمل پوشید و نخستین چیزی که سقراط، کارتفکر فلسفی اش را، پیرامون آن، روی دست گرفت، عبارت ازدات و نفس انسان بود، سقراط بدنبال این گفته اش که: «نفس خود را، به نفس خود، بشناس» باین تفریع دست زد که اذیت و پستی، خود جهل است.

بدین معنی که انسان ملاك با کرامت روی زمین بوده جز ازطریق جهل و نادانی، بارتکاب اذیت و پستی، دست نمی یازد.

گذا سقراط تصریح نمود که شر جز بوسیلهٔ شر، دفع نمیشود. معذالک با یکه انسان دارای صفت ممتاز کرامت را، نمی سرد که دست بسوی ارتکاب شر، در از کند. افلاطون نیز دراین عقیده از استادش (سقراط) پیروی نموده بدنبال تفکر وی رهسپرده است، بلکه افلاطون تلاش داشت، خویشتن را بمرتبه وحدت عید بر بیرز ساند، مرتبت وجایگاه انسان را، با آن حد بلند ببرد که بعرش الهی نزدیکش سازد.

ارسطو نیز سربراهی حرهمین راه نسپرد و بدنبال عین همین عقیده

آن است که بجانب نور، فضایل، بلندی و بزرگی و پایداری و دوام، ره پیماید، تا آنکه با خلاق الله متخلق شود و با خداوند (ح) اتحاد شعوری پیدا نماید و در انجام، خویشتن را به قاب قوسین یا پائین تر از آن برساند. این است هدف بسوی کمال، بلکه این است غایت الکمال همچنانکه سید میخواست اجتماعی را مشاهده کند که از افراد محافظت کنندهٔ عین کرامت، عین فضایل و عین مکلفیت و وظایف، شکل یافته بسوی عین هدف، روان باشد.

سید جمال الدین افغانی میگوید: «دین، سه عقیده و سه خصلت را، به عقول و نفوس بشر داده است که هر یک ازین عقاید و خصال، رکن وجود ملل و پایهٔ بنای هیئت اجتماعی آن و اساس محکم برای مدنیت ما بحساب میرود، و در هر یک از آنها، سایقی است قبایل و ملت ها را، برای پیشروی بسوی غایات الکمال، و ارتقا بسوی ذروهٔ سعادت، برمی انگیزد. در هر واحد از آنها نیروی توانایی وجود دارد که نفس ها را از شر بد و نگهداشته و از نزدیک شدن به فساد جلوگیری مینماید
عقاید:

عقیده اول: عبارت است از تصدیق بر اینکه انسان فرشتهٔ زمینی و اشرف مخلوقات میباشد.

عقیده دوم: یقین و ادعان هر صاحب دین است بر اینکه ملت او اشرف ملت ها بوده و هر آنچه مخالف و نقیض او باشد، در گمراهی و باطل خواهد بود.

عقیده سوم عبارت از جزم و ایقان است بر اینکه انسان جز بمنظور حصول کمالی که او را برای عروج بسوی جهان بالاتر و وسیع تر ازین دنیوی، آماده سازد، وارد این حیات دنیا نگردیده است. هرگاه باین عقاید سه گانه نظر افگنیم و تامل نماییم، درمی یابیم که این سه عقیده در حقیقت بمثابه (دیگدان سه پایه ای) میباشد که (دیگ) طبخ و نضج نفس منظم و متکامل انسان، روی آن قرارداده شده است.

درحالیکه این طرز تفکر ،تربیت انسان‌را،شوس و مشکل ساخته باکراست نوعی او معارضه میکند و فضایل عالی و مشاعر بلند وی‌را تضعیف‌مینماید،و به‌عزایر سرکش و انگیره های ، پست قوت و نیرو می بخشد .هرگاه هدف اخلاق عبارت از کمال و سعادت ،یا وظیفه ویا متخلق شدن باخلاق الله باشد ، پس کدام یک از ین دو امر ، جهت وصول باین اهداف ،موثرتر و نزدیک ترخواهد شود؟:اینکه منشاء انسان در بوزینه باشد ویا روح الهی دروی دمیده‌باشد ؟

فیلسوف‌بزرگ‌ما سید جمال‌الدین افغانی، برای‌خودش‌مذهبی خاصی رافلسفهٔ اخلاقی ،ابتکار کرده بود. من گمان میکنم این مذهب او، بهتر و بیش ثمر ترنسبت به هر مذهب دیگر خواهد بود .

سید درین مذهب خویش تاحدی بمذهب (وظیفه برای وظیفهٔ) «عمانوئیل کنت» قرابت میرساند باآنهم فرقی درمیان وجوددارد وآن اینکه سید ،نقصی رادرمکتب وظیفه ،درک کرده است ،زیرا درمکتب وظیفهٔ «کنت» هدف وجود ندارد ووظیفه در نگاه وی به حدی دارد ونه رسمی ممکن ،نوعی‌ازوظیفهٔ ازرو بولوژی ،منجر شود چنانچه نزد حشرات ،موجود میباشد ،لیکن وظیفه درنظر سید جمال‌الدین افغانی یک مذهب و حاجت است واین یک وظیفهٔ انسانی میباشد که‌از طبیعت انسان ، عرض وجود میکند .ودر عین حال ، سید جمال‌الدین ،کمال مثالی ونمونه ای را ، بمثابهٔ هدف سلوك می‌شناسد .

سید میخواهد انسان راچون ملکی کریم درروی زمین مشاهده کند ، فرشتهٔ دور از نقایص‌ور ذایل، ومستشعر بکرامت ذاتی و اصالت مبدأ قدسی اش، مبدأ اینکه بقدرت بی‌نهایت واراده‌وعلم خداوند ،عرض وجود کرده است ،مبدأ اینکه دران از روح مقدس دمیده شد واسماء الحسنی وفضایل جاویدان

ازآن شایع گردید. پس وظیفه ومکلفیت موجودی چنین ، متقاضی آن

فضیلتمندتر نسبت بکسی میباشد که گناه می کند و خجلت را ، بخود راه نمیدهد .

قدمای دهریون میگفتند: حیا مانع رزق است ، چنانچه دهریون معاصر از مرگ حیاء حرف میزنند و گویی ایشان از مرگ ضمیر صحبت مینمایند .
پس « حیا » از نگاه اسلام و فلسفهٔ حقیقی اخلاقی انسان، عبارت از نور خورشید ضمیر و « امانت » عبارت از نیروی تامهٔ آن و « صدق » عبارت از اشعهٔ زداینده و پاک کنندهٔ آن میباشد. به عبارهٔ دیگر حیا عبارت از سپر نگهدارندهٔ جمال، امانت عبارت از حصن مستحکم متاع خیر، و صدق عبارت از صندوق حفاظت کنندهٔ جوهر حق، میباشد و جمال و خیر و حق، از نگاه سقراط عبارت است از اقانیم ثلاثهٔ حقیقت ، همچنانیکه هدف از سلوک انسانی، همین حقیقت بوده و این است « کمال » .

پس انسان موجودی است دارای روح، ضمیر و الهام، همچنانیکه دارای نفس ، غرائز و عقده های نفسی نیز هست، و دهریت عبارت از حکومت غرائز ، و عقده های نفسی است و این حکومت غرایز میخواهد ذلت و سستی، خوف و ارهاب ، و تفرقه و کراهیت تعمیم گردد، بنابران، گناه ها و انحرافات از طغیان و سرکشی غریزهٔ جنس و عقده ها ، سرچشمه میگیرد درعین زمان ، دزدی ، رشوت و اختلاس مولود انحراف غریزهٔ تملک و افراط آن بشمار میرود .

این غرائز میخواهد همه انسانها، ذلیل، احمق ، دنی و طمع کار بوده مسلوب العقل، فاقد قناعت ، مناعت ، عزت و کرامت باشد ، و نماسی و بغض و بدبینی و منازعات، درمیان افراد انسان، شایع گردد و در همین حال است سایر غرائزیکه متصف به صفت سرکشی و استبداد ، خلق گردیده است ، زیرا هر غریزه میخواهد در کار خویش، مستقل بوده حق سایر غرائز را سلب نماید .

چنین است رد فلسفی سید جمال الدین ، در برابر دهریون و هواخواهان معلوم الحال ایشان .

پس عقیدهٔ اول، انسان را مؤمن بکرامت شخصی اش بار آورده او را از مهالک پستی وذلت، بیرون میکشد.

عقیده دوم: ایمان انسان را بمبادی اش وملت و وطنش، ازدیاد وافزونی می بخشد.

وعقیده سوم، انسان را بران رهنمونی میکند که راه وذریعه و وسیله، باید سره و پاک همچون هدف باشد، وهمانگونه که هدف مومن، پاک ومنزه است، وسایل را نشاید که مانند آن نباشد، و این عقیده لیردرجهت ضدگفتار دهریون است که میگویند: «غایه وسیله را نیکو میسازد».

خصایل:

در نگاه سید، خصایل عبارت از «حیاء»، «امانت» و «صدق» میباشد ودرین مورد، سید جمال الدین افغانی، ابتکارخاصی دارد: پایهٔ فضایل از نگاه افلاطون، چهار فضیلت را، احتوا میکند وعلمای متاخر سعی کردند پایه های سابق را، تعدیل نمایند، چنانچه برخی ازین متاخرین، پایه های جدیدی را که با عصر نوین مناسب بود، تقدیم نمودند، لیکن پایه وقائمه ای را که سید جمال الدین افغانی، ابتکار نمود، بکرامت انسانی لایق تر، و برای نظام اجتماعی، جدی تر، و برای حصول درعایت عالی، کفایت بخش تر بود.

ارسطو بخطا میرود، هنگامیکه حیا را بدیدهٔ خفت واهانت مینگرد، چنانچه میگوید: حیاء لغزش و خطاکاری را، بسوی خود میخوانند، در حالیکه بهتراست انسان از خطاکاری ولغزش، اجتناب نماید، شاید منظور ارسطو از کلمهٔ حیا خجلت زدگی باشد و کلمهٔ حیا در نتیجهٔ سوء ترجمه، بجای کلمهٔ خجلت زدگی آمده است، اما حیا و خجلت، هردو از مقولهٔ واحد شمرده میشوند، با این تفاوت که حیا از گناه سبقت دارد، ولی خجلت بدنبال گناه میرود و تابع آن میشود وهردوی این کلمه ها، فرمانبر حکم ضمیر میباشد، با وجود این، شایسته نیست که خجلت را مذموم بشماریم، زیرا از حیات ضمیر، خبر میدهد پس آنکه بدنبال گناه ولغزش، خجلت او را در خود می پیچد،

«لاشیئی» (هیچ) بوجود آید؟ لذا ممکن نیست اراده از «لااراده» وعلم از «لاعلم» صادر گردد. ما این اشیاراء در خویشتن می بینیم، زیرا ما مخلوق هستیم و روح الهی در ما دمیده شده است، پس آیا امکان دارد سایه های این صفات جمیله در وجود یکه مرلود طبیعت، ذره، تصادف، دهر، و امثال آن باشد، بمشاهده برسد؟

اما نسبت به نظریهٔ داروین و فکر نشو ارتقا، موضوع شکل شگفت ترین شگفتی ها را بخود میگیرد. درهمین سالی که سید جمال الدین افغانی رسالهٔ معروف خودرا، نوشت، داروین پدرود حیات گفت و دو سال قبل از تألیف این رساله، داروین، کار و تألیفات خویش را، اتمام بخشیده بود. درین وقت، هیچ ترجمه ای از کتابهای داروین در شرق وجود نداشت، زیرا نخستین ترجمهٔ کتابهای وی در موضوع «اصل الانواع» بود که توسط استاد اسماعیل درسال ۱۹۲۷ جامهٔ عمل پوشید حال باید پرسید که سید جمال الدین از کجا توانست در فکر، اندیشهٔ داروین دست یابد (هرچند این دستیابی در شکل مجمل آن باشد)؟ مسئلهٔ نشؤ ارتقا از لحاظ محیط و شرایط زیست یکی سنت کاینات وجهان موجود بوده امری نیست که محل اختلاف واقع گردد، اما بحث و اختلاف چه در گذشته و چه در حال، با طراف انواع میچرخد: آیا انواع، بآفرینش مستقل وجداگانه آفریده شده است؟ یا برطریقی که داروین گمان کرده، از حالی بحالی تطور ودگرگونی میپذیرد؟ و طریق داروین عبارتست از انتخاب طبیعی! سید جمال الدین هنگامیکه دربرابر اندیشهٔ طرفداران انتخاب طبیعی در تطور کاینات، بمعارضه برخاست درعین وقت، معارضهٔ شدید در بین «ولبرفورس» (اسقف اکسفورد) و «هکسلی» یعنی نزد یکترین شاگردان و اخلاصمندان داروین، در انگلستان بلکه در اکسفورد برپا گردیده بود، با آنکه «هکسلی» این مخلص درجه اول داروین، که خویشتن را در استادش (داروین) فانی ساخته بود، نسبت به مسئلهٔ انتخاب طبیعی ایمان نداشت.

واما رد علمی سید، دست کمی ازرد فلسفی ندارد، باآنکه سید پیش ازآنکه عالم و متخصص علم بخصوصی باشد، فیلسوف است. وبا نیروی علم در پی رد دهریونی که برای کائنات وحیات خالق دیگری ازدهر، طبیعت، ذرات وامثال آن می تراشند، برمی آید و استدلال مینماید که انسان تسخیر کنندهٔ بحر، برفضاء وتسخیر کنندهٔ قوای طبیعی چسان ممکن است مخلوق ماده ویا نیروی نابینای فاقد اراده، علم و عدل باشد؟ وچگونه ممکن است دستورحیات وقانون طبیعت، برای کائنات حیه، و غیرحیه ازمبدأ (لاشعور) و (لااراده) بظهور رسد ؟

وچون برخی از دهری ها میگویند: اشیا مرکب است ازماده، قوه وشعور (ماتر، فورس، انتلیجنس). معنا یش اینکه این اشیای سه گانه درهرذره وجوددارد، این طرزتفکر هرچند از نقطهٔ نظر حال و محل، وجوهروعرض، مشتمل بمشکلات علمی ومنطقی، میباشد ولی باوجود آن، باز هم سید جمال الدین افغانی، محاضره و بیانیهٔ خویش را درجمیع طبقات القا مینماید ونمیخواهد غوروکت خویش را، در ساحهٔ منطق منحصر بسازد، بلکه همین مقدار را کافی می شمارد که ازسر این مسئله باشارت و نگاه گذران، عبور کند و از پهلوی دیگر که از فلسفه و اجتماع، مزج یافته، وارد آن گردد. چنانچه سید میگوید: چگونه ممکن است مثلاً ذرات وجراثیم، ازآیندهٔ خویش مستشعر وآگاه باشند؟ بدین معنی که بدانند ازآنها پرندهٔ دارای منقار و چنگال، و یاسگ پستان دار تشکیل خواهد گردید!

آیا آنجا مجلس و پارلمانی وجود خواهد داشت که این ذرات و جراثیم بدورهم جمع شوند و در بارهٔ آیندهٔ خود مشوره کنند ودساتیر ونقشه های را، برای اجراآت خویش، وضع نمایند ؟

بلکه آفرینشی که درشکل وترکیب وشعور واراده اشیای آفریده شده، نهایت اتقان بکار برده است، لاجرم بایست محصول قدرت، علم واراده خداوند (ج) باشد، خداوند خالق وعادل، پس آیا ممکن است شیئی از

، این است شأن شرف معنوی که عبارت از پاداش فضیلت میباشد اما شرف کسبی که بوسیلهٔ مال ، قوت و جاه ، عرض وجود میکند ، به هیچ وجهی نمیتوان آن را در شمار شرف حقیقی جا داد .

سوم — حکومت : از آنجائیکه حکام ، براساس مبادی حرکت نمیکنند ، دوام عدل نیز از ایشان توقع نمیرود .

چهارم — دین : ابتدائی ترین چیزی که دین ، برآن معتقد میشود ، وجود خدا (ج) و حیات ابدی است ، و این ، نسبت به دهریت ، دارای فضیلت زیاد بوده بلکه علاجی میباشد برای شفای زهرهای دهریون ، و این یگانه عاملی بشمار میرود که شخصیتی چون « عمانوئیل کنت » را از عقیدهٔ اولی اش منصرف ساخت . او معتقد بود که : « شایسته نیست علم النفس را مبنی علیه علم اخلاق شمرد و یا آن را برمبنای علوم الهی بنا کرد ، زیرا علم النفس ، علم اخلاق را ملوث و آلوده میسازد ، همچنانیکه الهیات ازعلم اخلاق انسانی ، بیرون است » . هنگامیکه « کنت » به « انتینومیا » (برهان خلف) مواجه گردید ، چاره‌ای جز این ندید که بوجود خداوند (ج) وابدیت روح وپیدایش بار دیگر اعتقاد نماید .

نظام ادبی ایکه سید جمال الدین برآن عقیده دارد ، جزئی است از نظام کائنات ، و سید نخستین متفکری بشمار میرود که نظام کائنات و موجودات را ، بدو نوع تقسیم نمود که یکی نظام طبیعی ودیگری نظام ادبی است ، نظامی که ضمیر را بسوی اعتراف اینکه خداوند (ج) موجود است ، سوق میدهد و معترفش میسازد که ابدیت روح و پیدایش و زنده شدن بار دیگر ، دارای حقیقت و واقعیت میباشد .

سید جمال الدین در بن زمینه افکار دیگری دارد که مؤید عمق تفکر او در دین و فلسفه میباشد ، چنانچه معتقد بود که انسان ، دارای قوهٔ حاسه ای است که خیر را از شر جدا و متمایز میسازد و این ، امری است که « کانت » و « شفتسبری » و جز ایشان از فلاسفهٔ متأخرین ،

دلایلی که در بین «ولیر مورس» و «هکسلی» بصورت متبادل ارائه میگردید، تقریباً عین دلایلی بود که بین سید جمال الدین و داروین، وجود داشت و سید درین زمینه با استشهاد مسئلهٔ «ختنه» که در میان انسان های قسمت اعظم جهان، رایج میباشد، ابتکار درخور وصفی را نصیب گردید چنانچه در محلش توضیح گردیده، استدلال داروین درین مورد ضعیف ترین استدلال را تشکیل میداد.

با وجود یکه تطور ناشی از ست کائنات را، احدی انکار نمی نماید، مگر تطور بطریقی که انواع بروی انتخاب طبیعی، تبدل پذیرد و مخلوق آفرینش و خلقت مستقل نباشد، همواره و تا امروز محل مناقشه قرار دارد و تا هنوز، دلایل قاطعی که منجر به یقین و ثبوت گردد، در زمینه سراغ نگردیده است.

سید جمال الدین که دهریت را، مرکز ذلت و مصدر فساد وجود بشری و موجب سقوط فرد و اجتماع میشمارد، تاریخ نهضت های ملل را، با ایمان مبادی و موجودیت ذاتی ایشان، پیوند میدهد. کذا سقوط ملت ها را به نفوذ دهریون فاقد ایمان به خدا (ج) فاقد مبادی و نظم و فضایل، فاقد عدل و کرامت وابسته میداند.

هنگامیکه سید جمال الدین بسوی عدل یعنی امری که دشمن دهریون بشمار میرود، دعوت میکند، چهار مسئله ای را که ممکن است عدل، بر اساس آن استوار گردد، تذکر میدهد:

اول—دفاع هر فرد از آنچه در اختیار دارد، و این دو مربی بند و باری دنیوی را ببار خواهد آورد.

دوم—شرف: همچنان وقتیکه شرف، نوردین، روشن نشده باشد، ایجاد گر تفرقه و کتله های متقابل عنصری میباشد این عجب است، سید جمال الدین که از کرامت انسانی عزت می جست، نه از شرف مادی عرب میخواهد و له افتخار میجوید، و سید درین میدان، از ارسطو پیوند و اتفاق می پذیرد چنانچه زمانی از ارسطو پرسیدند کدام یک را فضیلتمند تر میخوانند: شرف یا فضیلت؟ در پاسخ اظهار داشت: فضیلت افضل است. سپس گفت: شرف ناشی از خود ما نیست، بلکه شرف چیزی است که بمنزلهٔ پاداش فضیلتی که از ما سر میزند، بما پیش می آید.

آقای با کرامت طبیعت شما رمی آید ، و این است سعادت دو جهان .

مسلمان ، علی العکس « دهری ها » کوشش نمی نماید نظام ادبی تابع نظام طبیعی باشد و تلاش نمیکند روح و اراده را در کارگاه و تحت میکروسکوپ ، سراغ نماید و یا اینکه خداوند (ج) را ، مانند گالیله با تلسکوب جستجو کند . مسلمان مساعی بخرج نمیدهد انسان را در آئینهٔ پوزینه ، حیوانات ، دره و جرثومه و میکروب مشاهده کند ، کذا کوشش نمی نماید انسان را ، در تعاملات کیمیا وی و اجراآت میخانیکی ، ببیند ، بلکه او بسوی خداوند (ج) بسوی انسان نظر می افگند ، و معتقد است که آنچه در نظام دره و طبیعت ، جریان می یابد ، ممکن نیست در زندگی ، مخصوصاً بر اراده ، تطبیق گردد . و این امری است که عدهٔ زیادی از علما بران اعتراف ورزیده اند .

مساعی و کوشش مسلمان این است که سلوك و رفتار خود را ، در نظام ادبی ، معیار کار و بحث خویش در نظام طبیعی ، بسازد . برای مثال ، هنگامیکه از شب و روز بحث و تحقیق کرده نیروی دره وی و اشعهٔ کاینات را کشف و تسخیر مینماید ، درین حد نمی ایستد ، بلکه سلوك اخلاقی خویش را که از نظام ادبی الهام میگیرد ، تحت نظر قرار میدهد و می پرسد : این قوه ، کجا و چگونه مورد استعمال واقع میشود ؟ باید گفت که اخلاق و ادب ، اجازه نمیدهد قوهٔ مذکور ، برای فساد و هلاك نمودن زرع و نسل ، بکار برده شود . و خداوند (ج) فساد را دوست ندارد .

موقعی که انسان ، عقل خویش را ، بر نظام طبیعی ورزیده میسازد و نفس خود را ، بر نظام معنوی تادیب میکند ، نفسش را ، چنان می یابد که در وسط دو ساحل راست و چپ ، قرار داشته در یکی از ین دو ساحل مزارع حاصل خیز و در دیگرش ، حیات نزهت افزا ، موجود باشد ، در یکی آن ، خودش را ، و در دیگرش اجتماعش را ، مشاهده میکند ، در یک ساحل ، خلق و در ساحل دیگر ، خالق ، در یکی نعم دنیا و در دیگری سعادت آنجهان را می بیند .

نیز بر آن معتقد بودند . سید جمال الدین ، این قوهٔ تمیز کننده را «مزاج بزرگ انسان» نام میگذارد.

سید جمال الدین ، طریق ابتکاری دیگر را نیز در پهلوی آن می افزاید ، طوریکه میگوید : حس انسانی ، دارای قوهٔ پاک کننده است که بوسیلهٔ آن ، نهاد وضمیر را از شر و پستی پاک میسازد ، مانند قوهٔ دفع کنندهٔ که فضلات را ، از معده دفع مینماید .

پس رسالت سید افغانی عبارت است ازآنکه انسان ، شریفترین مخلوقات بوده بندهٔ خدا (ج) وآقای طبیعت است ووظیفه دارد از دو نظام جاویدان خداوندی یعنی نظام طبیعت ونظام ادب ، متابعت وپیروی بعمل آورد .

نظام طبیعت ، انسان را بسوی حکمرانی بر عناصر وقوهٔ طبیعی روی زمین ، از بحر وبر ، گرفته تا اجرام سماوی ، میراند ، پس وظیفهٔ انسان است تا در بحرهای طبیعت شنا کند وقوای طبیعت را ، اعم از بخار برق ، ذره واشعهٔ کاینات ، بوسیلهٔ علوم طبیعی ، ریاضی ومیخانیک ، مسخر وتحت ارادهٔ خویش در بیاورد .

ونظام ادبی ، انسان را بجانب ضمیر ومبادی ، فضایل وانسانیت ازقبیل خیر ، حق وجمال ، رهنمایی وارشاد میکند ، وازینجا بسوی جهان قدسی نورانی ، رهیاب میشود ، جهان نورانی ایکه سینه را گشایش بخشیده ، فکر را ، وسعت وعواطف را تجلی وآرزوها را ، تسمیه مینماید .

هنگامیکه ما بسوی جهان طبیعی نظرمی اندازیم ، خویشتن را در کرهٔ خود (زمین) می یابیم وزمین خود را ، در منظومهٔ شمسی ، مشاهده میکنیم وخود را در امکان ، کوچکترین شی می یابیم ، نه تنها کوچکترین بلکه یکباره خود را گم مینماییم . و رمانیکه چشم بسوی نظام ادبی می گشاییم ، خویشتن را مسور به فضایل قدسی می بینیم ، فضایلی که از اسماء الله نور میگیرد وفراتر ازسطح طبیعی ، جادارد .

پس مسلمان موجودی است مالک هردو جهان طبیعی وادبی ، ودر جهان ادبی ، بندهٔ مؤمن ودوست صمیمی خداوند (ج) ودرجهان طبیعی

نینداخته بود ، در مقابل مغل و غیره بجنگ برخاست وسستی واندوه را بخویشتن راه نداد و از عزم و تصمیم خویش ، چیزی نکاست ، حتی در برابر شدت استعمار غربی که سیل آسا ، بر قاره های افریقا و آسیا سرازیر گردید و قارهٔ چهار صد ملیون نفوسی هند را غلام خویش ساخت از پا در نیامد و از مقابله دست نگرفت .

هنگامیکه سید جمال الدین در مرحلهٔ صباوت قرار داشت ، در دور و پیش او ، سخنی و یا قصه های شبانه ای وجود نداشت که فکر و خاطر را بخود مشغول ساخته و برای مردم ، چیزی مهم باشد . فقط یک مسئله در خاطرها و اندیشه ها پیچیده بود که عبارت از مسئلهٔ هجوم انگلیس برافغانستان و قیام افغان های شجاع و مبارز بود ، قیامیکه همه ، خود را مانند یکفرد و یک پیکر ساخته در مقابل نیروی انگلیس بپا برخیزند و سپاه ایشان را درهم بپاشند تاآن حد که از لشکر بیست هزاری آن‌ها ، جزیکتن (دکتور برایدن) باقی نماند وتاآنکه صحنه های جنگ از کابل تا « کنر » (مسقط الرأس سید) پراز نعش واجساد کشتگان انگلیس گردد .

خانواده سید افغان :

سید از خانواده‌ای چشم بجهان کشود که در جنگها به شجاعت وجهاد ، نامور بوده دل‌های افراد آن از غیرت دین و محبت وطن می‌تپید ، و به حفظ و نگهداری اخلاق وسنن رسول الله (صلعم) ، شهرت داشت ، وسید جمال الدین ازین محیط عالی روحی و فضای آمیخته باخون و دود ، دو امرزیررا ، الهام گرفت :

اول— کشنده ترین درد ، بلکه برباد کننده ترین وبا ، در جهان اسلام اینست که مسلمانها زبون و سرافگندهٔ غیرخدا (ج) باشند وعناصر بیگانه ازدین ، بادین وحاکمیت واراده و تقالید ایشان بازی کنند ومنافع واقتصاد آنها را ، تحت حکم خویش قرار بدهند .

دوم— این دردی که بجان شرق افتاده ، بیدو او درمان ناپذیر

هنگامیکه مناقشه در امور طبیعی بیرون از موجودیت ما صورت بگیرد، ما بی‌تفاوت خواهیم بود، لیکن در صورتیکه مسئله، بعزت و کرامت ما، ارتباط و تعلق یابد، ممکن نیست موقف بی طرف بخود اختیار نموده ساکت بمانیم.

زمانیکه دیموقراطیس میگوید: اجسام مرکب از ذرات، یا اجسام کوچک سخت میباشد، و موقعی که ارسطو میگوید: اجسام ترکیب یافته از هیولا و صورت است، برای ما تفاوتی ندارد که چون مشاهد بیطرف بمانیم، همانطوریکه برای ما مهم نیست که در میان برحسون و اینشتین درمورد آنچه بمسئلهٔ زمان، ارتباط و تعلق میگیرد، موقف بی تفاوت اتخاذ نماییم، کار سهل برای ما این است که دلایل هردو طرف را استماع نموده هر دلیلی را که در نظر خویش، قوی تر دیابیم، جانب آن را اختیار کنیم.

امادر امور متعلق به عزت و کرامت ومبادی ما، از قبیل اینکه گفته شود: انسان، بوزینه است و باید بر طبق مبدا تنازع للبقاء و یا قانون جنگل، حرکت کند، ویا اینکه گفته شود: انسان رامیتوان در آئینهٔ ذره مشاهده کرد، پس درین حال، چه ما وچه سید جمال الدین افغانی که بکرامت و عزت انسانی، سخت ترین تمسک کنندگان شمرده میشود، موقف بی تفاوت نخواهیم پذیرفت، بلکه برماست تا در برابر اهانت کنندگان انسانیت، بمبارزه برخیزیم و باتمام براهین و دلایل دست داشتهٔ معنوی ویا دلایل مادی منطقی، استدلالات ایشان رادرین زمینه، تردید نماییم. همچنانیکه سید جمال الدین افغانی خود، اینکار راانجام داده است.

تصوف سید افغانی

سید جمال الدین افغانی از خانواده‌ای صاحب مجد و شرف و دارای تاریخ پر از قهرمانی وجهاد چشم بدنیا گشود، از خانواده ایکه از قهرمانها بیسو، در برابر هیچ متجاوز و غارتگر، سلاح را از دست

درین قرون سه گانه اخیر، تطور و دگر گونی بزرگ در طرق مدرسه ای عرض وجود کرد، چنانچه بر علم کلام از فلسفهٔ افزودند و فلسفه را، ممزوج و مخلوط با تصوف «وحدة الوجود» نمودند و «وحدة الوجود» نیز با ادب تدقیق شده بود. این جریان و پدیداری ها تنها درهمین مناطق، جلب نظر میکرد و در بلاد عربی سراغی از آن نبود.

این وضع جدید درساحهٔ دراست، پدیده‌ای بود که ابوعلی ابن سینا، برای بار نخست در کتاب معروفش بنام (اشارات) آغاز کرد و اشخاصی از قبیل (جلال الدین دوانی) (شیخ شهاب الدین سهروردی) (ملاصدرا)، محمود جونفوری و عده زیادی امثال ایشان، براه وی رفتند و ازوی اتباع ورزیدند. بنا بر تحلیل بالا، این علماء، هم فلاسفه، هم کلامی، هم صوفی، و هم ادیب بحساب می‌آمدند

لذا سید جمال الدین افغانی، در آغاز جوانی مانند هر طالب افغانی دیگر، ازین قاعده مستثنا نبوده برای آموختن دین، فلسفه تصوف و ادب کمر همت بست و تحصیل خویش را، بوجه اکمل، بپایان رساند

قرار مسموع، سید جمال الدین نزد «قاضی بشد» و «حافظ دراز» و «حبیب الله قندهاری» شاگردی کرده است و این اشخاص از لحاظ گستردگی علمی خویش، بخصوص در رشتهٔ علوم فلسفه و منطق، نظیری در اقطار اسلامی آنوقت نداشتند. مزید بران، ازآنجا یکه سید افغان سخت دلبستهٔ علم بود، تلاش او جهت فراگیری علوم، دریں حد توقف نکرد، بلکه مجاهدات بیشتر خویش را، برای آگاهی برهمه آنچه در مدارس فکری (سیاسی، فلسفی و علمی جدید) تدریس و تحصیل میگردید، براه انداخت و همت گماشت.

از شگفتی‌ها یکه بحد اعجاز میرسید، این بود که سید جمال الدین افغانی از روح و اصل این دراسات، آگاهی داشت، باوجود اینکه

نیست ، دردی است که افغان ها دوای حقیقی آن را ، کشف و تجربه کرده اند تجربه ای مکرر و بار بار ، ملتفت باید شد که این دوای آزموده ، عبارتست از ایمان به خدا (ج) و تمسک بمبادی بلند و نمونهٔ اعلی دینی و اخلاقی ، پیراستگی به فضایل ایثار ، شجاعت ، عفت و چنگ زدن به «حبل الله المتین» و بالاخره وحدت و همبستگی در فکر و عقیده ، و آمال و آلام .

این نخستین هسته ای بود در مرکز شخصیت منظم سید جمال الدین . عده ای از علما از قبیل «هید لیلد» و امثال او ، باین عقیده اند شخصیت منظمه ، مانند ذره و یا منظومهٔ شمسی ، دارای مرکزی چون پروتون یا خورشید میباشد و الکترون ها سیارات واقمار ، بدور آن می چرخند ، پس هستهٔ اولی شخصیت سید جمال الدین را وطن اسلامی صیانت موجودیت و تدبیر آن تشکیل میداد بنابران ، سیاست حیثیت ستون فقرات رادر بنیان حیات او و حیثیت «رکن یمانی» رادر کعبهٔ تاملات وی داشت . پس همه آنچه خداوند (ج) از علم گسترده و ادب رفیع و فلسفهٔ عمیق ، به سید جمال الدین افغان ارزانی و موهبت فرموده بود ، امور ثانوی ای شمرده میشد که مانند سیارات و الکترون ها گردا گرد مرکز عالی آن (سیاست) دور میزد .

محیط علمی :

واما محیط علمی سید جمال الدین در افغانستان ، پشتونستان و شمال هند که از قرن هفده تا ایام سید وجود داشت ، محیطی بود مزد حم و شکوفان از علم ، حکمت ، فلسفه و کلام و اشخاصی همچون شیخ محمود جونفوری» ، «میرزاهد هروی » « ملامحب الله بهاری » « قاضی مبارک» ، مولوی حبیب الله قندهاری ، قاضی بشد کنری ، حافظ دراز پشادری ، مجاهد بزرگ (نجم الدین رحمت الله) ، ملای سبب ، ملافیروز درین دیار ، بدرجهٔ نبوغ رسیده اند و پنج عالم اخیر الذکر از جملهٔ معاصران تقریبی سید جمال الدین بشمار میروند .

مشوره های پارلمان و یا سنایی در ابداع این موجودات دارای ترکیب بدیع و عالی، کار گر بوده؟ و کجا این اجزاء در حالیکه در بیضه گنجشک قرار دارد، میتواند بداند که بالضرور، در شکل پرنده دارای منقار و سنگدان ، ظهور خواهد نمود؟ و هرگاه در بیضه شاهین و یا عقاب باشد، از کجا خواهد دانست که در شکل پرنده ٔ گوشت خوار، تشکل خواهد کرد ؟ و از کجا درك خواهد نمود که برای آن داشتن چنگال درنده جهت بدست آوردن صید، و دریدن گوشت آن، لابدو ضروری است ؟ »

این گونه رددهری ها ، با وجود آنکه از زیبا ترین عبارات و مطمئن ترین فکر شمرده میشود، حجتی است که در شکل بدیع اجتماعی، کاینات و موجودات را، درصورت مجلسین (پارلمان ، سنا) تصویر میکند ، مجلسینی که تصور نظام بدون آنها ، میسر شده نمیتواند .

با وصف آنکه تهداب تعلیمات انسانی سید جمال الدین راه روش و سیستم یونانی یعنی « ارسطاطالیسی » تشکیل میداد و این روش اساس مدارس مادرشرق اسلامی نیز بود ، باز هم سید گاه گاهی در مقام رد بردهری ها ، دست به « تناهی » و « لاتناهی » ، « جوهر و عرض » و « جزء لایتجزا » میزد، همچنانیکه شیوه و روش ارسطو نیز چنین بود. سید در اغلب اوقات با همین سلاحی که مدرسه نوین استعمال میکرد، در اجتماع دهری ها هجوم می‌آورد، و بدون شک، این روش صبغه نبوغ را، برای سید عطا کرده بود .

شخصیت کلامی سید همچون منظومه شمسی در رعایت نظام و اتقان بود و تمام مشاعر وی بدور یک مرکز که عبارت از امور اجتماعی و یا بگفتهٔ ارسطو « اشیای انسانی » بود چرخ میزد .

هدف و منظور سید جمال الدین از سیاست و اخلاق، همانا « کمال » بود، البته کمال بمعنی که « شیخ ابوعلی ابن مسکویه » « مولانا جلال الدین بلخی » فکر میکردند، و بطریقه ایکه « هیگل » و « کومت » اشاره نموده

این مدارس درآن وقت، گسترش و شهرتی در شرق نداشت وتراجم ومترجمینی درآنجا سراغ نمیشد تا پژوهندگان علم را ، در آنچه را میگیرند وتحصیل میکنند، یاری ومعاونت نماید .

همهٔ آنچه را که سید جمال الدین در مدرسه آموخت ویا ازآفاق اندوخت ویا در نتیجه مطالعات خستگی ناپذیر و داشتن اهتمام شدید بمطالعه ، بدست آورده بود، برمحور مشخص می چرخیدند که عبارت بود از «امور اجتماعی وسیاسی» . وهمین روش و عادت فلاسفهٔ قدما بود. این روش سید جمال الدین ، چنین دلیل داشت که این فلاسفه ، نخستین فلاسفه اخلاقی شمرده میشوند که در زمینه اخلاق فردو اجتماع ، روشنی انداختند. باوجود تفاوت زیاد میان حکیم و عالم ما ایشان را ، بنام حکما یاد میکنیم، زیرا برخی از علما ، خاصتاً آنعده که خویشتن را عالم طبیعی یا بیولوژی میشمارند ، میکوشند؟ فلسفه اجتماعی را برعلوم خویش تطبیق نمایند .. چنانچه «سپنسر» عالم مشهور، علم اخلاق را ، بر مسئله «تنازع للبقا» ، «انتخاب طبیعی» و «بقا برای اصلح» تطبیق کرد، وعالم معروف دیگر (روز نبرگ) درپی تطبیق علم اخلاق ، برنظام ذره برآمد وآن را عملی نمود .

اما مسایل اجتماعی، نزد فیلسوف جمال الدین افغان : مصدر فکرو اندیشه بود واین ارزشدهی سید بمسایل اجتماعی تاآن حد جدی و گرم بود که میکوشید آن را، مقیاس برای امور طبیعی نیز بسازد ، مثلا هنگامیکه در محاضرهٔ خود(رد بردهری ها) موضوع ترکیب ماده را ، ازاشیای سه گانه «میتل، بورس ، انتلیجا نس» یعنی ماده ، قوه و ادراك ، رد مینماید چنین میگوید :

«وبعدا زین ازایشان خواهیم پرسید: چگونه و با کدام آله ، هر جزء از اجزای ماده ، باانعا لیکه درخود دارد، میتواند از مقاصد سایر اجزاء اطلاع حاصل نماید ؟ وچسان هریک از ین اجزاء قادر میشود آنچه را که اراده و نیت میکنند، بردیگر اجزاء بفهمانند ؟ وآیا

پس برای مثال باید گفت: هرگاه ما معتقد باشیم که انسان، ناشی از «روح الله» است، این عقیده یکنوع کرامت و شرف را، برای ما خلق می کند که ما را بسوی عزت و مجد، رهبری مینماید و ما را، تا درجه عالی جمال اخلاق و کمال ذات، بلند می برد، و هرگاه ما دنبال این گمان براه افتیم که در سلسله نسل «بوزینه» جا داریم در آنصورت جز پیروی از قانون جنگل و سقوط شدن تا درجهٔ چهارپایان، راهی دیگر نخواهیم داشت سید جمال الدین افغان، این طرز گمان را، بعین سلاح مورد استعمال داروین بدینگونه ردمینماید: «هرگاه بریدن گوش سگها در جزیرهٔ «مدغاسکر» سبب شده باشد که نسل این سگها در مرور زمان (بنا به عقیدهٔ داروین) تغییر شکل داده بدون گوش بدنیا بیاید، پس چرا این قاعده و فورمول، در مورد ملل که طی هزاران سال، اولاد خویش را، ختنه میکنند، تطبیق نشده فرزندان نسل بعد تر ایشان، بشکل ختنه شده از مادر تولد نمیشوند»؟

سید در دین خود، موحد بود و در سیاست خود مردم را بسوی وحدت و همبستگی، میخواند و اجرای کاینات را براساس عقیدهٔ وجود خدا (ج) که اصل وجود، منبع شعور و مصدر اراده است، باهم ربط و پیوند میداد و این طرز بینش، فکر صوفیانه اش بود و براساس چنین عقیده ای، میان روح، جسم، ماده و معنی و همچنین نظام طبیعی و نظام ادبی، ارتباط قایم میکرد.

صوفی بطریقهٔ «وحدة الوجود» که سید جمال الدین بدان سلوک می کرد، وجود حقیقی را درخداوند (ج) می بیند و ماده و قوه و شعور را، درهمه صفات او تعالی، مشاهده میکند که موجودات، آئینه وجود او و اجرای کاینات، مظاهری از «اسماء الحسنی» او (ج) است.

پس ایجاد طبیعت، زادهٔ پهنای الهی اش و پیدایش شعور، تراویدهٔ علم آفریدگار پس پیدا شد، چنانچه «سپنوزا» عین همین عقیده را دارد

اند، نه با صول و اساسی که «لامارك» و «داروین» گام برداشته اند این کمال مورد قبول سید، عبارتست از انکشاف روحی، نجات بخشیدن عرایز از سقوط در پستی و متخلق شدن به «اخلاق الله» .

پس سید در ین ناحیه، صوفی بود و صوفی ها در ین مسئله نوعی از تناقض ظاهری فکر میکنند بدلیل اینکه کمال در بدو امر، غایت و نهایت اخلاق شمرده میشود و متخلق شدن به «اخلاق الله» معنی اش چنین است که اخلاق فاقد نهایت وغایت است یعنی مفهوم «وظیفه برای وظیفه» و در حقیقت، تناقضی در ینجا موجود نیست، مستند برا ینکه صوفی در انتظار اجرومزدی نبوده و جزیک هدف، منظوری دیگر رانمی شناسد و این هدف عبارتست از تشرف به دیدار پروردگار وتقرب ببارگاه جلال او (ج) و این بذات خود ،هم «غایت» و هم «لاغایت» است یعنی هم نهایت و هم لا نهایت است «غایت بدلیل اینکه اتحاد شعوری باخداوند (ج) عبارت از کمال است که یگانه هدف صوفی بحساب می آید» «لاغایت» بخاطر اینکه صوفی از سلوك خویش، هیچگونه هدف مادی دنیوی و یا اخروی، جزمتخلق شدن به «اخلاق الله» ندارد، و «اخلاق الله» رانهایت و غایت نباشد. پس خداوند (ج) خالق است بدلیل اینکه خالق است نه بخاطر چیزدیگر .

شگفت آور است که سید جمال الدین افغان، برتمام روش های مدارس فکری ، طبیعی و اجتماعی ایکه درخلال دو قرن (هفده و هجده) دراروپا موجود بوده و به عصرحاضرپا نهاده است آگاهی داشته روح و جوهرآن را بخوبی دریافته بود. سید بفراگیری علوم طبیعی، بیولوژی، تاریخ طبیعی جدید و نشؤ ارتقا، مجدانه پرداخت ودرست پرداخت ، همانطوریکه برموضوعات قابل تذ پس درمکاتب مختلف سیاسی همچون دیموکراسی سوسیالیزم، و کمونیزم، وارد شدو آگاهی کامل یافت جرح و تعدیل و نقدورد سید راندیشه وفکر اجتماعی، استوار بود، آنگونه اندیشهٔ اجتماعی که اردین منشأ میگیرد، عقل آن راسیر سید هدو کمال انسانی آن را به پیش میراندو رهبری اش میکند .

شیخ محمود شبستری میگوید: کلمه «انا الحق» که «حسین بن منصور» برزبان آورد درحقیقت، کشف مطلق اسرار است، وبجز «خود حق» چه کسی این جسارت را خواهد داشت که «انا الحق» بگوید؟ از فحوای گفتهٔ شیخ شبستری برمی‌آید آنکه «انا الحق» گفت خود ذات حق بود، نه منصور حلاج، زیرا او شخصی بود فانی در «حق» نه گویندهٔ «انا الحق»

این دو بیت که از بلندترین قلهٔ تصوف بشمار میرود سید جمال الدین را شیفتهٔ خود ساخته بود واین واقعه دلیل واضحی است بر اینکه سید علاوه از محیط و اجتماع علمی، عرفانی و اشراقی‌اش، دارای کشش عمیق در تصوف نیز بود.

قراریکه از سید جمال الدین روایت مینمایند، او میکوشید مسئلهٔ «اقانیم ثلاثه» مسیحیان، یعنی «اب، ابن و روح القدس» را بروی نظریهٔ «وحدة الوجود»، حل نماید، بدین معنی که «ثلاثه» (عدد سه) بمثابهٔ سه مظهر برای حقیقت واحد است چنانچه سقراط میگوید: «خیر، حق و جمال مظاهر سه گانه برای یک حقیقت شمرده میشوند» ضمن این موضوع، مسئلهٔ دیگری نیز بخاطر میرسد که سید جمال الدین میکوشید با یکبار خود وحدت و هماهنگی را در بین مسلمانان و مسیحیان، توسعه بخشد، بین دو ملتی که از آغاز طلوع فجر اسلام، پیوند و تعارف دیرینه میان ایشان برقرار بود

سید جمال الدین افغانی نه کتابی تالیف و نه مدرسه‌ای تاسیس کرده بود و این آثار و محاضراتی که از وی موجود است ناشی از ضروریات دفعی و ناگهانی‌ای است که سید بر آن مواجه شده بود پس سید سقراط عصر خود ش و سقراط نهضت فکری در شرق شمرده میشد، مزید بر آن، او شخصیت نوآور و برانگیزنده و انقلابی‌ای بود که در عقب هر حرکت و انقلاب و نوآوری، قرار داشت، و از ینها که بگذریم او از شجاع ترین انسان‌ها بحساب میرفت.

کارلایل «مارتین لوتر» را، راهب شجاع نام میدهد، لکن سید جمال الدین، فیلسوفی است مبارز و شجاع و از صفات برازنده و درخشان او این بود که با تقلید سروکار نداشت، بلکه پیوسته برای درهم شکستن قفل تقلید مجاهدت میورزید.

این بود اساس تأملات سید، که در دیار خودش (افغانستان) آن را کسب کرده بود. از ابتدای شش قرن، در افغانستان، شمال هند و جنوب فارس مدرسه یا مذهب و یا مشربی عرض وجود کرد که بنام «عرفان» مسما گردید و این کلمه (عرفان) از محوا یش قریب به کلمهٔ «اشراق» است.

بعد از «شیخ شهاب الدین سهروردی» این مدرسه بدو قسم منشعب گردید که یکی بنام مدرسهٔ «مشائین» یعنی مدرسهٔ استدلال منطقی ارسطا طالیسی متکی برفکر خالص، ودوم مدرسهٔ «اشراقیین» یعنی گروهی که قلب را با مغز یکجا میکردند و عقل را با سلاح حدس و الهام، مجهز مینمودند ومحبت را با وظیفه، وجمال را با حق مخلوط می کردند. وعلم، خاصه علم کلام در نظر ایشان مجموعه ای بود از بیداری، عقل، تصوف، منطق و ادب

فرق میان «اشراق» و «عرفان» از ینگونه است که اشراق را برجنبهٔ علمی، و عرفان را در جانب ادبی این مذهب، اطلاق و استعمال و مینمایند

این نوع تصوف (وحدة الوجود) بافکر و اندیشهٔ دره و دیمقراطیه که دین اسلام آن را تایید میکند، تناقض نداشته بلکی مؤید آن بشمار میرود، زیرا اهل کلام از فکر و نظر ارسطو در مورد هیولا و صورت برگشته و به نظریهٔ دیمقراطیس در بارهٔ «ذره» گراییده اند.

بکثرت شنیده ام که سید جمال الدین، گاه گاهی این ابیات معروف «عراقی» شاعر صوفی مشرب را، زمزمه میکرد:

نخستین باده کاندر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند سر خویشتن فاش
«عراقی» را چرا بد نام کردند

این عقیدهٔ صوفی ها است که منبع عشق و محبت، بدات خود قدسی و آسمانی بوده مأخوذ از جمال مطلق میباشد، بنا بران جمال در نظر ایشان جمالی است نمونه که از مشرق الهی طلوع کرده است.

این صوفی ها در قضیهٔ «حسین بن منصور حلاج» نیز عین همین عقیدهٔ خویش را، دارند.

نیاز ، قیام نمود و بعد از وی ، نهضت و بیداری عمومیت یافت و در تمام انحاء شرق ، گسترده گردید .

شک نیست که در میان مسلمانها زعمای عسکری و شخصیت های مجاهدی همچون صلاح الدین ایوبی و سلطان محمود غزنوی ، عرض وجود کردند ، اما در میان طبقات علما ، فلاسفه و متفکرین ، شخصیتی مانند سید جمال الدین وجود نداشت . این امتیاز و برازندگی سید تنها منحصر به عالم اسلام نبود ، بلکه در سایر ادیان نیز شخصیتی همچون وی سراغ نمیگردید . جز او کسی بنظر نمیخورد که در اطراف هر چیز فکر کند ، اصلاح آورد و ترمیم نماید . سید نه تخریب میکرد و نه انهدام مینمود . در هیچ امری تعطل را ، روا نمیداشت ، پس او نخستین معماری بشمار میرود که بدون اندك تغییر یا تخریب ، معمر را ، تجدید و ترمیم مینماید .

سید نخستین زعیم دینی و روحی شمرده میشود ، زعیمی که جهت از بین بردن گرد و خاك ناشی از خرافات و عادات وارد شده ، و کسالت وجمود که برروی مبادی مبادی ما ، تراکم کرده بود ، همت گماشت و از ما تقاضا کرد که حبس و قیام را بسوی نمونۀ اعلی انسانی و بسوی وطن و برادران ما ، در سایۀ دین و روشنی اخلاق ، از دست ندهیم و رابطۀ «حبل الله» را که تمام وطن اسلامی را بدون آنکه تغییری در موجودیت آن ، وارد شود باهم جمع و مرتبط میسازد ، محور کارهای خویش بشناسیم .

سید جمال الدین اولین رهبر انقلابی مؤثر بشمار می آید ، وی مخالف تبعیض بوده هیچ نوع روح گروهی و قبیلوی را ، چه در دین ، چه در وطن و چه هم در سیاست ، بوجود نیاورد ، پس او ازین ناحیه نسبت به « مارتین لوتر » و سایر زعمای دینی ، اخلاقی در هر وطن و سرزمینی که باشند ، دارای عظمت ممتازی بود .

سید (رحمه الله علیه) علماً و عملاً زعیم موحد و بی رقیب دینی ، اخلاقی و سیاسی ما بود ، زعیمی که اصلاح کرد نه تخریب ، ترمیم کرد نه انهدام ، جمع کرد نه تفریق ، تدین ورزید ، ود نیا را

از اسباب نخست نبوغ سید داشتن قدرت شنوایی ممتاز و انهماك در مطالعهٔ دایمی بود . پس از آنکه سلسلهٔ تعلیمات شرقی اسلامی خود را با تمام رسانید آگاهی کامل بر ثقافت و فرهنگ عرب ، بدست آورد ، هنگامیکه با علم ، بحث و یا مسئله‌ای ، مواجه میگردید ، آن را در دیگی که روی «سه پایهٔ» (عقل ، وحی و کمال) گذاشته شده بود ، می انداخت ودوب میکرد تادر نتیجه آنچه سمع انسان‌ها باشد از آن بردارد وآن دیگر را ، یکسو اندازد .

این بحث را به کلماتی چند از سید ، که در محاضرهٔ خود بنام «رو بردهری‌ها» ۱ ایراد کرده پایان می بخشیم و معتقدیم که این کلمات جز از فیلسوفی بزرگ ، مرشد موقردینی ، وصوفی پا رسا و پا کنهاد ، سر نمیزنند .

«... با آنکه عقل مشرق ایمان است ، هر کس از عقل برگردد ، یقیناً پشت بر ایمان کرده‌است وباوجود اینکه‌در میان آنچه عقل به کنه واصل آن ، ره نمی‌یابد و بین آنچه عقل استحاله وعدم امکان آن‌را ، حکم میکند ، تفاوت است بازهم قسم اول ، نزد عقل ، معروف ومورد شناخت بوده و عقل بوجود آن ، اعتراف مینماید . اما قسم دوم از نگاه عقل ، مطرود و فاقد اعتبار میباشد ودرقسم اول هرچند عقل به کنه وحقیقت پی نمی‌برد ، ولی از روی‌آثار آن ، معرفتی‌حاصل مینماید » .

استاد سلجوقی میگوید : من در روزگار اخیر سید جمال الدین بدنیا آمدم وخدای‌را شکر وسپاس گزارم که نهضت و بیداری را ، از بد و شعور خویش تا امروز ، بصورت متراید ، مشاهده میکنم . هنگامیکه خداوند (ج) را شکرمیگزاریم ، برماست ازشخصی که محرك و برانگیزندهٔ اول این نهضت بشمار میرود نیز اظهار شکران وسپاس نماییم . هنوز ربع قرن از زمان سید سپری نشده بود که افغانستان از دست درازی‌های بیگانگان ، رهایی حاصل کرد واستقلال وحود ارادیت خویش‌را ، بدست آورد واین کشور باصلاحات مورد

کردو با سید جمال الدین در راه مبارزه و جهاد، رقابت می نمود، فرزندی از سلسلهٔ کاکاهای سید شمرده میشد، او میگفت: سید جمال الدین با زبان و قلم بجنگ استعمار برمی آید و ما با سلاح و روح خویش، در صف جنگ با استعمار قرار میگیرم. سید حسین پاشا، زعیم ملی و وطنی و رکن اصلی دفاع از وطن بشمار میرود.

«سید عباس پاشا» که از جبههٔ پښتونستان بر ضد استعمار، رهبری و قیادت میکرد و در جهت تثبیت سرنوشت ملت پشتون، رکنی از ارکان دعوت و نهضت، شمرده میشد، عضوی ازین خانوادهٔ با کرامت بود. سید عباس پاشا در سال ۱۹۵۱ پدرود حیات گفت.

همچنان یکی از اعضای این خانواده «سید شمس الدین مجروح» است که هنوز در قید حیات میباشد. ازین خانواده، شخصیت های در جهاد وطنی، در ادارهٔ حکم، در علم و ادب، بدرجهٔ نبوغ خود رسیدند. این خانواده هیچگاه عزت، کرامت، نیرومندی، سخاوت و شجاعت خود را، ازدست نداد و تمام افرادآن، شجاع و مجاهد بودند.

در دو قرن هجده و نزده، سرزمین سید جمال الدین افغان (کنر و ننگرهار) با محیط سیاسی و ثقافتی ایکه داشت، ازمصالح ترین محیط ها، برای تربیت گردیده بود این خطه دران روزگار به شکل مقبرهٔ سپاه وافراد جنگی استعمار، جلوه میکرد، زیرا در فاصلهٔ چشمدید و آوازرس سید جمال الدین افغان، درحدود بیست هزار نفرجنگی بریتانیا بقتل رسید و سید مراهق (نابالغ) این صحنه ها را، تمام با دیده و با می شنید. این اوضاع و رویدادها، الهام بخش حقیقی برای سید، شمرده میشد، چه اودریافت که طلسم استعمار، شکست ناپذیر نمی باشد» و مقاومت ملت بزودی گلیم آن را، از وطن خویش، برخواهد چید. همچنانیکه سنجش و پیشبینی او، در وطن خودش (افغانستان) جامهٔ عمل پوشید.

محیط ثقافتی این سرزمین در آن وقت، محیط نیرومند فرهنگی به حساب می آمد، زیرا نویسندگان و مؤلفین در علوم اسلامی، خاصتاً در

از کف نداد، استغنا کرد و به رهبانیت نزدیک نشد، متواضع بود، به در شکل دنائت. حکمروایان وسلاطین را با شهامت و شدت، در قصر های شان مقابله کرد و با رفقای نیازمند وفقیرخود در رستوران های عامه در کمال تواضع و مناعت می نشست. در دشوارترین وضیق ترین حالات هم از قبول هدیه اباورزید، هرچند هزاران پوند بود.

سید ترجیح میداد نان سواهی را با پیاله چایی و یا فنجان آبی، با رفقای اخلاصمند خویش، صرف نماید ودر اندیشهٔ طعام های رنگارنگ نباشد.

نشئت و رسالت سید جمال الدین:

استاد صلاح الدین سلجوقی هنگام اشتراک در یکی از برنامه های رادیویی مصر که بیاد بود سید جمال الدین ترتیب یافته بود، وقتیکه از طرف اداره کنندهٔ پروگرام (استاد سعاد قاضی) در بارهٔ سید ازوی پرسیده شد، چنین گفت:

سید جمال الدین افغان در سال ۱۸۳۹م در قریهٔ اسعد آباد (یکی از نواحی) «کنر» که جزء مضافات شرقی افغانستان (ننگرهار) بشمار می رود، چشم بدنیا گشود ودر سال ۱۸۹۷م تابوت او توسط طیارهٔ مخصوص وطی مراسم عام ملی، بوطن اصلی اش افغانستان انتقال یافت.

سید جمال الدین تاسن مراهق در اسعد آباد بسر برد و چون پدر اوو فامیلش روی هدف سیاسی، وارد کابل شد، سید تعلیمات خویش را در مسجد «گودری» که دران وقت مرکز بزرگی برای درسات عالی اسلامی بشمار میرفت، اتمام بخشید.

سید جمال الدین، فامیل وخانوادهٔ بزرگ وقدرتمندی داشت که به نام «سادات کنر» معروف بود وایشان پیوسته اشخاص نیرومند، وبا رسوخ وهمه مسلح ومجاهد بودند. شاهان افغان بمنظور احترام به خانوادهٔ نبوی و بخاطر خوف و هراسی که از شورش ایشان، درخود داشتند، دختران خویش را در ازدواج آنها در می آوردند.

مرحوم «سید حسین باشا» شخصی که در حدود یکصد سال زندگی

او، برسد، بی گمان سید افغانی خواهد بود.

این نیز از جملهٔ صفات سید جمال الدین است که همت بلند و بزرگش اورا چون سلطانی ساخته بود، سلطان، ولی فاقد تاج. نگاهش بغایت بلند وقناعت واستغنااش، حیرت آور بود، تا آنجا که گمان میرفت از فرای تارك دنیا باشد. ومانند سایر فلاسفه، خویش قلب، ودر عین حال سریع الانفعال و سریع الاشتعال بود. قلب پاك، دامن پاك وزبان پاك داشت.

ازصفات دیگرسید، یکی این بود که او حیثیت اکثر ثابت سیاست رابخود گرفته بودودر فضای سیاست جهان، آوازاو می پیچید وبا آنکه سیاست بذات خودعلم، ومتکی برعلوم زیادی میباشد، بازهم (بنا به شرح ارسطو) چون سیاست، موهبی است خاص از جانب خداوند (ج) دیگرچه غرابتی خواهد بود که سید جمال الدین، مورد این موهبت خداوندی واقع شود وسیاستمدار نامی بار آید.

مشرب فلسفی سیدجمال الدین

ثقافت افغانی افغانستان، درآن وقت وتاامروز، مرکب ازین اجزاء سه گانه بود: علم کلام و فلسفه یونانی، و چیزی ازتصوف «وحدة الوجودی» وهنگامیکه سید جمال الدین امعان، رسالهٔ کوچك خودرا، در «رد برطبیعیون» نوشته میکرد، درترتیب مقدمات، استدلالش را، روی منطق ارسطو استوار مینمودو سید به صوفیه «وحدة الوجودی» شیفتگی خاص داشت.

حینی که سید مصررا ترك میگفت چیزی ازمال و پول دردست نداشت برخی از ثروتمندان آنجا چون از حال او آگاه بودند، مبلغ گزافی برایش پیشکش وهدیه کردند، ولی سید هیچ چیزی ازآن را، نپذیرفت ودرپاسخ این عمل ایشان گفت: «شما باین پولها محتاج ترازسید «شیرهرجا برود، شکارش راگم نخواهد کرد».

منطق وفلسفه‌وادب، بحد نبوغ رسیدند ونبوغ درین دیار، بیشر و چشمگیرتر نسبت به نبوغ درسایراقطار بود. ازاسلاف سید جمال الدین، درعلم و فلسفه، علمای همچون «محمود جونفوری»، مولوی‌عبد الحکیم» و«شاه نعمت الله» بودند. واز معاصران او این علمارا بیاد میتوان آورد: «نواب صدیق حسن خان»، «قاضی نشد» ،«ملا فیروز کابلی» «ملا سبت »و«حافظ دراز »یعنی اشخاصی که در هردو شرق(میانه ،و دور) نوابغ علم‌وفلسفه زمان‌خود شمرده میشدند . و از رفقا ودوستان صمیمی سید جمال الدین افغان ،این شخصیت هارا ، میتوان شمرد : «مرحوم نجم الدین » (عالم بزرگ و مجاهد کبیر) ،«آخندزاده سوات یعنی شخصی که دایماً مجاهد بود .ومجاهد معروف(ملا مشک عالم) .
میان سید جمال الدین افغان واین سه عالم نامور ، رابطه محکمی برقراربود ،ایشان همواره در رأس جنگهای خونین ،با استعمار جا داشتند ودرعلم‌وادب ،حیثیت پایه‌ای‌متین رادارابودند .

صفات وهیکل سید جمال الدین :

سید،دارای چهرهٔ جذاب وهیکل‌قوی بود، قامتش بسوی کوتاهی میلان داشت.گندم رنگ‌وموهایش سیاه‌بود. دستهای کوچک‌داشت ودرچشمانش نشانهٔ ذکاء وتوب ونفوذ خوانده میشد :واین صفات و مشخصات،درهرفرد از افرادخانوادهٔ حسینیهٔ «کنر»موجودو مشهور است
فضایل سید، یکی‌ودو نبود،لیکن شجاعت بارزترین فضایل اورا تشکیل میداد .هنگامیکه « کارلا یل» نویسنده‌معروف انگلیس ،از «مارتین لوتر» یادمیکند اورا،«راهب شجاع » معرفی مینماید و سید جمال الدین افغان، پیش‌ازهر چیزدیگر ، یک، عالم‌شجاع » بود، صفت‌دوم دیگرسید، عبارت ازذکاء فوق‌العاده اوبود . وابوعلی ابن‌سینا ،حینی که مراتب عقل را ،وصف‌میکند، میگوید: «درینجا قوهٔ شعوری‌ای وجود دارد که‌بالاتراز سطح حدس‌است ». ابوعلی این‌قوه‌را، قوه‌قدسی مینامد،پس‌اگر درعصرما شخصی باشدکه‌باین

علیه» میگفت: «الحکمة ضالة المؤمن» (حکمت گمشدهٔ مؤمن است) واین گفتهٔ پیامبر اسلام (صلعم) را، بهر دم نصیحت میکرد که: علم برهرفردزن‌ومرد مسلمان، یک فریضه است»

سید جمال‌الدین، دین اسلام را، دینی وسیع وپذیرندهٔ انواع علم وعمل میخواندودبس وانمود میکرد که علم، فلسفه، ریاضی تخنیک، کیمیا، سیاست، واخلاق را، در خودجا میدهدودر برمیگیرد،

موفقیت‌های سید:

ممکن نیست حق‌وخیردرهم‌پاشیده وناکام شود، چنانچه (کلمهٔ طیب بسوی خداوند، اوج میگیرد وخداوند(ج) پاداش‌نیکوکاران را ضایع وهدر نمی سازد).

اینهمه عذاب ها، اخراج وتبعید ها، که سید در زندگی با آن هادست وگریبان بوده دلیل خوبی است برای پیروزی وموفقیت‌و نیرومندی او، وضعف ناکامی و ناتوانی دشمنان ومخالفان‌او، زیرا تعملت، دلیل قوت ودنـائت نشانهٔ ضعف است هما نطوریکه شدت‌از علایم ناتوانی‌وناکامی بشمار میرود. هنوز ربع‌قرن از وفات سید سپری نشده بود که وطن عزیز اوافغانستان، باسترداد کامل‌آزادی واستقلال خود پیروزمندی یافت واین نخستین ثمر از درخت جاویدان سید شمرده میشود.

سپس‌مبارزات اودرمیان‌ملت عرب‌ودرمصر بمساعدت شاگردان آزادی‌ادامه پذیرفت تاآنجا که‌ملل عرب به نعمت آزادی‌رسیدند وتاآنکه جمال عبدالناصر، بحیث بزرگترین ثمر درخت آمال سید جمال‌الدین افغانی، دران دیار، به‌مرتبهٔ نبوغ رسید. پس‌این‌درخت که «ریشهٔ آن‌ثابت وشاخ آن‌در آسمان است» بدست‌سید جمال الدین افغان، غرس وزرع گردید وبه لطف وقدرت‌خداوند(ج) نباتی نیکو وحسن بار آمد.

سید چرا ازدواج نکرد ؟

سید جمال الدین ، نه راهب بود و نه معتقد به رهبانیت ، بر خلاف «شوپنهاور» و امثال او نسبت به زن ها ، بد بین و متنفر نبود ، ولکن سید جمال الدین ، در شرایط و اوضاع جنگ برضد استعمار بدنیا آمد در آن فضا زندگی کرد و در آن میدان (مبارزه و جهاد) ، چشم از جهان پوشید ، جهاد و مبارزه برضد بردگی ، ظلم و اجحاف ، و علیه جهل و نادانی .
هنگامیکه سید جمال الدین ، در برابر این مفاسد و عوامل بدبختی بشریت ، جنگ و مبارزه میکرد ، مسلماً این عوامل پستی نیز با او به جنگ و مبارزه متقابل ، می پرداخت و سید خویشتن را ، درصف اول هجوم و دفاع سید ید ، پس چنین شخصی را ، با چنان شرایط و اوضاع چسان ممکن میشود دست بازدواج و تشکیل یک حیات مشترک فامیلی ، بزند؟ و همسر و اولاد خویش را ، از جبهه ای تا جبهه ای ، از خندقی با خندقی ، و از تبعید گاهی تا تبعید گاهی با خود منتقل سازد .

اهداف سید جمال الدین

سید درمبارزات و جهاد خویش ، هدف و نصب العین روشن و مشخصی داشت و آن اینکه خطهٔ اسلامی و شرقی ، از شر استعمار ، بردگی ، استبداد ، هراس وخرافات وارهد و آزاد شود و اصلاحات
درنظام اجتماعی ، عرض وجود نموده و فرهنگ اسلامی بگونه ای دگرگونی پذیرد که متناسب با لقاات عصر جدید و نسل فردا باشد وهمچنان سید آرزو داشت وحدت درمیان ملل اسلامی ، بلکه شرقی ، شکل عملی و واقعی را بخود بگیرد .

نظر سید درباره دین:

سید جمال الدین معتقد بود که دین اسلام دین تمدن ، دین تضامن دین عمران ، و دینی است که دنیا و آخرت و زندگی و معاد را ، درخود جمع کرده است ، و مانند جد خود حضرت پیامبر اسلام «صلوات الله

فردیت ارستقراطی ارسطو، فضای یونان را ، پر ساخته بود گذا در شرق نزدیک و دور ، میان کمونیستی «مزدك» و ملکیت «کسری» ، میان سیاست توب و شدت و هراس انگیزی مفرط یهودیت و میان سلوك گذشت و تساهل افراطی بودایی، جدال و مقاتله، در جریان بود .

بندگان خدا (ج) درآن روزگار ، بندگان حکام بودند و این حکام نه تنها ممثلین قوم و مردم خویش نبودند ، بلکه بردگان و خدمت گذاران قیصرها و کیاسره شمرده میشدند ، قیصرها و کسری هاییکه با داشتن خصلت استعماری ، باهم برقابت پرداخته بصورت متناوب ، بلاد خدا (ج) و بندگان او را ، تحت حکم و طغیان قرار میدادند .

مردم در تحت این شرایط واوضاع ، بدو دسته تقسیم شده بودند : یکی دستهٔ بزرگ که شباهت کامل به بردگان داشت و دیگر دستهٔ بسیار کوچک که بنام آقا ها و بادار ها یاد میشوند . این آقا یان و بادار ها ، در حقیقت، خود بردگان بودند ، و سیادت و آقایی ایشان، عطیه و بخشش ارادهٔ مردم شمرده نمیشد ، بلکه ناشی از احساس طماعی بود که در وجود ایشان تمرکز داشت .

طبیعی و مسلم است که بردگی و غلامی مادر پستی ها و ذلت و مهد ناپاکی و ناشایستگی ها است و این نیز حتمی است که بندگی برای «غیر خدا» بزرگترین سبب فساد و اخلاق و گسترش پستی ها و انحطاط جامعهٔ انسانی بشمار میرود .

بنا بر ان ، بت پرستی جز دنائت و پستی ثانوی برای پستی بردگی، چیزی دیگر نمی باشد ، زیرا «بت» تمثالی برای وجود ازلی و ابدی واجب ، نیست ؛ بلکه تمثالی است از «ارباب» « غیر خدا» (ج) ، تمثالی است از انسان استیلاجوی . پس بت ها هیکل هایی بودند که آقایی و باداری بشر را ، و بلکه الوهیت انسان را ، بر انسانی مثل خودش ، تمثیل میکردند .

هنگامیکه محمد بن عبد الله (صلم) ، پیامبر واپسین خداوند مبعوث شد ، نخستین کلمهٔ که در دیباچه رسالت جاویدان او ، جلب توجه

تألیفات سیدجمال الدین:

سید کتابهای زیادی برشتهٔ تألیف در نیاورد . او سقراط عصر جدید بود که محیطی از عقیده وفکرایجاد کرد ، پس هرآنچه بعد از وی در بلاد اسلامی نوشته شده ومیشود ، همه اش محصول اشارات والقاآت سید بشمار میرود ولذا او کسی بود که ثقافت ، نشرات و مطبوعات واندیشه وعمل را، بهپیش راند وتحرك بخشید .

باوصف آنهم کتب وآثار سید جمال الدین افغان ، اندك و ناچیز نبود وعلاوه ازمجلهٔ هفته وار «عروة الوثقی» ومجلهٔ » ضیاء شرق وعرب» کتابی تحت عنوان «تتمه البیان فی تاریخ الافغان » نیز داشت واین کتاب، همچنانکه مرحوم «استادعبدالقادرالمغربی» میگوید، وثیقهٔ جاویدانی برای اثبات افغانیت سید جمال الدین بشمار میرود و کتاب مزبور درسیاست عمیقتر است تا تاریخ کذا کتاب دیگریکه ما ازان بنام « ردبرنیچریه» درسطور قبل ، تذکراتی نموده ایم، وسید جمال الدین افغان ، این کتابش رادر هند بزبان دری تألیف نمود .

«هنگامیکه درقاهره محفل بزرگی بمناسبت یاد بود سید جمال الدین افغان ،ترتیب یافت ومحفل تحت رعایت استاد صلاح الدین سلجوقی قرار داده شد ،استاد بیانیهٔ افتتاحیهٔ خویش را،درآن محفل که عده زیادی ازرجال سیاست وعلم، حضور بهم رسانیده بودند، چنین ایراد کرد :

محمد(صلعم) دران جزئی اززمان برانگیخته شد که فکرواندیشهٔ انسانی درنقطه تلاقی طوفان های متضاد ودارای مسیرو ناهمگون قرار داشت ،همچنانیکه نظام اجتماعی درگذرگاه تندباد های ناشی ازآراء وعقاید متناقض، موجودیت وهستیخودرا، ازدست داده بود . درساحهٔ فکرواندیشه اجتماعی،حرکت هاوجهت های متباینیجلب نظرمیکرد ،چنانچه کشمکش میان جمهوریت اشتراکی افلاطون ، و

نخستین کسی بشمار میرود که جهاد افغان ها را، بسوی سرزمین «کنانه» و اجتهاد مصری ها را، بسوی افغانستان، منتقل ساخته است. بعد از آن مشاهده میرسد که مصری ها جهاد را، وسعت داده و افغان ها باز دیاد در اجتهاد پرداختند و بدین طریق، جهاد و اجتهاد دست اتحاد و هماهنگی بهم دادند، جهاد و اجتهاد، یعنی دو رکن قویم ماهیت اصیل، سعادت و دین حنیف اسلام

بمشاهده میرسد که افغان ها در پرتو جهاد استقلال سیاسی تام و کامل خود را، بدست آوردند و در پرتو اجتهاد، در زمینهٔ گسترش علم و عمران و آبادانی و مدنیت، گام هایی فراخ و مؤثر برداشته اند.

اما هنگامیکه متوجه میشویم خداوند (ج) از لطف عظیم خویش، نعمت بزرگ آزادی و ارادهٔ آزاد و سیادت قومی و ملی را، برما ارزانی فرموده، شایسته و لازم است که سید جمال الدین افغان، این برادر وفادار را از یاد نبریم، برادریکه در راه خدا (ج) جهاد کرد و در راه دین، دست باجتهاد زد، عبرت، زجر، آلام، تهدید و اهانت را پذیرفت تا ما را راه بنماید و الهام قیام و مبارزه بخشد، وتا ما را در پرتو جهاد و اجتهاد خویش، بجانب وحدت و برادری، و چنگ زدن به دین و مبادی وجنس و مبارزه بخاطر عزت و کرامت شخصی، ملی و دولتی، رهبری کند، و ما را بحیاتی پراز مجد و شرف و جهاد و اجتهاد، دلبسته و علاقمند سازد.



میکرد ، کلمهٔ «آزادی» بود ، آزادی از ذلت بردگی و رشتهٔ بندگی ، چنانچه معنی کلام زیبا و پرعظمت (لااله الاالله) ابلاغ است بر یکه هیچ آقا و بادار ، هیچ مولی ، هیچ صاحب ملک و سلطان ، جز خداوند (ج) که غیر او خدایی نیست ، در جهان وجود ، وجود ندارد ، خدا یکه رحمن و رحیم است ...

پس فکر و اندیشه در بارهٔ خدا (ج) انسان را ، از حضیض بردگی بلند برده او را ، از ظلمت جهل و پرتگاه خوف و از مغاک دنی ماده ، سوی معراج قدسی ضیاء بخش ، رهبری مینماید و از سقوط و هلاک نجاتش میدهد ، معراج قدسی ایکه بنده درآن با خالق و رازقش بوده ، و الهام می یابد که بخدا (ج) توکل و اعتماد کند ، بروح مجرد و عقل سلیم خود چنگ بزند ، روح و عقلی که موهبت و الهام شده خداوند (ج) است ، در ین وقت است که انسان عقلش را با ضمیرش وضمیرش را با الهامش ، ربط میدهد . در پایان اینهمه ، انسان جز خدا (ج) بدیگری سر عبودیت و بندگی خم نه نموده از دیگری هراس و خوف درخود ، راه نمیدهد وامید و طمع نیز ابراز نمیکند ...

لیکن عادت تجاوز و ظلم و حکومت که درخلال قرن ها و نسل های متوالی ، چون رسوبی در شعور بشر ، جا گرفته بود ، زمینهٔ تنازع و مبارزه برای بقا را فراهم و میسر ساخته بازار این تنازع را ، گرم نموده بود و خوی که سستی و کسالت ، پرده های خویش را ، بربالای مسلمانها گسترد سیاست تجاوز و شدت ، و اندیشهٔ استعمار باهمه ضمایم وملحقات خود از قبیل ظلم و استبداد ، اجحاف بروی و وحشی ، پا به پیش گذاشت و آغاز یافت و اخلاق و عدالت و فضیلت را ، محکوم ساخت .

خداوند حکیم و بانیرو ، اراده فرمود در قرن سیزدهم هجری ، دین خویش را ، بوسیلهٔ بنده ای از بندگان مخلص و صدیقش (سید جمال الدین افغانی) تجدید نماید ، بنابران او را ، از سرزمین مجاهدین یعنی افغانستان ، بسوی سرزمین مجتهدین یعنی مصر ، فرستاد . سید جمال الدین

همه شان متفقاً سبب این بیداری را وجود شخصیت شاد و ممتازی میدانند یعنی شخصیت جمال الدین افغانی. اگرچه مردان مصلحی که در عصر وی میزیستند در بن رستاخیز تا اندازه‌ای شرکت دارند. ولی موقف جمال الدین درین مورد نسبت با مثالش دارای ممیزات خاصی است. موقف وی سرتا پا عزم، ثبات و پافشاری در مبارزه بود. از یکشهر بدیگر شهر رانده میشد و همیشه در معرض خطرات تبعید، نفی حبس و قتل قرار داشت.

در اواسط قرن گذشته مردان مصلحی بفاصله های نزدیک زمانی در شرق قیام کردند. خواستند امراء و حکام اسلام را بحدوث خطر متوجه کنند و اوشان را باصلاح جامعه پیش از بروز خطر بخوانند. ازآنجمله میتوان در ترکیه مصطفی رشید پاشا و مدحت پاشا، در ایران ملکم خان در هند احمدخان و امیر علی خان و در تونس خیرالدین پاشا را نام برد — ولی ساحهٔ فعالیت های اصلاحی هر کدام آنان در چوکات کشور خود شان محدود بود. آوای اصلاح طلبی آنها از گوش باشندگان دولت شان فراتر نمی رفت. اما حدود فعالیت ومبارزهٔ جمال الدین را پهنای جهان اسلام تشکیل می داد و نوای بلندش در گوش همه آنانیکه در عصرش — میزیستند طنین می افگند. آیا کشوری در عرب یا عجم — از کشور های اسلامی هست که درآن صدای وی بلند نه شده باشد؟ آیا کشوری اسلامی هست که بآن شاگردان و ارادتمندان جمال الدین رسالت وی را نرسانده باشند؟ و مردم رابه رستاخیز، درهم شکستن بند ها و از بین بردن موانع ترقی دعوت نکرده باشند؟

این دعوت صریح جمال الدین گاهی هم مانع پیروزی و رسیدن بهدفش میشد ولی باآنهم گفته میتوانیم که ناکامی جمال الدین در بعضی مساعی راه پیروزی وی را در دیگر اهدافش هموار می کرد. اگر جمال الدین مانند دیگر مشایخ و علما باحکام و قلدران هم‌وائی می کرد، بصدای آنها لبیک می گفت و اعمال شرم آگین آنها را

شخصیت سید جمال الدین افغانی

بقلم:

عبدالقادر مغربی

«این رساله تالیف استاد محقق و مجاهد عبدالقادر مغربی است که در سال ۱۹۵۶ وفات نموده و از شاگردان نزدیک مصلح انقلاب آفرین کشور ما سید جمال الدین افغانی است .

مغربی عالم، ادیب، لغوی و رئیس مجمع علمی دمشق بود، وی یکی از مجاهدان اصلاحات اجتماع و نهضت انسانی شمرده شده کتاب «بینات»، از آثار مشهور وی در دین، اجتماعی، ادب و تاریخ میباشد این رساله باحترام احتمال سید جمال الدین افغانی از عربی بدری برگردانیده شد.

مترجم جوان وطن شاغلی عبدالحلیم ثاقب میباشد که درسال ۱۳۵۵ از پوهنتون بغداد در رشتهٔ حقوق فارغ گردیده است «نگارشات شیخ عبدالقادر مغربی مانند نوشته های جمال الدین و محمد عبده پراز روح انتقاد آزاد است، این دلالت بران می کند که میان معلومات مغربی و مدرسهٔ محمد عبده مشابهت وجود داشته است »

نقل از کتاب: «اسلام و تجدد در مصر»

تالیف: دکتور چارلس آدمس نویسندهٔ مشهور امریکائی.

* * *

هر قدر محققان در تاریخ نهضت و ترقی شرق اسلام جستجو نمایند و سبب تمام و عوامل بیداری آنرا از راه های مختلف تفسیر کنند بالاخره

واضح است که بحث‌وگفتار دربارهٔ جمال‌الدین شاخ و برگهای زیادی می‌خواهد و شرح همه جوانب زندگی وی مستلزم کتاب بزرگ و قطوری میباشد که این رسالهٔ کوچک از ادای آن عاجز است . من در این رساله بنگارش آنچه خود درک نموده ام اکتفا می‌ورزم .

۲

نخستین بار که نام سید جمال الدین را شنیدم درمدرسهٔ سلطانیه شاگرد بودم این مدرسه در بیروت بامر حمدی پاشا والی آن‌دیار درسال ۱۳۰۰ ه ق—۱۸۸۲ م ساخته شده بود . مدیر مدرسه شیخ احمدعباس ازهری بود که در بلاد شام بعلم ، فضل و وطن دوستی خود شهرت داشت .

روزی در صحن مدرسه شاگردان مشغول بازی بودند شیخ احمدرا در میان آنها دیدم ، در جواب سوال شاگردی میگفت : این جریدهٔ عروة الوثقی است که سید جمال الدین افغانی آنرا نشرو صادر میکند و دوست من شیخ محمد عبده سمت معاونت آنرا دارد . شیخ احمد درستایش جریدهٔ عروة الوثقی و شخصیت آن‌دو مرد وقدرو منزلت آنان با شرح و بسط سخن راند . دراین اثنا دو شاگرد کوچک از پیش رویش گذشتند . وی بطرف آنها اشاره کرده گفت : این یکی پسر شیخ محمد عبده (۱) وآن دیگرش هم‌حموره برادرش میباشد . مرا قبلاً بآن‌دو شاگرد هیچ توجه و اعتنائی نبود ولی از آن‌روز بعد آنهارا دوست میداشتم و با چشم احترام باوشان می‌نگریستم و میخواستم باآنها نزدیک شوم و همراهشان صحبت کنم .

درسال ۱۳۰۱ ه ق — از مدرسه سلطانیه بطرابلس شام بازگشتم و خبر عروة الوثقی را بدوستم شیخ رشیدرضا—صاحب امتیاز جریدهٔ المنار—درمیان نهادم ، با وی در جستجوی شماره‌های پراگندهٔ این جریده که بما بخواهش بعضی از .

---

(۱) خوب بخاطرم نیست که نامش محمد (هم‌نام پدرش) بود یا محروس بهر صورت مرحومی قبل از بیست سالگی پدرود حیات گفت .

تفسیر وتأویل می کرد ، هرآ ینه آ وای دعوتش خاموش می‌شد . و ازآن شاگردان مبارزو بااخلاص‌باقی نمیماند که هرگونه - مصائب را در راه تحقق دعوت وی متحمل می شدند .



جمال‌الدین - که درسال ۱۲۵۴ ه ق مطابق ۱۸۳۹ میلادی چشم بجهان گشوده است در سال ۱۳۱۵ ه ق مطابق به (۱۸۹۷) در آستانه درگذشته وما امروز درسال ۱۳۶۶ ه ق (۱۹۴۸) قرارداریم که از درگذشت وی نیم قرن واندی‌اسی‌گذرد .

گذشت نیم قرن از وفات این رادمرد ، جهان اسلام رابه فضل واحسانیکه برشرق وشرقیان مبذول داشته متوجه ساخت . با برپا داشتن جشن ها خواستند کالبدش‌را از وطن غربت بمسقط الرأسش نقل‌دهند . وقتیکه جثمان این مصلح بزرگ را از آستانه به بغداد نقل می‌دادند کمیته ای از بزرگان ادب وآزاد مردان بغداد جهت استقبال وی تشکیل گردید . هنگامیکه تابوت به بغداد مواصلت‌ورزید حکومت و مردم عراق محفل بزرگی برپا داشتند . قصیده‌ها انشاد کردند وبیانیه ها ایراد نمودند وهرکدام محاسن وفضایل وی‌را بربانی بازگو کردند پس از آن جثمان باطیارهٔ خاص در کانون الثانی (دیسمبر ۱۹۴۴) به‌افغانستان منتقل گردید .

خبر انتقال‌تابوت سید جمال‌الدین یاد آن استاد بزرگ را در ذهنم برانگیخت پیش رویم وجود عزیزش را مجسم گردانید . لازم افتاد که‌من هم سرور عهد معرفتم رابا‌وی جشن بگیرم تاقسمتی از مسئولیت‌خودرا اداء‌کرده باشم .

بناء این کتاب را که حاوی سیرت حسنه و یادگارهای پسندیدهٔ وی‌میباشد بقلم سپردم وخواستم آنچه راکه من‌خودشخصا دیده‌ام واز طرق مختلف آنرا درک کرده ام‌درین نوشته بگنجانم تاخوانندگان از آن برخورند .

شمارهٔ اول جریده بشکل ذیل آغاز می‌شد :

شمارهٔ اول

العروة الوثقی

لا انفصام لها

روز پنجشنبه ۱۵ جمادی الاولی سال ۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم

پروردگارا اتکای ما برتست، بتو رجوع کردیم و بسوی تو بازمی گردیم. این قول راستین در بارهٔ شرق صادق است و عنایت خدا وند مددگار وی است، در پیروزی کار بخداوند متوکل هستیم.

استعمارگران در طول تاریخ بطرق مختلف ظهور کرده و پنهان شده اند آنها طوری بروز می‌کنند که مردم از و شان متنفر نگردند و باز مخفی میشوند.

زورمندان بر ملل ضعیف چنان تاختند که حتی در اقلیم فکرشان هم تجاوز کردند ... الخ

این دیباچه فشرده ای است از برنامهٔ هدفی که عروة الوثقی درصدد آن بود. ضعیفان را از ارادهٔ زورمندان آگاه می‌کند و علل ضعف ناتوانان و نیروی زورمندان را شرح می‌دهد. البته مراد از اروپا سیاست مداران اروپا و همدستان شرقی او شان است که در ظلم و استبداد بر ضعفا و زیردستان راه افراط را پیمودند.

گویا افغانی و محمد عبده میخواهند که این ضعفا - که عبارت از مسلمانان هستند - باید دولت قوی و زورمندی داشته باشند که با پیمودن راه ترقی و پیشرفت و مراعات تعلیمات اساسی اسلامی او شان را باوج عزت و آزادی برساند.

* * *

معاریف ویا بدون واسطه به طرابلس وارد می گردید شدم شیخ رشید هم درین کار با من انباز بود، وی نسخه ها و نقاط مهم جریده را یادداشت میکرد ولی من همهٔ آنرا از الف تا یا استنساخ می نمودم و اجزای آنرا در پنجصد صفحه در یک مجلد (۱) تدوین کردم هنوز نزدم باقی است و هر شمارهٔ آن بترتیب ذیل شروع می شد :

العروة الوثقی

لاانفصام لها

جریدهٔ سیاسی وادبی هر پنجشنبه نشرمیشود

محرر اول
شیخ محمد عبده
اگر کسی آرزوی نشرمقاله یا نامه ویا موضوع و یا اعلان کار مهمی را درین جریده داشته باشد باداره جریده بعنوان زیر بفرستد:
6 Rue Martel a paris

مدیر سیاسی
جمال الدین حسینی افغانی
جریده بهمه جهات شرق فرستاده میشود اگر کسی بخواهد اجوره سالانه پسته پنج فرنک میباشد .

---

(۱) مسوده ویا کنویس عروة الوثقی را درسال ۱۳۰۷ ه ق تمام کردم و درسال ۱۳۲۸ ه ق در بیروت طبع شد مخارج طبع آن را شیخ حسین ، جمال صاحب امتیاز جریدهٔ ـ ا بابیل ـ متحمل گردید .

های می گوید. «و یعقبون علی المصالح الوطنیه» درحالیکه صورت صحیح آن چنین می باشد: «و یعقبون عن المصالح الوطنیه».

عروة الوثقی کلماتی را استعمال کرده که در عربی سابقه ندارد مثلاً کلمهٔ «خان» یعنی پادشاه ترك را به« خوانین» (۱) جمع بسته درحالیکه در عربی جمع این کلمه «خانات» میباشد ولی بهمه حال این کلمه را که به «خوانین» جمع بسته شاید جهت عدم مشابهت آن با « خانات المسافرین» (خانقاه) بوده باشد.

کنایات بسیار زیبا و جدیدی هم در عروة الوثقی بچشم می خورد مثلاً می گوید: «هوتحت الجناح»- او در زیر بال است- البته مقصد وی آنست که شی مطلوب در کف دست و یا در دسترس هست. «جناح» بمعنی «ابط» زیر بغل هم می آید گو یا عروة الوثقی می گوید که شی مطلوب در زیر بغل هست. و از آنجائیکه گفتیم «جناح» بمعنی دست هم می آید استعمال کلمه «تحت» مفهوم آنرا واضح ساخته و معلوم میشود که معنای «جناح» در اینجا «ابط» زیر بغل هست نه دست.

باین ترتیب دیده میشود که عروه الوثقی کلمات فصیح و تعبیر های لطیفی دارد که استعمال آن از طرف نویسندگان شایع شده است پس گفته میتوانیم که عروه الوثقی نهضت جدید و اسلوب نویسندگی نوی را در ادب عربی ایجاد کرده است.

موضوعات و مطالب انتقادی ، اجتماعی و اخلاقی در عروة الوثقی بکثرت وجود دارد . امور سیاسی هم البته یکی از اسباب مهم انشای این جریده میباشد . مضامین سیاسی آن اکثر پیرامون نکوهش سیاست انگلیس چرخیده و حرص شدید آن را محکوم می کند . مردم را برضد آن می انگیزد و آتش انقلاب را علیه آن دامن می زند . در شمارهٔ اول این جریده چنین آمده : «چون روسیه دید که برای کار در آسیا فرصتی

---

(۱) باید یادآور شد که در افغانستان جمع «خان» بصیغهٔ «خوانین» معمول و معروف است. «مترجم»

افکاریکه عروة الوثقی بمن آموخت باروانم در آمیخت و برشعور وحواسم استیلا یافت. همواره در صدد فهم مطالب و مطالعه این جریده بودم و گاهی بشرح کلمات وجملات آن می پرداختم. مثلا این عبارت عروه الوثقی را که می گوید: «سوتوف رهبران انگلیس با قصای جهان رسید» چنین تفسیر کردم: «وتوته» در اصل صدای پرنده وآواز سگ را گویند. و این جمله آنرا که می گوید: «انگلیس نمیتواند (لاتمکن) دسیسه های خودرا بدون سکوت مردم یک کشور دران تطبیق کند.» چنین شرح کردم: «تمکن» بمعنی تخم می گذارد وجوجه می کشد میباشد مثلا می گویند «امکنت القمله او الجراده» یعنی شپش یا ملخ تخم گذاشت و«مکن» تخم شپش و ملخ را گویند.

عروه الوثقی اسلوب و روش جدیدی را در املا و انشا برای نسل جوان عرب بارمغان آورد وآنهارا بیدار ساخت تا در ایراد مطالب و بیان موضوع طرف علاقهٔ خود مطابق مقتضیات عصر از لسان فصیح عربی کار بگیرند. مثل این عبارت وی که میگوید (قلعه های از لشکر بنا کردند که بر برچه و تیر (لؤام) پوشیده شده و با آلات ساخت هالری سارتن احاطه شده است) و «اللؤام» در اصل نشاندن پر در تیر را گویند اما عروه الوثقی آنرا بمعنی نشاندن برچه در تفنگ استعمال کرده است.

شمارهٔ اول جریده تقریباً حاوی سی لغت فصیح بود که شرح ضرورت داشت. رو یهمرفته در همه شماره های آن تعداد اینگونه کلمات را تا حدود پنجصد کلمه می رسید که میتوان آنهارا اقتباس کرده وترویج داد.

عروة الوثقی کلمه «نقاط» جمع «نقطه» را بمعنی مرکز عسکری (Post) یا باصطلاح امروزی موقع استراتیژی استعمال کرده مثلا می گوید: «انگلیس نقاط حربی را در مالتا وقبرس در بحر مدیترانه پا یگذاری می کند.»

خطا و اغلاط لغوی درعروه الوثقی بسیار کم و نادر است. مثلا در

استخوانهایت را نرم می کنیم . شخص مذکور که از زندگی به تنگ آمده بود . درجواب گفت زود تربشتابید و مرا ازین زندگی رهائی بخشید من هم ازین بیشتر دیگرزندگی نمیخواهم ... سخن مرد هنوز تمام نه شده بود که صدای بلندی درفضا پیچید . طلسم شکسته و دیوارها از هم شگافتند وازآنها طلاوجواهر برزمین ریخت دروازه های گنج بروی مرد باز شد . ازین واقعه شادو مطمئن شده تاصبح آنجا بخواب رفت . هنگام صبح مردم آمدند تاجنازهٔ وی را از آنجا بردارند دیدند که خنده کنان بطرف آنها میدود و صدامی کند که ظرفی بیاورید تا این طلاو نقره را باخود ببریم . حکایت شب گذشتهٔ خود را سراپا بیان کرد . مردم ازآن دانستند که سبب مرگ مردم در آن محل سحر وهم وترس های بی اساس چیزی دیگری نبوده است .

بریطانیای بزرگ هم حرعمارت کلان چیزی نیست ، فریب خوردگان ازترس تاریکی های سیاست بآن پناه می برند ودرآنجا ازترس و وهم می میرندو بسا اشخاص بزدل وجبون در لابلای دیوار های آن جان سپرده اند . اگرنا امیدی مرد دلیری را بر ین عمارت سوق دهد خواهد دید با بلند شدن صدای نومیدش دیوارها را ازهم پاشیده واین طلسم بزرگ —انگلیس— شکسته است .

داستان دیگر :

می گویند مردی زنگی وسیاه با چهرهٔ بیمناك ، لب های ضخیم ، چشمان برآمده وسرخ ، روی بدمنظر ، بینی پهن و شکل زشت طفلی را شب تاریکی درآغوش گرفته ودر یکی از کوچه های بغداد می رفت هر گاهیکه طفل متوجه شکل وچهرهٔ زنگی میشد از ترس وی می گریست و فریاد می کرد . ولی زنگی وی رادلداری میداد و برسرش دست کشیده می گفت : نترس فرزندم من با توام وازهر گزندی نگاهت خواهم داشت . بعدازچند دفعه تکرار این حال میان زنگی وطفل ، طفلك گفت : مردا من امن ازتو می ترسم نه از تاریکی شب .

مساعدی دارد خواست تا از حدود اروپائی اش خودرا مطمئن ساخته ومتوجه آمال خود در اطراف هند شود آثار این انتقال ناگهانی روسیه درهمه جراید انگلیس ظهور کرد. ای کاش انگلیس‌ها قوای خودرا متوجه دفع خطری می ساختند که با آنها نزدیک می شد ودرامور مصر شرکت نمی کردند. آنها ترسی که از مصر داشتند غیر از وهم چیزی دیگری نبود .زمانیکه به مصر آمد ندانتند و آشوبی انگیختند که وقوع آن‌را هیچ کس پیش کرده نمیتوانست .وحتی پسان ها خود انگلیس‌ها هم ازعلاج این آشوب عاجز ماندند ....الخ

عروة الوثقی مردم را بطرق مختلف علیه انگلیس تحریک می کرد و بآنها هوشدار می‌دادتا در دام نیرنگ انگلیس نیفتند.جهت ایضاح و تفهیم عامه گاهی داستانهای مثل زیر را روایت می کرد :

داستان

درداستانها آورده اند که دربیرون شهر اصطخر عمارت بزرگی وجودداشت که احیاناً شب نوردان در دل شب بآن پناه می بردند ولی هرکه آنجا می‌رفت زنده برنمی گشت. و کسی بعلت مرگ آنهم پی برده نمیتوانست زیرا در جسد مردگان هیچ اثر ظاهری دیده نمی شد تا سبب مرگ را واضح سازد. بهرصورت قصه ای این عمارت میان همه مردم مقیم و مسافر شایع شد و هیچکس از ترس بآن نزدیک نمی شد .روزی مردی از زندگی خود سیر آمد که حیات در نظر وی معنای نداشت و میخواست بهر صورت شود پدرود حیات گوید . اما جرات نداشت تا انتحار کند ناچار طرف این عمارت شتافت تا مرگ آنجا بسراغش آید، درراه نزدیک عمارت باچند نفر برخورد داورا مانع شدند تا بعمارت نزدیک نشود که حتماً کشته خواهد شد .امامرد گفت :من هم بهمین غرض آغوش این عمارت را انتخاب کرده ام .بهمه حال وقتیکه آن مرد داخل عمارت شد از هرطرف صدا های هول انگیز وترسناکی می شنید و هردقیقه ازهرطرف بوی اخطار می شد اینک ما آمدیم بدنت را پاره و

که هر کدام ما که یکی از شماره های عروة را می یابد باید به یکدیگر مان نشان بدهد من همیشه در جستجوی شماره های مختلف این جریده بودم و آن را استنساخ و یادداشت می کردم چنانچه مغربی هم همین کار را می کرد- با لآخره همه نسخه ها و شماره های این جریده را یافتیم و آن را استنساخ کردیم، افکار اصلاحی این دو حکیم ذهن نشین ما گردید وقتی شیخ حسین جسر که استاد هردوی مان بود، بما دو نفر گفت: البته اسبابیکه اتفاق و دوستی شما دو نفر را فراهم کرده زیاد خواهد بود، ولی سبب مهم شما محبت و علاقهٔ مشترک تان به جمال الدین افغانی میباشد. گرایش شما بافکار وی سبب خاص دوستی تان را تشکیل میدهد ما در جوابش گفتیم: سبب بسیار خاص دوستی مان بلکه نزد شما و فرا گرفتن درس از جناب تان میباشد».

روزی خبر شدیم که یک عکاس مسیحی- که اصلا از شهر ما (طرابلس) بود- بعد از سپری کردن مدت زیادی در هند بطرابلس بازآمده است و وی حین اقامت خود در هند با جمال الدین افغانی ملاقات کرده و خبرهای شیرینی از وی آورده است. ما بی صبرانه بطرف وی شتافته و (حتی) بدون اجازه داخل دکان کارش شدیم و با الحاح و زاری از وی احوال جمال الدین را جویا گردیدیم. وی تا جائیکه راجع به سید معلومات داشت بما باز گو کرد.

مردم از محبت و علاقه خاصی که ما بجمال الدین داشتیم خبر شده بودند و هر وقت هر کس از اهالی طرابلس میخواست که ما را از خود خوش سازد اخبار جمال الدین را بر ایمان حکایت می کرد. روزی شیخ علی عمری که بصداقت خود نزد همه مشهور بود- در راه با ما ملاقی شد. گفت: نامه ای از آستانه با امضای (جمال الدین خطیب) برای من مواصلت کرده و من در آستانه غیر از سید جمال الدین افغانی دیگر کسی را بنام جمال الدین نمی شناسم. چون همیشه با مردم مطایبه و شوخی داشت میخواست ما را هم بدین مطایبه و خوشخبری خود خرسند سازد- بهرصورت ما هم دیدیم که نامه با امضاء و خط (جمال الدین خطیب) میباشد ولی نمیدانستیم که این

حکومت انگلستان هم با مصری ها همین وضع را دارد چونکه مشکلات ومصایب بالا می گیرد و کار بدشواری می کشد حلل و نا امنی در کشور مصر باوج خود می رسید حکومت بریطانیا دست نرم خود را — که به نرمی مار است — بر پشت توفیق پاشا و وزرا پس می کشد، روی خود را بمردم کرده وعده های دروغ می دهد. می گوید: مترسید و غمگین نباشید من با شما هستم. ولی همه مصریان شمول توفیق پاشا، وزرا و مردم — باید — جرات کنند و با انگلستان بگویند که همه خوف و ترس ما از تو هست. من وآرامی ما در آن میباشد که تو از ما دست بکشی و ما را بحال خود گذاری ....الخ

* * *

این نمونه ای از فعالیت ها، مجاهدات سیاسی وسخنان آتشین و انقلاب آفرین جمال الدین است که آنرا بر ای خوانندگان جریدهٔ عروة الوثقی پخش می کرد. من مضامین عروه الوثقی را با دقت مطالعه می کردم و از لا بلای سطور آن آراء و افکار سید را الهام می گرفتم. البته آرای وی مختلف بوده بعضی آن ها را محیط ما نمی پذیرد ولی برخی دیگر آن باوضاع محیط ما تطابق نداشت. اصلاحات دینی از مبادی مهم عروة الوثقی میباشد.

رفیق و یار سفر من درین راه پر پیچ و خم شیخ رشید بود، از هیچ چیز دنیا باندازهٔ یک خبر تازه از جمال الدین — ما دو نفر — لذت نمی بردیم خبرهای تازهٔ سید مایهٔ مسرت وخوشی ما بود.

شیخ رشید درمقدمهٔ که بر کتاب من «جزء دوم بیانات» نوشته است می گوید: «بزرگترین چیزیکه در روح و بکار ما تاثیر کرده و آثار آن در الفاظ و معانی نگارشات ما بخوبی دیده میشود جریدهٔ دو حکیم و نوساز نهضت علمی، ادبی، اجتماعی، سیاسی، دینی و اسلامی در شرق میباشد چند شمارهٔ آن را که بدستم آمده بود مطالعه کردم درمن حیات جدیدی دمید، دوست خود «مغربی» را از آنها مطلع ساختم، و قرار گذاشتیم

۳

جمال‌الدین در کابل پایتخت افغانستان پرورش یافته و افغانی نیما شد. اختلاف درنسب جمال‌الدین خیلی ها شگفت آور است. این مرد درعصر ما ودر کشور ما زندگی کرده، فعالیت‌ها ومساعی اورا همگی بچشم سرمشاهده نموده ایم دلایلی زیادی هم در دست هست که نسب اورا واضح میسازد. شک و تردید درافغانیت جمال‌الدین درحقیقت شک و تردید را در بسیاری ازوقایع وشخصیت های تاریخی می‌انگیرد ومارا دربارهٔ چگونگی شخصیت وفعالیت های آنهانگران ودودل میسازد. درموضوع اینکه جمال‌الدین افغانی هست یا ایرانی بنده مقالهٔ مفصلی نوشته (۱) درسال - ۱۳۲۷ ه ق ۱۹۰۹ م- در جریدهٔ «مؤید» آنرا نشر سپردم شاید آن واضح ترین وصریح ترین مقاله ای باشد که تاحال درباب جمال الدین نگاشته شده.

سید قبل از اینکه بسن هجده سالگی پاگذارد علوم متداوله را باکمال رسانید. برای فراگرفتن علوم عصری عازم هند واز آنجا درسال ۱۲۷۳ ه ق جهت ادای فریضه حج رهسپار حجاز گردید. وی دوباره بافغانستان مراجعت کرده ودریکی ازپست های حکومتی مشغول کار شد درین هنگام درمین شهزادگان وامیران افغانستان اختلاف رخ داد. جمال‌الدین بامحمداعظم وفادار وبحیث وزیر دولت ایفای وظیفه می‌نمود. شیرعلی با کمک وهمنوائی انگلیس ها برمحمد اعظم پیروز شد. کینه وعداوت جمال‌الدین با انگلیس از ازهمین جاآغاز وشهرهٔ آفاق گردید. تاجائیکه سلیم بیک عنحوری دریکی ازاشعار خود می‌گوید:

(۱) دریں اواخر این مقاله را درکتاب خود (بیان ج ۱ ص ۱۵۰) نشر کردم جهت معلومات بیشتر بآنجا مراجعه شود.

خطیب که هست افغانی هم هیچ وقت خود را به خطیب ملقب نساخته و باین نام شهرت ندارد نامه بانشای بسیار عالی وخط خیلی زیبا نوشته شده بود از مضمون آن چنین بر می آمد که نویسنده در کدام مضیقه و گیرودار روحی مبتلا شده و از شیخ عمری خواسته که در حق وی دعای خیر و شفا کند تا خداوند وی را به برکت دعای شیخ عمری از آن مشکل برهاند. این امر هم اشتباه ما را بیشتر ساخت که شاید نامه از جمال الدین افغانی بوده باشد. ولی پسان تر معلوم شد که نویسندهٔ نامهٔ مذکور یکی از فضلای دمشق و از خاندان خطیب بوده است که گاه گاهی وظیفهٔ وکالت دعوا را هم انجام می داد و مذکور برادر دوست ما استاد زکی ذیک خطیب محامی (وکیل دعوی) و سیاستمدار مشهور سوریا شد.

چون توجه و اهتمام ما با فغانی و شیخ محمد عبده باید از فحوای زیاد بود و همواره از همه کسانیکه از مصر و آستانه می آمدند با اشتیاق فراوان از گزارشات آنان پرسش می نمودیم مردم این عادت ما را غیر عادی پنداشته در بارهٔ ما سخن ها یافته و این عمل ما را تقبیح می کردند ولی ما هم سخنان مردم وقعی نگذاشته از استادان خود و افکار آنها دفاع می نمودیم و مردم را به تطبیق تعلیمات او شان دعوت می کردیم

من بعد پنجسال تقریباً ده سال (۱۳۰۱ - ۱۳۱۰ هق) در طرابلس بسر بردم بعد از آن طرابلس را بقصد آستانه ترک کردم تا در کدام یک از موسسه های دینی در آنجا شامل شوم. در آستانه مدت یکسال سکونت داشتم که درین مدت چندین دفعه با جمال الدین ملاقات و دیدار کردم. و اینک آنچه که می خودم شخصاً از وی دیده ام و یا در بارهٔ وی شنیده ام ذیلاً می نویسم ولی بهتر میدانم که قبل از آن - قسم مقدمه بذکر مختصری از سیرت وی پرداخته و علت این را که چرا سید آستانه را آرمگاه خود گزید بیان دارم :

مستر «بلنت» انگلیسی می نویسد: «بیانیه ها و سازمانهای جمال الدین درمرکز عثمانی ها، آن‌ها را وادار نمود که در بنای حکومت شان براساس دستور وقانون اقدام کنند».

سهم جمال‌الدین در جنبش و نهضت مصر نیز ازین کمتر نبود. سعد زغلول در یکی از بیانیه‌های خود مصریان را مخاطب قرارداده چنین می‌گفت:

«من برخلاف آنچه بعضی‌ها فکرمی کنند آرندهٔ این نهضت نیستم من این را هرگز نمیگویم و ابدا ادعا نمی‌کنم، نهضت شما در روزگار پیشتر در دوران محمد علی و عرابی پایه‌گذاری شده، جمال‌الدین، شاگردان و ارادتمندان وی‌درین رستاخیز سهم بزرگی داشته اند. این یک واقعیت هست من حقیقت را هرگز پنهان نمی‌کنم زیرا کتمان حقیقت خاصیت ضعیفان میباشد».

جمال‌الدین وقتیکه در آستانه بود بحیث عضو در مجلس عالی معارف مقرر شد بیانیه‌ای بزبان ترکی در کنفرانسیکهٔ در دار الفنون دایر شده بود ایراد کرد. سیدزبان ترکی را در مدت شش‌ماه اقامتش در ترکیه بخوبی فراگرفته بود. مشایخ آنجارا خطابهٔ سید ناگوار آمد علمای آستانه‌وخطبای مساجد همه‌بهرد گفتار جمال الدین برخاسته سخنان وی‌را تقبیح کردند. پدرمن هم (مصطفی احمد مغربی) که در آنوقت درآستانه بسر می برد رساله ای در رد اقوال جمال الدین بنام عین الصواب فی الرد علی من قال ان الرساله و النبوة صنعتان ینالان بالاکتساب نوشت این رسالهٔ خطی هنوزهم در کتابخانه‌ام موجود است. پدرم درآخر رساله نوشته بود:—

«باکنویس این رساله‌در ذی الحجه‌سال ۱۲۸۷ بپایان رسید».

شیخ محمد عبده می‌گوید که سید جمال الدین نگفته است که نبوت ورسالت کسبی است وبا کسب حاصل شده میتواند. مشایخ ترک این‌تهمت را بوی بسته اند. پدر من زبان ترکی را نمیدانست بناء ازحقیقت بصورت درست آگاه‌نبود. رسالهٔ خودرا باساس مذهب اهل سنت وجماعت نگاشته است. صاحب جواهرالتوحید درین باب

«چنان کینه وبغض نمیدارد که گوئی او افغانی ومن بیکو نسفیلد ولت هستم (۱) .

بهر صورت وقتیکه شیرعلی بر رقیب خود پیروز شد طاهراً متعرض سید نشده ولی کینهٔ وی را دردل جاداد. سید هم که از ین امر بخوبی آگاه بود افغانستان را بقصد مصر ترک گفت و از راه هند وارد مصر شده ومدت چهل روز آنجا اقامت گزید. استاد شیخ محمد عبده ، درین باره چنین میگوید: «در ان هنگام به از هر رفت و آمد می کرد . شاگردان سوری با وی آمیزش داشتند . در اثر استدعای این شاگردان «شرح الاظهار» (۲) را برایشان درخانهٔ خود تدریس می کرد . . . الخ».

از ین معلوم میشود که سید نزد سوری ها قدر و منزلتی بزرگی داشت که «الاظهار» را از وی فرا می گرفتند . علم نحو و تدریس آن نزد سید کدام اهمیتی نداشت وی میخواست حکمت ، فلسفه و سیاست عالیه را میان همه مردم پخش کند . بعضی دانشمندان از شیخ محمد عبده روایت می کرد که گفته : سید جمال الدین حکمت را به مویدان و شاگردان خود و حتی کسانی هم که استعدادی در حکمت نداشتند درس میگفت و همگی را جذب گفتار خود میکرد من همیشه بروی غبطه میخوردم زیرا من تحت تاثیر وضع مجلس قرار می گیرم تاوقتیکه مجلس آرام و مستعد سخن گفتن نباشد حرف زده نمیتوانم . . الخ

سید در زمان عالی پاشا ـ درحالیکه لباس افغانی (چپن ، پیراهن و دستار بزرگ آشفته) داشت از مصر وارد آستانه شد و در آنجا قدر و منزلتش بالا گرفت بی درنگ زبان گویای خودرا برای اصلاحات کشود .

(۱) Beaconsfield یکی ازوزرا وسیاستمداران مشهور (۱۸۰۴ ـ ۱۸۸۱ م) بود دراوائل بنام دزرائیلی یاد میشد .

(۲) «الاظهار» یک متن مختصر در علم نحو وتالیف «البرکوی» بود که نزد ترکهای عثمانی و کشور های عربی که زیردست ترکها بودند دران شهرت بسزائی داشت .

درحقیقت باید فنا درخلق خدا باشد . ومعنی فنا درخلق خدا بیدار ساختن مردم وآموختن طرق خیروسعادت باوشان میباشد از سخنان وی است که می‌گفت: «در ین کشور جراید سیاسی، علمی‌وادبی چقدر زیاد است . درحالیکه مردم‌آن‌ یک‌جریدهٔ ساده‌وبسیط ضرورت‌دارند که بگوید ، پاهای تان‌را بشوئید ، دستهای تان‌را غسل دهید ، ولباس‌خودرا پاك نگاه‌دارید » .

سید دراثر صراحت گفتار وتجددطلبی درعلم‌دین ودرك معنای زندگی ارادتمندان زیادی‌پیدا کرد ، مشایخ بروی رشك‌می‌بردند آموختن فلسفه‌را کفرمی‌گفتند ومردم عوام‌هم‌هواداران شده‌بودند .

سید در تلاطم سیاست مصر داخل شد مردم را به‌تنظیم حکومت دعوت‌می کرد ، انگلیس راتقبیح وعلناً برآن‌حمله‌می‌نمود.زمامداران درسیده ازوی نفرت داشتند . کلا دستون شخصا بمرد مقالات سید می‌پرداخت سید درسلك ماسونی‌ها درآمد تا فرصت مناسب‌تری‌جهت پیشبرد امورسیاسی برایش‌میسر شده باشد .

توفیق‌پاشا بامرخدیو سیدرا ازمصر اخراج کرد.وی بعد ازمدت هشت سال‌اقامت ، درمصر ، درسال ۱۲۹۶ ه ق از راه سویزعازم هند شد . قونسول‌انگلستان روز رفتن مقدار پول برایش تقدیم کرد تاخرچ‌راه خود نماید.ولی‌سید ازقبول‌پول امتناع ورزیده ودرجواب قونسول انگلیس این‌سخن مشهور خودرا گفت که: شیرهر کجا که‌رود شکارش‌را خواهد یافت » .

سید ازهند بطرف لندن وازآنجا بپاریس‌شتافت. در پاریس شیخ محمدعبده باوی‌یکجا شده وبنا به‌توصیهٔ جمعیت‌عروه‌الوثقی مصری به‌نشرجریدهٔ عروه‌الوثقی « که‌قبلا ازآن‌نام‌بردیم، پرداختند. اما وقتیکه دروازه‌های‌هند ، مصروسودان بروی‌این‌جریده بسته گردید ازنشر متوقف‌شد . سید ازبحث‌افکار وبیانات‌سیاسی باز نایستاد ، درجراید پاریس مقالات‌خودرا به‌نشرمی‌سپرد، درمدت اقامت خود در

میگوید: نبوت اکتسابی نیست بلکه فضل خداوند سبحان است که بهر کس خواهد آنرا نصیب می کند.

بهرصورت پدر من در مقدمهٔ رسالهٔ خود- با به تهمتیکه بسید بسته بودند وی را زیاد تقبیح کرده است البته این کار وی از روی حسن نیت بوده وامیدوارم که مأخوذ نباشد.

چنان برمی آید که واقعهٔ دارالفنون در جمال الدین تأثیری خوبی نکرده ویرا نسبت بعلما بی اعتماد ساخته بود، زمانیکه سید داردوم وارد آستانه شد- امپراطور جاپان از سلطان عبد الحمید درخواست کرد تاهیئتی ازعلمای اسلام راجهت دعوت ونشر دین اسلام بجاپان بفرستد سلطان درین موضوع ازجمال الدین مشوره خواست. سیددر فرستادن علما بجاپان موافقت نکرده گفت: این علما که مسلمانان را ازاسلام گریزان ومتنفر ساخته اند طبعاً کماررا بصورت اولی متنفر خواهند ساخت. نظرمن دربن باره آنست که هدایا و کتب لازم به امپراطور فرستاده شود و بعداً کوشش کنیم علمای راکه صلاً حیث دعوت و تبلیغ راداشته و مردم را از راه معقول با سلام خوانده بتوانند اعزام داریم.»

بالاخره واقعهٔ دارالفنون باعث اخراج سید از آستانه شد و از آنجا به مصر رفت اگرچه قصد اقامت رادرآنجا نداشت ولی ریاض پاشا وی را باقامت درمصر متقاعد ساخت. وماهانه هزار قرش مصری معاش مقرر کرد. چنانکه درباز دید اولش ازمصر علمای مور به شیفتهٔ وی شده بودند علمای مصر هم درین مرتبه سویش شتافتند. فلسفه، حکمت وغیره علوم مختلف ازنزد وی در خانه اش فرا میگرفتند. سید غبار اوهام وخرافات رااز افکار میزدود واطرافیانش رابحقایق اسلام هدایت میکرد وی در بارهٔ توحید می گوید: اگر مردم معنای توحید رادرك کنند ازهیچ کس بجز ازخداوند کمك و استعانت نمی خواهند. در باره تصوف می گوید: من معنای «الفنا فی الله» را که صوفیان می گویند نمی فهمم

سید حین اقامتش در بصره اجازه سفرخواست تا بجزیره العرب برود . حکومت آستانه مانع این سفروی شده ولی بدؤا موافقه کرد بلندن سفر کند اما درامریهٔ تلگرافی که بتعقیب این اجازه به بصره مواصلت کرد نامبرده‌را ازین سفرهم ممانعت کردند تارسیدن این امر سید کارخودرا تمام نموده . آتش انقلاب رادربین ایرانی‌ها وشاه افروخته وبصره را ترک کرده بود .

در بصره کتاب جیمس موریو بنام علی بابا بدست سید افتاد . سید کتاب را که درتوهین واستهزای مردم ایران نوشته شده بود بفارسی ترجمه نموده تقدیم شاگردان و جوانان ایران کرد وازین راه بآنها گوشزد نمود که چگونه بیگانگان درتمسخر آنها می کوشند ، وباید جوانان ایران متوجه این امور بوده دراصلاح حکومت خود سعی ورزند .

بهرصورت سید بعد ازترک بصره درلندن اقامت گزید . در محافل و کلپ‌های انگلستان سخنرانی میکرد مقالات خودرا بامضای «سید» درجریدهٔ «ضیاء الخافقین» بنشر می‌سپرد اغلب گفتارش درتقبیح شاه ووضع اسف بار ایران بود که در روزگار شاه نصیب ایران شده بود . شاه‌نامه‌ای شکایت‌آمیزی درباره وی بسلطان عبدالحمید نوشت . سلطان سفیرخود رستم‌پاشارا بوساطت نزدسید فرستاد که‌وی را بآستانه بیاورد رستم پاشا درین ماموریت ناکام شد ولی شیخ ابوهدی با گسیل کردن نامه‌ای مملو ازحرفهای شیرین وفریبنده توانست که جمال الدین را فریب داده بآستانه بیاورد . سید این باردر مسافرخانه اقامت گزید من بادوستداران و مریدان درآنجا بدیدنش می‌رفتیم . پس گویا وی دوبار وارد آستانه شده است . بار اول سال ۱۲۸۷ هـ ق مطابق ۱۱۷۰ م و مرتبهٔ دوم بعد از ۲۳ سال در سنه ۱۳۱۰ هـ ق مطابق ۱۸۹۲ م ، درآینده حین بحث از گزارشات سید باشاه باین موضوع اشاره خواهیم کرد

سید در ابتدا باابوالهدی دوست ورفیق بود . روزی هردوی

پاریس بارینان (۱) دربارهٔ اسلام وعلم مباحثاتی بعمل آورد . بنا بدرخواست چرچل وسالزبوری که وی را عرض بیان نظریه اش دربارهٔ مهدی سودان دعوت کرده بودند عازم لندن شد و ازآنجا بپاریس بازگشت ازپاریس بادعوت ناصرالدین ، شاه ایران به تهران رفت شاه وی را بوزارت حربیه گماشت . مردم ایران وجودش را گرامی داشته گرویدهٔ افکارش شدند . شاه ازین وضع ترسیده سیاست خودرا درمقابل وی تغییرداد . سید هم به عزم سلطان پی برده به بهانهٔ بیماری اجازهٔ سفرخواست . ازتهران به مسکو وازآنجا به پترسبورگ رفت . سید بهرجائیکه می رفت مردم را بخود جذب می کرد همه مشتاقانه بدورش جمع شده تحت تاثیر افکارش قرار می گرفتند .

درسال ۱۸۸۹ م وقتیکه سرگرم بازدید از نمایشگاه پاریس بود با ناصرالدین شاه ملاقی شد . شاه با سید از راه ملاطفت پیش آمده واطمینانش را نسبت بخود جلب کرد ، از پاریس همرای شاه به تهران بازگشت و دوباره متولی منصب سابق خود شد . در تهران افکار مشروطیت را میان توده پخش می کرد شاه دوباره بوی بدبین شد . سید باجازهٔ شاه بزیارت شاه عبدالعظیم که در بیست کیلومتری تهران واقع است وسردم آن ارادتمند سید بودند رفت ازحرمت وقدسیت آن مکان استفاده کرده مردم را علیه شاه تحریک می کرد وآنها را باصلاحات میخواند . شاه این وضع راتحمل نتوانسته بواسطه قوای نظامی سید را که در بستر بیماری بود بطرف ترکیه تبعید کرد .

سید وارد بصره شد واتفاقاً در آنوقت عبدالحمید افندی رافعی طرابلسی ، قاضی بصره بود . وی روایت می کند که در بصره مقالهٔ مرا که در « بیانات » راجع بسید بعنوان «جمال الدین افغانی است یا ایرانی» نوشته بودم ، بسید داد . دربن باره بعداً بصحبت خواهم پرداخت ،

(۱) Renan (۱۸۲۳ — ۱۸۹۲م) دانشمند ونویسندهٔ مشهور فرانسه . « مترجم»

بدتن کنم» که گویا در ین کلامش کنایةً باقای صیادی (ابوالهدی) که به بلندترین رتبه‌های دولتی رسیده بود اعتراض کرده است.

* * *

بعد از ورودم بآستانه قبل ازینکه باسید افغانی تماس بگیرم چشمم بمرد بیگانه‌ای افتاد که دارای مظهر جذاب، چهرهٔ دلکش بدن گوشتین، قامت تقریباً کوتاه، روی گندم گون، وگونه های کم گوشت بوده موی سیاه و دراز تا نرمهٔ گوش داشت. لباس علمای ترک رابه‌تن می‌کرد جامه‌اش دراز نبود. آشفتگی، دستارش با علمای آستانه فرق داشت — بعداً فهمیدم که وی سید افغانی بوده است میخواستم وی را ز یارت کنم یکی از آشنا یانم که از تجار سوریه بود باملاحظه علاقه می نسبت به سید حکایت کرد که: کسیکه بواز وی ستایش میکنی راجع بوی دریکی ازمحافل آستانه شنیدم که می گفتند: وی به« کاغذ خانه» بسیار رفت وآمد می کند در تفرجگاه کاغذ خانه طایفه‌ای عجر (ترکان ایشان را چنگانه می نامند) در چپری ها زندگی می کنند. همیشه شیخ جمال الدین باآنها نشسته صحبت می کند. من گفتم: البته قصد سید جمال الدین از این نشست و گفتگو بآن مردم مسلی آنها بوده و میخواهد زنگ غم را ازدل آنها بزداید تاجر راسخن من پسند نیفتاد. ودرتقبیح این عمل جمال الدین اصرار می‌ورزید. میگفت: رفت وآمد درین چپری ها ونشستن با اهل آن ازقدر وقیمت وی میکاهد. ولی من در جوابش گفتم که سید افغانی خوی فیلسوفانه دارد از نشست و گفتگو با آنها ضمیرش آرام میشود. نزد آنها میرود که باوشان انعام و بخشش تقدیم دارد. اوهان رااحترام می کند بلکه آرام یابد وبآنها می آموزاند که آنها نیز مانند ثروتمندان، اصحاب عزت وجاه وسلطان ازافراد بشر هستند و برادر آنها میباشند و تفاوتی در میان نیست سید آنها را فراموش نکرده است. افغانستان —وطن سید- در پهلوی هند واقع

شان را دیدم که از درب خانهٔ ابو الهدی میخواستند یکادی نشسته ما بین بروند هریک دیگری را قسم می داد که بطرف راست سوار شود ولی آن دیگر قبول نمیکرد باندازهٔ که آواز قسم آنها را مردم اطراف شان می شنیدند ، اگرچه سید بچنین مسایل تشریفاتی اعتنائی نداشت ولی به مراعات رفیق جدیدش ابوالهدی این عمل را انجام می داد . رفاقت ظاهری آن ها چندان دوام نکرد ، بظاهر جایگزین اخلاق واقعی شده نمیتواند ، طبیعت اصلی هر کدام در مقابل دیگر آشکار شد ، عداوت و بدبینی میان شان بروز کرد حتی که یکدیگر را طعنه وطنز می گفتند ، ابوهدی افغانی را طعنه میداد که مازند رانی است ، استاد من شیخ حسین طرابلسی مولف رسالهٔ حمیدیه حکایت می کند که:

درمجلسی همرای شیخ ابوهدی نشسته بودم . یکی از حاضرین از زبان سید افغانی نقل می کرد که یکی از علما و مستشرقین اروپائی آیات قرآن را حسب موضوعاتش تبویب نموده وآیات متعلق به یهود ، نصاری ، طلاق ، میراث ، حد و دوزح را هر کدام در باب مخصوص خودش وضع کرده است. راوی زیاد کرد که این کار مستشرق اروپائی سید را پسند آمده وآنرا تحسین کرد. استاد من شیخ حسین جسر می گوید ابوالهدی صیادی از شنیدن این خبر برآشفت و گفت این عمل کفراست و پسند آن هم کفر میباشد .

بنده ازجناب بدیع بیک ، مؤید اعظم ، که ازگزارشات روزگار عبدالحمید درآستانه بخوبی آگاه است شنیدم که می گفت : سلطان عبدالحمید سید افغانی را (قاضی عسکر) مقرر کرد. نشان ها و یونیفورم لازم را نزد سید حاضر و او را از امر سلطان خبر کردند . ازوی خواستند تادرجایگاه معین رفته لباس ویونیفورم را به تن کند . سید بقاصدان سلطان گفت که : - به سردارم سلطان بگوئید که بهترین رتبه ها نزد جمال الدین رتبهٔ علم است . بعضی ها اضافه می کنند که سید بقاصدین سلطان گفت : «من نمی خواهم مانند قاطرجامه مزر کش

بخت می بودی آوازهٔ نیکت جهان را پر می کرد. بسیاری از زنان کاخ نشین هستند که ابداً بپای حسن جمال، عقل ذکاوت و شرافت تو نمی رسند. من شدیداً بر جوانی ات افسوس می کنم که چرا در این جای که مردمان اوباش و هرزه رفت و آمد دارند سپری گردد. حتماً این مردمان بی ادب و بی تربیه برتو توهین خواهند کرد حتماً سخنان و پیش آمد ناشایستهٔ اوشان بر اخلاق و کرامتت لطمه ای وارد خواهد آورد. سید همچنان بگفتار خود ادامه میداد که دو شیزه هق هق کنان بگریه در آمد. اشک بر رخسارش جاری شد از مستی فرو افتاد همراهان سید گفتند: ما اینجا آمدیم برای اینکه خوشی و خنده کنیم یا اینکه غمگین گردیم و گریه کنیم؟ گفت: آیا میخواهید که گریهٔ وی را بخنده تبدیل کنم. گفتند: زود باش ا سید بآن دخترک متوجه شده بنای مطایبه و شوخی را گذاشت و مکاهی بیان می کرد تا آنکه دو شیزه دوباره بحالت خنده و مستی آمد.

*　*　*

سید در مسافرخانهٔ که مهمانان دربار خلافت هم در ان بسر می بردند زندگی داشت من اجازهٔ ملاقات گرفته بروی وارد شدم گروهی از فضلا و ادبا نزد ش جمع بودند. سلاوی و ابراهیم ادهم که هردو رعیم ادبای عرب در ترکیه در روزگار عبدالحمید بودند هم حضور داشتند از جمله کسانیکه در ان هنگام نزد سید بیشتر رفت و آمد داشت سیاح مسلمان روس شیخ عبدالرشید ابراهیم بود و سید نسبت بوی توجهی خاصی داشت. هنوز من در جای خود قرار نگرفته بودم که سید با من به صحبت و پرسش آغاز کرد. خود را معرفی و تسیم را بیان کردم و گفتم که نزد شیخ حسین جسر تلمذ کرده ام سید شیخ جسر را توصیف کرده و گفت من رسالهٔ حمیدیهٔ وی را وقتی که در بصره بودم مطالعه کردم ـ استاد من شیخ جسر درین رساله حقانیت و حقیقت دین اسلام را ثابت و در رد منکرین دین اسلام، دهری ها و داروینست ها به تفصیل بحث کرده بود - من از زبان همین استادم

است .سید دررفت وآمدهای مکررش بدهمد نظام طبقاتی و بدبختی آنرا بچشم سر مشاهده کرده است .پس گویا وی با همنشینی با این بیچارگان و بخت برگشتگان میخواهد نظام برادری و انسانیت را بآنها بیان کند آن نظامی که اسلام وپیغمبر اکرم (ص) گفته است (ای مردم پروردگار شما یگانه و پدرتان یکی است) ۰قل فیلسوف مانند عقل تاجر نیست فیلسوف میخواهد در اعماق قلوب مردم راه یابد و با سرار پوشیدهٔ آنها پی ببرد مخصوصا طبقه ازمردم هستند که زندگی وحیات خاصی دارند .دارای افکار عجیب داستان ها و نوادر قصص آنها قلب سید جمال الدین راتسلی می بخشد .و ازخستگی وی که در مبارزهٔ با شاهان مستبد و ظالم ومناقشه با علمای کندذهن متحمل شده میکاهد. قصهٔ رفت وآمد وصحبت سید باعجر بان قصه اش—که ازوی حین اقامتش درقاهره حکایت می کند —میماند کهمی گویند: جمعی از مریدان وشاگردان سید میخواستند خاطر وی راتسلی بخشند وباوی مطایبه کنند گفتند : دو شیزه ای بسیار زیبا ، هوشیار و مؤدب اروپائی در میخانهٔ محلهٔ ازبکیه هست که بادست خود بمردم شراب تقدیم می کند .سید گفت ،بیائید نردش برویم. مشهور است که سید هیچگاه بحرام نزدیک نمیشد و راوی این داستان نیزاز نوشیدن بیر نزد دختر چیزی نگفته با آنکه بعضی از علما نوشیدن بیر را جایز شمرده اند زیرا بیراز شیرهٔ انگور گرفته نشده و اندك آن باعث مستی نمی گردد (چنانچه گفته اند) .

سید اعفانی بادوستان نزد دختر رفتند وی آندختر زیبا را بوسیلهٔ دوستان دیدو جویای اسرارزندگی ومکنونات قلبی وی شد. اندکی بعد گفت آیا میخواهید که این دختر رابگریه آورم .همراهانش در حالیکه ازسخن ویدر تعجب بودند گفتند آری . سید متوجه دختر شد بسخن آغاز کرده گفت من خیلی تاسف می کنم که تو با این حسن وجمال وذکاوت چنین حیاتی بسرمیبری و عمرت بهدر میگذرد تو با این اوصاف خجسته ای که داری باید بهمان اندازه سعید و نیک

دلیل را هم بپذیرم. من در اینجا باید علاوه کنم که قدر وسر آلت روزنامه‌نگار در آن زمان رأی استاد بن جسر را تائید می‌کرد. حتی شیخ ابوخطوه قاضی شرعی بزرگ در مصر در مسئله ازدواج حکمی صادر کرده و فتوای داده بود که روزنامه نگار کفو دختر اشراف نیست. روزنامه‌نگاران مصری از این فتوی قیامت برپا کردند قاضی را محکوم و فتوایش را تقبیح نمودند. بهمه حال اگر چه این عمل قاضی مصری طرف تائید اغلبیت دانشمندان نیست ولی با آنهم برای شیخ جسر دلیلی علیه افغانی شده میتوانست.

شیخ حسر مصلح دقیق و باریک بود ولی با آنهم در طول زندگی محافظه کار و محتاط بود مهمترین چیزیکه من ازوی استفاده کرده ام در دوران جوانی‌ام بوده و میتوانم آنرا ذیلاخلاصه کنم:

از تلمذ نزد پدرم چنین آموخته بودم که همه چیزهائیکه در کتب و نگارشات قدما آمده باید بدون کدام شک و تردید تسلیم شد و آنها را بدون چون و چرا تصدیق کرد اما از استاد جسر آزادی فکر و انتقاد را یاد گرفتم و دانستم نصوص دینی که آنرا بمیراث آموخته ایم همه یکسان نبوده در میان آنها صحیح و غلط، معقول و غیر معقول وجود داشته و امکان دارد که با قرآن و سنت نبوی مطابقت نداشته باشد پس باید بتوجه شد صحیح را از غلط جدا کرد و میتوان در ینمورد دو طریقه را پیش گرفت: ۱ـ در سند روایت و حدیث تحقیق کرد. ۲ ـ صورت امکان و عدم امکان حدیث را باید سنجید.

ابن خلدون هم در کتاب اول مقدمه آنجا که تمدن را شرح می‌دهد چنین می‌گوید: تحقیق یک خبر باساس معرفت طبیعت عمران صورت گرفته میتواند و تمیز اخبار بمعرفت طبایع عمران طریق واثق برای معرفت صدق و کذب است و این روش بر تمیز خبر از طریق تعدیل روات مقدم تر است.

گویا استاد ما شیخ جسر هم نظریات ابن خلدون را بما تشریح می کرد

شنیدم که گفت: هنگام وجود جمال الدین در آستانه همرای وی در مابین در ادارۀ حاجی علی بیک - یکی از یاوران بزرگ - ملاقات کرده و قبل از آن دیگر سید را ندیده است.

بهرصورت افغانی رسالۀ حمیدیه تالیف استادم را ستود اما جریدۀ طرابلس — را که بتازگی (۱۳۱۰ ه ق) به نشر آغاز کرده بود انتقاد کرد. مدیر مسئول این جریده یکی از معززین طرابلس بود میخواست آنرا هر چه بیشتر ترویج دهد، از آن نفع گیرد و حکام را از خود راضی کند. اجازۀ نشر آنرا بواسطه شیخ حسن گرفته بود از ینجهت شیخ حسن در صفحات اول جریده سر مقاله های مطولی در بارۀ دین اخلاق و اجتماع با مضای مستعار می نوشت استادم شیخ حسن حکایت می کند که سید بوی گفت: این چه معنای دارد که جریدۀ شما (طرابلس) کفر و ایمان را بهم جمع کرده. صفحات اول آن مردم را به خیر و فضیلت و مکارم اخلاق تشویق می کند و صفحات دیگر آن از تملق و چاپلوسی و نفاق پر است (افغانی از تملق سخت متنفر بود). استادم روایت می کند که من ظروف و مقتضیات وقت را عذر آوردم و گفتم در کشور ما جریده ای که یک اندازۀ نرمش و با حکام مجامله نداشته باشد دوام کرده نمیتواند مدیر جریده هم روی این ملحوظ باین سیاست دست زده اما افغانی معذرت مرا نپذیرفت.

استادم می گوید: من از افغانی خواهش کردم با آواز نرم تر با من صحبت کند تا مردم ما بین نفهمند که من روزنامه نگار هستم. افغانی بر آشفت و گفت: چرا از روزنامه نگاری ننگ داری؟ روزنامه نگاری شغل شریفی است من خودم هم روزنامه نگار بودم و در پاریس جریده نشر می کردم (مقصدش عروة الوثقی بود) شیخ حسن می گوید: من اختلاف را دلیل آورده گفتم: اشخاصیکه مثل من بعلم دین اشتغال دارند روزنامه نگاری قدر شان را در نظر مردم می کاهد. وطبعاً افغانی این

وی صورت نگرفت .

ورود دیگر سید بلندن جهت مبارزه با ناصرالدین شاه بود که وی را از شاه عبدالعظیم - هنگام بیماری اش - به ترک تبعید نموده بود. سید در لندن علناً و بصراحت در تقبیح شاه سخن می گفت و معایب وی را آشکارا بمردم برمی شمرد بسیار سعی می کرد که نفرت انگلستان را علیه شاه برانگیزد می گفت: شاه در ظلم و جور بر مردم افراط و طغیان می کند. اولیا و اشراف را تحقیر می نماید - کرسی وزارات را بجوانان نادانی سپرده که ایران را بخرابی سوق می دهند و البته شاه همه ای این کارها را باستناد انگلستان انجام می دهد . اگر انگلستان وی را در این کارهای ناپسندش تائید نکند و عدم پشتیبانی خود را از وی اعلام دارد - شاه دیگر براین کارها جرئت نکرده ، ایران از بربادی خواهد رهید و امنیت در آن برقرار خواهد شد سید پیوسته می کوشید که ، در وقت اقامتش در لندن ، قهر و غضب انگلستان را علیه شاه و وزیر جوان او برانگیزد . این آرزوی خود را بواسطهٔ نشر مقالات در جرائد و سخنرانی در کنفرانسها برورده ساخت تا جائیکه انگلستان از شاه متنفر شد و از قدر و منزلتش نزد مردم انگلیس کاست

شاه از همگی فعالیت های سید آگاه و سخت ناراحت بود میخواست بهرطریق که میشود از شر سید رهائی یابد . نامه ای همدست سفیر خود سید فرستاده و از سفیر خواست که با سید از در لطف و نوازش پیش آید و بجدش مصطفی (ص) وی را قسم دهد که از مبارزه علیه شاه و بدگوئی وی دست بردارد . و درمقابل هرچه که سید بخواهد برایش تقدیم دارد . وقتیکه سفیر خواهش شاه را بوی عرض کرد سید گفت : « من دیگرچیزی نمیخواهم . فقط میخواهم شکم شاه را پاره کنند . روحش را بکشند ، ودر قبرش بگذارند »

من همگی این داستانهای « را که فوقاً بیان کردم » از زبان گویای خود استادم افغانی شنیده ام . وی بسیار فصیح وخوش بیان بود از سخنر

وهم ازوی دقت وباریک بینی را آموختیم و دانستیم که نباید هر معقول وغیرمعقول را بدون سنجش پذیرفت باید همه را بمیزان قرآن و سنت و طبیعت عمران سنجید (الله الذی انزل الکتاب بالحق والمیزان)

اما پدرم که تربیت یافتهٔ ازهر بود بمن اجازهٔ این طرز تفکر را نمی داد .تماس ها واتصالات با سید افغانی و تعمق در فلسفهٔ وی مرحلهٔ سوم فکری را بروبم گشود .دربن مرحله آموختم که باید اول ازهمه در فهم ودرک صحیح نصوص دین در پرتو قواعد لغت و بلاغت سعی و از مطابقت متن واحکام قرآن با کتاب و سنت اطمینان حاصل کرد .بعد از آن دربیان و شرح آن حکم موافق فهم خود — ولو که مخالف نظریهٔ دیگران هم باشد — جرات بخرچ داد .

این طرز تفکر را در مرحلهٔ اول از گفتار و مقالات سید افغانی از عروة الوثقی اقتباس و بعدا در مرحلهٔ دوم از نوشته های وی وشاگردش محمد عبده فرا گرفتم

بهمه حال اساس اصلاحات دینی عبارت از فهم ودرک درست وتعبیر نصوص دین باسناد و قواعد زبان و بلاغت بوده و باید در پخش احکام صحیح و معقول دین بین مردم جرأت بخرچ داد و بصراحت احکام صحیح را به مردم بدون ترس تبلیغ نمود .واحکام باطلی را که بعدا داخل این احکام شده کنار گذاشت .

سید افغانی بنا به گفته خودش سه بار بلندن سفر کرده است از جمله وقتی که بعزم سفرپاریس از آنجا می گذشت پانزده روز درآنجا توقف کرده حکومت انگلستان میخواست وی را در ضمن هیئتیکه بسودان جهت خاموش کردن شورش محمد احمد که خود را مهدی میخواند و انگلیس ها را سخت بیمناک ساخته بود بفرستند سید می گوید که من ازین اقدام انگلیس بسیار خوش شدم و گفتم خوب است که فرصت برایم میسر شود تا بسودانی ها از نزدیک ملاقات کرده و دربارهٔ آزادی مصر وخود سودان بآنها صحبت کنم . ولی تسبب درگذشت مهدی سفر

مرآن مردم با دستار سبز می‌دیدند یکشخص مقدس و از درویشان هند گمان می‌کردند و فکر می‌نمودند که عیدان هستم و اسرار آینده را خبر می‌دهم . (سید می‌گوید)پس آنوقت فکر کردم که موضوع یک مسئله حسابی خواهد بود . زیرا اگر کشتی غرق شود هیچ یک از آن مردم مرا نخواهد دید و اگر از غرق نجات یابد پاکی و قداست خواهد سود روزی فکاهی زیر را آزوی شنیدم که بما حکایت می‌کرد : دو رفیق یکی بدیگرش نصیحت می‌کردکی: برادر چرا نماز نمی‌خوانی . نماز فلان قدر ، ثواب دارد . و قدر و منزلت نماز گزار چنین و چنان است اگر تو چهل روز نماز بخوانی دیگر هرگز ممکن نخواهد بود که نماز را ترک کنی. رفیقش در جواب: اگر تو هم نماز را چهل روز ترک کنی دیگر هرگز ممکن نخواهد بود که نماز بخوانی هم نشینان وی از شنیدن فکاهی خندیدند .

سید وقتی برای ما حکایت می‌کرد که : حکومت امریکا سفیری به چین فرستاد سفیر مذکور میخواست از راه هند وارد چین شود . ولی مدتی در هند اقامت گزید . در اثر نشست و برخاست وصحبت با مسلمانان قلبش باسلام گرائید و مسلمان شد . میخواست اسلام را میان مردم امریکا هم پخش کند .

سفیر امریکا از قدر و منزلیکه سید افغانی در آستانه داشت خبر شده نامه‌ای به شهزاده فاضل پاشای مصری فرستاد و وی را از عزم خود آگاه ساخت . در داخل پاکت ضمیمهٔ نامهٔ فاضل پاشا نامهٔ دیگری بسید جمال الدین نوشته بعد از شرح برنامه‌اش از سید خواسته بود که خود را همراه وی آمادهٔ سفر امریکا کند

نامهٔ سوم هم بجمعیت اسلامی در لیورپول انگلیس داشته آن جمعیت را هم از قصد خود مطلع ساخت . رئیس جمعیت اسلامی مذکور ، عبدالله ولیم ، نامه‌ای به فاضل پاشا ، ضمیمهٔ آن نامهٔ دیگری بسید فرستاده سید را باین سفر تشویق کرد . وی از سید خواست اول لیورپول برود تا هیئت اسلامی از علمای با کفایت بریاست وی ترتیب دهد .

فاضل پاشا همهٔ این نامه‌ها را بسلطان عبدالحمید تقدیم داشته از وی

انی‌مانده نمی‌شد سوال هیچ کس را بی‌جواب نمی‌گذاشت . در امور شوخی‌ومطایبه هم‌مانند بستانی بود که هیچوقت بلبلانش‌از نغمه سرائی خاموش نمی‌شدند و بوی‌دلکش گلهایش بهرسو پخش می‌شد .

قبل‌ازینکه باسید افغانی ملاقات کنم . فکرمی‌کردم که‌وی‌مانند کسانیکه‌خودرا فیلسوف میخوانند ترشروی ، کم حرف‌وخاموش‌بوده بسوالات‌مردم جواب‌کوتاه وغامض‌خواهدگفت . سخنان ونوشته‌های غامض‌داشته‌معنی و مفهوم کلامش‌فهمیده نخواهد شد . اما فیلسوف‌ما افغانی‌چنین‌نبود وی‌دارای‌چهرهٔ‌تابناك‌پیشانی‌کشاده ، چشمان‌براق بود . وقتی‌که نکته‌ای ازهمنشینانش می‌شنید تبسم‌لطیفی‌برلبانش‌نقش می‌بست . مریدان وشاگردانش وی‌رادوست داشتند . مردم را بخود جذب‌می‌کرد . ، ازین جهت شهرتش بین‌مردم پخش‌گردید .

استادعباس‌محمود العقادحکایت می‌کند که‌یک‌نفر معبرخواب‌سعد زغلول‌پاشا را بشارت‌داد که‌حزب وفد(۱) در انتخابات پارلمانی کامیاب خواهد شد . سعدزغلول‌گفت این‌مبشر،ار پیشگوئی‌اش کدام نفعی نخواهدکرد . اگروفدی های‌ناکام شدند کسی ازما وی‌را دیده نخواهیم‌توانست‌واگر ، بالفرض ، کامیاب شدیم دراینصورت دردمان‌آمده مزدگانی‌وانعام خواهدخواست . سعدزغلول دوام‌داده می‌افزاید : سید جمال‌الدین افغانی‌حکایت می‌کرد که وقتی‌باجمعی ازمردم در کشتی سفر داشت‌ازقضا دریا توفانی شدزنان ، اطفال و کم‌دلان‌صدای لابه‌وداد فریادراگذاشتند ، سیدافغانی می‌گفت که چون‌اضطراب‌وپریشانی‌آن‌گروه رادیدم بطرف شان شتافتم‌و گفتم که این کشتی هرگز درمعرض‌غرق نخواهد شد‌سخنان خودرا باقسم وسوگند تائیدمی‌کردم‌وی‌یعنی‌سیدجمال‌الدین ،می‌گوید بعد ازآن واقعه‌وقتی

---

(۱) الوفد یکی ازاحزاب سیاسی‌در مصر بوده ودر — ۱۹۲۳ — تاسیس شده‌زعیم آن‌سعد زغلول پاشابود . بعد از اعلان جمهوریت در مصر (۱۹۵۲ م)منحل شد« مترجم »

دوشنبه بیا این کار چند دفعه تکرار شد. به حاجی علی بیک (سریاور) گفتم که دیگر نخواهم آمد. وی می افزاید: بهرصورت با سلطان ملاقات کردم. چون دوشنبه اردبین بوده و در نشر آن می کوشید وی را ستودم. گفتگوی ما – در مورد سفرش با به طلب سفیر قبل الذکر به امریکا – به درازا کشید عنقریب این سفرصورت می گرفت ولی سلطان از آن پشیمان شد و گفت بهتر است تراجعت حل و فصل بعضیم مسائل و مصالح عالیهٔ دولت باروپا اعزام داریم اما بالاخره از همهٔ آنها صرف نظر کرد و سید گفت چون بی وطن هستی میخواهم آستانه را برایت وطن سازم.

واقعاً چنانکه پیشتر یادآور شدیم سلطان ازسید هراس داشت و از عظمت و صولت وی می ترسید. البته برای وی بهتر آن بود که سید در قفس محبوس باشد اما اینکه سلطان میخواست آستانه وطن سید باشد در نزد سید کدام مفهومی نداشت زیرا هرقدر پهنای کشور اسلامی زیادو وساحهٔ آن گسترده باشد. هرده و هر قریهٔ آن. وطن هرفرد. مسلمان خواهد بود. مردم آن دیار برادر وحکومت آن مسلمان گفته مسلمان در همهٔ امور بآنها همنوا است حق دارد در سیاست آن منطقه دست بزند و با نقاد از زمامداران قیام کند مردم را بامر معروف و نهی منکر دعوت کند.

جمال الدین نیزچنین بود در افغانستان افغان، در ایران ایرانی، در هندوستان هندی، در حجاز حجازی، در مصرمصری و در ترکیه ترک بود وقتیکه وی را از وطنش سوال میکردند جواب میداد: چون مسلمانان امروز بی وطن هستند من هم وطنی ندارم. البته قصد سید آن بوده که چون بیگانگان برمسلمانان مسلط هستند پس آنها در وطن خود غریب و مسافر گمنه میشوند.

واقعاً استاد من افغانی در زندگی خود و سیاحت ها یش در دولت های اسلامی رمز وحدت کشورهای اسلامی بود بزرگترین هدف وی بنای یک کشور بزرگ اسلامی بود تا همه ملل اسلام درزیر پرچم جمع شوند، ولی متأسفانه هیچیک از مریدانش جزمحمد عبده راه وی را پیموده

درباره مشورهخواست. اما سلطان عبدالحمید مانع این سفر شد «تا مبادا گوهراز صدف جدیدش خارج شود.» خوب یادم نیست که آیا این عبارت (مبادا گوهر ازصدف جدید خارج شود) را سید گفته یا خودم آنرا ساختم بهرصورت گوهرعبارت از جمال الدین وصدف جدیدعبارت ازآستانه است که سلطان سید را بآنجا خوانده وجای داده بود تا دوستی شاه ایران را — چنانچه که قبلا یادآور شدیم — ازحملات وی آرام سازد. چگونه سلطان سید را اجازه سفرمی دهد درحالیکه او میداند که سید در امریکا احوال آستانه و گزارشات عصر ما بین را نشرخواهد کرد. البته این همه برای سلطان ناخوش آیند خواهد بود — انسان از واقعهٔ دیگرپند میگیرد .

عبدالله ندیم مصری دعوت سید را از طرف سلطان از جملهٔ افتخارات و اعمال پسندیده سلطان میداند وی می نویسد : — سید در کشور های مختلف سیاحت پرداخت با مردم در آمیخت به مطالعهٔ تاریخ گذشته، حاضرو معقولات همت گماشت، در میان فضلا واقران خود طاق بود... همه ای اینها باعث شدند تا مولای ما خلیفهٔ بزرگ وی را بآستانه دعوت کند و شامل علمای خاص دربار نماید... تجربه سیاست وذوقت که از فضائل وخصائل حمیدهٔ — سید بزرگ بود وی را قابل همنشینی با شاهان گردانید . عبدالله ولیم انگلستانی در آن روزگار بدین اسلام مشرف شده و جمعیت اسلامی را در انگلستان تاسیس کرده بود. از سید راجع بوی سوال شد که آیا او را دیده و نظرش درباره وی چگونه است ؟ سید ولیم را ستود و گفت : وی در کارش موفق است . افزود : وقتیکه در لندن بودم مذکور نامه ای برایم فرستاده مرا به لیور پول دعوت کرد. منهم کوشش کردم تا بدعوتش پاسخ دهم ولی چون سلطان مرا بآستانه خواست نتوانستم به لیور پول بروم .

سید روایت می کند که روزی اجازه خواستم تا بملاقات سلطان بروم روز پنجشنبه برای ملاقاتم تعین گردید. چون پنجشنبه آمدم گفتند :

داشت . از سفرحجاز بازگشتهٔ عازم وطنش افغانستان بود بهرصورت مرزا سید راتوهین کرده‌و سخنانش را بحقارت ردمی کرد ، روزی سید بروی خشمگین شده‌گفت دیگر بمنزل من میا! امامرزا بسخن سید اعتنائی نکرده پیوسته نزدوی رفته همرایش بمناقشه می‌پرداخت وکلمات ناشایسته ای درمقابل سیداستعمال می کرد سید گروهی‌از جوانان‌شجاع افغان راجمع وهمه‌را باچوب مجهز ساخت تا اگربار دیگر چنین معامله ای‌ازوی سرزند حسب‌اشاره سیداقدام کنند، باز هم وقتیکه مرزا نزدسیدآمد همان سخنان توهین آمیزبسید می‌گفت واقوال سید رارد می‌کرد. سید حوصله‌اش سررفته با سیلی برروی مرزا باقر کوبید مردان سید هم که منتظرفرصت بود ند بروی ریختند .وی‌را بروی، حوالانیده باچوب‌زدند تااینکه‌خون از بینی‌و دهانش جاری‌شد .وی‌زاری می کرد و اجداد سید (پیغمبر (ص) و حسین (رض) راشفیع می آورد تاازوی دست بردارند وقتی‌سید ازوی دست کشید خودرا کشان کشان به‌انگلیس هارسانیده‌قضیه‌را برایشان بیان کرد. انگلیس ها نیزاورا ملامت کردند و گفتند تو خودت مسئول هستی چون ازدین اوشان برآمده ای چرا با آنها مجادله ومباحثه می کنی؟

سیدمردان افغانی خودرا امر داده بود که هرگاه مرزا باقررا درقریه‌خود ببیند وی را بقتل رسانند . روزی مرزا رابدروازهٔ یکی‌از کشیش‌ها دیدند،بدروازه خانه شتافته خواستند درون خانه درآیند امادروازه رابسته بودند،آتش حاضر کرده میخواستند خانه را بآتش کشند اما کشیش ازخانه برآمده بنای‌زاری وتضرع را گذاشت و بانجیل قسم‌خورد که دیگرمرزا رانمی گذارد بخانه اش داخل شود .

بعد از گذشت ایام هنگامیکه سیددرپاریس بود گاه‌گاهی ازمرزا حال‌پرسان می کرد ولی‌هیچکس ازوی‌خبری نداشت... روزی سید

نتوانستند و محمد عبده این امر را قبل از وقت دانسته به تحقق آن امید وار نبود. وقتیکه همراه جمال الدین در پاریس بود بسید پیشنهاد کرد که از روزنامه نگاری دست کشد و از سیاست دوری جوید. و گفت بهتر آنست که در مدارس تعلیمی به تدریس بپردازد ولی جمال الدین در جواب وی گفت: خاموش باش تو هم کم دل هستی. گویا متنبی هم وقتیکه این شعر را انشاد میکرد بسید عصبناک بود:

«من بچیزی— بزرگی— می‌اندیشم اما روزگار مرا از همه شهر و دیار تبعید می‌کند. هرقدر هدف بزرگتر بود مددگار کمتر می‌شود.»

ای کاش افغانی امروز زنده می‌بود تا اتحادیهٔ عرب را که مساعی زعمای آن تاسیس و فی الجمله وحدتی که سید می‌خواست در آن اعمال شده بچشم و سر می‌دید. البته در وحدت و نیرومندی اعراب نیرومندی همه کشور های مسلمان مضمر است. خصوصاً وقتیکه مردان زمامدار آن آن متفق بوده و در کار خود اخلاص داشته باشند و بجمله نامه‌های آن آن اتحادیه را برونق مقتضیات عصر تطبیق کنند.

وقتی در مجلسی که سید افغانی هم حضور داشت یادی از میرزا باقر بمیان آمد سید را راجع بوی سوال کردند. سید سوانح میرزا باقر را چنین بیان کرده گفت: میرزا باقر وقتیکه خورد بود در هند در مکتب انگلیسی درس می‌خواند به نصرانیت گرائید و او را میرزا یوحنا می‌نامیدند. پسان‌ها بحیث ترجمان یکی از صاحب منصبان اردوی انگلیس مقرر شد. سید جمال الدین روایت میکند که وی را در بندر بو شهر ایران—وقتیکه قوای انگلیس ایران را اشغال کرده بودند دیده و همرایش ملاقات کرده است.

میرزا باقر بزبان فارسی و انگلیسی شعر می‌سرود و زبان عربی را هم می‌فهمید در اشعار خود مولف رسالهٔ (حمیدیه) را هجو می‌کرد ولی مسلمانان بوشهر از ترس انگلیس متعرض وی شده نمی‌توانستند. وی گاه گاهی نزد سید رفت و آمد می‌کرد ولی نسبت حرف‌های پوچ و بی معنایش سید از وی متنفر بود و از صحبتش دوری می‌جست. درین هنگام سید بیست سال

بمردانی زیاد مانند وی ضرورت داریم. وقتی مردم شیخ محمد عبده را می‌گفتند که در میان مسلمانان مانند تو دیگر کس پیدا نخواهد شد، وی افسوس می‌کرد و می‌گفت این سخن شما قلبم را آزرده می سازد من متوقعم که در میان مسلمانان مردانی بهتر از من پیدا شوند که مصالح مسلمانان را فراهم ساخته از حقوق شان دفاع کنند و نیروی خدمت بیشتری وابه مردم داشته باشند.

این گفته محمدعبده گفته فخرواری را بیاد می‌آورد که می‌گوید: وقتی در منبری خطبه می‌خواند وتبلیغ می‌کرد، در اثنای خطبه سر خود را پائین انداخته مدتی درنگ کرد. بعد سرخود را بالا نموده درحالیکه بریش خود دست می‌کشید این شعر را می خواند: «در شهر هیچ کس نماند است من رئیس بدون سرو وس هد م البته این هم خود از جمله بلیات است»

* * *

دریکی ازمجالس شنیدم که سید می‌گفت: مردم اروپا همه ادیان را مقایسه و مقارنه کرده پذیرش دینی اسلام را برخود سهل تر یافته اند. بناءً اگر اسلام بصورت درست با وشان تبلیغ و نهانده شود آنرا خواهند پذیرفت ولی باآنهم مردم امریکا نسبت باروپائیان آسان تر بدین اسلام خواهند گرائید زیرا در میان مسلمانان و امریکائی ها کدام حقد وکینه مانند کینه که میان اروپائیان و مسلمانان هست وجود ندارد.

سید می گوید: بزرگترین وسیله جهت جلب توجه فرنگی ها باسلام قرآن است قرآن بزبان حال فرنگی ها را باسلام می‌خواند ولی وقتیکه آنها حال فلاکت بار مسلمانان را می بینند از قبول اسلام امتناع می ورزند. وی می‌افزاید: اگر بخواهیم که دیگران را باسلام بخوانیم و برای اینکه آنها اسلام را بپذیرند باید با دلیل و برهان باآنها ثابت کنیم که ما مسلمان کامل نیستیم و تعلیمات عالیهٔ اسلام را بصورت همه جانبه بکار نه بسته ایم.

نامه‌ای دریافت داشت وقتی نامه‌را گشوده دید بامضای میرزا باقراست و نامه خودرا بدرود و سلام به پیغمبر اسلام آغاز کرده... بعدها با هم ملاقات و آشتی کردند سید گاهی وی‌را به ترجمانی همراهی شیخ محمد عبده بپاریس می‌فرستاد . روزی محمد عبده جهت مذاکره با سیاستمداران فرانسه پیرامون مالیه مصر بپاریس رفت در اثنای مذاکره وقتیکه میرزا باقر سخنان او شان را ترجمه می نمود به مسائل اسلامی متعرض می‌شد و بشرح مزایای اسلام می پرداخت ، این کار همیشه عادت وی شده بود ، شیخ محمد عبده چند بار بوی گفت : دعوت وتبلیغ را بوقت وجای دیگر بگذارد فعلا موضوع بحث ما مسائل متعلق بمالیه مصراست اما میرزا ، بسخن وی گوش فرا نمی داد وسر گرم کار خود بود .

میرزا همواره مردم‌را بدین اسلام دعوت می نمود ، پوستر های تبلیغی چاپ کرده بدروازه کلیسا ها استاد می‌شد و پوستر های دعوت خودرا بمردمیکه بکلیسا می‌آمدند ویا ازآن خارج می‌شدند توزیع می کرد

وقتی یکی از ایرانی‌ها قصیده‌ای درمدح ملکه انگلیس ، و کتوریا سروده بمیرزا باقرداد تاآنرا بانگلیس ترجمه کند ، میرزا باقر قصیده را بشعر انگلیسی ترجمه کرد . انگلیس ها مبلغ پنجصد پوند به میرزا باقرانعام دادند ولی میرزا باقراز قبول آن امتناع ورزیده گفت : من از شما چیزی نمی خواهم بجزآنکه ازمصر بیرون روید و از آن یکلی دست بکشید .

می گویند میرزا باقرسخت فقیر و ناتوان بود حتی مالک قوت روزانه اش نبود مر حوم ایام آخرزندگی اش‌را ، مانند یارانش سید افغانی و محمد عبده ، در نشردین اسلام ومزایای آن بسرآورد . ازاسلام دفاع می کرد مردم‌را بآن دعوت می‌نمود و به مقایسه بین دین اسلام و ادیان دیگرمی‌پرداخت (من گزارشات مربوطه به میرزاباقر رااز زبان سید جمال الدین شنیدم) .

ما آرزومندیم که درمیان ما سید جمال الدین ها قیام کنند و

بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون » .

ما چرو بحث‌های لفظی بقرآن بستیم و احکامی برآن افزودیم که هرگز به نفع بشریت نیست و ابداً وسیلهٔ هدایت مردم شده نمیتوانند شرحها وتفسیرهای برآن اضافه کرده ایم که غیر از یکه تعجب مردم را برانگیزد دیگر فائده‌ای ندارد . آیا چه حاجت است که ما باین قول خداوند که می گوید : « وجئی یومئذ بجهنم » یعنی « روز یکه دوزخ آورده شود » اضافه کنیم که « دوزخ با هفتاد هزار لگام آورده ، حاضر ، میشود هر لگام آن بدست هفتاد هزار فرشته مهیا شد . » ؟! این چنین زیادگی‌ها غیر از فساد دین و تزلزل عقیده فایده‌ای نخواهد داشت .

چنانکه قبلاً یادآور شدیم ، فرق و تمیز نصوص و احکام صحیح دینی از احکام جعلی و دخیل و جرأت تبلیغ نصوص صحیح ، قاعدهٔ نخستین اصلاحات دین را تشکیل می دهد . اما قاعدهٔ دوم اصلاحات دینی عبارت از اعتماد بقرآن میباشد البته در نظر استادم افغانی هرچه که موافق قرآن باشد از قرآن هست مثلا حدیث متواتر از حیث اثبات حکم و یا اجماع مسلمین برامری مطابق احکام قرآن . وخصوصاً افعال پیغمبر (ص) از ین جمله بوده و در حقیقت تطبیق آن تطبیق قرآن هست . پس باین حساب تواتر ، اجماع مسلمین و افعال پیغمبر (ص) در مفهوم (قرآن یگانه) شامل میشود .

تنها قرآن وسیلهٔ هدایت وارشاد مردم شده میتواند . اما آنچه را که از افکار ، آراء اجتهادات و استنتاجات برآن متراکم شده نباید بحیث وحی بشماریم ، بلکه باید آنرا فقط یکنظر دانسته یکجا با قرآن آن را به مردم تبلیغ نکنیم زیرا در ینصورت بجز ضیاع وقت چیزی نصیب ما نخواهد شد . آیا ما مکلف نیستیم مردم را باسلام دعوت کنیم و ملت‌ها را بآن بخوانیم؟ آیا دعوت و تبلیغ از مردم بدون ترجمهٔ تعلیمات اسلامی بزبان آن مردم امکان پذیر است ؟ اگر ما بخواهیم مردم برازیل را باسلام دعوت کنیم آیا حقیقت وجوهر اسلام را از لا بلای گفتار علمای اسلام و آراء مختلفهٔ او شان درک کرده خواهند توانست ؟!

سید مزایای قرآن وتعلیمات عالیه آنرا بشرح و بسط بیان می کرد می گفت: اولین چیز یکه قرآن بما ارائه کرد آن بود تا بکنه حقایق با سلوب فلسفی پی ببریم. قرآن با ذکر ادات پرسش (چرا و بچه سبب ...) حس کنجکاوی مردم را برمی انگیزد و آنها را مکلف می سازد تا بآن سوال ها جواب معقول گویند که البته فلسفه جزاین چیزی نیست.

وی می گوید که ازمزایای دیگر قرآن هست که عرب قبل از نزول آن چنان زندگی برهم و درهمی داشتند که بیشمار و فراوان بود. ولی مزایای اسلامی بعد از گذشت یک و نیم قرن جهان را گرفته در علم، فلسفه، صنعت، تجارت وسیاست ازهمه ملل جهان پیشی جستند. البته سبب این ترقی شگرف بجز قرآن چیزی نبوده است. چنانچه در گذشته قرآن، یگانه، سبب هدایت وجلب مردم بدین اسلام بود در عصر کنونی هم ازعهدهٔ هدایت مردم واتحاد ملل بخوبی برخواهد آمد.

وقتی سخن سید با ینجا رسید آه کشید وی گفت: آری قصور از ما ومسئولیت بردوش ماست. ما بمعنی وبروح ارشادات ومعانی قرآن عمل نکردیم بلکه فقط با لفاظ قرآن و با عراب آن مشغول شدیم گویا درآستانهٔ قرآن درنگ کرده و بصحرایش قدم نگذ اشتیم.

دراینجا نظرعمیقی برگفتهٔ استاد ما افغانی می اندازیم. سید می گوید «یگانه قرآن» و این اشاره بر آن دارد که در مراحل اولیهٔ اسلام مسلمانان، مردم جهان را بواسطه یگانه قرآن هدایت ورهبری می کردند. چرا امروز باموجودیت همین قرآن بشریت را رهبری کرده نمیتوانند وحتی از هدایت خود عاجزند. آیا بسیار شگفت آور نیست؟

سید افغانی مارا متوجه می سازد که در قلوب ودست های ما امروز قرآن تنها ومجرد، نیست تا تطبیق آن برای ما آسان باشد وبسهولت بتوانیم آنرا بدیگران تبلیغ کنیم. نشرو تبلیغ قرآن از بزرگترین آمال افغانی بود و برای هرکسی که قدرت دعوت وتبشیر را داشت این قول خداوند «ج» می خواند: «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون

مطابه و جدیت متنافی هستند .

ما خبر داشتیم که سلطان عبدالحمید میخواست یکی از کنیزان قصررا بسید ازدواج کند و قصری با همه اثاثیه در تصرفش بگذارد. البته سلطان چندان پروای ازدواج جمال الدین را نداشت ولی میخواست وی‌را با ازدواج پای بند کند تا بدین ترتیب تحت مراقبت جاسوسانش قرار داشته با دوستش ناصرالدین شاه ازشروی در امان باشد. ولی سلطان بدین هدفش رسیده نتوانست و بالاخره ناصرالدین شاه بدست یکی ازهواخواهان سید جمال الدین بقتل رسید.

سید افغانی راجع به دلیل جوهر فرد- جزءلا یتجزی -گفت اگر یک جسم کاملا کروی را بالای جسم کاملا مسطح بگذاریم جسم کروی بالای جسم مسطح فقط برجوهر فرد -لا یتجزی قرار می گیرد و اگر بالای جزء لا یتجزی قرار نگیرد این دوجسم کاملا یکی کروی ودیگر مسطح نیستند سید راجع به جوهر فرد و جزء دیموقراطی (۱) وفرق میان آنها به تفصیل سخن گفت ...

سید افغانی درمورد پیروی فلاسفهٔ اسلام از فلسفهٔ یونان می گوید: اصلاً علمای قدیم یونان بوحدت الوجود معتقد بودند . این عقیده باعراب منتقل شد که کتب یونانی راترجمه می کردند. این عقیده میان اعراب قسم لاشعوری داخل شده است»

سید افغانی فلاسفهٔ یونان رادوست داشت و هر که از اوشان صحبت می کرد می‌پسندید ودر اینکه فلاسفهٔ اسلام از آنها پیروی کردند خوش بین بود. رینان درین باره می گوید : « من وقتیکه با جمال الدین افغانی صحبت می کنم فکر میکنم که با ابن سینا وبا ابن رشد صحبت دارم».

علامه سلیمان بستانی روایت می کند که: سید افغانی را گفتم که من مصروف ترجمهٔ «الیاذه» هستم سید گفت : « من از ین کار ت بسیار

(۱) منسوب به فیلسوف ذیموقراطیس که بحیس جزء قایل بود.

باید برفهرست کتب دینی نظرانداخته به بینیم که کدام یک از موضوعات آن قابل تبلیغ بوده وتطبیق آن امکان‌پذیر هست . و کدام موضوع قابل تبلیغ نبوده وتطبیق آن ممکن نیست . پس از آنچه که قابل دعوت و تبلیغ نبوده وتطبیق آن ممکن نیست صرف‌نظر کنیم ، در نظر سید افغانی آنچه که قابل دعوت وتطبیق هست ، فقط قرآن ، میباشد. چنانچه درآخرین رسالهٔ خود که در ابطال نظریهٔ دهری ها نوشته چنین می‌گوید : « بدون تردید دین یگانه سبب سعادت انسان هست اگر دین براساس امرحقیقی و بی‌شایبهٔ خداوند استوار باشد و پندار باطل جهال برآن نیامیخته باشد هرآئینه پیروان خود را باوج کمال معنوی ومادی می‌رساند » .

سید تعلیمات اسلام را به درخت تشبیه کرده می‌گوید : اگر درخت نموی زیاد کند ، شاخ و برگ آن زیاد وانبوه شود ، میوهٔ آن کم خواهد شد ، اگر باغبان زرنگ باشد آنرا شاخه بری نموده صاف می‌کند و شاخچه‌های اضافی آن‌را نابود می‌نماید تا غذای که درخت دریافت می‌دارد بمصرف شاخه های اصلی‌اش رسیده باشد و البته درینصورت درخت میوهٔ مطلوب را بارخواهد آورد .

پس هم چنین مصلحین هم باید توجه‌ودقت خود را بدانستن جوهر قرآن منحصرسازند و حیات پیغمبر (ص) را که تفسیرعملی قرآن بوده درک کنند شعورمردم را بیدارساخته و باساس تعلیمات مقدس قرآن آنها را هدایت نمایند . امروز ملت ها همه بیشتر اوقات خود را مصروف زندگی و حیات مادی می‌کنند و به ثقافت دین وتعلیمات روحی توجهی بسیار اندکی دارند . ما ازین فرصت کم باید استفادهٔ اعظمی نموده بنام خدا درخدمت قرآن کمر بندیم .

این سخنان سید افغانی دردو حیه‌اش اثرانفعال وتأثررا بجا گذاشت یارانش خواستند با مطایبه و شوخی افکاروی را اندکی آرام سازند یکی از حاضرین از سبب عدم ازدواج سید سوال کرد و دیگری هم راجع به جوهرفرد ــ نقطه ــ ازوی استفسار نمود که البته هردو سوال ازحیث

سید در مسئلهٔ ازدواج شیخ علیش را مثال آورده است. چنانکه قبلا ذکر کردیم شیخ علیش همواره بر سید افغانی و شاگردانش خشمگین بود و آنها را نمی گذاشت فلسفه خودرا درساحهٔ ازهر پخش کند ولی با آنهم سید افغانی قهرو عصب شیخ مذکور را با سینهٔ فراخ تحمل می کرد وازوی متأثر نمی‌شد گویا این تعصب وتشدد شیخ با در نظرداشت شرایط وتربیهٔ وی یک چیز تعجب آور نبود شاید برای امثال وی تسامح ومساهله با جدید آورانی مانند سید تعجب آورتر باشد.

بهر صورت چیزیکه سید افغانی ازان سخت نفرت داشت و آنرا تحمل کرده نمیتوانست خیانت و بازی با منافع ملت بودهرگز باآن سیاستمداران وزمامدارانیکه بوطن شان خیانت می کردند و منافع دولت شان رامی‌فروختند ازدر آشتی پیش نمی‌آمد. مثلاپیش آمدوی با حسن فهمی افندی شیخ الاسلام ترکیه —دریمورد بهترین نمونه میبا شد. حسن فهمی اولین دفعهٔ که سید وارد آستانه شد با سید به مقاومت برخاست وسیدرا به بهانهٔ بیانیهٔ که دردارالفنون ایراد کرد ازآستانه اخراج نمود. سید افغانی هیچوقت این عمل حسن فهمی را فراموش نکرده بود. درهمه رسائلی که نوشته خیانت وی‌را افشاو شرح کرده است. سیددر یکی از رساله های که بعنوان «حکومت استبدادی» (۱) نوشته مشخصات حکومت استبدادی را بیان و آنرا با دیگر حکومات چنین مقایسه نموده است:

حکومتی ظالم وقاسی‌وحکومتی رحیم و مهربان. حکومتی عالم حکومتی‌نادان، حکومتی شریف‌وحکومتی جاسوس...ودر بارهٔ حکومت مطلوبه می‌گوید که مردان آن... چنین وچنان میباشند ومیدانند که سعادت دول واستقلال کشور شان وقتی کامل شده میتواند

---

(۱) این رساله درجریدهٔ مصر شماره ۳۳ بتاریخ ۱۲ صفر ۱۲۹۶ ه ق مطابق ۱۸۷۸ م نشر شده است.

خورسند هستم تو کاری راانجام می‌دهی که باید عرب هزار و چند سال پیش آنرا انجام می دادند چقدر خوب بود که علمای که دور مأمون بودند به‌ترجمهٔ الیاده مبادرت می‌جستند و لو که ترجمهٔ آن اوشان را از ترجمهٔ همه فلسفهٔ یونان بازمی‌ماند.»

سید افغانی راجع بعدم ازدواجش چنین جواب داد: انسان در این دنیا مانند مسافری است که با تن عریان و پای برهنه در وادی روان است که پستی و بلندی و خارهاست. طوفان وی را درمیان گرفته اما او درتلاش است که خودرا ازین ورطه برهاند. اگر بردوش این مسافر، مسافر دیگری راحمل کنیم. نظر شما چه خواهد بود؟ شخص متزوج هم درین جهان چنین است. وی اضافه کرد: اگر من درین عمر (سید درآنوقت ۶۰ سال داشت) ازدواج کنم البته مردم تعجب خواهند کرد، وازدواج من درین سن بدان ماند که شیخ علیش با شاگردانش دراز بکیهٔ مصر رفته درمیخانه بنشینند وکارسون راامر کنند که بفلان شیخ یک بوطل بیرو بآن دیگر هم یک بوطل شامپانی بیار.

شیخ علیش، مغربی و از علمای ازهر و بزهد و تقوی مشهور بود درامر بمعروف و نهی ازمنکر سخت می کوشید. بسید افغانی و شاگردانش خصوصاً شیخ حسن طویل یکی از علمای فیلسوف ازهر- چندان خوشبین نبود، همواره آنهارا باعصای خود از گوشه و کنار ازهر می‌راند و نمی گذاشت صحن پاك ازهررا با کفر ملوث کنند!

استادمن شیخ افغانی مجرد زندگی کرد وهمچنان بود بپروردگارش پیوست درحقیقت فکر تاسیس یک دولت اسلامی نیرومند، مترقی آزاد سیدراازدواج(۱) ازدواج وداشتن فرزند بازداشته بود.

(۱) الیاذ هومر کتیبهٔ یونانی حاوی ۲۴ نشیده بوده واخبار جنگی یونانی هارا بازگو می کنند سلیمان بستانی آنرا بعربی ترجمه نموده ودرسال ۱۹۰۳ درمصر بطبع رسیده است «مترجم»

فرزندان خود را از مکتب‌های انگلیس خارج کردند و دیگران هم ازین راه باز گشتند .

سید افزود : انگلیس‌ها برای آن کوشیدند مسلمانان را دهری سازند که به تجربه پیدا نمودند تبلیغات تثلیث در او شان تاثیری نخواهد داشت والبته مساعی شان هم درین راه بی فایده بود .زیرا مسلمانان هم با کثر آنچیزهای که مسیحیان عقیده دارند مؤمن اند . مسیح و مادرش را از هرتهمتی بری و پاك می دانند .

برای آنکه نقش مهم سید افغانی را در مبارزه با نیچریست ها واضح تر بیان کرده باشم نامهٔ را که مولوی محمد واصل معلم سپورت مدرسه آگره حیدر آباد دکن بسید نوشته دیلا نقل می کنم :

۱۹ محرم سنه ۱۲۹۸ ه ق

مولوی محمد واصل بعد از ادای سلام و احترام می نویسد ... درین روزها از هرطرف هند اوده، پنجاب، بنگال، سند، حیدر آباد دکن صدای نیچر نیچر بگوش‌ها می رسد، درهرشهر گروهی خودرا باین اسم ملقب ساخته اند .وچنین معلوم میشود که تعداد آنان بمرور زمان خصوصاً میان مسلمانان رو به تزاید است من از اکثر طرفداران این گروه معنی و حقیقت نیچر را پرسیدم و گفتم برایم شرح دهید که نیچری ها چه وقت ظهور کرده اند؟ آیا مبادی آنها با اصول دین متعارض هست یا خیر؟ آیا آنها میخواهند مدنیت جدیدی را پایه گذاری کنند آیا این عقیده جدید هست یا کهنه؟ اگر عقیدهٔ قدیم است چرا تا حال میان مردم پخش نه شده بود واگر عقیده جدید است غایه و هدف آن چه خواهد بود؟ ولی تاحال هیچکس بمن جواب کامل و کافی نداده است .لذا از جناب شما خواهش می کنم که حقیقت نیچر و نیچری ها را به تفصیل بما شرح کنید ـ والسلام. شیخ افغانی ذیلاً بجواب وی پرداخت :

دوست عزیزم انیچر نام طبیعت است و روش نیچریه روشی است که در قرون چهارم و سوم قبل المیلاد در یونان ظهور کرده است .هدف

که با دیگر دولت ها روابط سیاسی و تجارتی داشته باشد. این کار از عهدهٔ مردانی ساخته است که عارف، دانا و وطن دوست بوده باشند، نه اشخاصی مانند حسن فهمی افندی شیخ الاسلام سابق آستانه که دشمن وطنش جنرال «اگناتیف» سفیر روسیه را می گفت: «تو چشم راستم هستی و پسرم حیدر چشم چپم میباشد». موضوع فوق الذکر را آقای مدحت افندی در کتابیکه بنام «یأس الانقلاب» نوشته آورده است... الخ

۴

سید افغانی رسالهٔ رسائی در ابطال نظریهٔ دهری ها بزبان دری نوشته، فساد انگیزی های آنها را شرح داده ثابت کرده است که دین اساس ترقی و تمدن، و کفر مایهٔ بربادی است.

این رسالهٔ را شیخ محمد عبده بکمک محمد عارف افندی ابو تراب خادم خاص سید جمال الدین بعربی ترجمه کرده ودر بیروت در سال ۱۳۰۳ ه ق طبع شده است. از سید در بارهٔ رساله اش استفسار نمودم و گفتم که سبب تألیف آن چه بوده و چرا آنرا باین اسم (نیچریه) نامیده است؟. سید گفت: انگلیس ها بخاطر تحکیم سلطهٔ استعماری خود می خواستند مسلمانان را در هم کوبند و البته اسلام را یگانه عقیدهٔ میدانستند که بمسلمانان درس عزت و استقلال می دهد و به پیروانش می آموزد که باید وطن شان آزاد و باشان و شوکت بوده باشد. این را جزء فطرت مسلمانان دانسته و گفتند محو این عقیده از نهاد آنان آنگاه ممکن است که عقیدهٔ اسلامی شان متزلزل گردد. آنها این را نسبت به نشر عقیدهٔ تثلیث میان مسلمانان مؤثر تر دانستند. این گونه عقیده و الحاد را با نگلیسی نیچر می گویند (۱). انگلیس ها هدف خود را تا اندازه ای بواسطهٔ افتتاح مدارس در اطراف هند میان نوجوانان پخش کردند. اما وقتیکه این رساله نشر و بمردم پخش شد اکثر مردم

---

(۱) مردم عوام نیچر را باین معنی میدانند ولی معنی اصلی آن طبیعت میباشد.

ای کاش مصری ها ملیون ها پوند را که سالانه در سالگرد میلاد امرای خودخرج می کنند آنرا در نشراحکام دین اسلام میان آن قبیلهٔ جاهل مصرف نمایند. وی در شرح نیچری های هند و اهداف آنها گفت که نیچری ها برای نشر ایدیالوژی خود و گمراه ساختن مردم می گویند ابراهیم، موسی، عیسی و اکثر بزرگان عالم نیچری و دهری بودند.

سخنانیکه سید راجع به نیچری ها گفت مرا بیاد گروهی که خود را در شرق نزد یک ماسونی میدانند انداخت. گفتم در کشور ما نیچرپست ها نیستند ولی طایفه دیگری هست که خود را ماسونی می نامد و هواخواهان این طایفه نیزمی گویند اکثرمردان بزرگ تاریخ ماسونی بوده اند. میخواهم بدانم ماسونی و اهداف آن کدام است؟ سید در جوابم گفت: ماسونی اول بار در اروپا بخاطر درهم کوبیدن قدرت پاپ ظهور کرد. من گفتم پس ماسونیت عبارت از مسیحیت است یا چطور؟ آیا میان ماسونیت و مسیحیت کدام فرقی هست؟

سید فرمود: چنانکهٔ پیشترگفتیم غرض ازظهور ماسونیت مبارزه با قدرت پاپ بود ولی وقتیکه هواداران ماسونیت مبادی آنرا وضع کردند چارچوب آنرا فراخ ترنمودند تا هرکه را که خواسته باشند، ازغیر مسیحین هم، بآن دعوت کنند و اگر کسی بآن مبادی گردن نهاد ازاعیان اوشان گردد. بدین اساس ماسونیت یک فرقه یاگروه سیاسی میباشد نه جمعیت دینی. مبلغین ماسونی اعتقاد بوجود خدا وخلود روح را شرط انتساب به ماسونیت میدانند و میخواهند بدین ترتیب بشر را از الحاد نجات بخشند و مدنیت خود را برهمه جوامع بشری بگسترانند.

سید افزود که ماسونیت صبغه سیاسی محض و پروتستانت صبغه مذهبی محض دارد. ازین جا سخن را به گرده (جرویت) کشانیده گفت که این طایفه هم یک جمعیت دینی محض میباشد و سؤلیت آنها را نسبت بدین اسلام به تفصیل بیان کرد. من هم در ین مورد بتائید قول سید، طور مثال ذکر کردم که بعضی «یسوعی ها» به تحریف کتب می

هواخواهان این طایفه از بین بردن ادیان بوده و میخواهند اموال و متاع میان همه مردم مشترک بوده باشد. در راه انجام این هدف بسیار کوشیده و باشکال مختلف ظهور کرده‌اند. در هر ملتیکه ظهور نمودند اولا اخلاق آنرا فاسد ساخته و بعدا بزوال کشانیدند هر کس که در این نظریه غور کند می‌بیند که نتیجهٔ آن غیر از فساد تمدن و بر هم زدن مجتمع انسانی چیزی نیست، زیرا واضح است که دین عبارت از طریقهٔ منظم اجتماعی است و اساس ترقی و مدنیت بدون دین پایه‌گذاری شده نمیتواند، مبدأ اول این گروه از بین بردن هرگونه عقیدهٔ دینی است واما اینکه در طول اینمدت چرا این روش در جهان گسترده نشده سبب آن است که قاعدهٔ الفت انسانی که از جملهٔ آثار حکمت خداوندی است همواره بر روش های فاسد غلبه داشته است و بخاطر همین حکمت خداوندی مردم از این نظریه نفرت داشته و در هیچ جای پیشرفت نکرده است رسالهٔ کوچکی در شرح این موضوع نگاشته ام که خدا کند طرف پسند دوستارحمند واقع گردد و هم مردم از آن سودی برده بتوانند..»

سید افغانی موضوع اوپری را شرح داده در آخر از جهل وغباوت مردم هندوستان به تفصیل سخن گفته افزود: چقدر خوب خواهد شد که دولت عثمانی یک گروه از علما را بآن دیار بفرستد. البته نه بخاطر آنکه اوشان را باسلام دعوت کند بلکه برای آنکه قواعد و اساسات اسلام را بآنها بیاموزند آنها مسلمان هستند ولی فقط مسلمان بنام از اصول اسلام چیزی نمیدانند اگر مسلمانان هندوستان را کسی بپرسد که در کدام دین هستید می‌گویند: «الحمدلله گوشت گاو را می خوریم» یعنی فقط همین قدر میدانند که اوشان تابع دینی هستند که خوردن گوشت گاو را مجاز دانسته ونه تابع دینی که خوردن گوشت گاو در آن حرام است (البته آن دین هندوهاست که به گاو حرمت می گذارند وگوشت آنرا نمی‌خورند) سید افزود: مردم از احکام دین اسلام شان غیر از جواز خوردن گوشت گاو دیگر چیزی نمی فهمند. بر ماست که اساسات و مبادی دین خودرا پیش از دیگران میان اوشان پخش کنیم.

نیچریه و«البیان فی تاریخ الانجلیز والافغان» (۱) و«العلة الحقیقة فی سعادة الانسان» را نوشته بود. اما آخرالذکر بشکل رساله مستقل نبوده بلکه آنرا قسم مقدمه بر کتاب تاریخ مذکور (البیان) نوشته است.
شیخ عبدالرشید ابراهیم می گوید که سید افغانی رساله دیگری هم در رد مسیحی ها نوشته است. ولی استادم افغانی از آن هم یادی نکرد فقط گفت مقالاتی در بارهٔ دین اسلام و ترجیح آن بر دیگر ادیان نوشته ام.
استاد محمد عبده هم مانند استادش در تالیف کتب و مصنفات توجهی نکرده است فقط رسائلی کوچکی بنام رسالة التوحید، در عقاید، اصلاح محاکم، اسلام و نصرانیت، رد گفته های «هانوتو» نوشته است. وی کتابی هم در علوم از هر دارد، که آنرا وقتیکه دراز هر کار می کرد تالیف کرد اما، بهرصورت نگارشات او از صورت رساله بیرون نیست. و کتاب تفسیری را هم که بوی نسبت میدهند خودش به قصد تالیف آنرا ننوشته بلکه بصورت درس درر واق عباسی از هر بشاگردان القا کرده و شاگردان مخلصش خصوصاً دوست من شیخ رشید رضا، گفته های وی را بدوین کرده اند.
با ین اساس این دو مصلح بزرگ نخواسته اند که در گیرودار مناقشات دینی و علمی خودرا مصروف کنند آنها میدانستند که تعمق زیاد در احکام و عقاید دین و شرح و بسط زیاد پیرامون آن سبب اضطراب و اختلاف مردم شده و مناظره با دیگران بالاخره منجر به شنام، فحش و

(۱) هردوی این رساله و تاریخ در مطبعهٔ جریده و «مصر» در اسکندریه درسال ۱۸۷۸م به طبع رسیده و کتاب تاریخ مذکور درسال ۱۹۰۱م بنام «تتمة البیان فی تاریخ الافغان» به مصرف علی یوسف کریدلی مجدداً طبع شده. باید گفت که تسمیه تاریخ مذکور باین اسم غلط بیجا شد زیرا «تتمه» نام مقدمه کتاب است نه خود کتاب «مولف» این کتاب یک بار در کابل از طرف فاضل مولوی محمد امین خوگیانی به دری ترجمه و طبع شده «مترجم»

پردازند و متون تاریخ را بازیچه قرارمی‌دهند نه مسلمانان کید و نیرنگ کرده حقایق تاریخی وخدمات اوشان را به بشریت دیگرگون جلوه می‌دهند. سیدافغانی سخن مرا تائید کرده گفت که آنها از فرانسه بهمین خاطر رانده‌شدند. اوشان دسیسه پردازی‌ها کردند. در مذهب خود بسیار غلونمودند حتی که نام «جزویت» نزدمردم مانند دشنام جلوه‌می‌کرده‌ولی بهرصورت این گروه خیلی کم استند تعداد آنهادر همه‌عالم از بیست هزاربیش نیست. و سبب قلت آنها هم آن است که اوشان دردسته‌خودمردم را بدو شرط می‌پذیرند: اول‌آنکه بانفوذو ثروتمند بود ودوم آنکه‌عالم متبحر وخطیب‌ماهربوده باشد. قدرت‌علمی شخص‌طالب انضمام‌هم مورد تجربه‌و امتحان‌قرار می‌گیرد اگر طرف پسندشان بود وی‌را می‌پذیرند والا ازقبول وی‌درحزب خود صرف نظر می کنند.

استادم افغانی‌رااز تألیفات ونوشته هایش پرسیدم وراجع بآثارش معلومات خواستم. گفت هیچ یک‌ازآثار ونوشته‌هایم درآستانه نزدش نیست وقتی‌که ازلندن برآمد همه‌اثاث واشیای‌خودرا آنجاگذاشته وورقی هم باخود حمل نکرده است.

من‌سیدرا ازاینکه گفته بود کتابی در واقعیت دین اسلام خواهم نوشت، پرسیدم که‌آیا باین‌وعدهٔ خود وفا کرده یاخیر؟ سید گفت کدام کتابی دراین‌موضوع تالیف نکرده‌ام ولی‌مقاله‌های مختلفی در بارهٔ دین‌اسلام بقدری نوشته‌ام که نزد دوستان وارادتمندان در هند بصره‌ولندن پیدا خواهد شد ما ازین جواب سید تعجب کردیم که‌چرا به تالیف کتب مطول‌علاقه ندارد و بنوشتن مقالات در بارهٔ دین‌اسلام کفایت می‌کند. ای‌کاش نوشته های‌پراگنده وی جمع‌و طبع شود. باید گفت که به تالیفات خود که‌تاآنوقت انجام‌داده‌بود اعتنائی نکرده واز‌آنها یادی هم نبرد. سیدتا آن هنگام رساله های

معظمه محور دعوتش را توحید تشکیل میداد، با ایراد شواهد و براهین مختلفی باثبات آن می‌پرداخت بایں ترتیب عقیدهٔ توحید را میان عرب پخش کرد وبدل‌های شان درخشندگی بخشید. وقتیکه آنحضرت (ص) بهدف اول خود توحید رسید بنای شرع شریفش را باساس آن پی‌ریزی کرده و پیروانش را بشاهراه هدایت رهنمون گردید.

استاد من هم افغانی همین منظور راداشت، ازخوف آنکه مبادا از مقصود اصلی اش که دعوت بوده باز مانده به نشر و تألیف اقدام نکرد.

* * *

در یکی ازمحافل ازسید راجع بهناصرالدین شاه و کینه‌وعداوتی که‌میان‌وی و سید بود پرسیدم و گفتم از نامهٔ که‌بوبه مجتهد بزرگ جناب الحاج مرزا محمد حسن شیرازی ـ ساکن سامرا، فرستادی آگاه شدیم نامهٔ بسیار مهیج و انگیزنده‌بود با مطالعهٔ‌آن‌درسیمای سید درخششی پیدا شد وآنچه میان وی و شاه‌گذشته‌بود بیان کرده گفت درپترسبورگ چهارسال بودم در خلال این مدت وقتی، شاه بآنجا آمد ومیخواست بامن ملاقات کند ولی از دیدنش امتناع ورزیده به‌میونیخ ،آلمان رفتم شاه‌بآنجا وارد شد وبازهم از من خواهش ملاقات نمود. من ابا ورزیدم. ولی بالاخره باثر وساطت بزرگان آلمان ملاقات ما صورت گرفت. شاه‌ازمن‌خواست، همرایش ایران بروم تامرا بوظیفه صدارت‌تعیین نماید. من گفتم: قصد دارم جهت بازدید نمایشگاه‌پاریس (سال ۱۸۸۹م) بآنجا برنجا بروم. اماشاه‌بسیاراصرار کرد منهم ناچار بکلمه اش موافقت کردم. سید گفت که: شاه در توصیف وی‌می‌گفت: «این‌مرد عالم سیاسی وحربی لایق آن است که رئیس وزراء باشد تا بتدبیر امور مردم بپردازد» من‌سید را گفتم چگونه شاه‌میخواهد ترا رئیس وزرای خود مقرر کند درحالیکه تو

جدل خواهد، گردید. این موضوع را مصلحان بصورت درست درک کرده بودند. پی تصنیف رفتند وآنرا مانعی در راه فعالیت های اصلاحی خود میدانستند. مصروفیت درجدل های لفظی با مخالفین و پرداختن بجواب تناقضات آنان واقعاً مصلحین را ازپیشبرد عمل اصلی شان باز میدارد .

وقتیکه مردم به هدفی دعوت وتبلیغ میشوند باید آن هدف نزداوشان معین و مشخص بوده ازحشویات وزیاده پردازی هادور باشد . دعوت با صلاحات دینی هم ازین قاعده مستثنی نیست زیاده پردازی ها وحشو، سرائی ها مردم را از اصل مطلب دور می کند. درو ازه مشاجرات را بروی شان می کشاید. چنانچه علمای بزرگ سابق درین ورطه گیرمانده بودند . بهرصورت وقتیکه مفهوم و مطلب اصلاحات معین ومحدد شد بعد ازآن باید مردم بسوی آن دعوت شوند. واگرگاهی مردم ازین راه منحرف شوند مصلح راست که باوشان حقیقت رافهمانده وآنها را متوجه عمل شان سازد . واگر گاهی درمشاجره ومناظره ای گیر میماند باید بسیار خلص وفقط بخاطر اصلاح بوده باشد وازپرگوئی وزیاده روی جدا بپرهیزد .

لوتر که ازمصلحین مشهور بود اگر همین راه را پیش نمیگرفت هرگز باین پیروزی های بزرگ دست نمی یافت. هدف دعوت وی معین ومعلوم بود خودرادرین ورطه انداخته و با صبر و حوصله خطرات رامتحمل می شد. درراه دعوت خود ابدآ ازخواستهای اصلی اش پا بیرون نمی نهاد تا اینکه دعوتش بدین ترتیب رنگ گرفت وجمعی ازمردم بوی پیوستند .

ما به لوتر کاری نداریم برای ما محمد (ص) کافی است . آنحضرت «ص» درمقابل مشرکین قیام کرد وآوای دعوت را بیک هدف معین بلند نمود وآن اینکه بتها همه باطلند ،خدا یگانه است باشعار یگانه پرستی می گفت شرك رانرك كنيد، شرك راترك: مدت ده سال درمکه

سید افزود: وقتیکه وارد آستانه شدم سلطان برایم گفت: سفیر ایران دوباره خواهش نمودتابا من ملاقات نماید من نپذیرفتم.ولی دارسوم وی را اجازهٔ ملاقات دادم. سلطان علاوه کرد که سفیرایران ازمن خواهش کرده که تراازحمله بشاه و بدگوئی وی باز دارم. من گفتم :- اینک من بامثال امرخلیفهٔ وقت شاه را بخشیدم ، شاه را بخشیدم. سلطان گفت: شاه ایران حق بجانب است و باید از تو سخت بترسد.

سید می افزاید :مجتهدین ایران را وادار ساختم تا استعمال دخانیات راتحریم کنند و بعضی مجتهدین هم(مرزا محمد حسن شیرازی) فتوای تحریم استعمال دخانیات صادر کرده آنرا بر ایرانی ها حرام ساختند.ایرانی ها نیز ازاستعمال دخانیات بکلی اجتناب ورزیدند. حتی روزی شاه چلم نارجیل خود را خواست حاجب جواب داد که مجتهدین استعمال دخانیات را منع کرده اند ودرقصرهیچ چلم وجود ندارد.

مردم ایران در اثرفتوای مجتهدین- برشاه شوریدند و اطراف قصر وی را گرفتند. و می گفتند : یامعاهدهٔ را که با انگلیس ها جهت تاسیس شرکت(دیجی) بسته ای لغو کن یاترا می کشیم. شاه مجبور شدتا معاهده رالغونماید. ازین درك بعلاقمندان شرکت مذکور درحدود نیم میلون پوند انگلیسی خساره وارد آمد.

خلاصهٔ اخبار و ماجرای اقامت سید افغانی رادربصره طوریکه خودش درگزارش قبلی اشاره کرد هدیلامی نویسم البته برای خوانندگان خالی ازفایده نخواهد بود:

محمد حسن خان ملقب باعتماد الدوله یکی ازنزدیکان دربار ناصرالدین شاه در کتاب« المآثر والآثار »که مانند کتاب سالنامه حکومت عثمانی سالانه نشرمی شود نوشته بود که : « جمال الدین از قریهٔ اسد آباد ایران و در علوم عصری و قدیم ید طولا دارد مردم ایران واقعاً بوی افتخار می کنند. علوم شرعیه رادر شهرقزوین وتهران فرا گرفت. بافغانستان و هندوستان وازآنجا بطرف کشور

بداشتن عقاید اهل سنت شهرت داری؟ سید فرمود: این یک جنون و بلهوسی وی بود. (چنین پرسیدم و چنین پاسخ داد) امروز آن سوال و جواب هردو در نظرم عجیب می‌باید یادم نیست که چرا این سوال را متوجه سید کردم. فکر می‌کنم با ین خواستم معلوم کنم که آیا وی افغان و سنی است و یا اینکه ایرانی و شیعه؟ اما جوابش بران دلالت می‌کرد که وی نه ایرانی بود و نه شیعه.

سید گفت: مدتی در ایران اقامت کردم خواستم بار و با بروم شاه مانعم شد. وقتی خبر شدم که مرا ببدی یاد کرده و حتی در باره ام سوء قصد دارد و میخواهد مرادر ایران محبوس نگه دارد. من بپناه نه ای به مقام شاه عبدالعظیم که بیست کیلو متر از تهران فاصله دارد رفتم. شاه عبدالعظیم از اولاد ائمه اهل بیت بوده مقام وی حرم و هر کس دران داخل شود در امن میباشد. مدت هفت ماه در آنجا بودم از آنجه بمقالهٔ نوشته در جراید به نشر می‌سپردم ظلم و استبداد شاه را بیان کرده مردم را علیه وی تحریک می نمودم. بعداً از مقام شاه عبدالعظیم برآمده به بصره رفتم. مدتی در آنجا اقامت کردم بعضی امور مهم دران وقت بوقوع پیوست از جملهٔ رسادن نامه به مجتهدان شیعه میباشد. از بصره بلندن سفر کردم و در آنجا هم در تقبیح شاه و افشای وی می کوشیدم مردم را بعزل و خلع آن دعوت می کردم. از لندن مرا سلطان عبدالحمید خواست معذرت تقدیم کرده گفتم در مبارزه علیه شاه مشغولم. باردوم باز مرا خواست (شیخ ابوالهدی بسلطان وعده داده بود که سید را قناعت می‌دهد تا نزد سلطان حاضر شود) این بار بخواهشش لبیک گفتم ولی قصد داشتم که بعد از دیدن سلطان بلندن باز گردم سلطان از من تعهد گرفت. تا در خلع شاه نکوشم (سید گمان برده که از آستانه می برآید و از دامیکه سلطان عبدالحمید و شیخ ابوالهدی وی را دران افگنده اند می رهد. واقعاً قلب سید در آنوقت چقدر صاف بود.)

هنوز سخنان من تمام نه شده بود که مرد طرابلسی مذکور بخشم آمده و آنچه را که در بارهٔ ایرانی بودن سید شنیده بود تکذیب کرده گفت: اینکه می گویند سید ایرانی است و یا در ایران متولد شده افترائی است که حکومت ناصرالدین شاه برای انتقام از سید آنرا خلق کرده است و حقیقت آن است که دوست من شیخ عبدالحمید رافعی که در وقت تبعید سید از تهران به بصره قاضی بصره و بچشم و سر شاهد موضوع بود برایم روایت کرده است.

قاضی نا برده، شیخ عبد الحمید رافعی، می گوید که در وقت ورود سید به بصره هدایت پاشا آن مرد متقی و صالح والی بصره بود. وی با ارکان ولایت سید را استقبال و احترام کردند. درین موقع تلگرافی از ما بین آمده و والی خواسته بودند تا اصل و نشأت جمال الدین را معلوم کند که آیا چنانکه شاه ایران ادعا می کند وی ایرانی است یا خیر؟ قاضی افزود: والی مرا مکلف ساخت تا از سید راجع به اصل و نسبش سوال کنم. مبهم نزد وی رفته از راه های غیر مستقیم سوالاتی از وی نمودم و میخواستم که سید به مقصد اصلی سوال پی نبرد. ولی وی با ذکاوت فوق العادهٔ که داشت هدف سوالم را فهمیده در جواب گفت: من از اصل و فرع افغان هستم ایرانی نیستم و با ایران کدام علاقه و رابطهٔ ندارم شاه ایران میخواهد مرا ایرانی معرفی کند تا بتواند بدینوسیله مرا با ایران کشانیده از من انتقام بگیرد. سید افزود: وقتیکه صفوت پاشا وزیر معارف بود مرا بصفت افغانی عضو مجلس عالی معارف مقرر کرده بود اگر میخواهد موضوع را خوب تر بفهمید از ما بین سوال کنید.

قاضی گفت: من قصیه را بهدایت پاشا گزارش دادم و وی تلگرافی بما بین اطلاع داد. قاضی افزود: بعد ازینکه از مرضی که در شاه عبدالعظیم در زمان تبعید عایدش شده بود شفا یافت خواست بجزیرة العرب سفر نماید (این پلان را بعد از وی مرحوم سید عبدالرحمن کواکبی انجام داد) اما والی گفت باید راجع بسفرش از ما بین هدایت بگیرد. وقتیکه

عثمانی و مصر سفر کرد ... تا جائیکه می گوید : « اهل سنت و جماعت گمان می کنند که وی افغانی هست حتی شاگرد بزرگش محمد عبده استاد ادب در مقدمهٔ رسالهٔ نیچریهٔ سید نیز چنین نوشته . »

من از این کتاب که خبر شدم نگرانی برایم دست داد و حس کنجکاوی ام تحریک شد موضوع را بیکی از فضلای طرابلس شام حکایت کردم و میخواستم بدانم که آیا سید واقعاً افغانی هست یا ایرانی ؟ بشیخ طرابلسی گفتم : شخصی در یکی از کلپ های طرابلس ازمن راجع باین نوشتهٔ اعتماد الدوله سوال کرد و گفت : در بین آنچه اعتماد الدوله نوشته و آنچه که محمد عبده ، ادیب بیک اسحاق و سلیم بیک انحوری که از دوستان نزدیک و همنشینان دیرین سید میباشد ، آورده اند و ثابت کرده اند که سید افغانی است چگونه توافق وجود خواهد داشت ؟ موضوع را برای وی چنین تأویل کرده گفتم که : من از سال ۱۹۰۵-۱۹۰۹ م در مصر بودم از یکی از فاضلان ایرانی که در ازهر بود شنیدم که حکایت می کرد : وی از بزرگان قومش شنیده که پدر سید ایرانی و از ولایت مازندران و در اردوی ایران صاحب منصب بود حکومت ایران وی را جهت اجرای پاره ای امور بافغانستان فرستاد ، صاحب منصب مذکور افغانستان را پسندید و در آنجا اقامت گزید ، با یکی از دختران افغانی ازدواج کرد که ثمرهٔ این ازدواج جمال الدین بود . و بعضی ها می گویند که جمال الدین از پدر ایرانی و در ایران متولد شده پدرش وی را با خود به افغانستان برده است .

گفتم ، این سخن را یک ایرانی که در ازهر درس میخواند برای تأویل و توافق هردو روایت حکایت کرد که باین اساس شهرت جمال الدین مانند شهرت اسکندر به یونانی و رومی است با وجودیکه اسکندر مقدونی می باشد و در یونان متولد نه شده بلکه آنرا فتح کرده و ارسطو فیلسوف یونانی استادش بود ، به یونانی مشهور شده است .

من این داستان ها را چنانکه گفتم بدانشمند طرابلسی حکایت می کردم

یکی ازمقاله‌های سید را که در بارهٔ وضع ناگوار ایران نوشته بود مطالعه کردم مقاله باین کلمات بپایان می‌رسید : « وا اسفا بحال این ملت که ظلم واستبداد آنرا برباد کرد ازعظمت وترقی بازماند عنقریب نام واثرش ازجهان نابودشود . کجایند علما . کجا هستند علمداران قرآن ، کجا هستند حامیان شریعت ومتولیان امور ملت ، کجا یند مددکاران حق وطرفداران عدالت ... » این گونه سخنان هیجان انگیز شاه را ناراحت می کرد . بسلطان پناه برد سلطان به رستم پاشا سفیرش درلندن ، موضوع را نوشت ولی سفیرمذکور نتوانست کاری ازپیش برد : بالاخره شیخ ابوالهدی توانست که از صفای قلب سید استفاده کرده باسخنان چرب و فریبنده وی را بآستانه بکشاند .

وقتیکه وارد آستانه گردید مدت خدمت قاضی عبدالحمید هم تمام شده بآستانه خواسته شده بود . قاضی عبدالحمید می گوید وقتیکه دوستم افغانی را ملاقات نمودم اولین سوالیکه ازمن کرد راجع به هدایت پاشا بود . من از وفات وی برایش خبر دادم . سید درحق وی دعای مغفرت کرده مرامکلف ساخت تا ازخانوادهٔ مذکور خبر بگیرم که درکجا هستند ودرچه حالی بسر می برند . آنها را پیدا کردم دربدترین وضعی قرار داشتند . دختر و بیوهٔ هدایت پاشا میخواستند نام نواسهٔ دختری اش را در دفتر اطفال زادگان درج نمایند تا ازآن مدرك مانند دیگر فرزندان اشراف قدیم معاش بدست آورند . ولی باین مقصد خود رسیده نتوانسته بودند . من همه گزارشات آنهارا بسید عرض داشتم . سید بشفاعت خواهی شان قیام کرد نام نواسه اش در دفتر اطفال (زادگان) درج وماهانه (۳۰) پوند برایش مقرر شد وهم چنان برای دختر و بیوهٔ هدایت پاشا ماهانه مبلغ (۵۰) پوند معاش تعیین گردید .

جمال الدین باین اخلاق عالی وخصال برجسته جمال الدین بود نه بانتساب بافغان ها وایرانی ها .

بهرصورت این شمه‌ای از زندگی سید بود که از زبان قاضی آنوقت بصره شنیدم .

والی ازمابین هدایت خواست سلطان عبدالحمید مانع سفر گردید. جمال الدین هم بموضوع پی برده از عزمش منصرف گردید. باردیگر بعزم سفر بلندن اجازه خواست والی ازمابین هدایت طلبید، برایش اجازهٔ سفر دادند. جمال الدین بی درنگ رخت سفر بست. بعد ازآنکه سید بصره را ترك کرده بود از مابین تلگراف دیگر آمد باید از سفر سید ممانعت کنند.

وقتیکه سید بقصد لندن سوار کشتی می شد ازده پوند بیشتر باخود نداشت والی از همت بلند وی متعجب شده از اعیان بصره خواست که همرای سید مساعدت کنند. والی پنجاه پوند، و عبدالرحمن افندی نقیب پدر طالب پاشا صد و پنجاه پوند مساعدت کردند و بهمرفته پنجصد پوند جمع آوری شد. سید از اقدام والی خوش شده از وی تشکر نمود و گفت امیدوارم بتوانم این احسان ترا تلافی کنم. والی گفت با این سن کهولت چگونه پاداش مرا انجام خواهی داد.

فکر می کنم جمال الدین والی را که شخص متقی و صالح بوده و با وی ازدر احترام پیش می آمد دوست داشت اگرچنین نمی بود هرگز پنجصد پوند وی را که از اعیان بصره جمع آوری کرده بود نمی پذیرفت زیرا همه میدانستند که جمال الدین با عزت النفس و همت بلندی که دارد از قبول چنین هدایا و عطیه ها ابا می ورزد. چنانکه وقتیکه قونسول انگلیس میخواست هنگام تبعید وی از مصرو سویس خرچ سفرش را بدهد قبول نکرده گفت: «شیر هر کجا که رود شکار خود را پیدا خواهد کرد».

سید جمال الدین وارد لندن شده و در آنجا به تبلیغات علیه شاه و حکومتش ادامه میداد و حتی نگارشات سید در روابط حکومت انگلستان وایران تاثیر کرد. اکثر نوشته های خودرا در جریدهٔ «ضیاء الخافقین» که بزبان عربی و انگلیسی نشر می شد به امضای «سید» به نشر می سپرد. این جریده را یکی از شرکت های انگلیسی جهت تعارف و شناسائی شرق و غرب پخش می کرد.

باوی از درصلح پیش آمده بدل صلح را مداری پیاز می‌خواهند .
محمد اعظم‌خان حین بازگشت ازهند اتفاقاً از یکی از این قبایل عبور نمود ودرخیمهٔ خان آن قبیله وارد شد . خان درحالیکه برق خوشی از چهره اش می‌درخشید با شتاب نامبرپیاز تقدیم می کرد .

ازجمله چیزهای لطیفیکه درمقدمهٔ کتاب تاریخ افغان آمده وبرآن دلالت می کند که سید از انگلیس‌ها نفرت داشته ، طمع وحرص شدید آنهارا درچپاول ملت‌ها وحکومت‌ها سخت بد می‌دیده عباراتی است که وی درشرح ووصف آزادمنشی ، سماحت نفس وآزادی‌خواهی ملت افغان نوشته . وی می گوید : « ... ملت افغان قبول نکرد که تحت الحمایهٔ این شکم بزرگ باشد که بمرض تشنگی وگرسنگی مبتلا بوده ، بلعیدن دوصد ملیون مردم آن را سیر نکرده وآشامیدن آب‌های تایمز وگنگا وی‌را سیراب نساخت . اکنون دهان گشاده تادیگرمردم دنیا وآبهای نیل وجیحون را فرو نکشد ... »

واقعاً انگلیس‌ها حق داشتند که جمال‌الدین را بدبه بینند ووی را درجائی آرام نگذارند . اهل هندوستان را علیه آنها برمی‌انگیخت وآتش غضب حامیان آنهارا برضدشان دامن می‌زد . مردم هندوستان‌را می گفت : « بخدا باین زیادی اگرشما سنگ‌پشت باشید وشنا کنان طرف جزیرهٔ بریطانیه رفته آنرا بپاشنه‌های خود بکوبید حتماً در زرفنای بحر غرق‌خواهد شد . »

این گفته سید ، قول عبدالله ندیم‌را بیادمی‌آورد که اعراب را به استقامت وثبات علیه انگلیس تشجیع می کرد وآنها را علیه انگلیس برآنگیخته می گفت : از کروفر بحیرهٔ انگلیس که در جزیرهٔ کریت انگر انداخته نهرا سید آنها در نشان‌رس توپخانهٔ ترکیه در چهار قلعه قرار دارند .

مباقشات جمال الدین همه درتخویف دشمن وتهیج مردم علیه آن خلاصه نمی‌شد بلکه‌دلایل بلیغ ورسائی درمقابل حریف ذکر می کرد

۵

دلایل قاطع برافغانیت سید

باز می‌گردیم به‌مجلس‌وصحبت‌های سید وقتیکه در آستانه در سال ۱۳۱۰ ه بودیم . چنانکه‌پیشتر ذکر کردیم سید افغانی کتابی در تاریخ افغانستان بنام «البیان فی‌تاریخ الافغان» دارد . اگر آنرا ورق بزنیم دلایل قاطعی وجود دارد که‌سید ، افغان وسنی بوده نه ایرانی‌وشیعه . مثلادرین کتاب می‌گوید : «همه افغان‌ها سنی ودر مذهب ابوحنیفه هستند همه‌شهرنشینان وصحرا نشینان به‌نماز وروزه پای‌بندی‌دارند غیراز یک‌طایفهٔ که «توری» نامیده میشوند . آنها درتشیع‌فرو رفته‌اند وگاه‌گاهی مشاجرات‌شدیدی باهمسایه های‌سنی خود می‌کنند به‌نماز وروزه اعتنائی‌ندارند تنها به‌ماتم‌حضرت‌حسین رضی‌الله عنه در دههٔ اول محرم اهتمام وتوجه دارند وبا زنجیرها برپشت‌وشانه‌های برهنهٔ خود می‌کوبند» .

اگر افغانی ایرانی می‌بود هرآئینه لهجهٔ گفتارش درسنی بودن افغان‌ها وشیعه‌بودن بعضی‌طوایف‌آن این‌طور نمی‌بود وحتماً باسلوب دیگری صحبت‌می‌کرد . این نکته را هرکسی که کتب ونگارشات طرفین‌را خوانده‌باشد بخوبی‌درك کرده میتواند شیرین‌ترین چیزی که خواننده در کتاب‌تاریخ افغان می‌یابد آنست که‌سید قبایل افغانی عادات ، اخلاق‌وتقالید آنهارا درهنگام‌خوشی‌وغم‌بیان کرده‌است .

سید درکتابش حکایاتی آورده که‌دلالت برآن می‌کند که‌وی مانند جدش حضرت‌علی‌بن ابی‌طالب لطافت‌مزاج داشته ومطایبه‌را می‌پسندیده است مثلادرجایی‌می‌نویسد : در بعضی‌قبیله‌های‌افغانستان پیاز بسیار کم پیدا میشود اگر بیگانه‌ای را ببینند بعذر والحاح می‌پردازند ومی‌گویند : «مریضی‌داریم اگرپیاز داشته‌باشی‌اندکی برای ما لطف‌کن تاباشد بخوردن پیاز شفا یابد» وآنها را چور وچپاول می‌کنند . اگر برکاروانی‌حمله‌برند وغلبه‌کرده‌نتوانستند

بود. در آنوقت تا امروز بتدریج ترقی کرده و پیشرفته و در صنعت و تمدن گامی بزرگی برداشته است. مسلمانان امروز تا اندازه ای بیدار شده و می دانند که باید ناچار از تمدن اروپا پیروی کنند. که ازین تمدن از همه اولتر در پایتخت خود استفاده کرده اند و یقین است که در اندک وقتی در ترقی و تمدن با اروپائی ها همگام خواهند شد.

سید ازین تفاؤل نیکیکه در حرف من دید تعجب نکرد. گفت: ما مسلمانان اگر در ترقی و تمدن خود را باساس مبادی و قواعد دین خود پایه گذاری نکنیم از آن سودی نخواهیم برد ما از غبار ننگ پسماندگی غیر ازین بدیگر راهی خلاص شده نمیتوانیم من گفتم: جناب محترم آیا ما امروز نسبت سی سال قبل کدام ترقی و پیشرفتی نکرده ایم؟ معلوم است که ما درین قدر مدت در هر ساحه به پیشرفت های چشم گیری دست یافته ایم. گفت: این احوال نسبتاً خوبیکه امروز در خود مشاهده می کنیم در حقیقت انحطاط و پسماندگی ما را نشان میدهد. گفتم: چرا؟ سید افزود: زیرا ما تمدن را از مردم اروپا تقلید کرده ایم و البته این تقلید ما را بآنجا می کشاند که فریفتهٔ مردم اروپا شده بذلت گرائیم و به سلطه و حکومت آنها بدیار و سرزمین خود تن دردهیم. باین اساس صبغهٔ اسلام که صبغهٔ عزت و آزادگی است به خمود و جمود و تن دادن بحکم بیگانگان تبدیل میشود. من ازوی سوال کردم حسب نظر خودت کدام راهی باید پیش بگیریم تا به تمدن واقعی نایل آئیم؟ گفت: حتماً باید حرکت دینی بوده باشد. گفتم: هدف حرکت دینی را برایم روشن بیان کن:

سید گفت: اگر در احوال اروپائی ها تامل کنیم و اوضاع بی سامان قبلی آنها را با مدنیت امروزی بسنجیم می بینیم سبب این همه، حرحرکت دینی که بدست لوتر پی ریزی شد چیزی نبوده است، این مرد بزرگ دید که مردم اروپا غیرت و شهامت خود را در اثر خضوع طولانی برحال دین و تقالیدیکه از عقل و منطق بدور است از دست

واز راه‌های در مناظره پیش می‌آمد که جز یعنی جز تسلیم چاره نداشت .
می‌گویند روزی میان وی و بعضی بزرگان اروپا در مورد مقایسه و ترجیح شرق و عرب بحثی صورت گرفت سید در و بحریف اروپائی اش کرده گفت : شرف شرق همین بس است که از آن مردانی برخاسته که تا امروز همه مردم اروپا او رامی‌پرستند البته مقصد سید حضرت عیسی «۴» بود .
سید جمال الدین تاریخ افغانستان و اوصاف مردم آن وحتی و قایع و امورخصوصی خودرا بما حکایت می کرد . در مجلس فوق الذکر وقتیکه سید انگلیس را شکم بزرگ نامید می‌گفتم شاید مناطق بلوچستان که در جنوب افغانستان واقع است از انتلاع این شکم مصون بوده باشد سید خندید و گفت تقریباً از شکم بزرگ آنها نجات یافته است . سید را راجع به مناطق بلوچستان سوال کردیم و گفتیم ما این نام را در نقشهٔ های جغرافیائی می‌بینیم ولی نامی از آن نمی شنویم گوئی که از دنیا خارج شده باشد آیا آن جزئی از خاك افغانستان هست یا چطور ؟
سید جواب داد: بلوچستان یک منطقهٔ صحرائی و ریگزار است مردم آن کوچی و صحرانشین بوده دارای طبیعت خشن و تند میباشند از همین سبب تا اندازه ای استقلال خود را حفظ کرده است و تنها بعضی قسمت های آن تابع ایران و قسمتی آن تابع افغانستان میباشد . انگلیس ها بعضی اردوگاه‌ها در آن بنا کرده و از آنجا بهند خط آهن کشیده اند ولی بسبب خرابی هوا ، خشکی و بی حاصلی زمین در پی استعمار آن نه شده اند .«سید این سخنان را درباره بلوچستان در سال ۱۸۹۲ می گفت .

* * *

روزی سید از سفرهای اروپائی خود سخن می‌گفت واز پایتخت های بزرگیکه دیده بود توصیف می کرد ، گفت :«مرکز روسیه و اطریش (پترسبورگ و ویانا) مثل پاریس در رونق و ترقی هستند و ویانا از آستانه بزرگتر است . من ازین اظهارش استفاده کرده سخن را بعالم اسلام که آرزوی ترقی اش را دارم کشانیدم و گفتم :آستانه امروز مثل آستانهٔ سی‌سال پیش نیست . البته در آن زمان از هر حیث پسمانده

نقش بسیار بارزی در مدنیت اروپا داشته اند و همه این عوامل در خلال ۷۰ سال (۱۴۵۰-۱۵۲۰) بروز کرده، گویا پریشانی و اضطراب اروپائی ها و جهش آنان جهت یافتن راه های مترقی در قرن پانزدهم یعنی دوصد سال بعد از ختم جنگهای صلیبی — بوده است بناءً آیا کس گفته میتواند که جنگهای صلیبی در ظهور این عوامل بیجگانه کدام علاقه ورابطه ای ندارد؟

درحقیقت آمیزش و اختلاط اروپائی ها با مسلمانان در آستانه خانه شان (سوریه) باضافه صدها سال آمیزش شان در اندلس او شان را متوجه حال شان ساخته و همه بوسیله این عوامل بیجگانه در صدد تعمیر وضع خود برآمدند. «خداوند تغیر نمیدهد حال قومی را مگر آنکه آنها چیزی که در نفس های خود حفته دارند تغیر دهند» «قرآنکریم»

همه فکر استادم افغانی متوجه همین بود که مسلمانان تقالید که ه در سوم مرسوده و احلاق فاسد یکه دارند با ساس تعلیمات قرآن آنرا تغیر دهند وی قرآنرا بحیث روح حرکت دینی گفته و همه نهضت و ترقی مسلمانان را متکی بآن میدانست.

میخواستم از استادم افغانی راجع باصلاحات دینی که آنرا اساس نهضت عالم اسلام میدانست بیشتر توضیحات بخواهم گفتم: حرکت اروپا و صرورتیکه اروپائیان بآن حرکت داشتند چندان بما مربوط نیست ولی آنچه ما میخواهیم بچنین، حرکت ضرورت داریم یا خیر؟ فکر می کنم ازین ناحیه ما با نها فرق داریم، زیرا سوء حالات روحی، لشا رتقالید و خفه کردن مردم عواملی بودند که لوتر را بدان دعوت اصلاحی اش سوق دادند و لوتر آوای اصلاحات دینی بلند کرد که تو این اصلاحات دینی وی را بحرکت دینی ترجمه می کنی. اما بر دین مسلمانان که در قرآن مذکور است کدام تغیر و تبدیلی پیش نه شده و این دین بر روحیه مسلمانان کدام فشاری وارد نمی آرد و آزادی آنها را سلب نمی کند. چنانچه این دین در گذشته سبب اتفاق و سعادت مسلمانان بود امروز هم سبب

داده اند. بنابرحرکت دینی دست زدو مردم اروپارا با صبرو حوصله وپافشاری دعوت کردو باین ترتیب اخلاق آنهارا اصلاح وافکارشان را صیقل داده ، بآنها فهماند که آزاد بدنیا آمده اند ، چراآنها را استثمار گران بصفت بنده درآورده اند ؟

سید افزوده گفت : در اثر ظهور پروتستانت در اروپا رقابت و مسابقه ای مابین آن و شمش کاتولیک پیدا شد . هر کدام ازین دو گروه اعمال آن دیگر را تحت مراقبت شدید قرار داده ، هر کاسب و سکماب آنرا گام بگام می شمردند مبادا در ترقی وتمدن و بالاخره قدرت و غلبه از آن پیشی جوید وازینجهت هر یک ازین دو دسته تمام قوای خودرا صرف راه ترقی وتفوق بر رقیب خود می نمود ، در نتیجه رقابت این دو گروه مدنیت امروزی ما که فریضهٔ آن هستیم ظهور کرد .

باید علاوه کنم که البته این نظریهٔ استادم افغانی در بارهٔ مدنیت اروپا بوده ظهور اصلاحات دینی در اروپا بواسطهٔ لوتر درسال ۱۵۱۹ م بودو تقریباً پنجاه سال بعد ازآن کتیبهٔ «برتلماوس» در پاریس پیدا شد که بؤید فعالیت های لوتر بوده ومردم را ملزوم آن اصلاحات متقاعد ساخت . ولی علاوه برین عوامل مهم دیگری هم دیلا ذکر می گردد ودر بیداری مردم اروپا و پیشرفت آنان سهم داشته است :

۱ـ اختراع ماشین چاپ در سال ۱۴۵۰ م ، حتی بعضی ها می گویند که اختراع ماشین چاپ زمین را منقلب واحوال ساکنان آنرا دیگر گون ساخت .

۲ـ فتح قسطنطنیه درسال ۱۴۵۳ م بدست ترکهای عثمانی که در اثر آن متفنین وروشنفکران ترك بهمه نقاط روپا ـ خصوصاً ایطالیا پخش شدند و باعث نهضت یا رنسانس اروپا گردیدند .

۳ـ کشف دماغهٔ امید در سال ۱۴۸۶ م که با اثر آن شرق و غرب بهم پیوسته و نهضت اقتصادی را بار آورد .

۴ـ کشف قارهٔ امریکا بواسطه کریستف کولمب در سال ۱۴۹۲ م این عوامل پنجگانه ـ بشمول اصلاحات دینی پروتستانتی

۶

هنگامیکه برای بار دوم سید افغانی وارد آستانه می شد عباس حلمی، خدیو مصر هم در آنجا بود. روزی خدیو در پارک کاغذ خانه که از تفرجگاه های مشهور آستانه است مشغول تفریح و گردش بود برایش گفتند که سید جمال الدین افغانی هم در پارک است اگرچه وی میخواست افغانی را به بیند و باوی ملاقات کند ولی ملاقات آنها در زمان سلطان عبدالحمید مشکل به نظر می رسید. بهمه حال وقتیکه خدیو نظرش به سید جمال الدین افتاد با اشارهٔ دست ادای سلام کرد سید هم با همراهانش بپا خاسته بوی ادای احترام نمودند. خدیو بدون کدام درنگ براه خود دوام داد، ورفت اما جاسوسان خبر این دیدار خدیو و سید را به سلطان رسانیده دروغ پردازی ها کردند و گفتند که خدیو مصر و سید افغانی در کاغذخانه باهم ملاقات نموده و در موضوع خلافت به صحبت طویلی پرداختند. سلطان فوراً سید را نزد خود خواسته وی را از گزارشاتیکه جاسوسان داده بودند مطلع ساخت سید اوراق گزارش را خوانده خندید و گفت: هرگز با خدیو حرفی نزده و باوی ملاقات نکرده است فقط خدیو از کادی خود با اشارهٔ دست بوی سلام داده. وی افزود: پیغمبر(ص) هم گروهی از اصحاب خود را مؤظف کرده بود که گزارشات مردم را باطلاع آنحضرت می رسانند ولی حضرتش سخنان کسی را باور می کرد که دارای اخلاق نیک ضمیر پاك و نیت صاف بود و راست میگفت و مانند جاسوسانیکه اطراف ترا احاطه کرده اند دروغ پرداز نبود. سلطان خندید و سخن سید را تایید کرده اوراق راپورجاسوسان را پاره کرد.

سید جمال الدین درحضور سلطان جرأت بی مانندی داشت که یکی از دوستان صادقم که از ادبای دمشق بود اززبان مرحوم مصطفی پاشا قنواتی حکایت می کرد. سید جمال الدین دوستی داشت از مصر که آنرا بسیار دوست داشت، روزی سید از سلطان تقاضا کرد تا رتبه و معاش دوستش را بلند کند سلطان هم بسید وعده داد که دوستش را

اتفاق وسعادت آنها خواهد شد. ازین جهت من دیگرمعنی حرکت دینی را که خودت می گوئی فهمیده نمی توانم. در جوابم گفت: حرکت دینی ما کنایه از قلع وقمع عقایدی است که برادهان مردم غلط جای گرفته است. مثلا آنها آیات وخصوص مربوط بقضاوقدر را چنین تعبیر می کنند که نباید درسعی وکار، مجد وبزرگی ویا درخلاصی ازمذلت وحواری ازجای خود حرکت کرد ویا اینکه بعضی احادیث شریفه را که ازفساد آخرزمان و باقرب انتهای دنیا خبر می دهد دلیل گرفته می گویند نباید دیگرپی اصلاح رفت زیرا در اصلاح دیگرفایده ای نیست.

پس روی اینهمه دلایل باید مطالب قرآن بین توده پخش شود و احکام آن بصورت درست وصحیح ابلاغ گردد تا وسیله سعادت هردو دنیای شان فراهم شود. وی افزود: باید علوم ما شاخه بری و پاک، و کتابخانه ها تصفیه شوند تالیفات طوری صورت بگیرد که بفهم مردم نزدیک باشد. باید علومی مانند نحو وبلاغت مقصود اصلی ما واقع شوند. اینها وسیله برای هدف دیگری میباشد. طالب العلم قسمت بزرگ حیاتش را در نحو وبلاغت وحفظ مسائل متعلق باین دوعلم سپری می کند ولی از بیان افکار وآرائه خود در ضمن یک مقاله عاجز است. سید صورت تدریس علوم موروثه را بشدت مورد انتقاد قرارداد وگفت: نیاکان ما بیشتر بعلوم مادست یافتند آنرا بصورت درست ترتیب نموده ودرسامان بخشیدن وضع پریشان خود ازآن استفاده کردند. ما را در گرداب جهالت ووادی حیرت گذاشتند. امروز ما از آنها غافلیم وبی خبر از نیستیم که غفلت ما مارا به ناتوانی ها وفقد ان آبروی ملی مان خواهد کشاند. پس بهمه حال حرکت دینی ضروری است.

سید افغانی حرکت دینی یا اصلاحات دینی را بقرار فوق تفسیر کرد در تدوین روح این اصلاحات را قرآن تشکیل می دهد. می گفت که اول باید معنی قرآن بصورت صحیح وآزاد فهمیده شود والبته این امر وقتی صورت می گیرد که علوم مربوط بقرآن تصفیه وراه آسان برای تفهیم آن طرح گردد.

درهم پیچید و گفت شاه حق بجانب است آیا کدام شاه راضی خواهد بود که دهقانان مملکتش بر مملکت وی حکومت کنند؟ سید سکوت کرد البته اگر قیصر برای وی موقع میداد جوابش را گفته می توانست ولی مجال سخن نداده امر کرد تا سید را فوراً از روسیه اخراج کنند.

یکی از دوستان دمشقی ام لطیفهٔ ذیل را که میان سید و جاسوسهای سلطان صورت گرفته حکایت کرد: والی مکه بریکی از اهالی مکه که در آستانه سکونت داشت غضبناک گردید. مکی مذکور از ترس تعقیب والی بخانهٔ سید پناه برد سید وی را نوازش کرده نزد خودجای دادو گاه گاهی همراهش بکاغذ خانه جهت تفریح میرفت اما جاسوسان سلطان همواره در تعقیب پناهگزین مذکور بوده وی را مراقبت می کردند. روزی شخصی نسبد گفت: این مکی را ازخود دور بران تا از تعقیب جاسوسان سلطان آرام شوی. سید با تعجب بوی گفت: جاسوس های سلطان بامن چه کار دارند سفرای دول وقتیکه کسی بآنها پناه میبرد وی را از همه چیز حتی از جاسوس ها حمایت می کنند. مکه (سفیر خدا) دراین شهر هستم آیا حق ندارم مانند دیگر سفراء از شر این جوسوسان در امان باشم.

روزی یکی از شاگردان علوم دینی از سید سوال کرد: آیا ایمان زیاد یا کم میشود؟ سید گفت: ایمان در دهات زیاد و کم نمیشود ولی در مرکز مانند ایمان سلطان عبدالحمید که آنرا جاسوسان احاطه کرده اند در هرساعت کم و زیاد میشود. گویا مقصد سید آن بوده که حالت روحی سلطان همیشه در تردد و اضطراب است و گزارشهای جاسوسان گاهی اعتماد وی را زیاد و گاهی کم میسازد. اگر سلطان سخن جاسوسان را تصدیق کند ایمانش کم میشود و اگر تکذیب نماید ایمانش زیاد میشود.

درجملهٔ نکات و قصه های لطیف وی روایت می کنند که روزی در مصر در میدان باب الخلق همراه رفقا و دوستانش عبور جنازهٔ یکی از افراد عائلهٔ خدیو را انتظار میبردند دسته ای از زنان با تعجب سرو قیافه سید می نگریستند. خصوصاً میدیدند که وی را یارانش از چهار طرف پروانه وار

ترفیع دهد . مدتی ازین وعده گذشت سید بسلطان نوشت تا بوعده اش وفا نماید. ولی نامه نتیجه نداد جمال الدین غضبناک شد— وی بسیار تند مزاج بود تاجائیکه محمد عبده میگوید که آنچه را که با کیاست آباد مینمود تندی اش آنرا درهم می شکست— اجازه خواست تا با سلطان ملاقات کند. وقتی سید نزد سلطان وارد شد آثار خشم وغضب برویش هویدا بود. برپای استاده وبصدای لرزان گفت: امیرالمؤمنین قلمم را شکست امیرالمؤمنین قلمم را شکست. سلطان وی را نوازش کرده از سبب خشمش پرسید سید قصه را بیان کرد. سلطان گفت: این یک امر ساده است نباید تو خشمگین می شدی وامرداد تا رتبه ومعاش دوست مصری سید را بالا برند. وقتیکه سید از دربار سلطان خارج می شد حاجب کیسه ای پنجصد لیرهٔ طلای عثمانی بوی تقدیم کرد .

بعضی درین قصه ز یاد می کنند که وقتی سلطان از سبب خشم سید پرسید سید گفت آمده ام تا بیعتی که بتو داده بودم پس گیرم چه از ان بیعت پشیمان شده ام اما کسی که برای من این حکایت ها را بیان داشت این قول را دروغ وانمود کرد. والبته قول صحیح همان است که ق. واقی پاشا روایت کرده وشاید وی از عزت پاشا بدر آستانه شنیده باشد قوانی همیشه با عزت پاشا بود و عزت پاشا هم هیچ وقت از مجلس سلطان دوری نمی جست .

زمانیکه سید در روسیه بود قیصر روسیه خواست او را ببیند سید را نزد خود خواست درضمن ملاقات سبب بد بینی و برخلافی اش را با شاه پرسید البته قیصرهای روسیه بسیار خوش می شوند که از احوال وماجرای داخلی ایران خبر شوند— سید اوضاع نابسامان وخراب ایران را به سادگی شرح کرده و همه ظلم واستبداد شاه را بیان نمود وافزود شاه را گفتم که نظام مشروطیت و شوری را در کشور تطبیق کند اما قبول نکرد و مرا از ایران اخراج نمود. والبته سبب کینه و عداوت شاه با من همین بوده است و قتیکه قیصر این کلمات را شنید در خشم آمده چهره اش

استاد بستانی راجع باین نکتهٔ سید تبصره کرده و آنرا پسندیده و اب انستاس کرملی برقول هر دوی آنها تعلیق کرده آنرا تقبیح کرده است و اما من در بارهٔ سخن هر سه نفر تبصره ای نوشته در مجلهٔ انجمن علمی عربی (جزء ۸ صفحهٔ ۶۲۹) نشر کرده بودم که در بعضی نواحی با سید موافقت و در برخی با وی مخالفت داشتم. چیزیکه برسید انتقاد کردم آن بود که وی «بقروت» را مصدر دانسته زیرا جبروت، رهبوت و ملکوت همه مصادر هستند. و استعمال آن - مصدر - در عبارتیکه سید گفته جایز نیست. زیرا - فلان از نسل بقروت هست - گفته نمیشود. بلکه می گویند فلان از نسل بقر هست. و بقروت بمعنی بقر نمی آید.

مرحوم مخزومی پاشا روایت می کند برین قول سید که می گفت: «سیاست بقروتیه در مملکت فرعونیه» اعتراض کردند سید جواب داد چنانچه شما استعمال ملکوت و جبروت را جواز می دهید من هم استعمال بقروت را مجاز میدانم. عبارت آخر کدام نقصی ندارد زیرا بقروت را بحیث مصدر استعمال کرده نه بصیغهٔ جمع.

باید علاوه کرد که کسی این داستان را به بستانی روایت می کرد از حافظهٔ خود می گفت آنرا از کتاب مخزومی پاشا (خاطرات جمال الدین) نقل نمی کرد.

۷

در اول کتاب گفتم که من و استاد رشید رضا در محبت سید، تتبع احوال و تدوین آثار وی شریک بودیم. وقتیکه استاد رشید را در سال (۱۳۱۰ ه ۱۸۹۲ م) بقصد آستانه وداع نمودم اولین سفارش وی بمن آن بود که مراتب اخلاص و محبتش را بسید تقدیم دارم و هر چیزیکه در آستانه از سید می بینم و یا می شنوم برای وی بنویسم. اتفاقاً ملاقات من با سید روی بعضی مقادیر دیرتر صورت گرفت کیفیت را بدوستم شیخ رشید نوشتم در جواب اولین نامهٔ وی بتاریخ ۹ جمادی - الثانیه ۱۳۱۰ برایم مواصلت کرد. در رساله اش سمر خود را از شهرش

احاطه کرده و هر که ام میخواهند بخدمت وی پیشی جویند. تعجب آنان بیشتر می‌شد سید با همه یاران شوخی می کرد و نکته می گفت. زنان متوجه وی شده با هم همه می خندیدند و سخنانی ردو بدل می کردند. یاران سید خندهٔ زنان را در حق سید حقارت و بی احترامی پنداشته یکی از آنها گفت: استادا آهسته ترسخن گوی و مزاح مکن این زنان بتو می‌خندند. سید بدون اعتنا سخن خود ادامه داده گفت: بگذار که نکته گویند، مزاح کنند و بخندند من باك ندارم که مرا مورد نادره گوئی و نکته سرائی قرار دهند. جواب سید هر دو طرف را بخنده آورد.

سید الفاظ استعمال کلمات دخیل و الفاظ عجمی را در زبان عربی مجاز میدانست و می‌گفت اگر میخواستید کلمهٔ غیر عربی را استعمال کنید دستمال و جلباب عربی بران بپوشانید عربی میشود. البته مقصد سید از ین سخن عربی ساختن لفظ عجمی میباشد مثلیکه شخص عجمی اگر لباس عربی بپوشد در ظاهر عرب می‌گردد همچنان اگر کلمات اعجمی را بصیغه های عربی در آوریم عربی میشود. اما این نظر سید را بعضی ها قبول می کنند و برخی‌ها آنرا نمی‌پذیرند.

شکیب ارسلان می‌گفت که سید جمال الدین این قول خداوند را «وانه تعالی جد ربنا» چنین تفسیر می کرد که «جد» معرب «کد» میباشد و «کد» در فارسی و هندی تخت را گویند!

راجع به نظریهٔ مشهور سید جمال الدین در لغت، استاد مرحوم شیخ عبدالله بستانی روایت می کند که سید در هجو یکی از غنی ها می گفت: این مرد از نسل «بقروت» هست. مردم استعمال کلمهٔ بقروت را انتقاد کردند سید گفت: آیا شما جبروت، رهبوت و ملکوت نمی گوئید؟

پس چرا مرا از استعمال کلمهٔ بقروت منع می کنید؟ بروی اعتراض کردند که کلمهٔ «بقروت» درلسان عرب هیچ وارد نه شده. گفت آیا میخواهید من ازخود انکار کنم؟

رمضان همان سال و نامهٔ ذیل را نیز فرستاد : « . . . نامهٔ تان را دریافت داشتم از تحفهٔ بزرگیکه - که عبارت از مژدهٔ شرف ملاقات شما بحکیم عصر و بی همتای زمان استاد جمال الدین میباشد - بسیار تقدیر داشته اید تشکر می کنم . چنانکه خود گفته اید این نتیجهٔ مطالعهٔ ما و شما در سیرت حسنهٔ وی میباشد که شما از لطف و رعایت وی برخوردار شده اید البته شما حقوق برادری را بجا کردید و آرزوی بزرگ مرا که عبارت از خدمت و ملازمت وی بحیث آ بوتراب دوم بوده نزد سید بیان کردید ولی این مطلب را چنانچه که میبایست ادا نکردید . چه من میخواستم مانند ابوتراب در خدمت وی بوده و همه جا در رکابش باشم . شاید شما قصد مرا درست درك نکرده بودید و یا اینکه فراموش تان شده بود بهمه حال از خداوند میخواهم که سعی تان را مشکور و عمل تان را مقبول گردانیده فضیلت و کمال را نصیب تان کند . اما بار دوم امانت را بصورت صحیح ادا نمائید .

میخواهم بجناب سید هم نامه ای نویسم و ازوی آنچه را بخواهم که شما را مکلف بابردن حاضر شوم و اگر قبول هم نکند می آیم تا بزیارتش مشرف شوم و از صحبتش بهره ور کسب چیزیکنم . البته این در صورتی است که شما در آستانهٔ وی بمانید و اگر نظر اینس آمد ید در موضوع مذاکره خواهیم کرد . . .

فکر می کنم سید را راجع بوعدهٔ که در رسالهٔ خود (ابطال مذهب دهریین) داد . و گفته بود که دو رسالهٔ دیگر — در رد دهری های و حقانیت اسلام می نویسم نپرسیده اید . . . . »

گفته های شیخ رشید را که بمن نوشته بود در همین جاختم می کنم وی مرا در رساله اش مورد عتاب قرار داده که من کلمهٔ « ملازمت » را به « تردد » تبدیل کردم شاید این کار را در آنوقت بنا بمقتضای حال کرده باشم .

(قلمون نزدیک طرابلس شام) به بیروت توصیف کرد زیبائی های قریه ها مزارع ومناظری را که در طول این سفر دیده بود مشرح و بسط نوشته ودر ضمن آن گفته بود که: «اگر بخت با شما یاری کرد و به دیدار حکیم عصر سید جمال الدین مشرف شدید شما را از سوریه و لبنان سوال خواهد کرد نه از اروپا و شهر روم و اگر پرسید از پوست و دانهٔ خرما خواهد پرسید.

دوست من میخواست او صافیکه از لبنان نوشته قسم نخست هنگام ملاقات برای سید تقدیم کنم یا اینکه نامه را برا یش بخوانم. شیخ بر این نامه اش افتخار می کرد و حق هم داشت که افتخار کند. نامه اش واقعاً از اعجوبه های ادبی و تاریخی است که بیشتر به لبنان و مردم آن تعلق دارد. شاید تمام آن نامه را در یکی از مجلهٔ ها به نشر بسپارم. شیخ رشید در آخر نامه اش نوشته بود: معذرت خواسته اید که با نتظار ملاقات این مرد بزرگ (سید افغانی) در گسیل کردن نامه تاخیر نموده اید تا آنچه را که ازوی مشاهده می کنید برایم بنویسید. از قدر و منزلت ممتازوی نزد من بخوبی آگاه هستید. بهترین معذرت و بهترین شفیع آورده اید. امیدوارم تاکنون باوی ملاقات کرده واز دوستان وی حساب شده باشید و البته شما کاری را انجام می دهید که سبب شادی قلب و روشنی چشم است. اگر باوی داخل صحبت شدید حضورش باید عرض دارید که این برادر تان غرق محبت وی بوده و سعادت خود را در تقبیل آرزو دارد. زبان ثنا و احترام ندارد و فقط میخواهد در حضرتش بخدمت قیام داشته باشد... آرزو مندم مرا از یاد نبری. اگر آستانه بپایم ملازمت وی برایم میسر خواهد شد یاخیر؟ ... الخ» ولی قبل از آنکه نامهٔ فوق الذکر شیخ رشید برایم برسد من با سید ملاقات و برایش هرگونه علاقه و محبت خود و اینکه در نشر افکار و تعالیم وی خدمت می کنیم به تفصیل عرض داشته بودم. از این ملاقات خود به برادرم شیخ رشید نوشتم. وی بی درنگ بتاریخ ۲۱

۸

میخواهم گفتار خود را در بارهٔ استاد افغانی ام به بیان اوصافش
خاتمه بخشم امیدوارم که طرف پسند خوانندگان واقع شده از آن
بهره بردارند. این عمل را ضمن یک بحث مقایسوی بین جمال الدین و
مورخ مشهور ابن خلدون انجام خواهم داد.

اکثر نویسندگان معاصر در موضوع مقارنه و مقایسه بین ابن خلدون
و فلاسفهٔ قدیم مانند ارسطو، ابوالعلای معری، مونتسکیو، اوگست
کنت، میکیاولی و سپنسر به بحث پرداخته اند. البته تفصیل این مقایسات
در کتبیکه این نویسندگان در باره ابن خلدون تالیف کرده اند مذکور
است با رجوع باین نگارشات سوالی عرض اندام می کند که آیا ابن
خلدون بهیچ یک از فلاسفهٔ معاصر شرقی مشابهت ندارد؟

بلی! ابن خلدون بدون هیچگونه تردیدی بیک فیلسوف مسلمان
سیاستمدار و انقلابی عصر شباهت دارد که عبارت از قائد انقلابات
ها جهان اسلام سید جمال الدین افغانی میباشد. وجه تشابه آنها از یک
جهت نیست بلکه در جوانب مختلف با هم شبیهند. هریک از آنها علوم
اسلامی را فرا گرفتند. در حکمت، فلسفه تاریخ و علوم اجتماعی سرآمد
اقران خود شدند. هریک از آنها مسلمانان را به مطالعه و بررسی حقایق
اسلام و استفاده از آن تشویق می کردند. هر دوی آنها در سیاست
اشتغال داشته خواهان انقلاب و ترقی بودند، سینهٔ فراخ قلب پاک داشتند
مردم را بسهولت شیفتهٔ خود می ساختند. باطن آنها از ظاهر شان فرق
نداشت. هردو سریع الغضب و تند مزاج بودند. لسان الدین بن خطیب
وزیر اندلس که دوست ابن خلدون بود از ابن خلدون چنین توصیف می
کند که... «شدید المزاج بوده و این عادت بسا مشکلات و مصیبت
ها را بار می آورد و سبب قهر و ظلم رجال حکومتی بروی می گردید».

شیخ محمد عبده نیز جمال الدین را چنین توصیف کرده، ور می
گوید: وقتیکه در پاریس بودیم و به نشر جریدهٔ عروة الوثقی می پرداختیم

وقتیکه نامهٔ دوم شیخ رشید را دریافت داشتم درباره سید جمال الدین شتافتم او را از نامه و مضمون آن آگاه ساختم، خوب یادم نیست که نامه را بوی نشان دادم ویا اینکه خلاصهٔ آن را برایش تعریف کردم بهرصورت سید شیخ رشید را از اینکه بامور مسلمانان توجه دارد ستود و گفت شیخ رشید برای وی هم نامه ئی خاص فرستاده است. از سید خواهش کردم که جواب نامه را بخط خود بنویسد و بمن بسپارد تا برای شیخ رشید بفرستم. وی معذرت خواست که نزدش قلم و کاغذ ندارد گفتم از نداشتن کاغذ معذرت خواست این برای آن بود که یا سلطان عبدالحمید برای وی اجازهٔ کتابت را نمی داد ویا اینکه خود سید بکتابت و تألیف توجهی نداشت. بلکه عادتش چنان بود سخنان خودرا برمردم اطرافش پراگند و مردم آن را مانند در و مرجان بچینند. ولی باز هم من از ترس عتاب شیخ رشید، اصرار کردم که اگرچه بسیار مختصر هم باشد جوابی بقلم رسای خود بشیخ رشید بنویسد. ما در آن هنگام ایستاده بودیم من فعلا سید را پیش چشم خود تجسم می کنم که در صحن مسافرخانه ایستاده، دست خودرا برشانهٔ من گذاشته بسم کنان از نوشتن نامه معذرت میخواهد و برای من می گوید: تو بهترین قلم رسا داری و کاتب بلیغ من هستی باید بیاد آسلام و تحیات مرا بشیخ رشید ابلاغ داری.

واقعاً من آنچه که مستحق سید هست گفته نمیتوانم. اما باز هم می گویم که خداوند وی را پرمهر و محبت و دوست داشتنی آفریده بود مغرور و متکبر، فریب کار و نیرنگ باز نبود.

بعد از آن از مجلس سید بازگشتم و ماجرا را بدوستم شیخ رشید نوشتم و نوشتم وقتیکه در طرابلس همدیگر را دیدیم نزدش از طرف سید وکالت خواهم کرد. و چنین هم شد.

(دترو)پادشاه اسپانیه‌بر ابن خلدون پیشنهاد کرد که‌خود را از تکلیف‌وزحمت برهاند ونزدوی بیاید هرچه ازمال دنیا خواسته باشد برایش فراهم خواهدساخت . اما ابن‌خلدون پیشنهاد پادشاه‌رارد کرد. همچنین سلطان عبدالحمید بجمال‌الدین پیشنهاد کرد که‌دوش خود را از بار سنگین وتکالیف سیاست سبک سازدودر مقابل دشمنان خود قدعلم نکند. سلطان‌درپاداش این امر قصر مجلل بالو ازم برایش اعدا خواهد کردو یکی اززیباروبان یلدز(۱)را بوی خواهد داد سید امتناع ورزیده گفت : اگروی‌این کاررا قبول کند چنانکه مردم از شراب نوشیدن شیخ علیش وسربدانس به‌تعجب‌می افتندازین عمل وی دیرنه شگفت اندر خواهند شد .

ابن‌خلدون بحال‌غربت در مصر مرد ودر مقبرۀ صوفیه‌خارج باب النصردفن شد مانندمسافران عادی‌قبری‌بی نام‌و نشان دارد .

جمال الدین نیز در غربت در آستانه فوت کرد و در مقبرۀ (شیخلرمزارلغی)در نشانطاشیدفن شد اندکی مانده بود که قبرش محوگردد. اگرمست کراین امریکائی بسروقتش‌نمی رسید .چنانکه می گویندوی باصرف‌دها هزار دالرمقبرۀ بزرگی برایش‌بنا کرد .

علامه‌آلمانی استاد «دون فیزندونگک»می گوید که‌ابن‌خلدون‌آخرین ستاره‌ای‌بود که‌در آسمان تفکر آزاد اسلامی درخشیداو درتاریکترین

---

(۱) یلدز نام قصرسلاطین عثمانی بود .دروقت سلطان عبدالحمید تعداد ساکنین این‌قصر بدوازده هزار نفر می رسید .یلدوز بترکی ستره‌را گویند «مترجم»

(۲) دربن اواخرپیکرسید ازآستانه به بغداد و از آنجا چنانکه پیشتریادآور شدیم‌بافغانستان منتقل گردید . سید بدرد سرطان ــدر فک‌زیریش مبتلاشده‌بالاخره این‌مرض بمرگ‌وی انجامید شیخ ابراهیم الیازچی‌در مرثیه که‌در مرگ‌سید سروده بودباین موضوع اشاره کرده

روزی خواسیم با برخی سیاستمداران اروپا پیرامون بعضی امور متعلق بشری وآرزوهای اهل شرق مذاکره ومفاهمه کنیم. ولی جمال الدین در حین مفاهمه با برخی سیاستمداران — مانند گلادستون — در آشفته می شد. دراثرخشم وی ما نتیجه که طرفین بآن رسیده بودیم از بین می رفت. شیخ محمد عبده راجع به تندی مزاج سید می گوید: «بسا اوقات آنچه را که با کیاست وعقل بنا وآباد کرده با تندی از بین برده است.»

ابن خلدون وجمال الدین در فهم ودرک تعلیمات اسلامی مانند مجتهد آزاد ازعقل خود کار می گرفتند تا یک محض ومقلد نبودند. هر دوی شان در فراهم ساختن منافع عموم مسلمانان می کوشیدند. و میخواستند اجتماع اسلام را از راه توفیق وهم آهنگ ساختن اصول صحیح اسلام با قواعد اجتماعی که مفاد آن به شریعت ثابت شده، اصلاح کنند. آنها آرای خود را با صراحت بیان می کردند و بدون کدام ترسی در تطبیق آن می کوشیدند، باخرافات وعاداتیکه با دین آمیخته مبارزه می کردند. ازهمین جهت بهرشهرو کشوریکه می رفتند ویا بدربار شاهی که آنهارا میخواستند دشمنان وحسودان علیه آنها قیام می کردند.

ابن خلدون — پنجصد سال پیش — در دربار غرناطه، فارس و تونس عین وضع وحالی را داشت که جمال الدین در دربار کابل، تهران، قاهره وآستانه در عصر حاضر داشت.

اگرخداوند سید افغانی را بشیوخ متعصب وجامد مانند شیخ علیش مبتلا ساخت که عصای خود را برداشته سید افغانی وشاگردانش را از گوشه و کنار ازهر بیرون می راند، ابن خلدون را هم در تونس بچنین شیخ متعصبی مانند ابن عرفه مبتلا ساخته بود. وی ازینکه مردم فریفتهٔ ابن خلدون بودند وشاگردان بطرف حلقهٔ درسش می شتافتند رشک می برد. ابن خلدون خودش می گوید که: ابن عرفه نزد حکام تونس سخن چینی می کرد وآنهارا بحبس وطرد من ترغیب می نمود.

آیا چه دید؟

دید، آنچه را که ابن خلدون قبل از پنج قرن دیده بود. دید هنوز ظلمت برهمه جا سایه افکنده و قوم در خواب‌اند، تیمور لنگ را مجسم در سلطان عبدالحمید و نیروی اسپانیوی را در لباس ویکتوریا ملکهٔ انگلیس یافت جمال الدین از قبر ابن خلدون برخاست. از بین قیام هدفش هدف ابن خلدون ومسئولیتش مسئولیت ابن خلدون بود.

در شرق وغرب آوای سفر درداد و گفت: بیار ید بکس وعصای سفر مرا. به مکه، مصر، تهران، آستانه، پترو سبورگ، ویانا، لندن و پاریس سفر کرد. مرگ را از سوی و زندگی را از سوی دیگر میدید مردمی به قناعت وتوکل تن سپرده وجمعی در تب، تاب، سعی وطمعند. در ینجا جهل، بیکاری و کسالت چشم را ذیره می کند و در آنجا علم، عمل و نشاط دیده را روشن می سازد.

چنانکه ابن عرفه در تونس و قاضی البساطی در قاهره پنج قرن پیش در مقابل جمال الدین که در لباس ابن خلدون بود مقاومت کردند امروز شیخ علیش در مصر و حسن فهمی افندی در آستانه نیرو پیش قدمی کشند چنانچه می گویند جریان تاریخ تکرار می شود. ای آنکه از زیر تخته سنگهای قبر برخاسته‌ای[1] دوباره به تبلیغ و خطابه آغاز کن و به برعیت واندار مردم آوازده، مسلمانان را بگو تا اختلافات را کنار گذارند اوهام وخرافات را دور اندازند.

بیا! بیا! فریاد و نالهٔ دردمندان را بگوش ما برسان!

«در گذشتگان می گرییم و بر پیشینیان درود می فرستیم. کجائید ای گروه وای صاحبان شفقت، کجائید ای علمداران مروت، کجائید ای بلند قدرتان، کجائید ای مددگاران بیچاره‌ها، کجائید ای دستگیران مظلومان، کجائید ای بهترین ملتیکه برای مردم فرستاده شدید ومردم را با اعمال نیک میخواندید و از کارهای زشت باز میداشتید، کجائید

دوران جهان اسلام، از نگاه استقلال و سیاست می‌زیست، مثل ستاره‌ای بود که آن تاریکی‌ها را نور بخشید و افول کرد.

مسلمان پاک و فوق‌العاده باغیرت بود. می‌دید قوائم دولتش از هر طرف گسسته و نیروی آن در همه جانب تحلیل می‌رود. بیگانگان از هر طرف بآن دست چپاول دراز می‌کنند. دولت‌های مغول، ترک و بربر صریحاً درصدد بربادی دولت عربی مهیا شدند. بچشم سر می‌دید که تیمور مغول در شرق شامات را درهم می‌کوبد و (بهروی) اسپانوی با تمام قوا آماده حمله برغرناطه آخرین مملکت عربی در اندلس هست. ابن خلدون همهٔ اینها را می‌دید و برین ملک از دست رفته حسرت می‌خورد. در جهان اسلام با تفحص و کنجکاوی گردش می‌کرد شخصاً درین کشورها از شمالیه در غرب تا شام و حجاز در شرق آواز درداد می‌خواند، می‌نوشت و بتألیف می‌پرداخت. افکار خوابیده و دلهای پژمرده را بشور می‌آورد. هرقدر فریاد می‌کرد غیر از انعکاس آواز خود چیزی نمی‌شنید و هرقدر پند و انذار می‌کرد جز جفا و جور چیزی نمی‌دید.

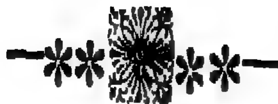
آن شعله خاموش شد و ابن خلدون در آن تاریکی مطلق چشم فروبست. اما بعد از گذشت پنج قرن دوباره زنده شد و از پیرهن در لباس جمال‌الدین برخاست. جمال‌الدین چشمش را کشود و در چپ و راست زوایای جهان اسلام نظر افگند.

می‌گوید: «(وی بعلت سرطان فوت کرد. سرطان مابین فک و سینه یعنی در مجرای فصاحتش ظهور کرد. البته درین هیچ تعجبی نیست زیرا همیشه سرطان در بستر می‌روید و نمو می‌کند» اطبا گمان می‌کردند که علت ابتلای سید به بیماری سرطان آن بود که وی چای بسیار می‌نوشید، سگرت زیاد می‌کشید و در طعامش نمک بسیار استعمال می‌کرد یکی از دوستان افغانی درین مورد می‌گوید:

الملح والشای مع الدخان　　　اودت بروح شیخنا الافغانی

کرده و پند آموخته بود. این ملت با همه جد، جهد و استقامت خود را در امواج دریای زندگی پرتاب نموده است و اگر خداوند بخواهد خویش را عنقریب بساحل نجات خواهد رساند.

سیاح مشهور روسی - شیخ عبدالرشید ابراهیم - می گوید: روزهای آخر بیماری سید بزیارتش رفتم، با دست اشاره کرد تا نزدیک شوم، نزدیک شدم، توان حرف زدن نداشت کاغذ و قلم گرفته نوشت: «خداوندا توگواهی که پیغمبر(ص) هنگام وفات - امتی امتی - می گفت و من - ملتی ملتی - می گویم» وی می افزاید: بعد از تقریباً دو ساعت که نزدش باز گشتم شنیدم می گفتند: وفات کرد.



ای بزرگان ای برپای دارندگان عدل وداد . کجائید ای دانایان و ای حکیمان . کجائید ای یکذاران بناء ملت .

آیا از گورها یتان به بازماندگان خود نظر نمی افکنید و نمی بینید که بعد از شما چه کردند . بفرزندان شما چه مصیبت ها پیش آمد . که بمذهب شما گرائید و که از راه شما انحراف کرد و از روش شما دوری جست؟ طریق شما را گذاشتند . دسته دسته و گروه گروه شدند چنان بضعف و ناتوانی گرائیدند که دلها از سوز آنان آب می گردد . دستخوش ملت های بیگانه شدند . توان دفاع را از سرزمین خود ندارند آیا از عالم برزخ آواز نمی دهید که این خواب رفتگان بیدار و این غافلان هوشیار گردند . وراه راست را بازیابند .» (۱)

واما آیا جمال الدین از بیدار شدن شرق و کوشش اهل آن در راه اصلاح مایوس شد ؟

نه ، هرگز نا امیدی را بخاطر راه نداده بلکه دید درخت جهان اسلام خشکیده ولی در لا بلای این خار و چوب خشک برگهای سبز بنظر میخورد چهرهٔ گرفته اش درخشیدن گرفت و نور امیدی در دلش راه یافت از خود سوال کرد: آیا این برگهای سبز از زندگی پیشین باقیمانده اند و یا برگهای جدید و بازندگی جدید روئیده اند؟ هرچه باشد درخت سبزی در بیماری زمین ودر بدن نفس باقی است .

پس باید در احیای این درخت بجان کوشید آری ا جمال الدین با همه تکلیف وزحمت به مبارزه برخاست و همه شیرینی و تلخی های را که ابن خلدون (اول) چشیده بود ، چشید . هردو ابن خلدون فرزندی از خود نگذاشتند تنها فرق شان در اینست که ابن خلدون مغربی کتاب اجتماعی مشهور خود مقدمه را بیادگار گذاشت اما ابن خلد ون افغانی هیچ کتاب و مقدمه ازخود نماند . بلکه ملتی را بجا گذاشت که آنرا بیدار

(۱) این جملات از جریدهٔ عروة الوثقی لسان حال سید جمال الدین که با قلب پردرد آنرا شصت سال پیش نوشته بود ، اقتباس شد

سید جمال الدین د سید صفدر «صفدر» زوی دی، او د افغانستان یوې
پښتوانۍ د یوې شریفې او درنې کورنۍ ته منسوب دی ، ځکه چې دده د نسب
شجره، مشهور علي ترمذي ته رسیږي ، چې بیا وروسته سیدنا الحسین
بن علي بن ابي طالب ته له نیکونو شمېرل کېږي .

په افغانستان کې د سید جمال الدین افغاني کورنۍ د عزت نفوذ
او اقتدار خاونده وه او د افغانانو په زړونو کې ئې لوړ مقام درلود
او درناوی ئې کېده ، او ځنګه چې سید آل بیت یعنې د پیغمبر صلی الله علیه
وسلم کورنۍ ته منسوب وُ له همدې کبله ئې په خلکو کې زیات احترام
او عزت کېده ، داسې ویل کېږي چې د افغانستان په یو کوټ کې ئې
په مستقله توګه حکومت کاوه چې د یو ولایت په اندازې وُ تر څو چې
امیر دوست محمد خان علیه یې وکړه او دغه پلار ، ترونه ئې کابل ته
ولېږل ، دا هغه څه دي چې سید ر سید د رضا دده د نسب په باب لیکلي ، خو
سړه دی بیا هم خلک دده په باب مختلفې نظریې لري ، چې آیا دی ریښتیا ئې
افغان دی او که ایرانی دی ؟ او ددې تردید په څکله د هغه پوښاګرد
عبدالقادر مغربي چې سید ئې له نږدې لیدلی او دده په باب ئې لیکلي
دباور وړدي د سید ، په باب پوښتنه کوي او وایي : — هرګله خلک
دده د هیواد او قومیت ، ماوت په باب په شک او تردید کې دی سره له
دې چې دده عصر د موږ زماني ته ډېر رانږدې دی ، ؟ که چېرته دا خبره
سمه وي چې دده په قومیت او کورنۍ کې ئې دی شک او تردید ته مجال
ور کړی شي ، آیا دا کار به ددې لاراو ور خلاص نه کړي چې د تاریخ
لوړو شخصیتونو او د هغوی د حالاتو او هغه څه په نسبت شک او تردید
وشي چې دوی ته منسوب شوي ؟ د هغه روایت سبب چې وایي سید
ایرانی دی شاید هغه څه وي چې محمد حسن خان چې په اعتماد الدین ،
مشهور وُ او د ناصر الدین شاه له نږدې ملګرو څخه وُ ، په خپل مشهور
«المآثر والاثار» نومي کتاب کې د کړ کړې دی په دې کتاب کښې داسې
وایي چې سید جمال الدین د اسد آباد په کلي کې چې د ایران له توابعو
څخه دی زیږېدلی او عمر شوی ، او دې په پښتوانیو او سنیو علومو کې

د افغان سیدجمال‌الدین
ژوندته یوه کتنه

کله چه ما خپل تیت و پرک فکر راغونډاوه او خوروور تصورمی راټول کړ، او حتیښ ، او خوشحالوته په خبرشوم، نود افغانستان حالت په چورت کښې واچولم او داهغه هواد دی چه دلمړی ځل لپاره ځماسترګې هلته په دنیا غړېدلې دی او سا هغه چه په هغه کې ځما عقل صیقل شوی او ثقافت ئې موندلی دی تا ایران دګاونډیتوب او ښواږبګو په لحاظ ، بیاعربي جزیره «حجاز» چې د وحې دراښکته کېدو ځای دی، اویمن دیمن له خپلو سره، نجد، عراق، او بغداد له هارون او مامون سره او شام، دهغه له پوهو سیاستمدارانو سره ، او اندلس ، له خپلې سرې ماڼۍ سره ، په همدې ډول داسلامي الري له هرګوټ او هردوله سره، اوداچه په څه ډول ددوی ورځ وګرځېده او چارې ئې ویجاړه شوې ساپه ټول حسرت او حتیښ افسوس نومادخپلو مغزو ماشین، دهغه درنځ دتشخیص او درمل دپلټېلو لپاره په کار واچوه، نومادا تشخیص کړه چې دهغه ډیرلوی وژونکی رنځ دخوشحالو دنظر بانو ، دشتت او همۍ په سلو سلو په ډلو، او په لوویشل کېدو رنځ دی، او بل داچه په خپل منځې احتلاف باندې ددوی اتحاد، او په یووالی او اتحاد باندې ئې اختلاف له وژونکو رنځونو ګڼل کړی نو ما ددوی په یووالی او یوموټی کېدو کې هلې ځلې وکړې څوپورې ددوی پام لویدیځ دوی ته ځار وخطرته راواړوم ..)

جمال الدین افغانی

«د پېړۍ قاضي داسې کيسه کوي چې د وخت ترکي والي، د مرکز او استانبول د هدايت په اثر کې څخه وغوښتل چې له سيد جمال الدين افغاني څخه پوښتنه وکړم چې آيا دی افغاني او که ايراني دی؟ او دا پوښتنه ئې په داسې لهجه ترې وکړه چې دی شکمن نشي چې د ده له اصل او نسب څخه څوك خواري چې ئې ځان خبر کړي، کله چې نوموړي قاضي هغه وپوښتيد سيد په اصل مطلب پوه شو او داسې ځواب ئې ورکړ: آيا دا تعجب نه دی چې استانبول دده د نسب په باره کې پوښتنه کوي، په داسې حال کې چې هغې لا پخوا يو رسمي وظيفه ور سپارلې وه او دده په سجل کې ئې ليکلي وو چې دی افغان دی، له دې وروسته خپله سيد جمال الدين افغاني ددې آوازې سبب بيان کړ او دا کار ئې ناصرالدين شاه ته منسوب کړ ځکه چې ناصرالدين شاه د ايران پاچا دا آوازه خپره وله چې سيد ايراني دی دا ددې لپاره چې په دې وکولی شي چې هغه په دې بانې لاس ته ور وړي، او بېرته ئې ايران ته ستون کړي څو پوري خپل عبج ترې واخلي.

له بلې خوا د سيد په هکله د اختلاف په دې وروستيو وختو کې د دې لپاره کړم دی چې هر څوك ئې ځان ته منسوبه وي او وياړ ئې دا، د نړۍ د لوړو شخصيتو نو او قهرمانانو په برخه رسيدلی دی چې له خپلو معاصرينو څخه داسې اديبانو کوري چې عادي اشخاص ئې تحمل نشي کولی خو کله چې په خپلو حريفانو غالب شي، بيا هم دغه دښمنه له زيار باسي چې د هغوی له پېروانو څخه ځان وشميري او له نورو خلکو زيات دوی ځان ور اندې وراندې کوي.

د سيد جمال الدين افغاني ژوند په افغانستان کې

سيد جمال الدين افغاني د افغانستان د کونړ په ولايت کې زېږيدلی دی. د سيد په ۱۲۵۴ هجري کال چې له ميلادي ۱۸۳۹ کال سره موافق دی زېږيدلی او هغه وخت چې د دوی کورنی کابل ته ولېږدول شوه سيد له خپلې کورنۍ سره کابل ته لاړ او هلته ئې دده په روزنه کې ډېر زيار وايسته چې اسلامي اخلاق او تربيه واخلي، او خپله د سيد

د برلور مقام لري،چې دايران خلک په هغه ويارېږي ، په داسې وخت کې چې «اهل سنت اوجماعت گمان کوي چې دی په قوم افغان دی، لکه څرنګه چې دسيد يود بر پياوړی شاګرد ، شيخ محمد عبده د لېچر په پهسرنيږې کې ليکلي» ددی پورتنی عبارت لهمعز او روح څخه داسې برېښي چې دا عبارت دناصرالدين شاه پهژوند کې ليکل شوی ، څکه چې ناصرالدين شاه خپل ولس سره دانګريزانو ددوستی له کبله خيا نت کاوه دسيد جمال الدين افغانی له هغه سره دهغه دمړينې له وخت پوری سخت ورانه وه او بل لهپورتنی عبارت څخه پهډاګه دمذهبی اختلاف روح لهورا څرګنددی ، چې ددی ليکونکی پهمغزو تسلط مونډلی ، څکهچې دی دسيد جمال الدين افغانی دتګلاری څخه سخاب د اهل سنتو او شيعه ؤ مسآله پهدی راسخ ته کوی .

څينې خلکو ددی اختلاف پهباب يوهسخنی لاره نيولی څو پوری وکولی شي چې ددی دواړه نظريو تهتوافق ور کړی لودوی هغه پهيوآن کې هم افغانی او هم ايرانی کبی ، او دا هغه لاره ده چې يوايرانی عالم چې په ازهر کې پهدرس بوخت دی ،غوره کړېده ،دی وايی چې دسيد جمال الدين پلار ايرانی دی يو عسکری صاحب منصب ؤ چې د افغانستان په حدود کې ئې وظيفه ترسره کوله، او دافغانستان ئې خوښ شو ، او دائې غوره کړه چې هلتهميشته شي ، او په يوه در نه او باشرفه کورنی کې ئې کوژده اوواده وکړ چې لههغو دواړو څخه سيد جمال الدين وزېږېد، ليکن دغه ايرانی چې په ازهر کې ئې درس ويلې يو بل احتمال څخه يا دونه کوی ، او وايی : «کيدای شي چې سيد جمال الدين پهايران کې زيږيدلی وی او بيا ئې پلار له ځانه سره افغانستان ته بيولای وی » خو آيا مونږ ته دانه ښائی چې احتمالاتو پسې ونه ګرزو ، او په هغو حکايتو نوچې ديرود باور وړ خلکو دسيد جمال الدين افغانی لهخپلی خولی څخه هغه چه په بصره کې ؤ رانقل کړی اعتماد اويقين وکړو شيخ ، عبد الحميد الرافعي دهمدی وخت

مقابل له ځان، اولاد، خپل ناموس او هيواد او نورو څخه د دفاع قدرت ولري .

کله چې سيد جمال الدين افغاني د حج مراسم په ځای کړل او بيرته خپل هيواد ته راستون شو، د امير دوست محمد خان په وخت کې په ځينو رسمي او دولتي کارونو بوخت شو، ترڅو چې امير دوست محمد خان د هرات د نيولو اراده وکړه او د سيد پلار او خپله سيد جمال الدين افغاني له هغه سره يو ځای د هرات په لور وخوځېدل، او کله چې د امير دوست محمد خان لښکرې هرات ته ورسېدلې، هغه ئې محاصره کړ، او دې محاصرې پوره يو کال ونيو، خو امير دوست محمد خان مخکې له دې چې د هرات ښار فتح شي، په ۱۸۶۳ ميلادي کال کې مړ شو، خو د هغه لښکرو تر هغه وخته پورې هرات پرې نښود خو پورې ئې چې فتح نه کړ، هغه ؤ چې له ډېرو مشکلاتو وروسته ئې د محاصرې کړۍ ماته کړه او ښار ئې ونيو، او د امير دوست محمد خان په ځای امير شيرعلي خان کېناست .

خو دې نوي امير له کېناستو وروسته په افغانستان کې خونړۍ کورنۍ جګړې پيل شوې، او انګريزانو هم دې اور ته لمن وهله ځکه چې د هغو ګټه د تل لپاره د ورور په خپل منځي اختلاف او بې اتفاقۍ کې ده او له همدې ځای څخه سيد جمال الدين افغاني له ځان سره لوړه وکړه چې هرومرو بايد د انګريزانو لاس له مېنځ څخه لنډ کړي، او د هغوی په مقابل کې ئې کلکه کرکه درلوده .

په افغانستان کې د دې کورنيو جګړو علت دا و چې د امير دوست محمد خان په لښکر کې له امير شيرعلي خان څخه پرته نور ځامن محمد اعظم خان، محمد اسلم خان، محمد امين خان هم حاضر ؤ، او کله چې امير دوست محمد خان مړ شو، د دې څلورو ورونو په منځ کې اختلاف پيدا شو، او امير شيرعلي خان د خپل وزير محمد رفيق خان په مشورې خپل ورونه له دولتي ډګر څخه وويستل، او هغوی هم د افغانستان نورو ولاياتو ته لاړل او خواره شول، او له هرې خوا ئې د امير شيرعلي خان په ضد کورنۍ جګړې پيل کړې .

دکاوت او نبوغ دههٔ د پلار کار آسانه کاوه ، څکه چې دده نبوغ او دکاوت، د پاکې زړه لرو افرادو ، وډای کیدهٔ سید لمړی په اته کلنی کې په لوستلو پیل وکړ ، او دخپل پلار تر پاملر نې لاندې يې ابتدائي علوم زده کړل ، سید عربي ژبې پوري تړلی علوم لکه نحو ، صرف، معانی، بیان ، همدارنگه شرعي علوم لکه تفسیر ، حدیث، فقه ، اصول ، عقاید، تصوف ، او عقلي علوم لکه ، نظري منطق، حکمت، الهیات ریاضي، هندسه، الجبر ،فلکیات ، او همدارنگه ئې طبي کتابونه ولوستل او هغه وخت چې سید دخپل وطن دعلم دزده کړې تقلیدي دوره پای ته ورسوله ، دزیاتو معلوماتو لپاره بیا هند ته لاړ ، او هلته ئې پوره یو کال او څو میاشتي تیرې کړې ، او ددې مودې په وخت کې ئې په عصري متود ، ریاضي علوم ولوستل، او کله چې بیرته خپل هیواد ته راستون شو، دحج دفریضې دادا کولو نیت ئې وکړ او دحجاز پهلوري وخوځېده ، او دی سفرئې هم یو کال ونیو ، مورخین په دې خبرې اتفاق لري چې سید په ۱۲۸۳ ه « ۱۸۵۷ م » کې حج ته لاړ او په ۱۲۷۴ ه ، «۱۸۵۸ م» کال کې بیرته خپل هیواد ته راستون شو ، او په دې سفر کې له دول دول رسمونو او رواجونو ، عقائدو ، افکارو سره بلد شو ، اودسر په سترګوئې ولیدل چې په څه ډول د مسلمانانو دښمنان زیار باسي چې هغوی په خپل منځ کې سره وجنګوی ، خصوصاً انګریزانو دیرې هلې ځلې کولی چې هغوی ته ډول ډول دسیسې جوړې کړي ، او ددوی له ځانځاني ، کورني شخړو ، نه ئې په ډیر مهارت او خباثت حیلې کښي لاس ته وروړلي ، او غوښتل ئې لومړي ایران بیا مصر ، او په پای کې عثماني امپراطوري ونیسي او په خپل استعمار کې ئې ښکېل کړي هغه وُچې د سید په وجود کې پاکم او اصیله وینه په جوش راغله او افغاني غیرت ئې راوپارېده ، او هر اړخيزې اصلاح او سمون ته ئې ملاوتړله او بیرته ئې داسلامي اصیلو اصولو ته د ګرزېدو په وسیله دهیڅ عقلي ، اجتماعي، دیني، اصلاح کول غوښتل ، څو پوري دوی و کولی شي چې خپلو هیوادو څخه دفاع وکړي او دغربي استعمار په

سره سره په کابل کې پاتې شو ، او امیر شیرعلي خان دده کورنۍ د نفوذ له کبله و تښتو کړای چې هغه به کوم ضرر و رسوي ، څو څنګه چې سید په کابل کې د موجوده شرایطو له مخې دده نه لګېده ، له امیر شیرعلي خان څخه ئې له افغانستان څخه د وتلو اجازه وغوښتله چې حجاز ته لاړ شي او هغه هم په دې شرط چې ایران ته لاړ نشي او هلته له امیر محمد اعظم خان سره یو ځای نشي د وتلو اجازه ور کړه شي ، په دې توګه سید جمال الدین افغاني له افغانستان څخه په ۱۲۸۵ هجري کال ووت او د هند له لارې د حجاز په خوا روان شو.

سید جمال الدین افغاني د لمړي ځل لپاره په مصر کې : په هند د سید جمال الدین افغاني یو افغان ملګری او سید و ، سید هغه ته ځواب ور ولېږه چې دی به د هغه مېلمه وي . او په یوه ساده ، بې آلایشه توګه لکه یو ملګری چې د خپل دوست له خوا منل کېږي استقبال ئې ، څو کله چې سید د هند پولې ته ور نږدې شو ، د انګریزانو له خوا تود او هر کلي سره مخامخ شو ، او په رسمي تشریفاتو کې ئې پېر کړ ، څنګه چې د انګریزانو حکومت سید جمال الدین ښه پېژنده او د آزادۍ د ولولو په راپارولو کې ئې د هغه قدرت ډېر ښه منلی ؤ ، نو هغوی چې د دې لپاره چې دی ونشي کړای چې د هند له مسلمانانو سره مستقیم تماس ونیسي ، او له هغو سره خوله پخوله وغږېږي ، نو له دې څخه ئې پله ښه وسیله پیدا نه کړ چې دی په رسمي ډول استقبال کړي او له خلکو څخه ئې پټ وساتي کله چې سید جمال الدین افغاني په استقبال کونکو خلکو کې خپل دوستان او ملګري ونه لیدل ، نو وې ویل : دا یوه دسیسه «لیوه تا وره هیله ده» نه د دو کریم میلمه پال پالنه رښتیا هم انګریزانو له دې څخه په ویره کې ؤ چې ونه ویل کی ئې سید د هغو په ضد ، هندیان را او نه پاروي ، نو له هغه څخه ئې لمړی پوښتنه دا وه چې دی په هند کې څو مره موده اوسي او هغه په ځواب کې ور ته وویلې : «دوه میاشتې» خو کله چې د انګریزانو د سید اغېزه په هغو کسانو چې کولی شول چې هغه سره وګوري

په دې وخت کې سيد جمال الدين افغاني هم په هرات کې وُ خودې
د امير محمد اعظم خان په پلو او خواځ ، او له ډيرو سختو جنګونو جګړو
وروسته ورو ، ورو ، د محمد اعظم خان لشکري غالبېدې ، او مقابل
لوري ته ئې ماتې ورکوله ، تردې چې ده او امير عبدالرحمن د محمد افضل خان
زوی کابل ونيو ، او څنګه چې محمد افضل په کابل کې بندي ؤ
هغه ئې له بند څخه راوويست او ، د امير په توګه ئې وټاکه ، خو هغه
له يو کال امارت څخه وروسته وفات شو ، او په ځای ئې امير محمد اعظم خان
ودرېد ، په دې وخت کې سيد جمال الدين افغاني زيات نفوذ درلود ،
او د صدراعظم په حيث ئې وظيفه اجرا کوله ، او امير محمد اعظم خان
بې ده له مشورې پرته هيڅ کار ته اقدام نه کاوه تردې چې لږ پاتې ؤ
چې د سيد د تدبير او پوهې او سياستمدارۍ په مرسته د ټول افغانستان
واکې په لاس کې واخلي ، خو امير محمد اعظم خان په دې وخت کې
په خپلو متحدو وروڼو ، شکمن شو ، او د هغه له لاسه څخه ئې د مملکت
مهم کارونه واخيستل او خپلو بې تجربې زامنو ته ئې وسپارل ، په دې
وخت کې د امير محمد اعظم خان يو زوی په قندهار کې والي ؤ ، او د هغه
په سر کې د ځوانۍ نيشه راوپاريده او د امير شيرعلي خان ، خپل تره ،
د مقابلې او هغه سره د جګړې په نيت د هرات په لوري وخوزېد ، کله چې
امير شيرعلي خان د خپل وراره له نيت او ارادې خبر شو ، د جګړې لپاره
ئې ځان تيار کړ ، چې په دې توګه بيا د کورنيو جګړو لمن فراخه شوه ،
او د دوهم ځل لپاره انګريزانو ته زمينه برابره شوه چې د افغانستان په
کورنيو چارو کې لاس ووهي او د دې کورنيو شخړو څخه د ځان په ګټه
استفاده وکړي ، د دې جګړو په پای کې امير شيرعلي خان بريالی شو ،
او امير محمد اعظم خان ايران ته وتښتېد او له څو مياشتو وروسته
د نيشاپور په ښار کې مړ شو ، چې په دې توګه دا جګړې په ۱۲۸۵ ه ،
۱۸۶۹ م د سيد جمال الدين افغاني د پلويانو د ماتې په سبب پای ته ورسېدې
خو څومره سيد له تښتې څخه منع راوړه او د امير شير علي خان له پرماليتوب

خود پرسته خلکو دده په باب‌رحه زياتيده شوه ، اوورځ پەورځ ئې عوسه واپاريده ، چې‌دا کار نه يوازې دسيد جمال الدين افغا نې په مقابل کې‌وشو بلکه متأسفانه دا کار دشرقيانو له پخوانيور تخونو څخه‌دی ، کلی‌چې کوم انسان او کوم ورد دخپل ملت او واس د خدمت پەعرض خپل سعی راونعارې دهغو خلکو لەخوا چې خپله هم هيڅ کار نه کوی اوبه‌ئې لەلاسه پوره وی له زياتو مشکلاتو سره مخامخ کيږی ، چه‌دا حقيقت خپله سيد جمال الدين افغانی‌په عروه الوثقی کې‌داسې بيانوی اوريا پې‌اچوی : -

«دا کومه لری او دتعجب‌ور حيره لەده چی‌په يو کار کر پوه او فاضل انسان بايدی هغه‌خوك چی‌هيڅ نصيبی او برخی حاونده نه‌وی يوکی اومسخری وکړی ، اوهغه خوك چی دمی او وعدی په ځای کولو پروا نه لری ، هغه‌ته‌داديت اوضرر قصد اواراده وکړی ، خو دوی دحقيقت لەمخی پەخپل ځان سليدی وهی اوځپلو کميو ته‌تاوان رسوی ، اودوی بهم دتل لپاره همدعسی رندی سترگی پاتی نشی‌بلکه زر به دهغو دکوششونو ميوی پخی شی ، او بيا به همدغه خلك وی چی‌دهغو درانبولو لپاره پەورمندی وهی … نوپه‌دی وخت به دوی ددی ونو دا يښو دونکو او ساتونکو لەسايی پرته نورهيڅ څهرحانر نه‌وی »

همغه ؤچی دسيدجمال‌الدين افغانی اوشيخ الاسلام حسن فهمی افندی په منځ کەورا نه پيدا شوه اودا ورانه او بد بينی ددوی‌په منځ کی‌ورو ورو زياته‌شوه ، خصوصاً هغه‌وخت چی‌سيدجمال‌الدين افغانی دصنعت په‌هکله ، ددارالفنون‌په‌مرکز کی‌يوه‌وينا وکړه ، ددوی دسمنی وروستی درجی‌ته‌ورسيده . اودترکی خلك هم د دی دوانه دنزاع په‌باب په‌دوه ډلو تقسيم شوه ، چادحسن افندی اوچاد سيد جمال الدين افغانی ننگه کوله ، چا به ويلی دا په‌حقه‌او چا به‌ويلی‌هغه په‌حقه دی ، مردی چی‌دترکی صدراعظم دی‌ته اړ شو چی په موقتی توگه سيد څخه هيله وکړی چی‌لەترکی څخه ووزی‌اوکوم وخت چی

ولېدله، له هغه ځخه ئې وغوښتل چې هغه هيواد پرېږدي او بايد له هند
څخه نور ووزي.

همدغه چې سيد جمال الدين افغاني له هند څخه د حجاز په لوري اراده وکړه، خو د انګريزانو حکومت هغه ته اجازه ورنه کړه چې د هند له لارې حجاز ته لاړ شي، بلکه هغه ئې په بېړۍ کې سپور کړ او د سويس د ښار په لوري ئې ولېږدوه، نو سيد په ۱۲۸٦ هـ کال کې د مصر د سويز ښار ته ورسيد، او له هغه وروسته بيا قاهرې ته لاړ او هلته ئې پوره څلويښت شپې تيرې کړې.

سيدجمال افغاني په استانبول کې: ۱۲۸۷ هـ — ۱۸۷۰ م

د سيد جمال الدين افغاني يو شاګرد اسحق وايي چې کوم وخت چې سيد استانبول ته ورسيد يو څو موده ئې په يو غير مشهور ځاى کې تيره کړې، تر دې چې بيا د ترکي له يو وزير سره آشنا او بلد شو، خورشيد رضا وايي چې سيد استانبول ته له رسيدو، څو ورځې وروسته وتوانيد او ګولای شول چې د ترکيې له صدراعظم عالي پاشا سره ملاقات وکړي حو چه په دې باب هر څه چې ؤ هغه به وي هغه څه چې د يادونې وړ دي داده چې د ترکانو سيد جمال الدين په ډېر درناوى ومانه او هغه هم د دى لپاره چې سيد د انګريزانو په دوښمنۍ او د مسلمانانو د ترقۍ په باب ډېر مشهور ؤ او له همدې سببه د ترکي صدراعظم هغه ته په ښه سترګه کتلى، او ډېر عزت ئې ورکاوه، او په يوه حکومتي رسمي وظيفه ئې مقرر کړ چې د هغې له درکه خپلې اړتياوې پوره کړي، او د معارف او پوهنې په طور مجلس کې ئې د غړي په توګه وټاکه، چې د دې کار په سبب ډېر رحې، او بد نومي ورنه پيدا شوي، چې په عين وخت کې په خلکو کې د هغه محبوبيت يو عامل داؤ چې سيد په ټول افغاني وطني جامې اغوستلى او همېش به ئې «چپن، څادر او پګړۍ» په تن ؤ حو ګله چې خلکو د هغه هدايا تو او وينا ؤ، نظرياتو ته غوږ نيوه د خپلو زړونو د ورمل ئې يوازې له ده سره موندل نو لائي محبوبيت ورځ په ورځ زياتيده له دې کبله د خپ‌ـ

موضوعاتو کې لیکنې کوني او کله ځینې خپل نوم لیکه او په ځینو مواردو کې به ئې له یو «مستعار نوم «مظهر ابن وضاح» څخه استفاده کوله، دده توجه، فکر، سوچ سبب دژوند نورو اړخونو ته د سیاست په لوري زیات شو او په دې هکله ئې دوه ډیرې مهمې مقالې ولیکلې، چې یوه ئې د حکومتونو دحالت په هکله، او بله ئې «د اعیانو او انګریزانو دبیان روح» په نوم ولیکلې، او دده سیاسي لیکنو په مصر کې عجب زوږ راحکت کړ، او په ټول مصر کې ئې ګډګوډي پیدا کړه، تر دې چې ددې زوږ او ګډوډۍ غږ تر انګلستان پورې هم ورسید، ځکه چې دده په حملو پیاو لیکنو کې دانګریزانو، حیلې، چال او فریب، استعماري د سیاسي پیانولي، او په ځانګړي خصوصاً مصر کې ئې دغو کسې له خطر سره مخامخ کړي تر دې چې «ګلاډسټون» یو انګریزي لیکوال په اسلامي نړۍ کې دی د مکوروي حرکتو، لاسونه اوقاتو وګانه .

همدارنګه د سید علمي مجالسو دخلکو په اذهانو باندې ددوله لیکنو څخه اراو کمه اغیزه نه درلوده او ددې لپاره چې د حملو شاګردانو پام خپلو اساسي وظائفو ته را واړوي، او هغوی له دراینده خوب څخه راویښ کړي، دغو باندې به ئې په تنده لهجه انتقاد کاوه او هغوی ته به ئې ویلې :« که چیرته د تاسې په رګو کې د پهلوتو زیده . . او په سر کې مو دا رنګه ماغزه چې نیکان ئې خوړ، او څه غیرت، همت ئې را پاروه هیڅ وخت به مو په دې خوارۍ او ذلت زړه نه ښه کاوه او نه به راضي کېدئ، او نه به په ګرمه اوتوده زمکه، په حندا کېناسئ پرله پسې ددعاتو، بیا یونانیانو، او فارسیانو بیا عربانو او کردیانو ترلاس لاندې موزونه و کړ، او په پښو یا کې دولیدلي دربندي تیګي په ځېږېراته یاستئ، نه کوم حس و شعور لرئ، نه مو کوم غږ او اوازځېږي»

او په عین حال کې سید جمال الدین افغاني به استعمار چیان اروپائي دولتونو باندې سخت انتقاد کاوه ځکه چې دده سرپه سترګو

ددې سبب غیر د خلکو له غوږو نو ووت بیا به ایرده راشی ، هغه وخت چې
سید جمال الدین له ترکي څخه د حجاز په لوري وخوزېد ، او له هغې

سید جمال الدین افغاني د دوهم ځل لپاره په مصر کې :

۱۲۸۸هـ-۱۲۹٦هـ (۱۸۷۱م-۱۸۷۹ م) سید جمال الدین افغاني له ترکي څخه حجاز ته لاړ او څه موده هلته و هستېده ، خو د هوا د خراب والي له کبله ئې و نشو کړای چې هلته ډېر موده دېره کړي ، نو دا ئې غوره وګڼله چې بېرته مصر ته د دوهم ځل لپاره لاړ شي ، نو هغه وخت چې له حجاز څخه د مصر په لوري روان شو او کله چې هلته ورسېده د حکومت او خلکو له خوا ئې دود هر کلی وشو او هغه ته ئې د میاشتې زر قرشه معاش وټاکه ، او د هستوګنې ځای ئې ورته برابر کړ، هغه وخت چې سید ته خپل شاګردان او عام خلک د پتنګانو په څېر را ټول شول ، او دده درس حلقه په ډېر شوق او ذوق بیا ندې بیا له سره پیل او ګرمه شوه ، او دده د درس په حلقې کې د مختلفو طبقو خلک لکه ، ادیبان ، شاعران ، منطقیان ، ډاکټران ، تاریخ دانان ، مهندسان ، او د طبیعي علومو پوهان ، حاضرو او هر یو به کوښښ کاوه چې له سید څخه معلومات تر لاسه کړي او له خپل ذوق سره سم سوالونه او پوښتنې به ئې طرحه کولې او سید جمال الدین افغاني به د هغوی پوښتنو ته په فصیحه عربي ژبه په ډېر وضاحت او کامله فصاحت ځوابونه ور کول ، او اورېدونکي به ورته ټک حیران پاتې ؤ او ترنیمې شپې پورې به ئې په دې شکل درس ، سوال او ځواب ته دوام ور کاوه .

سید جمال الدین افغاني په پوله کې د مطبوعاتو په اغېزې ډېر به پوهېده نو هغه وخت چې د جرائدو د تاسیس لپاره ئې اقدام وکړ ، یوه جریده ئې د «مصر» په نوم تاسیس کړه ، او دده شاګرد اسحاق ئې مسئول مدیر وټاکه ، او بله جریده ئې د «التجاره» په نوم او ایستله ، او امام محمد عبده ، ابراهیم اللقاني ته ئې وظیفه ور کړه چې د دې جریدې مضامین راغونډوي ، او چلوي ئې او خپله جمال الدین افغاني هم په مختلفو

کې دي پوه، عاقل، اشخاص وجود و نه لري، او خپلې خبرې ته ئې دوام ورکړ، او وې ويل: تاسي چې د مصر ولس ته له هر رنګه عینکو نظر کوی، هغوی هم تاسي ته د همغه عینکو له رنګه ګوري او په پای کې ئې دا هم ورزیاته کړه: که چېرته ستاسي خبره و منله او ستاسي نصیحت ته موغوږ و نیو، او خپل ولس ستاسي له لاسه په چارو کې د ګډو کړ، او د عمومي انتخاباتو په وسیله، مو له خپل ولس څخه استازي او نمایندګان راټول کړل، چې هغوی خپل سرنوشت خپله وټاکي، هرو مرو دا کار ستاسو د تاج او تخت د عمر او ردوی، او د سلطنت ختمیدو او مراندی سو د رنګ کوی »

هغه وچې د سید جمال الدین افغاني او توفیق پاشا په منځ کې د دوستي ډېره اوږده فاصله وه، او توفیق پاشا له سید سره دیو پارلماني قانوني حکومت په جوړېدو کې موافق و، او تل به ئې د سید ارزښتناکه ویناو لا رښوونو ته غوږ و نیسته، خو دی کار څخه انګریزان په وره کې او په خپلو شیطاني پروپاګند ونو ئې پیل وکړ، او خپل انګریزي قنصول سمدستي «وي ويان» توفیق پاشا ته وویل چې جمال الدین افغاني په دې سرسري او سطحي اصلاحاتو اکتفا نه کوی، او دی غواړي چې سلطنت په جمهوري نظام واړوي، او دیو لوی او بشپړ انقلاب لپاره تیاری نیسي، او ځان ورته چمتو کوی، نو کله چې توفیق پاشا د انګریزانو په نظر پوه شو له هغو څخه و بېرېده او د خپل سر، تاج او تخت سلامتی ئې وغوښتله او امر ئې وکړچې جمال الدین افغاني دې له مصر څخه وشړل شي،

محمد عبده د سید تر ټولو یو غوره شاګرد، له مصر څخه د سید و یستل او شړل د اسې تمثیلوي: — لوی انقلابي و نیول شو، او په زور ئې د ریل تم ځای ته ورسوه او په ډېره بې رحمي ئې په هغه ریل کې سپور کړ، چې سویس ته روان و، او د سید په شړلو باندې د مصر ټول خلک زیات خفه او خوا شیني شول خو بوازې توفیق پاشا خوشاله، او رنګ ئې پسیده، او سید جمال الدین افغاني ئې په سل نو مونو یاداوه، کله به ئې

کتل چې دوی د حتیځ په ټولو کمزورو دولتونو په عامه توګه او په مصر کې په ځانګړې توګه په کور نیو چارو کې لاس واهه، او له خپل استعماري تسلط لاندې ئې په سل چال او فریبه راوستل، او ملامانو ورته تلکي پورو ورکوي، د خپل لاس د کیمیا شوکو زمامداران د عیاشۍ لپاره ورکول، او د هغو سود به ئې له بې وزله ولسونو را ټوله وه او د هغوی اقتصادي مراکز او موسسې به ئې له خپل کنټرول او تسلط لاندې راوستلې، او بیا به ئې داري سوري وهلې چه مونږ د ناسې د ترقي او پرمخ تګ لپاره زیار باسو

سید جمال الدین افغاني په مصر کې زیات هلې ځلې کولې چې د دانګریزانو لاس له مصره څخه لنډ کړي، او د هغوی دسیسې او تیر ئګونه ورشنډ کړي، نو له دې کبله ئې د مصر پاچا توفیق پاشا ته راولو پیل وکړ، سید به ویل ترڅو پورې چې اصلاحات له مخه را ونه وزي، او ولس اصلاح نشي یوازې د حکومت اصلاح کول کوم ګټه نه لري ترڅو پورې چې خپله ولس د خپل سرنوشت د ټاکلو صلاحیت پیدا نه کړي د اصلاح کلمه به له دغې مجرد مفهوم څخه پرته نوره کومه معنی ونه لري، یوه ورځ خدیو د مصر توفیق امیر سید جمال الدین افغاني ته مخ وروا ړه وُ او ورته وې ویل: زه د مصر پاچا نو لپاره د هر ډول ښیګڼو هیله لرم او زما خوښېږم، چې خپل هیواد او هیوادوالو ته د پرمختګ او ترقي لیاقت په لورو درجو کې ووینم، خو ډیر افسوس دی، چې د مصر اکثره خلک او زیاتره ولس جاهل، ناپوه او تمبل دی، او ځکه خو ورته ئې دوام ورکړ: که ئې زیاته کړه: او داسو تندي را پاروونکي خبري او درسونه به هر و مرو، ولس او هیواد له بربادۍ او ناخوالو سره مخامخ کړي»

سید جمال الدین افغاني د هغه خبري په ډیر غور واوریدې او په ډیر ادب ئې داسې ځواب ورکړ: «د هیواد له ښاغلي او ډیر محترم امیر څخه هیله کوم اجازه راکړي، چې په ډیر اخلاص او پاک نیت او کامله آزادۍ ووایم چې د مصر د ولس په منځ کې د نه لوو لسونو په څېر، جاهله تمبل او بې کاره افرادشته، خو دا د دې دلیل نشي کیدای چې په ټول

جمال الدين په دې بوده کې چې يوه مشهوره رساله د دهريانو په ضد وليکله
چې د محمد عبده له خوا د ابوتراب په مرستې په عربي ژبه و اړول شوه،
د دې رسالې څه «نيچريه» نوميده. کله چې انګريزانو غوښتل په
هره وسیله چې وي، د هند په خاوره کې د خپلې استعماري خېمې مزالدې
پېکې کړي، څنګه چې د هند مسلمانان د هغوی په لار کې لوی خنډ ګڼل
کېدل او د هغوی پلانونه ئې شنډول، نو انګريزانو له هر څه څخه د مخه
د اسلامي ممکورۍ کمزورتيا او له منځه وړل په ځان لازم و ګڼل، څو
پوري دوی وکولای شي، د مسلمانانو د عقيدې د کمزورتيا، په صورت
کې خپلې ناجائزه هيلې په پوره څېړ خصوصاً په هند کې ترسره کړي.
او د دې د اسلامي ممکورۍ د کمزورۍ لپاره درې لارې وازمويلې :—
(۱) لومړی د مسيحي دين تبليغ او رواجول، چې په دې لاره کې ئې ډير
پاپان او رهبان په کار واچول، او ډول ډول وسائل ئې په واک او
اختيار کې ورکړل څو څنګه چې مسلمانان په دې اسانۍ له خپل دين څخه
بل دين ته ته اوړي، له اسلامي دين څخه مسيحيت ته وا ته وبڼل، څنګه
چې له بلې خوا مسلمانانو په انبياوو مسيحيت له مسيحيانو څخه لا ښه عقيده
درلوده او لري ئې، د وی بی بی مريمه د عيسى عليه السلام مور په
درناوي يادوي، او عيسى عليه السلام د نورو پيغمبرانو په څېر د خدای
پاك استازی ګڼي، نو له دې کبله د انګريزانو دا پلان شنډ شو او په درد ئې
ونه خوړ، او هغوی ونشو کړای چې د اسلام په ځای مسيحيت رواج کړي.
(۲) دوهم داچه انګريزانو له وسيو سره کوښښ کاوه چې مسلمانان
د اقتصاد له پلو کمزوري او بېوزله کړي او د هغوی لاس ئې له کار
څخه و باسي او د ازاده شغلونو په هکله هم د هغوی په مخ کې خنډونه او
موانع ايجاد کړي څو پوري هغوی ونشي کړای چې د خپلو اقتصادي
مشکلاتو له منځه ئې انګريزانو ته پام شي، او د هغې د استعماري د سيسو
مخه د نيسي، دا له يوې خوا، له بلې خوا ئې د هغه چا له پاره چې هغوی خپل
ضمير، وجدان پلورونې او له انګريزانو سره ئې د دوی د استعماري

دجمال الدين په ځای صلاالدين و يلي او کله به ئې و الافغان الافاني :
سار اثي اعمال په نامه سمايه، اودده دشرلو په اساسې ئې داسي رسمي
ابلاغيه خپره کړه: له مصر څخه د کور نيوچاروونوزارت په امر دا فاسد
انسان وشړل شو خو په دري حاوره کې فساد اچونکي خلک او فساد
ورك شي، او عبرت اخيستونکي پر داد عبرت واخلي ، اودده په خير
اشخاص چې په فساد کې ډوب دي، هم خپل غوږونه خلاص کړی، د داسي
خلکو اوو کړو لپاره نه په دنيا او نه په آخرت کې کومه برخه شته »

پدې توګه سيد جمال الدين افغاني دانګرېزانو دلسو او مکرله
لاسه په مصر کې له ابه کلوتوتيولو و روسه ددريم ځل لپاره د هند په
لوري وخوځيد پدې ډول سيد جمال الدين افغاني دتوفيق باشا په امر
او انګرېزانو په مشوري دعيسوي ۱۸۷۹ کال داګست دمياشتي په ۲۲
نيټه له مصر څخه وويستل شو، او دسويس د بندر له لاري ، په هغه بېړۍ
کې سپور کړای شو چې د هند په خوا روانه وه .

سيد جمال الدين افغاني که څه هم له مصر څخه وشړل شو، خودده
ارزښتنا که افکار و دخلکو په مغز واوزړونو کې عوتي وهلې ،او ورځ په
ورځ ئې د پوتولنيزاو ښون لپاره لاره هواره وله، او په پای کې دده
شاګرد انو داحمد عرابي په مشري په انقلاب لاس پورې کړ خو دا انقلاب
دانګرېزانو دمستقيمي مداخلې په اثر شنډ کړای شو» « داعوان مؤلف
له ۲۲ نر ۳۹ پورې پاڼو کې مفصل بيان کړی چې په پورتني شکل لنډ شوم

سيدجمال الدين افغاني ددريم ځل لپاره په هند کې

کله چې سيد جمال الدين افغاني هند ته ورسيد ، لمړی بمبيي ته لاړ ،خو
هغه وخت چې په مصر کې احمد عرابي چې د سيد له پيروانو څخه ؤ په انقلاب
لاس پورې کړ، دهند حکومت « انګرېزانو» هغه له بمبيي څخه کلکتې ته
بوتلو او له کلکې سرا قبت او څارنې لاندي ېې و ينو، اودده ته اجازه نه وه
چې له چا سره وګوري. اودی ترهغه وخت پورې په کلکته ؤ چې څو
پورې داحمد عرابي د انقلاب نبضي نبيانې ميئځي له منځه نه وې تللي، سيد

دانګریزانو د امادي او په اصطلاح طبیعي مسلک که هم د داروین په نظریاتو ولاړو او له دې لارې څخه یې د خدای پاک له وجود څخه انکار کاوه، خو حیله وارو یې هیڅ کله له خدای پاک انکار نه دی کړی او کله چېرته یې کومه الحادي خبره کړې وي، هغه به یې یوازې د کلیسا په ضد کړې وي، ځکه چې د زړو یس عقیده درلوده چې دده نظریات د خدای له موجودیت سره یو ګړ نه خوري، او دا چه انګریزانو د هغه نظریات په اکادیمیکو ګوټو کې د مسیرول د هغوی غرض سیاسي بهره برداري وه او سیاسي الحاد د بشریت د تاریخ په اوږدو کې څو څو واري تکرار شوی مثلاً په پخوانیو یونان کې داسې اکاډیمیک خلک پیدا شول چه ټول سرمنځ ته راغی او یا په اسلامي امپراطوري کې د «زندیقانو» په څېره راښکاره شو، او څرنګه چې خلکو خپله کمې د هغه له بیرغ لاندې حوندی کولی، او هاى کې انګریزي استعمار په هند کې له همدې لارې د خپل نفوذ تری ټینګول،

انګریزان داوارې څه ناحه رنګې بریښېدل او د هند په ژبناتو برخو کې د دوی په کمه نظریې خبرې شوې، او څرنګه چې د دوی هوښتل، په همه قسم ئې د خلکو پام لاد هغوی له اصلي هدف څخه واړوه، او هغوی ئې په عقیدوي اړخ د ب سره بوخت کړل، او د دوی په ارادې او اوکراره د هند پوله شمعه لوټ کړی،

دانګریزانو دې دوی او په مسلک ته ئې په انګریزي ژبه نیچریه وېلي ځکه چې نیچریه انګریزي ژبه طبیعت ته وائي، او دوی هم له وسې وسي کوښښ کاوه چې ټول پېښې او حوادث د طبیعت د فعل او انفعال او مادي عوامل په وسیلې تفسیر کړي او دا نظر ځکه چې له ورا معلومېږي له دیني اساساتو سره سمون نه خوري، نو په داسې وخت کې چې د هند مسلمانان په عقیدوي جګړو، شخړو لګیا وو، په حیدرآباد کې د مونو د مدرسي یو عالم د ۱۲۹۸ هجري کال د محرمي میاشتې نه نو لسمي، سید جمال الدین افغانی ته داسې لیک واستوه: «په دې ورځو کې له لوېدیځوالو، حتیځو، اریځو، دریځو، خوا او برځو له پنجاب، سند، بنګالی

پلاڼونو په عملي کولو کې مرسته کوله، د پېسو، تمځو، خو کې وعدې
ورکولې او هر راز ادبي معنوي، اقتصادي او مادي مرستې به ئې
ورسره کولې، او د مملکت په مهمو کارونو به ئې مقررول، او دوی
همه چا ته چې همعوی له انګریزانو سره مرسته به کوله، او همعوی ته دې به ؤ
په اصطلاح نبي، نبي کیلي، په هر صورت، دې کار هم لکه څرنګه چې
انګریزانو عوښتل همسې نتیجه ورنکړه او مسلمانانو په ډېرې حوصلې
او صبر د دې پل ژوند کارونه له مسلمانانو مشکلاتو او کړاونو سره سره
سرته رسول، خو اکثریت ئې د انګریزانو په لار لاړنه،

-۳- همغه ؤ چې انګریزانو بوه بله د رسمه لار عوره کړه، همغه دا چه په
اصطلاح د علمي نظریاتو په جامه کې ئې د الحادي دفکر او الحادي
مسکورو حیرولوته ملاوتړله، او دداروین نظریات او د مسلک ئې د دې
مادي افکارو ممد وګرزوه، او په نتیجه کې ئې یو څانګړی نوی
مادي مسلک راوویست چې د طبیعي مسلک په نوم یادیده د دې مسلک
لب لباب او لب لباب دادی چې دوی، په ویلې چې څېله ماده هرشی دی او
وجود له مادې سره مساوي دی، او له مادې څخه پرته نور څه وجود
نه لري، او ماده هم قدیمه او پخوانۍ ده چې هیڅ ابتداء او نهایت نه لري،
او امکان لري چې د کائناتو ټولې پیښې د طبیعي عواملو او مادي سببونو
په وسیلې، تفسیر او تحلیل شي، او همدارنګه، ژوند، روحي او نفسي
تمایلات، اجتماعي او اخلاقي ارزښتونه د څېړې طبیعي شرائطو، او
مادي ظروفو، او زماني اسبابو په مرسته تحلیل او تفسیر شي،

خلاصه دا ده چه دوی به ویلې جهان قدیم دی او له دې نظرې څخه
ئې داسې نتیجه اخیستله چې کله دا ثابته شوه چه جهان قدیم دی او همغه
چا نه دی پیدا کړی او په دې ډول کله ئې د خدای له وجود او حاکمیت څخه
انکار کاوه او طبعاً همغه ډول چې له خدای پاک انکار کوي، رسول،
پیغمبر، همغه واو ستنې جهان او نور دیني اساسات نه مني،

نور کوم خطر د هغه له خوا نه احساسیده، انګریزانو سید جمال الدین
ته اجازه ورکړه چې دې ګولې شي هرې خوا ته چې ئې خوښه وي لاړ شي
خو په دې شرط چې هیڅ یو اسلامي هیواد ته لاړ نه شي، ځکه چې دوی پوهیدل
وپوهېدل چې که چېرته سید خصوصاً د عثماني خاورې ته لاړ شي، د دوی
استعماري پلانونه ور شنډوي نو ځکه ئې سید د اروپا په لوري د تللو
او تګ هڅه وکړه، چې لمړی لندن ته لاړ او هلته له څو میاشتو ورځو تېرولو
وروسته پاریس ته وخوځید ځکه چې پاریس په دې وخت کې د ده افکارو
د خپرېدو لپاره ځای مساعد و»

جمال الدین افغاني په پاریس کې: کله چې سید جمال الدین افغاني
پاریس ته ورسید او هلته مېشته شو، خپل شاګرد محمد عبده ته ئې لیک
وستاوه چې له هغه سره یوځای شي، څو پوري دوی وګولې شي چې
خپله مبارزه او جهاد جاري وساتي، او مسلمانان له دراندو خوبه راپاڅوي
محمد عبده په دې وخت کې د احمد اعرابي په ناکام انقلاب کې د ګډون
په تور له مصر څخه شړل شوی و او په «۱۳۰۰» هجري کال کې او عیسوی
۱۸۸۲ کال د بیروت په لوري لاړ، او خپل استاذ سید جمال الدین افغاني
سره ئې بیا تر پله لیکونه، استول را استول، او بیا وروسته خپله هم پاریس
ته لاړ، او هلته له خپل استاد سره یوځای شو، او له ده سره مصر، هند،
ایران ترکیې جلاوطنه مسلمانان او پوهان هم یوځای شول، او یو پټ
سري ټولګی ئې جوړ کړ، دې جمعیت کومه لیکل شوې اساسنامه نه درلوده،
محمد رشید رضا د محمد عبده شاګرد، په دې هکله داسې لیکي:- چې امکان
لري، دې جمعیت خپله اساسنامه د دې لپاره نه وي لیکلې چې هغه د
استعمارچیانو لاس ته ورنشي، او د دې سیاسي ټولګي له ختیځ څخه لوېدیځ
استعمار شړل، او د ختیځ د پولو ګړو پرمختیا، سرلوړتیا، هدف و، د دې
ټولګي عقیده درلوده چې د اکار په دین پانګې له منګلو خپلو پرته او
او له هغه اضافاتو له د اسلامي دین له پاکولو په غیر چې د تاریخ په
اوږدو کې ور پورې تړل شوي امکان نه لري چې دوی په خپلو پښو ودرېږي
او همدا رنګه دې ټولګي زیار وېستو ته له مسلمانو څخه ئې غوښتل چې همو یا یه

او حیدر آباد ته ځي، هلته هم «نیچریه» غږ اوري او دل یې ګیري، چې د مسلمانانو په منځ کې یې ډېر نفوذ پیدا کړی، او هیڅ پروا هم نه کوي، ما ددغې ډلې له ډېرو غړو سره ملاقاتونه وکړه چې د نیچر حقیقت په څه ډول دی، او دغه طریقه څه وخت منځ ته راغلې، او یا داچه، په دې نوي مسلک د مذهب او ملکو د نیکمرغۍ لپاره زیاره باسي یا داچه دوی کوم بل غرض لري، آیا دغه طریقه له دین سره مخالفه ده یا له هغه سره کوم مخالفت نه لري او آیا دوی نوی مسلک او دیر ترمینځه په پوله پروسمانو کې کوم توپیر شته، آیا دا مسلک له ډېر پخوا څخه موجود ؤ، که چیرته له پخوا زمانې څخه ؤ، نو څنګه په پوله تړی کې نړاوسه پورې نه وي خپور شوی، او که چیرته نوي وي دغه آغېزه په پوله باندې څرنګه ده حودود وي هیڅ غږي هم څما پوښتنو ته په سم ډول کافي او شافي ځواب رانه کړ، له دې کبله هیله کوم چې جناب، د نیچر او نیچریانو په هکله، داسې څه ولیکي چې د دغوی حقیقت په روسانه ډول ماته معلوم شي» «محمد واصل» د کن د حیدر آباد د مدرسې د ریاضي علومو مدرس»

هغه ؤ چې سید جمال الدین افغاني د دې سړي په ځواب د «نیچریه» رساله ولیکله، او په هغې کې یې د نیچریانو مسلک روښانه کړ، او بیا یې په منطقي دلائلو رد کړ، او دا یې وښوده چې دین د آبادي، عمران، وسیله ده چې خلک کار، زحمت زیار و یستلو ته راپولي، په داسې حال کې چې د یو ملحد انسان فکر، سوچ، عمل پوازې د خپلو شخصي ګټو د تضمین په غرض وي، له دې وروسته بیا سید په ځانګړې توګه دا ثابته کړه چې اسلامي دین د کار، فعالیت، رحمت، زیار، عزت، شرف، نیکمرغۍ دین دی، چې انسانان له بدمرغۍ، ذلت، پستۍ، بېوزلۍ څخه ژغوري، او دا چه د هند په مسلمانانو کې الحادي افکار او نظریا تونفوذ و موند، د هغه علت او سبب دادی چې د هند اکثره مسلمانان په اسلام د وسره پوهېږي چې دا دین د غواښي عوببه روا ګڼي، او د هغې د حوړلو اجازه ورکوي او بس، او نور ترې خبر نه دي چه آیا دا دین لور څه اربښو نه لري او که نه؟ کله چې په مصر کې د احمد عرابي د انقلاب نسبي بېځې ورته کې شوې او

هغه خبرو ته خپرول چې له شیخ سره یې ئې اړه درلوده ، دا جریده تر اتلسمې
گڼې پورې راووتله ، او له هغو وروسته بیا د انگریزانو د مخالفت له کبله
له یو کال خپریدو وروسته مانسور شوه ، او سید جمال الدین افغاني او د
ده ملگرو خپل هدف د دې جریدې په لومړۍ گڼه کې داسې وښود : دا
تولگی خپل ځان د شیخ او شیخانو په واک او اختیار کې ورکوي ، او د
هغوی په گټه کار کول خپله وجداني او ایماني وظیفه گڼي ، هغه مسائل
چې دوی هرو مرو ، باید پاملرنه ورته وکړي او په گوته کوي ، داسې
مسائل چې په هغو کې لوی لوی پروانی د دیر تاوان سبب گرځي او همدارنگه
دوی له هغه خطرونو څخه خبروي چې زر تر زره ور سره مخامخ کېدونکي
دي او دوی باید داسې یو کار وکړي چې پخواني اشتباه گانې تلافي او په
راتلونکي وخت کې له ناوړه سیاسي او غیر سیاسي پېښو څخه ځان وژغوري
دوهم : د مسلمانانو د کمزورتیا لوی عامل دا دی چې هغوی په صحیح
توگه د خپل دین اصول په ځان نه دي تطبیق کړي د اجمعیت به د دې عامل
د بیا توانولو په هڅه کې ټول هغه عوامل چې د دوی د کمزورتیا او بېوزلی
سبب شوي روښانه او توضیح کړي .

دریم : همدارنگه به دا تولگی له هغه شبهاتو او وسوسو څخه پردې پورته
کړي ، چې یو تعداد عیاشه کسانو لپاره ئې بیا له پیدا کړي او دوی له
دیني اساساتو څخه د هغې بانی لپاره غاړه غړوي ، او همدارنگه به د هغو
پروپاگند واصلي څېره وښيي چې د ځینې خلکو عقلونه ئې تر اغېزې لاندې
راوستلي تر دې چې له ځینې خلکو سره ئې داسې فکر ورپیدا کړی چې دوی
گمان کوي چې د پخوانیو اشتباهاتو اصلاح او تلافي یو ناممکن کار دی ،
او په دې هکله بېخي د مأیوسۍ په بیدیا کې ناست دي او خپل شخصیت ،
اراده ئې له لاسه ورکړي .

څلورم - دا تولگی له وسیو سي پورې زیار باسي چې په زړو توکی هیلې
راژوندۍ کړي او دا په روښانه دول وښيي چې د پرمختیاد پراوونو وهل
کوم غیر ممکن کار نه دی ، چې ځینې خلکو ته دا کار نه کېدونکی
ښکاري ، او نه باید په دې لار کې ناهیلي شي .

د اسلامي لومړيو پېړيو په څېر اسلامي اصول په ځان تطبيق کړي ،

د دغه مونږ له هغې مفکورې چې د هغې په سبب د اسلامي حکومت ځرنګوالی لکه څرنګه چې دی د جمعیت او ټولګي غوښتنه صرف نظر کوو څو یوازې هغه څه چې غواړو په دې هکله و ویل شي، هغه دادی چې د دې جمعیت هدف په دین باندې د سیاسي تجارت مطلب نه ؤ ، او له دې لیارې څخه ئې سیاسي ، او سیاسي کټې په سترګو کې نه وې نیولې ، هغوی غوښتل چې مسلمانان د خپلې مفکورې په اساس خپل تېر ، عظمت ترلاسه کړي ، او خپل پخواني قدرت ته بېرته ورسېږي ، او په خپل د دین باندې ټینګ اوسي ، څو پورې و ګولی شي ، چې خپل مستقل شخصیت وساتي ، او د دین فضائل او ارزښتونه په ځان تطبيق کړي ، لکه څرنګه چې نور ولسونه خپل دین ، عقیده ، مفکوره پردیو له تعرض څخه ساتي ، او په دې لاره کې هلې ځلې کوي ، او د خپلې عقیدې په ژوندي ساتلو سره په نړۍ کې سرلوړي ژوند کوي دا روښانه ده چې د عروه الوثقی نومي جمعیت هدف په مسلمانانو کې باد اسلامي دین روح منځ ته راوړل ، او ژوندي کول ؤ او هغوی ئې ورور—ګلوي اتحاد ، یوتر بله د مرستې لاس ورکولو ته رابلل څو پورې و ګولی شي چې د لویدیځ استعمار ښکار په مقابل کې مقاومت و کړي او د هغوی له منګلو څخه خپل ځان وژغوري ، او دا کار هلته امکان لري چې دوی د بې تفاقۍ ځانځاني ، ځانځاني ، او په خپل منځ کې شخړو ، رخو څخه لاس واخلي ، او خپلو اساسي درندو وظیفو ته پاملرنه و کړي دې ټولګي یوه جریده په خپل نامه «عروه الوثقی» خپروله چې په هغه کې ئې خپل اهداف او غوښتنې په روښانه ډول بیان کړي وې او د دې جریدې لمړی ګڼه په ۱۳۰۱ هجري کال کې د جمادی اولی د میاشتې په پنځمه نېټه راووتله ، چې په ټولو خپرونو کې ئې یوازې د سید جمال الدین افغاني له نظریاتو څخه نمایندګي کوله او د دې جریدې په خپرولو کې له ده سره محمد عبده او میرزا محمد باقر مرسته کوله دې ورستني نفر به د باندنیو مطبوعاتو په خصوصي شکل د یورپ خبرونه راټولول ، او په خپله جریده کې به ئې

واري لندن ته ورشي څو ورځې د سودان د مسائلو په هکله له ده سره مشوره
وکړي او د نظر د توافق په صورت کې به ئې د سودان د پاچا او امير په
توګه وټاکي ، او دا سې ئې ورته وليکل : « د انګريزانو حکومت د ده
په قدرت د پرشه پوهيږي او د ده نظر او رأی ته په درنه سترګه ګوري ، او
برتانيه اراده لري چې له اسلامي هيوادو سره دوستي وکړي ، لاره ورته
ولهدي کېله موږ داسې وګڼله چې تا ، د سودان د پاچا په توګه د سودان
ته ور واستوو » څو ورځې هلته د مهدي د لښکرو ربنيي و باسي ، او د برتانيې
د اصلاحاتو لپاره لاره هواره کړي ، سيد جمال الدين افغاني د پخوانۍ
تجربې له مخې چې د انګريزانو په باب ئې درلودلې ، پوه شو چې
انګريزان څه غواړي ؟ هغوی د مسلمانانو او ولولختيانو خپل منځي
شخړې او جګړې ، او له هغه څخه ئې له دا جائز استفاده کول د هغوی هيله او
هدف و ، نو له دې کبله سيد جمال الدين افغاني د وی ته په ځواب کې
وليکل : « سودان د برتانيې ملک او مال نه دی ، چې د هغه د تاج او
تخت واک ولري » او د پخوا په شان ئې د هغوی په ضد او سوداني غازيانو
په نفع او ګټه خپلو خپرولو ته دوام ورکړ او په پای کې سوداني غازيان
د استعمار په مقابل کې ماتې وخوړه ، او همدا رنګه خپله له سيد جمال
الدين افغاني څخه هم خپل ملګري قيت او پرك شول تر دې چې د هغه نږدې
ملګری او شاګرد محمد عبده هم ورسره ورانشو ، او له خپل استاد څخه
ئې وغوښتل چې له سياست څخه لاس واخلي او په اسلامي هيوادونو کې
د تکړه او ممتازه شاګردانو په روزلو پيل وکړي ، او هغه په و يلي دی
باب ، يساس سوس ، سيا سی » په ټولو مشتقاتو دی لعنت وي خو سيد
جمال الدين افغاني هغه ته دا رنګه و يلي او ځکه چې دی په لډ يځ به ی
فرانسه کې يوازې پاتې شو ، د خديو په لوري ئې ليت وکړ »
سيد جمال الدين افغاني دلمړي لپاره په ايران کې :— کله چې سيد له
لويديځ څخه د خديو په لوري د تيرا راده وکړه په دا سې حال کې چې د نجد
او عربي جزيرې په لوري ئې زړه ؤ چې لا رشي د ايران پاچا ناصرالدين شاه
له خوا هغه ته تلګراف وشو او له هغه څخه ئې وغوښتل چې ايران ته ستون

پنځم – د اتولګۍ د هغه تور او تور ترډیره وا او هغه ګوي چې ټولو ختیځیانو
ته په عامه توګه او مسلمانانو ته په ځانګړې توګه د لوېدیځ استعمار له
خوا لګول کېږي.

شپږم – د اتولګۍ به د تل لپاره د ختیځ ټول وګړي او خصوصاً مسلمانان د
نړۍ له عامه سیاست او خصوصاً د یورو پې د سیاست مدارانو د نیتونو څخه
خبر کړي څو پوه شي دوی په دې وپوهېږي چې دوی په څه رقم شرایطو او
په څه دول زمانه کې ژوند کوي، او وکولی شي چې د هغو بلاګانو له ورشند
کړای شي، او استعماري دام ته به ونه لوېږي.

۷ – په پای کې به دا اداره او دا جریده له وسې وسې پورې کوښښ وکړي چې
د ختیځیانو اړیکې پوتر پله سره پېنګې کړي او په ځانګړې توګه د مسلمانانو
خپل منځي روابط سره کلک او هغوی یو موټی کړي وته راوبلي، او خپلې
شریکې ګټې سر خوندي کړي، او داسې یو پان دیني سیاست غوره کړي
چې پوتر پله سره یکرونه کړي او په یوه لاره راونوي.

له دې اوه ګونو اساساتو څخه داسې ښکاري چې سید جمال الدین افغاني
په دې پوه شوی و چې د ختیځ ټوله بدمرغي د هغو په خپل منځي اختلاف او
بې اتفاقیو کې دی، نو د تل لپاره باید د هغو په اتحاد راوستلو کې
کوښښ وشي او لازمه ده چې دوی ټول له خپلو شخصي ګټو څخه سرتېر شي
او یو بل ته د ورور ګلوۍ لاس اوږد کړي.

سید جمال الدین افغاني د عروة الوثقی جریده په داسې وخت کې
خپروله چې انګریزان په سودان کې له محمد احمد المتمهدي سره لاس
او ګرېوان وو او د انګریزانو او سودانیانو په منځ کې خونړۍ جګړې
روانې وې، محمد احمد په سودان کې یو صوفي و چې ویل کېږي د سید
جمال الدین افغاني په مشوره يې داسې دعوی وکړه چې دی د اخرې او
وروستۍ زمانې مهدي دی او وظیفه لري چې مسلمانان د کفارو له منګولو
څخه خلاص کړي هغه و چې د انګریزانو په ضد يې په سودان کې په جګړو
لاس پورې کړ.

په دې وخت کې بیا انګریزانو غوښتل چې له خپلې مشهورې سلاح څخه
کار واخلي هغه دا چه سید جمال الدین افغاني ته يې پېشنهاد وکړ چې یو

یوه ورځ سید جمال الدین افغانی د روسیې قیصر ته د ناصرالدین شاه استبداد او بې ځایه مصرفونه بیانول او ورته وې ویل چې همدله غواړي په خپل هیواد کې یو قانونی او پارلمانی، ولسی حکومت منځ ته راوړي ځکه چې د روسیې قیصر هم په همدغه مرضونو او رنځونو اخته ؤ سید جمال الدین افغانی ته ئې وویل: زه حق د ناصرالدین شاه په خوا کنم ځکه چې څرنګه د نړۍ له پاچایانو څخه یو پاچا دي ته حاضر بدلی شی چې د ده د مملکت بزګران په کارونو کې مداخله او لاس وهنه وکړي؟

سید په ځواب کې ورته وویل: ای دلویې څښتنه! زه د یو پاچا د تاج او تخت لپاره دا ښه ګنم چې په ملیونو، ملیونو هیواد وال ئې ملګری او دوستان وي، له دې څخه چې هغوی د ده دښمن او د فرصت په لټه کې وی او په زړونو کې ئې د که ی، کراهیت او بد بینی او رنه بل وی دلته ؤ چې د قیصر تندی تروه شوه، او په ئې خپل لفر بوه کړل چې سید له روسیې څخه و باسی، هغه ؤ چې سید د آلمان په لوری روان شو، او په همدې حال کی ناصرالدین شاه هم د لویدیځ په دوری وتلی ؤ، او په دې وخت کې چې سید جمال الدین افغانی په میونیخ کې ؤ ناصرالدین شاه هم هلته ورغی، او د دوی دواړو په منځ کې د آلمان ځینو لوړو شخصیتونو آشتی او منځګړتوب وکړ او سره پخلا ئې کړل، او ناصرالدین شاه له سید څخه هیله وکړه چې د دوهم ځل لپاره ایران ته بیرته ستون شی »

دسیدجمال‌الدین افغانی بیرته ایران ته راستنېدل

کله چې سید جمال الدین افغانی د ناصرالدین شاه په خواهش بیرته ایران ته راستون شوله لړی موده تېره‌لو و روسته د خلکو بېړیې راماتشو، او د سید حکیمانه درسونو ته ئې غوږ و بسته، او له سید څخه ئې په ایران کې د قوا ئمو د منځ ته راتګ او اداری لساد له منځه وړلو او یو پارلمانی، ولسی حکومت د جوړولو تمه درلودله، څو پوری په ولس باندی د حاکمی طبقې فشار محدود شي او کم شي، کله چې ناصرالدین شاه د خپل ولس تلوسه او تېرګار د سید جمال الدین افغانی په مشرۍ د پارلمانی حکومت د جوړېښت په هکله ولیدله چاره ئې له

شي ، او د ۱۳۰۳ هجري کال د جمادی الاولی په میاشت کې د ایران په لوري روان شو او کله چې ایران ته ورسید ، د حکومت او خلکو له خوا له تود هرکلي سره مخامخ شو ، او د حربي وزیر په نوکه ئې ورباندې کړه .

په ایران کې له لږ مودې تېرولو وروسته ئې زیات محبوبیت پیدا کړ خو هر څو مره چې سید د خلکو په زړونو کې ځای نیوه او نفوذ ئې پیدا کوه په همغه اندازه د ناصرالدین شاه په زړه کې د هغه په باب کرکه او غوسه ډېرېده ، تردې چې د دواړو په منځ کې په لږ موده کې د نزاکت حالت رامنځ شو ، او کله چې سید جمال الدین افغاني پوه شو چې له دې زیات ئې په ایران کې هستوګنه په کار نه دي له دې کبله ئې په ډېرې نرمۍ له ناصرالدین شاه څخه اجازه وغوښتله چې ایران نه ووزي ، څنګه چې د ناصرالدین شاه هم همدا هیله وه سم له لاسه ئې ده ته اجازه ورکړه او سید په ۱۸۸٦ عیسوي کال کې د روسیې په خوا وخوزېده »

سيدجمال الدين افغاني په روسيه کې

هغه وخت چې سید جمال الدین افغاني د ایران له پاچا څخه خدای پامانی وکړه د اوارې د روسیې په لوري روان شو او لمړی د قفقاز په ولادي لوسي ښار کې د محمد علي خان کاشاني په کور کې میلمه شو ، او له څه مودې وروسته لېننګراد ته لاړ ، او کله چې هلته ورسید د روسیې د قیصریانو له خوا په ډېر درناوي استقبال شو ، وائې چې روسیې ته د سید جمال الدین افغاني د تګ هدف دا و چې له هغو څخه د انګریزانو په ضد مرسته وغواړي او په هند ، ایران ، افغانستان کې د انګریزانو استعماري پلانونه شنډ کړي ، او د روسانو او انګریزانو په منځ کې له موجود رقابت څخه استفاده وکړي ، خو دده هیلو کوم ځای و نه نیو ، ځکه چې د روسیې د هغه وخت قیصرانو ددې په ځای چې اسلامي کمزوره هیوادونه د لوېدیځ استعمار په مقابل کې پیاوړي او تقویه کړي ، د ترکیې په کمزورتیا کې ئې د انګریزانو او فرانسویانو په څېر لویه ونډه واخیستله ، په هر صورت .

په دې وخت بیا سید جمال الدین افغاني په دې پوه شو چې په ایران کې ئې په داسې شرائطو کې ورځ تېرېږي، د ایران له پایتخت نه د «عبدالعظیم شاه» زیارت ته چې ایرانیان په دې زیارت زیاته عقیده لري ورغئ او هلته ئې خپلو پیروانو ته په مقیدو درسونو پیل وکړ تر دې چې د ناصرالدین شاه ئې ورځ سخته کړه او هغه یې له چارو نه ایستله، بې له دې چې سید جمال الدین افغاني په هر صورت کې چېرې له ایران څخه وباسي، او هم ئې شري، نو پنځه سوه سپاره کسان ئې له اسلحې سره ورواستول، او د «عبدالعظیم شاه» په زیارت ئې حمله وکړه. او سید ئې په داسې حال کې چې سخت رنځور ؤ، ونیوه او له زیارت څخه ئې را بهر ته کړ او پنځوس نفر ئې ورسره کړل، چې د ترکیې له پولې پورې ورسوي او له ایران څخه خارج کړي.

سید په بصره کې: کله چې سید جمال الدین افغاني بصرې ته ورسېد، هلته ئې د ناصرالدین شاه په ضد بیا حمله مبارزه پیل کړه او لومړی کار ئې چې وکړ هغه دا ؤ چې د هغه په ضد ئې د دینې علماو او پیروانو او میرزا محمد حسن شیرازي د هغه وخت د شیعه ګانو مجتهد ته ئې یو لیک واستوه، چې لومړی ئې هغه په ښو [illegible] او نوموړی ئې وستایه. مثلاً «دی د عرش ستنه دی» او د روښانه شریعت [illegible] دی د خپل ولس د [illegible] ځای، له دې [illegible] ئې د هغه خپل ولس [illegible] او درېځ ته ئې پام کړ [illegible] او لیکلي ئې و چې دی که چېرته په وه کړي غفلت کوي او د خپل ولس چارو ته توجه نه کوي، د سخت مسئولیت لاندې راځي، له دې کبله زه څکه دا لیکه ور لېږم چې خپلې درنې وظیفې او وجداني مسئولیت ته ئې پام کړم، او د ایران په ویجاړه به پوه کړم چې څنګه پردیو د مسلمانانو حقونه تر پښو لاندې کړي او هغوئی له یو عالم ناخوالو او ناهیلو سره مخامخ کړي دي» د دې لیک د شیرازي غیرت را و پاروه او د تنباکو او سګرټو استعمال ئې حرام او ناروا وګاڼه او حمله فتوی ئې د ایران ټولو علماو ته ابلاغ کړه، او هغوی ئې په خپل وار سره د تنباکو

درلودله چې دسید خبروته په ظاهر کې ، غوږونه نیسی ، همعه ؤ چې له سید سره ئې دداسی حکومت دجوړولو وعده وکړه ، اوټول خلک په دې تمه کې و چې ژردی ددوی په تاریخ کې یوه نوی او مهمه پاڼه واړول شی ، اوله یوې توري تیارې دورې څخه دلور او روښنائی په لوری ووزی ، خو څنګه چې ځینو با نفوذه خلکو او انګریزانو نه غوښتل چې په ایران کې داسی حکومت جوړشی چې ولسی ګټی خوندی کړی ، همعه تقلیدی پانه ئی رامنځ ته کړه چې «تراوسه لا ایران دې ته نه دی رسیدلی او ددې وړنه دی چې هغوی ته دمملکت چاری وروسپارل شی ، او که چیرته دایران ولس ، چې پوهیږه پوهه ئې لیرده هغه اوس دمملکت په چارو کې ورګډ کړل شی ، دا به دمملکت ، سلطنت ، او خپله ولس او ملت په تاوان او زیان تمامه شی» .

له دې وروسته ناصرالدین شاه دسید جمال الدین په هکله وروورو پخوانی پد بانی راپرسیره کوله تردې چې داصلاح او پارلمانی حکومت په باب دې پروخبرو اوویا په مقابل کې ئې خپله ئینده کېجی کړه،

مخزومی دسید جمال الدین دخاطراتو په جمله کې دده او د ناصرالدین شاه دخوا بدی داسی کیسه کوی: ناصرالدین شاه سیدجمال الدین افغانی ته داسی وویل: آیادا به ښه وی ای جناب سیده! چې زه د شاهنشاه په حیث دیو عادی بزګرغوندی شم» سید جمال الدین افغانی په ګراری ورته وویل: ای شاهنشاه! په دې پوه شه چې د قانونی او پارلمانی حکومت په وسیله به دستا تاج او سلطنت عظمت نور هم لوی شی، او له اوس نه به ستا پښی نوری هم کلکی ښخی شی، بزګر، کارګر، صنعت ګر به پو مملکت کې د تاله عظمت او دتاله درباری اشخاصو څخه ډیر ګټور دی، اجازه راکړه! چې مخکی له دې چه وخت تیرشوی وی، په ډیر اخلاص او صداقت او صراحت یا ندی ووایم چې: دې کې هیڅ شک نشته چې تا به لوستلی اولیدلی وی چې ولسونه یې له دې چې په سرئې پاچاوی کولی شی چې ژوند وکړی خودادی چیرته اوریدلی اولیدلی چې پاچا له ولس او هیوادو الو څخه پرته پاچایی کړوی»...

دکښېدي چپرول — د سرو نو پرېکول يو عادي کار ګرزيدلی ، د قانون او عدالت او حتی عقل او پوهې هيڅ ګومه خبره نشته ، هرڅه د زور تهر ، نو يک او نورو په محور څرخېدې ، ترڅو چې د ايران د وضعې د خرابي او عدالت نشتوالي له کبله خلک له خپل هیواد څخه وتښتېدل او هغه ئې پرېښود ، يوازې خپله سا ئې غنیمته وګڼله ، څوک د ترکۍ په خوا او څوک د روسې په لوري لاړل »

د سید جمال الدین افغاني دې خبرو نو په ناصر الدین شاه باندې سخت تأثير وکړ او په لندن کې ئې خپل سفیر ته هدايت وکړ چې له سيد سره وګوري او هغه له دې خبرو نو څخه منصرف کړي ، څو ګله چې د ايران سفير له سيد سره وکتل هغه ونشو کړای چې سيد له دې کار څخه واړوي ،

همغه ؤچې د ايران پاچا د ترکې له سلطان عبد الحميد څخه وغوښتل چې هغه کړه و کولی شي چه سيد له دا سې خبرو نو منصرف کړي او سلطان عبد الحميد په لندن کې خپل سپیر رستم پاشا ته هدايت ورکړ چې سيد ناصر الدين شاه پسې له پروپاګند څخه اېسار کړي خود ترکې سفير هم ونشو کړای چې سيد له دې کار څخه منع کړي ، په دې وخت کې سلطان عبد الحميد له ابي الهدى شيخ الاسلام څخه وغوښتل چې سيد ته يو ليکه ورواستوي او په هغه کې ئې ترکي ته راوبلي ، او هغه هم همداسې وکړل او سيد جمال الدين ته ئې يو ليک ورولیږه او په هغه کې ئې ترکې ته د راتګ په هکله تشويق کړ ، چې په دې توګه سيد جمال الدين افغاني له لندن څخه د ترکې په لوري وخوزيد . او کله چې استانبول ته ورسيد هلته د سلطان عبد الحميد له تود هرکلي سره مخامخ شو ، او هغه په استانبول کې د مړينې له وخته هسې ګڼه غوره کړه .

د سيد جمال الدين افغاني مړينه : — داسې وايي چې د سيد جمال الدين افغاني په ژامه کې د سرطان دانه راوختنه او له څو واري عملياتو او جراحي څخه وروسته هم بنه نه شو ترڅو چې د ۱۲۱۴ هجري کال د شوال د مياشتې د پنځمې ورځې په سبا چې له ۱۸۹۷ میلادي کال د

د تحریم مسأله د خلکو غوږونو ته ورسوله، او خلکو یې د نسوار او سګرټ بس کړل، ځکه چې د تنباکو انحصار یوانګریزي شرکت ته ورکړ شوی ؤ، هغه سم له لاسه له سقوط او تاوان سره مخامخ شو، او د ایران پاچا دې ته اړ شو چې د همغه شرکت څخه د تنباکو د انحصار امتیاز واخلي، او په مقابل کې ئې لوم سلیونه مصري پیسې د همغه تاوان او خساره ورکړي په دې ډول سید جمال الدین وکولی شو چې په ایران کې د انګریزانو ګټو ته تاوان واړوي او کله چې د هغه څخه شاه غوسه و، حتی د جزیرة العرب «سعودي عربستان» په لوري ئې زړه ؤ چې لاړ شي، او د ترکي له والي څخه ئې وغوښتل چې ده ته اجازه ورکړي خو همغه زر ځواب ورنه کړ، کله چې سید جمال الدین افغاني په دې پوه چې دی ئې د حجاز په خوا پرې نښود، بیا له هدایت پاشا د ترکي والي څخه غوښتنه وکړه ده ته اجازه وکړي د اروپا په خوا لاړ شي، هدایت پاشا بیا له سید څخه هیله وکړه چې د مرکز «استانبول» او د سلطان عبدالحمید امر پوري صبر وکړي، کله چې هدایت پاشا له سلطان عبدالحمید څخه د سید لپاره د اروپا په لوري د تګ اجازه وغوښتله هغه مثبت ځواب ورکړ، سید ته ئې اجازه ورکړه چې اروپا ته لاړ شي.

سید په انګلستان کې: سید جمال الدین افغاني له بصري څخه ووت او د اروپا په خوا روان شو، او لندن ته لاړ، او هلته ئې هستوګنه غوره کړه، او په هغه موده کې سید جمال الدین افغاني په لندن کې یوه میاشتنی جریده ئې د «ضیاء الخافقین» په نوم په عربي او انګریزي ژبو خپروله او لمړی ګڼه ئې د ۱۸۹۲ د فبروري په میاشت کې ورا ووتله، او په هغه کې د ایران د پاچا ناصرالدین شاه د استبداد او ستم په هکله او همدا رنګه ئې د ایران د اقتصادي خرابي وضعې په باب کې مطالب خپاره کړي ؤ، د ناصرالدین د ظلم په باب ئې داسې لیکلي ؤ: په ایران کې هري خوا خرابي خپل شوم سیوري غوړولي او خلک په زیان اخته، او بې وزلي کې ژوند کوي — په داسې حال کې چې د حاکمې طبقې زور، زیاتی، ظلم د دوی په سرغړې ورځ په ورځ وي، هلته د پوزي غوړو نوغوځول

همغسې به په نرم ژ او پښه رو يه ګوله، او له همغه چا سره به په سختۍ چلېده چې له ده سره به ئې خراب وضعه ونیوله، او په خپل سیاسي هدف پسې سخت لااله الا الله و، «که چېرته به په کوم ځای لو رناورته وځلېده، بې له ماتلې به ئې هلته ځان ورورسوه، خو ډېر کرته دده د اتادې او عجلت دده د محرومیت سبب او علت ګرزېده».

محمد عبده دده لوی شاګرد په همدې تکي کې په دغه استاد ګاوه چې د ده د اسلامي هېواد د ترقي او پرمختګ دومره تلوسه لري چې هر رنګه وسیلې ته لاس اچوي او همدا رنګه پوهېږي انتقاد هم د ده ته متوجه شوی همغه داچه ده د خپل سیاسي هدف په لاس ته راوستلو کې په ډېره صریحه او ښکاره لهجه د شرق او خصوصاً له پاچا یانو او همدا رنګه خپله له لویدیځ استعمار ګر سره غږېده او په کامل جرأت به ئې په دې او همو انتقاد ګاوه چې د ي خارق العاده جرأت او صریحي لهجې ده ته ډېر تاوان ګاوه خو ددې دواړه انتقادونو ځواب د ده يو بل شاګرد عبدالقادر المغربي داسې وايي: چې که هم سید جمال الدین په خپل ژوند کې د خپلې ښکاره او ربښتیا ویناو او جرأت له کبله له ناکامیو سره مخامخ شو، خو همدغې ناکامۍ ده د رسالت له کبله ښه بېړه ګړی تشکېلوله ځکه که چېرته سید جمال الدین افغاني د ختیځ له پاچا یانو او امیرانو سره لاره یوه کړې وه او د همو د هیلې، هوا او هوس ئې منلې وې، او د همو ی په خوښه ئې کار کولی، او د دوی په شرم آوره کارونو باندې ئې په صراحت او جرأت انتقاد نه کولی، لکه څنګه چه نورو هم خودا کار کاوه حتماً دده هرغلی کېده، او دعوت او رسالت ئې سر کېده او هیڅ وخت به ئې له ځانه وروسته داسې شاګردان نه وای پرېښي چې د حق او خپل رسالت په لار کې قرباني ورکړي».

همغه چه له صریحي لهجې سره د جرأت شتوالی ضرور او حتمي دی له همدې کبله مونږ د سید ژوند له ابتداء څخه په جرأت همغه ځای څخه بر او د همغه جرأت له توفيق پاچاه اسماعیل، ناصرالدین شاه ؟ د روسي

سارج میاشتې له نهمې سره موافقه وه خلیفه صادر کړه او وفات شو او د هغه جنازه په لاز سه توګه د «شیخلو سرا رلغی» په هدیره کې خاورو ته وسپارل شوه او په ۱۹۲۶ میلادي کال کې یو امریکائي مستشرق مستر شارل ګرین د هغه دقبر له پاسه یو مشکلی ګنبذه جوړه کړه، او کله چې ددې غواړمه او لوی شخصیت د میلاز او په اهمیت اسلامي ليږي، او افغانان پوه و پوهیدل د هغه هډوکي ئې له ترکیې څخه په ۱۹۴۴ میلادي کال کې افغانستان ته یوړل او په شاندار مراسمو سره ئې، د کابل پوهنتون په ساحه کې خښ کړا او په سر ئې پولوړ مناردده دیا دګاره په عرض جوړ کړای شو »

دسید جمال الدین شخصیت او اخلاق

۱ــ د هغه دلهجې صراحت، جرأت او ذکاوت: سید جمال الدین افغاني میانه قدی، غنم رنګی، تند مزاجی ؤ، د سر ګاسه ئې برابره غټه وه وچوتي ئې په مناسبه ډ ل پلن ؤ، سترګې ئې غټې وې، مخ ئې غوښن ؤ، سینه ئې فراخه وه ډیر په باوقاره او ښایسته ښکاریده او په لومړي ملاقات کې ئې لوی هیبت درود، له سترګو څخه به ئې ځلا ځلا چې سړي به ګمان کاوه چې په توره تیاره کې برق ځلیږي.

او د هغه اخلاق محمد عبده دده تکړه شاګرد داسې تمثیلوي « او اخلاق ئې داؤچې دزړه سلامتیا او سپیڅلتیا ئې په ټولو، خو یو لو او صفتو لو کې له ورا معلومیده، او دده تر همه وخت دومره حلم او سینه درلوده چې څه ای ته معلومه وه او دپرشیان ئې زغملې شول، تر څو به چې چا دده له دین، عقیده او شرف سره ډك نه ؤ څوړلي، لودي وخت کې به ئې یو ځلې حلم، نرمي په غوسې او قهر اووښته او پداپده به، او دي دومره سخي او جواد ؤچې هر څه به ئې په لاس کې ؤ د ضرورت په وخت کې به ئې بندل او په خدای پاك ئې کلك او ټینګ اعتماد او باور درلود، او د زمانې پیښو بانددې ئې کوم چرت نه وراله ؤ، په امانت کې به ئې خیانت نه کاوه، که چا به نرمه سه وضعه او چلال چلند وو سره

تر اسره‌سی په‌دې کړې چې ته امیر المؤمنین نې، بېرته را کړه، سلطان
عبدالحمید ورته وویل: داسې ناچیزه کار تا یادې ته ارله کړې چې
خپل بېعت نقض کړې، او د تا له فضل او کرامت سره دا شائېده چې زه
دې د دېرې مشغولتیا له کبله معذور کڼلی وی، او بیا نې ور زیاته کړه،
خدای د شه درسره وکړې، او بیا یې دی ورته وکړې» تر دې چې خپله سید
د هغه د سېنې په پراخی او حسن سیاست بالدې بیا اعتراف وکړ.

ج- په ده بالدې د الحاد تور: – هغه چې سید جمال الدین افغانی
په داسې توره‌تیاره دوره کې ژوند کاوه چې د استعمار او استبداد، په
مقابل کې چا غږ نه د انتقاد حق ته‌ور کاوه او که داسې څوك به پیدا
شول چې د بانديې استعمار او داخلي ګوزلي استبداد په مقابل کې
ودرېدل هغه په سلوو سا ئلو له منځ ورل کېدل، او یا به د ولسونو په
ورا ندې بې باوره او بې اعتماد کېدل هغه چې اسلامي ولسونه د تل
لپاره د خپلې عقېدې درناوی کوی او هغه څوك چې اسلامي سفکوری ته
عاره‌نردی، هغه ته په بېسترګه له ګوری او له دې کبله د هرمور پېټیا بو
اصلاح کلیه انسانانو په هکله د دربارې دین پوهانو او علما له خوا
د الحاد او بې دینې تور لګول کېده چې تو که سید جمال الدین افغانی هم
له دې کار څخه بې برخې پاتې نشو او په مصر ترکی کې د ه پوحکومتی
علماؤ له خوا د الحاد او بې دینی په تور تورن شو، خو هرڅوك پوهېږي
او پوهېدل چې سید څه او څوك ؤ، دا په به وي چې ور څخه د دینی علماؤ
د پوهی او ناوره مزخرفه وضعی کېسه خپله د سید سره د سلطان عبدالحمید
په مشوری کې وګورو: داسې وایی چې د جاپان امپراطور له سلطان
عبدالحمید څخه وغوښتل چې په جاپان کې د اسلامي دین د خپرېدو په
غرض، له استانبول څخه دې د دینی علماؤ یو هئیت ور ولېږی، نو سلطان
عبدالحمید له سید جمال الدین افغانی سره په دې باب مشوره وکړه او
سید هغه له خپل عزم څخه په دې توګه واوره او وی ویل: «علماؤ خپله
مسلمانان له اسلام څخه متنفره کړل، نو دوی به هرومرو د کافرانو په

قیصر سلطان عبدالحمید او انګرېزي سیاست پوهانو سره ددې مطلب دلیل او ښکارندوی دی.

یوه ورځ د ترکیې له سلطان عبدالحمید سره په یوه مسأله کې خبرې ده او خپلې تسبې ئې په لاس کې دې خوا او هغې خوا اړولې او راړولې ، په دې مجلس کې چا ورته وویل چې له پاچاپانو سره په دې ډول ناسته ولاړه مناسب نه ده ! نو سید هغه سړي ته په ځواب کې په داسې حال کې چې سلطان عبدالحمید اورېدل : سبحان الله سلطان د ملیون نفرو په سرنوشت له خپلې خوښې سره سم لوبې کوي ، خو چا کوم اعتراض پې ونه کړ ، آیا جمال الدین د دې حق نه لري ، چې په خپلو تسپو هرڅنګه ئې چې خوښه وي ساتېري وکړي »

سید جمال الدین افغاني د لهجې له صراحت ، او جرأت څخه پرته نورهم ډېر زړکی او د پوهې خاوند و او حیل مخاطب به ئې داسې ځان ته راکاږه چې تا به ویلې چه له ده سره یوه روحي مقناطیسي جذبونکې قوه ده او هر رنګه یوه انسان به چې له هغه سره کومه موضوع مناقشه کوله ، له یو شېبه وروسته ده هغه مخاطب او مخالف لوری مجبور و چې په ډېرې خوښې رضا او رغبت ئې د سید خبرو ته غوږ نیولی و ، یوه ورځ یو اروپائي له ده سره په دې موضوع کې چه آیا ختنه ښه ده او که لوید یځ مناقشه درلوده نو سید هغه سړي ته وویل « د ختنې دا افتخار بس دی ، چې د ټولې اروپا ولسونه ترننه ورځې پورې د یو ختنه شوي وال فرد عبادت کوي ، یعنې ټوله اروپا ترننه پورې د عیسی علیه السلام عبادت کوي ، په داسې حال کې چې هغه د ختنې او شرق څخه و »

ـ ب ـ د سید تند مزاجي : لکه څرنګه چې مخکې وویل شول سید تر زیاتې اندازې تند مزاجه و ، یوه ورځ ئې سلطان عبدالحمید ته د یو مصري په هکله په کومه موضوع کې شفاعت خواهي وکړه ، څو ورځې تېرې شوې د هغې سړي کار په اصطلاح اجراء نشو همغه و چې سید سخت په قهر او غوسه شو او عبدالحمید ته ورغی او ورته وې ویل چې ځما بیعت چې

دی ــ چې دا ئنګه ئې قبول نه کړ ، چې «کوړ» ته (کورد یو ځناور نوم
دی) غاړه کېږدي چې د غوائې د لوړۍ او تندۍ په رنځ اخته دی ، او
د دوه سوه ملیونو خلکو (په هندیانو) په غوښه پوړ نشو ، او نه د ګنګا
او تیمس د سیندونو په اوبو تنده ماته شوه ، بلکه همه دواړه ئې په یوه
شپه کې نور وعالم او خلکو پرته په لپو وچ کړل ، او اوس د «نیل»
او «جیحون» په غاړه ئې خوله اېښې چې دغو اوبه هم وچې کړي»

سید جمال الدین افغانی په شرقي زمامدارانو او پاچاپانو انتقاد
کاوه چې هغوی چیتې د دشو القابو په دام کې ګېر دي او کوم واقعي واك
او اختیار نه لري ، ځکه چې انګریزان هیڅ یو شرقي امیر او پاچا ته
د هغه له لقب څخه پرته نور څه پرېږدي ، او همدا رنګه د هیڅ اکثره
پاچاپانو د الفاظو معنا ګانو ته پام نه کوي ، خو هغه څه چې دوی ته
ډېر اهمیت لري هغه د الفاظو صوتي طنطنه او د القابو لحاس دی ، ګله
چې له شرقي زمامدار څخه د هغه مال ، وطن ، ملك واخستل شي ، او
له ټولو حقوقو څخه بربنډ او محروم کړی شي ، هو چه یوازې د هغه خپل
لقب او د القابو لواحق پاتې شي نو دی د خپلو القابو په لېښه کې ډوب
وي او هغه څه ته ئې پام نه وي چې تری سلب شوي وي ، او دوی یوازې
په دې خوش دي چه راجا صاحب او خدیو صاحب او سلطان صاحب ورته
وویل شي »

په دې دول سید جمال الدین افغانی د انګریزانو د دسیسې خلکو ته
ښودلې ، او همدا رنګه د هغې زمانې شرقي زمامدارانو باندې ئې انتقاد
کاوه او د هغوی خپلو درندو وظیفو ته ئې پام راګرزاوه ، په وېلې چې
ګله انګریزان وغواړي چې د یو اسلامي هېواد شمنی لوټ کړي فقط یو
انګریزی جنرال په خپل لاس وژني او بیا د هغه عوض «د یت» یو اسلامي
هېواد ټول داخلي ، چې دا کار ئې په سودان کې د جنرال ګوردون د قتل
او وژنې په باله وکړ ،

او بل دا چه انګریزان په کوم شرقي هېواد مسلط شي ډېر زیار

زیږولو کې د هغه په کله لا کرکه پیدا کړی ، بنه په داوی چې د جاپان
امپراطورته له پولیکه سره سوغاتونه ور لیږی او هغه له دې انسانی
خوښتنی څخه قدردانی اظهار کړی، له دې وروسته به کوښښ وکړو چې
د دیې علماؤ داسې پوټولګی وروزو چې د دعوت د نشر او خپریدو صلاحیت
او استعداد ولری او دعوت ته د هغې له معقولې لارې څخه ورننوزی»

—د— د انګریزانو څخه د هغه کرکه : د انګریزانو په مقابل کې

د هغه کرکه او بدبینی دې اندازې پورې رسیدلې وه چې ټمخی ئې
د هغه په ماغزو کې ځای نیولی ؤ ، او د ده د شخصیت اساسی او جوهری
رکن ئې تشکیلاوه، ځکه چې سید له ډیرې ځوانې زمانې څخه په دې پوه
شوی ؤ چې انګریزان د نړیوال ختیځ او په خصوصی ډول د مسلمانانو لوی دښمنان
دی، او دوی غواړی چې اسلامی هیوادونه یو په بل پسې په خپل استعماری
دام کې راګیر کړی او د هغوی اراده ، خپلواکی سلب کړی او
شتمنی ئې لوټ کړی ، او د دې غرض لپاره هر ډول وسیله استعمالوی او
له هر راز مشروع او غیر مشروع وسائلو څخه استفاده کوی چې له د
کوسې وعدې او له د نکوم تړونونو لری او له په هغه وفا کوی خو هغه
څه چې دوی ته زیات اهمیت لری دا دی چې دوی باید هر رقم چې غالبې
کټې لاس ته وروړی او تضمین ئې کړی .

کوم وخت چې انګریزانو د مصر اشغالولو نیت وکړ، دا ئې پام
کړه چې د دوی د مصر د اقتصادی وضعی د ښه کیدو او پاچائی تخت و تاج
له د ساتلو لپاره مداخله کوی، او هغه وخت چې د مصر پیرته عادی ښه
غوره کړه د دوی غوراتری لیږدی ، خو کله ئې چې په مصر کې مداخله وکړه
بیا ئې لو له معنی عملی څخه د سید جمال الدین ولیدل چې هغوی څرنګه
په خپلو وعدو وفا کړه ؟

همدارنګه انګریزانو وغوښتل چې افغانستان هم په خپلو استعماری
دسیسو کې راګیر کړی او څانګه ئې تابع کړی ، مقصد لیکه مرغه ، د
افغانستان ولس یو باشهامته ، او باغیرته د میړانی خاوند ولس ؤ —او

ژوند هغه چا ګټلی چې د خپل ولس په ښېګڼه کې مړ شي »—۱۱— نو که څوک
ایسې ژوند غواړي د خپل ولس په لار کې دې مړ شي» —۱۲— هیڅ ولس
له اخلاقو پرته موجودیت نه لري، او اخلاق له عقیدې پرته کوم ارزښت
نه لري، او عقیده له پوهې پرته داسې ده لکه ونه کې دي و پید و سعي
لري —۱۳— د ولسونو تر منځ په معیار، اخلاق دي، او ښه اخلاق هغه دي
چې سړی له خپلو ذاتي ګټو څخه تېر وي او د دې تر ټولو ښه نښه دا ده چې سړی
کار و کړي، د حقیقت په تله کې زر خبرې له یو کار سره مساوي نه دي»
—۱۴ خپلواکي یوه هیله ده چې کار او عمل غواړي —۱۵— کوم وخت
چې له پوهانو څخه میدان خالي شي د ناپوهانو مسابقې ته زمینه برابرېږي
—۱۶— بېوزله عالم په خپل علم بالدې شتمن دی او شتمن ناپوه او جاهل
د خپل جهل او ناپوهۍ له کبله بېوزله دی» —۱۷— آزادي اخیستل کېږي
له »—۱۸— خپلواکي په وینا و لاس ته نه راځي» —۱۹— هغه څوک چې د خپل
هېواد او وطن په لار کې ځان د مړینې له خطر سره مخامخ کړي، یا به
قهرمان او شهید مړ ي ، او یا به د درناوي او عزت ژوند کوي» —۲۰— هغه
څوک چې عقیده لري چې ژوند همدغه دنیایي ژوند دی همه دا دی او هغه
جهان په ژوندون کې سخت تاوان و کړ، —۲۱— تاوره ناڅاپي بېسي
همتونه زېږوي» —۲۲— د ناپوهانو په مقابل کې ماتې له دې څخه ده
چې په هغو برې و مومي» —۲۳— هغه ولس چې د خپل حق لاس ته راوړلو
په لار کې یوه کړی جهاد و کړي له دې څخه پرته چې ترقیاتو ته په خواري
او ذلت کې ژوند و کړي —۲۴— هغه ولس چې له ظالمانو څخه د خلاصون له
لپاره یوازې په وینا و اکتفا کوي له غاوړ پوځغه، بې لاري او به تر هغه دي
—۲۵— هغه ولس چې پښت د خپل زمامدار بد وایي، او په بېکاره ئي یاري
او عبادت ته کوي د ژوند کولو حق نه لري» —۲۶— د ایمان او یقین ماتا
دانه ده چې سړی دې دد یې علما ؤ عبادت و کړي» —۲۷— ډېره بده زمانه
هغه ده چې د ناپوه ټاره جګه او هسکه وي او د پوهان او عاقلان چپ او
علي تانت وي» —۲۸— هغه هیبت چې د حاکم له څوکۍ راولاړېږي، نه
د هغه له عدل او فضیلت څخه د درناوي په ځای ده لتدو، ورږدي»

باسي چې د هغه وطن ژبه او کلتور له سیخه یوشي او په مقابل کې ئې
خپل ژبه او کلتور په خلکو باندي په زور تحمیل کړي چې دا کار ئې
د هندي ، فارسي ، عربي ژبو په باب وکړ او څېنې داسې پلمرغه شرقیان
ئې را منځ ته کړل چې هغوی د انګریزانو د استعماري ژبې په پوهېدو
زیات ویاړ پېدل او د يوفخر په ئې ګڼاوه چې په خپلې ژبې په تکلیف او پند ،
پند ، کېدو وعربيږي او خبرې وکړي » د سید جمال الدین افغاني دا
خبره د امه پی نه لرې چې کوم د ختیځ خلک دې باندې ژبه نه زده کوي
او له اروپائي ژبو دي ، بې خبره وي خو د مطلب دادي چې شرقیان باید
خپلې ژبې ژوندۍ و ساتي ځکه هغه څوک چې ژبه ئې
لري تاریخ نه لري او څوک چې تاریخ
نه لري هغه شرف او درناوی او عزت نه لري او بالاخره د ولسونو په
منځ کې کوم موجودیت او اهمیت هم نه لري .

له جمال الدین څخه رانقل شوې لنډې خبرې :

(۱) دا دیره بې عقلي ده چې څوک خپل ځان په بل چا باندې د عمر
د ډیریت له مله به کېږي ، ژړيت له ډېر کرته د بې والي سبب لشي کېدای ،
پوازې په تشو وینا ژو ویاړېدل ، کوم ارزښت نه لري واقعي اوېي او
درناوی په کار سره لاس ته راتلی شي « —۲— ډېر سپک او پست انسان
هغه دی چې د نورو په سریه کې خپل ژوند لټوي ، او ډېر لوی او د قدر
وړ شخص هغه دی چې د نورو د ژوند په لار کې ځان ومرېي له خطر سره
مخامخ کړي — ۳ — د تحقیر احساس او ذلت ، له بې پوهې سرچینه اخلي
تضاد لري چې دواړه یو په بل ترڅنګ نشي راتلای —۴— بېوزلي د کرامت
او فضیلت دشمن دی —۵— او بېدائي او شتمني د ذلت سرچینه وي دي »
—۶— په هغه حق کې چې د زور له خوائي ملاتړ نه کېږي کوم خیر نشته »
—۷— په تواضع کې له حده تېرېدل ، او افراط خپل د تکبر او ادعا ،
نښا نه ده » —۸— هغه چاته چې ورخلاص شي او نه نوزی د شر لوو ړ دی
—۹— ډېره لږ پېښېږي چې حق له زیار کاللو پرته لاس ته راشي —۱۰— ابدي

په مسأله کې سره مختلف شول او جوړ را نغلل، او ددوی د حیواناتو د پیدائښت د تفسیر په باب په څو ډلو وویشل شول، چې هره ډلې د ژوندي موجوداتو په باب ځانګړی تفسیر او تلانظر درلود.

څېړونکي وايي چې د ژوندي موجوداتو لمړی تخمونه او جر الیم - چې د ژوي او بوټو او ټولو اصول ګڼل کېږي - هغه وخت په جوړېدو پیل وکړ چې د ځمکې حرارت او تودوخه مخ په لږېدو شوه، او هغه وخت چې د ځمکې کړۍ او سطحې په ځان ته غوړه کړه، د ژوند د لمړنیو تخمونو جوړېښت هم قطع شو، خو بیا هم لا تر اوسه څېړونکي داسې خلک شته چې فکر کوي، چې د ژوند د لمړیو تخمونو جوړېښت همدا اوس جریان او دوام لري، خصوصاً د استوا د کرښې په شا وخوا کې د ژوند د پیدائښت لپاره ګانې تودوخه او مساعد شرایط لري یو ډله پوهان وايي چې د ژوند اصلي اولمړي تخمونه «مجروي ساکښ» له نړۍ پخوا وخت راغېښي، په ځمکه کې موجود ؤ، په دې معنی چې کوم وخت ځمکه له لمر څخه را بېلېده په هغې کې د ژوند اصلي تخمونه موجود ؤ، خود دوی دې ګمانونو ته په اوهامو او خیالاتو کې اړ دو بېدو پرته، ګوم یو عنوان نشو ورکولی څکه چې آیا د امکان لري چې د لمر دا ومنې تودوخې په څېر حرارت کې دې ژوند منځ ته راشي او دالاځه ګوي چې بیا دې پاتېښت وکړي او دوام دې ومومي؟

د ژوند د پیدائښت په باب چې د دوی څومره اختلاف لري هغه په وي، خوا کثری ما تریالستان د ول د ول ساکښود منځ ته راتګ په تفسیر کې په دې لاندې مفکوري اعتماد او اتکاء کوي، هغه داچه ټول ژوي او ساکښ، بوټي او نباتات، د نیمګړتیا له حال څخه د تطور او ارتقا په وسیلې، دې ګاملې، او لوړې درجې ته راجګ شوي چې اوس ئې موږ په انسان او حیواني نور و تکامل لیدونکو ساکښو او حیواناتو کې ګورو چې څرنګه په یو محکم او مناسبو څېرو، او دښتې دی، خو دا چې آیا دا تطور له یو اصل څخه پیل شوی یا له څو متعدده اصولو څخه؟ په دې هکله

-۲۹- ځوانی د لوڼتوب پوړ دی چې هر څوك باید هرو مرو پرې تېر شي»
-۳۰- د پوهې او عقل ميوه ترهغه نشي راټولېدی چې څو پورې داوهامو
له بند څخه خلاص نه شي، په پښو کې رولی له دې څخه ډېری اسانه دی
چې عقل داوهامو په لومه کې راښکېل شي» -۳۱- که څوك داسې ګمان
کوي چې خلکو ته فريب ورکوی شي دی لمړی نفر دی چې فريب ئې
خوړلی» -۳۲- که چېرته انسان له ځان سره داسې محاسبه وکړی لکه
چې له نورو سره ئې کوی هرو مرو به ئې خطاګانې لږې شي» -۳۳- ډېر
هوښيار ملاّ رهغه دي چې د خپلې لورې ګاونډی توب څخه لرې وی، خو
کله کله، د هغې د پوښتنې په مرسته له هغې څخه ځان خبر وی» -۳٤- ډېر
لږ نارينه پیدا کېږی چې له ښځو پرته نیکمرغی وپېژندی، خو بیا هم
په خپل وار سره ډېر کم نارينه لېدل کېږی چې د ښه مرغی نسبت هغو
ته ونه کړی»

په معاصر مادی مسلك باندې د سيد جمال الدين انتقاد

۱- د داروين د نظريې مناقشه: پخوانيو ماترياليستانو لکه ديموقراطيس
او اپيقور په وېلي چې د ساکښو او ژوبو «حيواناتو» نوعې قديمې دي
او د تطور او تدريجي ورو ورو ارتقا او لوړتيا په وسيله دې درجې ته
رسېدلی، له دې وروسته بيا په دې وروستيو پېړيو «نولسمې «پېړۍ» کې د
طبيعي تاريخ پوهانو او عالمانو داسې نظر ورکړ، چې دی پخوانيو فلسفي
نظرياتو ته ورته ؤ چه موږ د دې معاصرو پوهانو له جملې او د لي څخه د
مثال په توګه له لامارك او داروين څخه یادونه کوو، خو بیا هم د دې
معاصرو پوهانو او پخوانيو نظرياتو ترمېنځه ځينې توپيرونه شته، هغه په دې
ډول چې کوم وخت د ځمکې پوهه «ژيولوژي» رامنځ ته شوه او پوهانو
د هغې عمر د کلونو او زمانې په لحاظ وټاکه، نو نتيجه ئې دا شوه هرو مرو
بنائی چې د ساکښو په رامنځ ته کېدو او د هغوی په حدوث باندې حکم
وشي، «ځکه چې په دی وخت کې د ساکښو د قدامت او پخواتوب مسأله
نوره چا نه منله» خو معاصرو پوهان او علماء د ساکښو او حيواناتو د حدوث

کیمیاوي تحلیل او تجربو د حجرې او سلول پروالي ثابت کړي ،
او دا یې هم ښودلې چې په ټولو ژوندي موجوداتو کې د عین ترکیب
پوښانه ده او توپیرئې ډېره څکاره نه دی ، سید جمال الدین افغاني
دې پولې ته خپل انتقاد په مجمله توګه داسې متوجه کړی او وایي :
داکسان له دې څخه ناخبره دي چې کیمیاوي تحلیل دا لاره کړی چې
د انسان د نطفې او غوایي ، او خره د نطفې ترمینځه کوم توپیر لیدنه ،
او پلټنې دا ثابته کړي چې ټولې نطفې داولې او لومړنیو تشکیلونو کې
بسیطو عناصرو له ، سخې یو بل ته ورته دي » نو بیا نې چې د ... دې
داسې یو بل علت او سبب موجود وي چې د دې نطفو د تاثیر اختلاف
توجیهه او وښودل شي ، او داسبب مادي نشي کېداي .

سید جمال الدین افغاني هغه دله چې وایي ټول ژوندي موجودات
له یو اصل څخه تطور او تنوع موندلی دی ، او دوی پرې ، چې ته
داروین او دده له پیروانو څخه عبارت دي ، داروین د همدې مطلب
د ثبوت لپاره یو کتاب تالیف او په هغه کې یې زیات زیار وویست چې
ددې موضوع په رښتیاوالي دلیل او برهان قایم کړي ، او داو ښیي
چې انسان له بیزو څخه تکامل کړی یعني دده نیکه ، او انسي حالات تر
ورو ورو په تدریجي توګه تطور وکړ او په پرله پسې ډول د زمانې
د تیریدو په درشل کې د پیه کیدو په لور روان شو او بیا په دې او سني
څېرې او وضعیت او د انسان تکامل او تطور د داروین له نظره ته زرو
کلونو څخه ورو سته بشپړ شو ، او ورو سته پراوسنۍ ورسید ، او په
پای کې دې تطور مثبت نتیجې ورکړي ، او بیزو د « اوران او تان »
درجې ته لوړه شوه او ارتقائې وکړه ، او له دې څخه بیا د انسان مرتبې
ته رسېدل آسانه شول ، نو په دې توګه زلیجان « اوریناټی تور بوټینګی »
د بشر او انسانانو لومړني افراد دي ، چې بیا دې تور اوتکو نه دولي
څخه جیمي افرادو په یوه پراخه اندازه داسې تکامل وکړ چې د زنجیانو
د ډېر له اتق څخه ډېر لوړ ، او قفقازي انسان تر منځ ته راغی ، چې

عناصر يوځاى په وروه ډلو وېشل شوي، يوه ډله وايي د حيواناتو د هري
نوعي لپاره چې د ځمکې جوي بېه بڼه شوه جلا جلا يو حجروي حجروي حيوانات
منځ ته راغلل او د هري نوعې اصل له بلې نوعې څخه بېل ؤ، او بيا هره نوعه د
تکثر او تطور مرحلته دي مرحلې ته را اورسېدله، او دا يو حجروي حيوانات
يا د دې موجوده حيواناتو اصول په يوه استثنائي توګه منځ ته راغلي په
دې معنی چې هر يو حجروي حيوان هغه عناصر او مواد چې د ژوند لپاره
ضروري دي را جذب کړل، او له هغو څخه ئې خپل انساج پوره کړل او
هغه مواد او عناصر ئې تمثيلول، او داسې ځانګړي خاصيتونه ئې پيدا کړل
چې له يو نسل بل ته انتقال کاوه، چې په عين وخت کې ئې د ترکيب
په ګېډه او د خپل ژوند له چاپېريال سره ئې سمون پيدا کاوه او د وخت
د تېرېدو په جريان کې ئې پلوپسې تطور او تکامل کاوه تر دې او سنۍ
مرحلې ته را رسېدلي دي،

بله ډله وايي چې د ډول ډول حيواناتو جراثيم چې اوس ئې موږ
ګورو، له يو سلول او يو يو حجروي حيوان څخه را پېل شوي دوي وايي
هغه علت دې چې د حيواناتو په منځ کې کوم اساسي او جوهري اختلاف
لشته او هغوی په خپل منځ کې ژور توپير له لري، په دې ډول د دوی
ګمان ته داسې ورغله چې امکان شته دې لمړنی نطفې او يو حجروي
حيوان تطور دي کړی وي او د داخلي او د بهرنيو شرايطو د تقاضا له
يوې نوعې څخه په بلې نوعې داوښتي وي، او ډول ډول څېرې دې ځان
ته غوره کړې وي، يعنې د عضوي او بېولوژيکي ارتقا ؤ د غوښتنې
او د چاپېريال د نوعيت له کبله هغې له يوې نوعې څخه بلې نوعې ته بدلون
وموند ، او هغه ډله چې وايي له ابتداء څخه د هرې نوعې لپاره ځان ته
جلا جلا تخمونه موجود ؤ ، له هغو څخه دا پوښتنه کېدای شي چې د دې
ورو ورو ژوندي موجوداتو، چې د حيواناتو د انواعو د تعدد او بېلېدو
علت ګرځېدلی، په خپل منځ کې د اختلاف او تنوع علت څه شی دی، سره
له دې چې د تشکيلونکو عناصرو له مخې يو له بله سره نژدې دي ؟

د هغه مجهو نیسی ، او د نظم ، سیستم په یوه ډول تکامل و کړی ، دالا پرېږده چې داروین د دې شکله تل په یوځېر اتکاء کوی او اعتماد یې نیسی ، هغه دا چه د انسان او بیزو په منځ کې تر زیاتې اندازې شباهت موجود دی ، خو داسو تر نه وی به د سیزوی چې بوزو ، او و شو په څه ډول تکامل و کړ ؟ آیا د حیواناتو د انواعو په څېر په نباتاتو کې انواع او ډول ډول اقسام نشته ؟ آیا نباتات، بوټي او واښه ژوندي موجودات نه دي چې د تطور او تکامل، وا او ارتقاء قوانین یې تطبیق کړای شي ؟ آیا داروین به دې موفق حسرولی شي چې د هغو ونو او نباتاتو د اختلاف علت او سبب څه شی دی چې د هند په ځنگلونو کې له ډیرې پخوا زمانې څخه شته چې ابتدائې د تاریخ په یاد نه دی او له تاریخي دوری څخه تر مخه ترنې بوری په هغو ځنگلونو کې ولاړې دي ؟ آیا داروین دا موفق ته راښودلی شي چې چې دوبی ، وابه، او ونې » څنگه په خپل منځ کې په څو ډولو ویشل شوي ، او مختلفې نوعې ترجوړې شوې دي ، په داسې حال کې چې په یوه رنګه کې دي ، او په یوه ډول او بو خوړ به کېږي ، او په یوه هوا کې ئې شا حوند لو ړېږي او حکېږي ، آیا د له هم داسې کومه نه پېژندل شوې قوه شته ، چې د دې ونو بوټو د اشکالو او تنوع ، سبب شوې وي چې څه ـ ئې او ږدې او ځینې نوری ئې لنډې ، څه ئې بر ېږي او ځې نوري ئې نرې کړي دي؟ آیا همدغه نه پېژندل شوې قوه د دې سبب شوې چه دوی و نو بوټو په رنګ ، میوې پاڼو ، بوی خوند ئې داسې اعجزه و کړي چه یوه بل ئې ته ورته نه وي؟ آیا یوازې طبیعي تاثیر او اعجزه د نباتاتو او حیواناتو د انواعو په منځ کې د دې لوی توپیرونو علت کېدای شي ، سره له دې چې سو نرو پو ، چې دوی تر زیاتې اندازې په یو رنګه او یوه څېر مادي شرائطو کې ژوند ، کوی ، لکه او به ، هوا د هستوګنې ځای د روا څله؟

هغه څه چې د هند د ځنگلونو په ونو او نباتاتو صادقېږي ، بې له کوم تردید څخه په یوه سرترلې بېږی ، لکه په آسیا کې د اورال بحیري

دا اقتقازي انسان دارو پا ئيا نو په نظر د بشريت او انساني جنسونو ، او قومونو په منځ کې د بکامل لوړي څو کې ته جګ شوی ، او خپل ځا نوله هغه پوري نښلوی ، تر دې چې انسان فکر کوی چې دوی له دې حقيقت نه سترګې پټوی چې د انسانانو عقل او پوهه دهغو له رنګ سره کومه اړه نه لري او تور پوټکی او زېړپوټکی انسانان که د سپين پوټکی انسان په تو لېږ چاپېريال کې هستوګنه وکړي ، عينا دعقلي او پوهې د پرمختګ په لوري له پلوه هغه څوندی راځي ، او امکان شته چې په ځينو وختو کې په هغه تفوق حاصل کړي او له هغه څخه دعقل له مخې پياوړي وی .

مونږ وليدل چې څرنګه داروين تطور په يوې نه پېژندل شوي او مجهولې قوې تفسيروی او وائي چې يوژوندی موجود دا ميکرپتيا له حال څخه پر له پسې په تدريجي توګه لوړي مرتبې ته رسوی ، خو ددې قوې په هکله څه نه وائی او دهغې په تفسير او تحليل کې نه ځيږي او دا له راښې چې دا قوه ولی په مختلفو خواو خوزيږي او روانيږي ؟ که چيرته دده فکر سم وی چې تطور له کومې پېش بينۍ پرته په خپل سر روان دي او د کومې لارښونکې قوې يا دالهي عنايت او مرستې پروا نه لري ، او يوازې د تصادف په اساس کار کوی ، مونږ ددې حق لرو چې ووايو د افغان سيد په مصداق «« که چيرته دا کار په دغه ډول وی ، نو امکان لری چې ، د زمانې په تيرېدو او ديږېدو په تکرارېدو سره له ورکې څخه اېل جوړشي ، او يا ايل په ورکی واوړی» ځينې خلکو نه دا مثال سطحي او سرسری ښکاری ، خو ددې مثال دلالت په اصل موضوع باندې له وضاحت او رڼا اچولو څخه بې برخې نه دی ، او په نظر کې نيول شوی مطلب باندې ښه دلالت کوی ، ځکه چې دا مثال په حقيقت کې دې خبری ته اشاره کوی چې د حجراتو او اندماجو ترکيب په مختلفو حيواناتو او ساکښو کې يو ډول دی ، نو که چې د کائناتو او موجوداتو عمومي قانون تصادف دی نو له دې کبله هلته داسې کوم څه نشته چې په هره لاره چې کائناتو او په ځانګړی توګه ساکښو تطور وکړی او

مونږ د مرغه سترګو وینو چې د ساکښو او حیواناتو هر یو اندام
او عضو خپله ورسپارل شوې وظیفه په ډیر دقت او ښه توګه سرته
رسوي او په عین وخت کې د هغه د وجود له نورو غړو او اندامو سره
ټینګې اړیکې او کلکې ارتباط لري او یو له بله په منظمه توګه مرسته
کوي، تر دې چې د هر لوی پوهان او د تخصص خاوندان ئې په اسرار
او حقیقت نه پوهیږي •

د تشریح علماء او فزیولوژستان – لکه چې سید وائي – د ژوو او
حیواناتو د وجود ترکیب ته یک حیران پاتې کیږي ، او دوی نشي
کولای هغه ټول حکمتونو چې د یو ساکښ په وجود کې ایښودل شوي
راوسپړي او پای ته ئې ورسي ؛ په همدې ډول پوهان نشي کولی چې
هغه حکمتونه چې خدای پاك په خپل مخلوق کې ایښي پوره او
کامل بیان کړي، نو آیا د احمره معقوله وې چې څوك ووایي دا لمړني
جراثیم په تصادفي شکل منځ ته راغلي او بیا دې تصادف او چانس له
مخې داسې دقیقې او پیچلې مرحلې ته رسیدلي وي چې بیولوژستان او
د ژوند پوهان ئې له تقلید څخه عاجز دي ؟.

د ژوند د منځ ته راتګ پدیده امکان نه لري چې د دوی د مادي
نظریې په مرسته حل او تفسیر شي ، نو بیا څنګه کیدای شي چې د دې
کمزوري په کاراچولو سره دې د حیواني انواعو احتلاف تفسیر او
تحلیل شي ؟.

سید جمال الدین افغاني د داروین په هکله په یوه وینا کې لهجې
داسې وایي چې دی بیچاره د اوهامو په ثوبلوکې حیران پاتې دی
او د واهیاتو او خرافاتو په لومه کې سخت ښکیل شوی، او د ناپوهۍ په ګرداب
کې ډوب دی خپلو خبرو ته دوام ورکوي او شوایي:- هغه څه چې دی
ئې په خپله نظریه باندې یوك درپدوته واداره کړی دادی چې هغه
د بیزو او انسان ترمنځه څه ی شباهت ونه ولیدل او ددې سرسري شباهت
په اثر ده حکم وکړچې انسان له بیزو څخه منځ ته راغلی او بله داچې

غونډي، هم صادقېږي او رښيا بلل کېږي، ځاى هم يوځاى وي، او په هم يو ډول او په وي، نو هر رنګه دي مادي متحد و شرائطو سره سره په هغې کې د کبانو مختلفه نوعې هستېږي، سره له دې چې دا کبان له نورو ماطقو څخه په يوه ګوښه منطقه او بحيره کې اوسېږي خو بيا هم دوی د حالو بر کېپونو څېرو، رنګونو، اشکالو خاصيتونو له مخې يو بر بله لوی توپيرونه لري او په عين وخت کې د طبيعت په يو رنګه شرايطو کې ژوند کوي.؟

دا هم معقوله نه برېښي چې د دې بحيرې ځينې کبان دې له نورو بحيرو څخه هلته ورغلي وي، ځکه چې کبان نشي کولی په هغه اندازه وچه لاره ووهي چې د دې بحيرې او نورو سمندرونو، سيندونو ترمنځه شته .

په خلاصه او لنډه توګه کېدای شي چې دا پوښتنه د ځمکې په سر د بولو نباتاتو او حيواناتو په هکله تکرار شي، خصوصاً د هغو ساکښو په باب چې د ځمکې له يوې برخې څخه بلې برخې ته نشي تللی، چې د تطور د مسلک پيروانو ته داسې دليل په لاس ورکړي چې د دې ساکښو د مهاجرت او بلې منطقې ته تګ، د چاپيريال د بدلېدو شرايطو د بدلون او تغير علت او سبب ګرځي، چې د شرايطو تغير او بدلون په اثر يوه نوعه په بله اوړي.

آيا د اخيره عقل مني، چې موږ داسې تصور وکړو، چې د ژوند ابتدايي او لومړني تخمونه د ژوندي موجوداتو اصول دي او په خپل سر په مستقيمه توګه راسخ ته شوي او بيا په ټي دوه ځانګړي توګه تطور او تکامل کړېده او هغو وکولای شول چې پلو سمي عب شي او خپل داخلي او بېکاره باندېني اندامونه پوره او تکمېل کړي او له هغې وروسته دې د دوی د ترکيب او باندېني چاپېريال ترمنځه په منظمه توګه تطابق راشي، حتی هم داسې مطابقت چې په کامله حکمت او دقيق او ډېر پېچلي ابداع او منځ ته راوستنې باندې دلالت کوي ؟ .

ليکي او بصره يې کوي «لکه چې دی ، «داروين» سوچ وهي او فکر کوي
چې هغه وخت چې «سپاانو» لکۍ ته کومه اړه پاتې نه شوه نو طبيعت هم
هغوی ته د لکۍ ورښودل بس کړل خو ياد دې سکين عوږ و ته کانه ږچې
دا ئې ور پدلی وای چې عبرانيان او عرب له پېړيو ، پېړيو راهيسې خپل
ماشومان «ختنه» کوي او په اصطلاح «سنتوی ئې» او تر اوسه داسې
کوم ماشوم چې د اعجاز مسأله يې نه وي ، پيدا نه شو ، چې مورزادی
سنت شوی وي» (ب) د نحوي معاصرو پوهانو په نزد د ژوندي مادې په
مفکوري د سيد انتقاد : — لکه چې د داروين پيروانو ويل چې له ژونده
ارادې ، او شعور حتی د مادې د تجرد او خالي توب په اساس او د ما
امکان نه لري چې د ژوندي موجوداتو او هغه بدلونونه چې نه هغو کې
پېښېږي ، د تفسير او توجيه شي نو د دې لپاره چې جمله تر و په سودا او متاع ئې
پلورلي وي داسې ادعائي وکړه ، او ويې ويل : دا چه مونږ په ژوندي
ماده کې دا بې شاري ، دقيق او پېچلي نظام گورو چې په ډول ډول
اشکالو او څېرو ئې ځان ښکاره کړی او موجود لي دی ، د دې کامل نظام
علت دا دی چې په ، مادة المواد ، يا لږی او بخاص مادې کې مخکې
له دې چې په دې څېرې راوړي ، شعور ، اراده ، ژوند ، مصور او پو
را ته وه ، چې دا علماء همه مسلک دی چې په زاړه يونان کې حکماؤ
او پوهانو له خوا راپښتل شوی ؤ چې اوس ئې د داروين د پيروانو په لاس
نوی شکل غوره کړی او په بلې څېرې ئې ځان ښکاره کړ، او د دې په دې
هکله ريا بې هلې ځلې کوي ، که چېرته وکړای شي چې خپله مفکوره
او نظريه معقوله او د منلو وړ وښيي ، او د يادونې ده چې له مور چل څخه د روحي
مذاهبو د ورانست په عرض کار واخلي ، دلته د داروين له پيروانو
زمونږ مطلب « هيگل » دی» له دې څېرې داسې معلومېږي چې سيد جمال
الدين افغاني د داروين او د مادي نظرياتو له تحول او تطور څخه بې خبره نه ؤ
بلکه د اروپا علمي نهضت ئې په کلکه څاره او د هغه اغېز ته په ځير ؤ
دی ورو سره سم ماديالستانو ته داسې په خيال کې ور غلل چې دوی له هغه

هغه وایدل چې د سایبریا او د روسي اسونو باندې نسبت عربي اسونوته
ډېر و پښان وي چې البته دلته ئې د «ضرورت» مسأله رامنځ ته کړه
هغه داچې په سایبریا کې د حیوان په پوښکي دو ستا بودو د درست ضرورت
شته په داسې حال کې چې هلته ضرورت په هغه منطقه کې چې ګاوې بودوخه
اري لکه عربي جزیره، «نشه» چې سید جمال الدین افغاني ددې
دواړه جنسو بو اسا بو په منځ کې دو ستا د بو حو دیت او دبه
موجودیت توپیر په طبیعي ضرورت تعلیلوي ، او وایي چې د سایبریا
د اسونو د و پښانو علت د هغې منطقې سوړوالی دی ، خو دی داسې فکر
کوي او عقیده لري چې دارنګه سطحي توپیرونه د تطور او تکامل ده نسبت
او اساس صلاحیت نه لري ، او ددې فکورې داساس ارزښت نه لري
ځکه هغه سبب چې په نوموړي مثال کې یادونه تري شوې عینا داسې دو
سبب دی چې په یوه منطقه او دوه رحو کې د نباتاتو د ډېرښت او لږوالي
علت ګرځي ، چې هغه منطقه کې د ډېر اورښت وشي یا نه ډېري اوریدې
یا لږ باران ژیانوا او بو ، باد او بو نشوالی بوري ارتباط لري ، یعنې
کله چې په هغه منطقه کې ډېر اورښت وشي یا او به ډېرې وي هلته بې
او واښه هم ډېر شنه کېږي او که چیرته باران و نشي یا او به لږ وي طبعاً
هلته بوټي هم لږ وي ، او یا عینا د هغه سبب په څېر چې د هغه د اعېري له
کبله خولګ عوبین او خولګ بې عوسي او ګمروري دي ، او را سبب د منطقو
او ځایونو او بوا و هوا له اختلاف څخه عبارت دی ، دارنګه عادي
اسباب او نه او نو به د تطور په لوري د هیڅ دلیل نښې کېدای ، نه پای
کې سید په داروین باندې له دې کبله چې هغه له دوه نوموړو دلیلونو
پرته په یو بل ډېر کاوا که او بې اساسه دلیل او مثال اتکاء کړی ـ سخت
انتقاد کوي هغه داچې داروین وایي چې یوې ډلې حلکود خپلو سپیانو
لکۍ پرېکولې ، او ددې کار نه ئې د ډېرو زمانو دوام ورکړ ، نو ددې
چې نورو سپو بې لکۍ بچوني زېږول ، او په طبیعي ډول ګه بې لکۍ سپیان
پیدا شول ، سید د داروین په دې مثال باندې داسې انتقاد او سره تعلیق

دي وي . چه خپل ځان اداره او له نورو د راتو سره د آ ینده لپاره سلا و کړای شي نو آیا د ادارې د ملي شورا یا د مشرانو جرګې د نمایندګانو په ځیر د افغان سید په تعبیر — په خپله خو به د سلا و مشورې لپاره راټولي شوي، او بیا ئي خپل فیصله صادر کړې چې وړي وړي، جرګګۍ دې جوړې شي، او هغوی دې بیا په ډیر دقیقو توګه د دې ژوند ملو موجوداتو ترکیب او جوړښت په غاړه واخلي؟

آیا د اخبره معقوله ده چې دا عناصر هغه وخت چې د چو نجونو په هګۍ کې ژبه دې پوهیدل چې دوی باید هرو مرو د بودامې الوتونکی په شکل دو موجود کرته را ووځي، چه حوراک به ئي دا بی وي او لدې کبله هغه باید توګه جا عور ولري، او له دې څخه پرته ئې چارو نشته؟ او هغه څوک ؤچې د الوتي عناصرو د باز هګۍ کې به دې و پوهول چې دوی د ښکاري مرغه په څیره چې حوراك به ئي غوښې وي راووځي نو هرو مرو دا په دوي دېره ښکاري الوتنکي بونکه، او غښتلي پښې او دېره نوکان ولري، چې د هغوی په وسیله بیا په ښکارغوټه وکړي، او هغه ژوندي موجودات چې ښکاريولي ئي شي را ونیسي، او په خپلی تیزې نوکی ئې څیري کړي او غوښه ئې وخوري؟ آیا د الوتي عناصر ده «سپي» په ګیډه کې به دې پوهیدل چې له دوی څخه به داسې نطفه «سپرم» جوړیږي، چې له هغې څخه به بیا داسې مسخ ته راځي چې د متعدده بچو د خاوندانه به وي او هغه دې هغوی او بیا به یو وخت کې پلار یکی او یو کرت به څو بچو بی زیږوي، نو دا باید د خپلو بچو لپاره د هغو د شمار په اندازه «تیونه» برابر او تیار کړي؟

دا په له حلک په موجوداتو او کائناتو کې له حکمت او د هدف له شتوالی څخه انکار کوي، خو زر بیرته را ګرځي او یه کائنا تـو کـې موجود حکمتونه د دیموقراطیسی د راتو ته منسوبه وي، چې حپله د موقراطیس دا زری له هر رنګه شعور او ادراك څخه مجردي او حال لی ګڼلي تردی چې لیرپاتی ده چې د اخلك و وایي

بېسته څخه چې خپل مسلک ورسره مطابق کړي امکان لري چې د «ژوندې مادې» د مفکورې په مرسته ووځي ، او دا نظریه یې د دره ارزښتناکه ګڼله ده چې دوی غوښتل خپله ترویجه ساتنه کړي دا کار ئې هغه وخت وکړ چې په زړو سوریو، نوبلي او له زړ عارو څخه ئې سرو پسملي وځو بیا هم دې مکړد هغوي د نورو او ها مو په څېرله عقل او پوهې سره سمون نه خوړ، او د دې له پولو اصولو سره ئې مطابقت نه درلود »

له سید جمال الدین افغاني، د دې نواقص او تشتت معنی را نه ګوته کوي ، یعنې په هغه وخت کې چې دې په دا ګه دا ثابتوي چې د دولسمې پېړۍ طبیعت پوهان د دیمو قراطیس، دا تم او زړې د مسلک ملاتړ او پیروان دي چې له میلاده د مخه پنځمه پېړۍ له پخوانۍ ژوند کاوه ، خو د دیمو قراطیس اصولو په خپل منځ کې کوم تناقص نه درلود ، هغه کوښښ وکړه چه ماده یوازې په میکانیکي ، او آله توګه تفسیر کړي ، او له مادې یا زرانو سره ئې د هر رنګه ادراك ، شعور عقل ، او روحي قوې له ملګرتیا څخه انکار کاوه ، نوایا معاصرو ، ماتریالستانو ته دا نه ښائېده چې د خپل مسلک په منطق بېګه و در بري ، او دوهم ځل اماره یا یدهغې قوې ته رجوع ونه کړي ، چې په ابتداء کې ئې له هغې څخه د سلب الکا راراده درلوده ؟ که څه هم دوی د پخواني زمانې لوی ماتریالستان او په اصطلاح خپل مشراو لارښود بدخلاف د مادې او ادم په تحلیل او تفسیر کې ، شعور ارادې او ژوندته ځای ور کړی او بېخپل خبرې اصرار بېکاره کړی دا کار نه هم هم د دوی د رنځ درمل نشي او کومه ګټه نه ور ته ونه کړي ځکه چې د تل لپاره به مو نږ د دې حق ولرو چې و پوښتو او وایو : له د پری لاس ونه ، دعظيم ، او نعدیل څخه وروسته بیا هم د دوی له دې منظم شوي مسلک څخه د الا رمپری چې هردره او ادم دې ځان ته جلا شعور او لري چې د هغه په مرسته د خپل ځان او نورو چارې سمې کړي او د داسې قوې خاونده

ولري؟ په داسې حال کې دوی د حیواناتو په وجود کې د شعور او ادراك
د پیدائښت له تفسیر څخه عاجز پاتې دي او دا حواله کوي چې په مړه
ماده کې د شعور شتوالی ثابت کړای شي، ځکه چه شعور د مړې مادې
په مخالف جهت کې حرکت کوي؟

رښتیا هم دا ده چې دا اشخاص چې د مادي مسلك ئې غوره کړی او منلی
دی، د هیڅ ډول تناقض د حل وسه نه لري، خو دلی یوازې اعتقاد لري
چې د عقل ناقص فکر او کمزوری نظریې په مرسته له خدای پاك او د
روح له استقلال او خلود څخه انکار وکړای شي یا لااقل په خپل انکار
کې څه ناڅه دلیل هم ولري، خو پوره دوی وکولی شي چې د دین له
احکامو څخه غاړه وغړوي او خپل ځانونه د هغوی ژنو څارو یو په
کتار کې شمار کړي چې دوی د هموژوند د ځان لپاره د یو لوی ایډیال
په توګه منلی

ج- د انسان په هکله د سید جمال الدین افغاني نظر: د افغان سید
په فکر انسان لکه څرنګه چې داروین، لامارك، سپنسر، کانت او هیګل
عقیده لري - د طبیعت د تکامل د ځنځیر وروستې کړۍ نه ده او په
اصطلاح د طبیعي تکامل د سرتاج نه ګڼل کیږي، بلکه انسان د سید
په عقیده یو ځانګړی موجود او داسې استثنائي جهان دی چې خدای
پاك د نورو حیواناتو په منځ هغه ته د اختراع او نوآورۍ وسه او قدرت
ور کړي، نو انسان یو صانع او جوړونکی حیوان دی او صنعت د انساني
ژوند یو لوی رکن او اساس دی

دا خبره تر ډېره حده پوری حقه ده چې پخوانیو فیلسوفانو تعریف په
یوه سا کس او عاقل حیوان کړی ولکن دوی ته دا هم ښائیده چې په
همدی ډول ئې دا هم ویلی وای چې یو انسان حیوان دی، ځکه چې
همدغه د ابداع او اختراع وسه او قدرت دی چې له انسان څخه ئې
انسان جوړ کړی دی او همدغه د اختراع وسه ده چې د انسان او حیوان
په منځ کې ئې ډېره لویه فاصله موجوده کړې دا مفکوره چې سید جمال

چې د اېولې دري او وارډه اجزا چې د وړ کوالۍ ور وسې مرحلې ته رسيدلې
په بولو تيرو شوو او راتلونکو پېښو پوهيږي، او بولو کائناتو ته نسبي علم
او کامله پوهه شته او دوی له زياتې اندازې زيار باسي چې د کائناتو
نظام له ړنګېدو وساتي نو همغه ده چې د دوی د اکوښښ کوي چې بيا له مله
سره ملګري شي، او په طبيعت کې دې ارزښتناکه اعدادو ته د عمل جامه
ور واغوندي، خو بوازې د دوی د خپل ځان په وسيلې يا په تصادفي توګه
لاس ته نه يږي، داسې ور کيږي چې د اخلاک به يو آن کې عوارض نه
کائناتو کې له الهي، عنايت او د حکمت له وجود څخه انکار وکړي
او به کائناتو کې موجود حکمونه دې مادي اشياؤ ته منسوب کړي،

د دوی په مسلک کې د کمزوريا نښه له ورا ښيبي هغه دا چه د دوی عوارض
دوه متضاده بلکه متناقضه څيرونه چې له فکر او مادي څخه عبارت دي
سره مساوي او يو رنګه وګڼي، او همدغه نقطه او يکې د ديمو قراطوس په
مسلک کې چه د دوی سل په سلو کې په هغه په خپله پا ملدي سيې د کمزوريا
او ضعف نښه نښانه ګڼل کيږي، آيا د دوی د مسلک نتيجه دا نه ده چې
بوازې په سکرو سکوب ليدل کيداى شي، د لا يتناهي امکاناتو خاوندي
او د غير محدود استعدادونو خښتن دي، ځکه دا د راب دا نه چه بوازې
د جسم په ترکيب کې جزئيت لري بلکه له دې پرته دا پوهه هم لري بايد
ولري چې له هغوی څخه بايد ځرنګه کارونه صادر شي.

سيد جمال الدين افغاني عقيده لري چه له دې څخه زيات ماترياليسمانو
په انتقاد کې زيات رويستل، خو شي عبث کاردی، ځکه که چيرته ذري
په خپلو کړو وړو علم دراودی او په خپل راتلونکې سرنوشت پوهيداى
نو ځکه انسان به — چه له همدغې دراتو څخه جوړ شوی داسې ورپيښه شوه
چې نشي کولی، داسې يوه وسيله لاس ته ور وړي، چې د هغې په مرسته د خپل
وجود د ذراتو په منځ کې اتحاد، يو والی قايم او، د هغو خپل منځې اړيکي
سره ټينګې کړي او تر اندازه پورې ژوندی پاتې شي؟

په پای کې دا چې آيا له دې خلکو سره مناقشه او دليل ويل به کومه ګټه

ژوندانه اړتیاوی وایو، او دده په عضوی ترکیب پوری د حیواناتو
د نوی نوعې په حیث ارتباط لری د طبیعت له نورو موجوداتو سره لوی
توپیر لری او که څه هم دده د ناو ژوندی اړتیاوی لکه خوراك، څښاك
هستوګنځی چې دی له تود وخی سړو څخه وساتی تر زداتی اندازی پوری له
نورو حیواناتو سره شباهت لری خو په عین حال کی دده د اړتیاو د
پوره کولو، او د هغو وسائلو د نقطی له نظره چې دده د اړتیاو د پوره
پیدو که څکله کارتری احیستل کیږی د حیوان او انسان په منځ کې
زیات توپیر موجود دی، نو د انسان، طعام څښاك، مکانونه، جامی له
هغه څه عواړی چې دده ابتکار او اختراع وکړی او د احقیقت د نوی
روساد نیا له کمله دی ته اړه نه لری چې د هغه د ثبوت لپاره نور دلائل
راوړل شی.

که څیرنه موږ د انسان نفسی او اخلاقی ژوندانه په ځیر شودانه
را ته په ډاګه روښانه شی چه انسان نوستمل او ځانګړی جهان دی
داکه دی د کلمی په کامله معنی نو جوړوونکی او صانع حیوان دی او هم
د نوی کارګر حیثیت لری ځکه چی د درنی او روزنی د ولو دول اسلوبونه
په پراله پسی توګه نسل وروسته له نسله دده د تهذیب او تعدیل په
غرض استعمالیږی او تر دی اندازی پوری له هغه څخه اضافی بې ګټی
شیان لری کوی چې نردی هغه د طبیعت له ساحی څخه چې نور حیوانات په
هغې کې په یوه مادی او طبیعی توګه ژوند کوی - بیخی لری کړی او له هغې
څخه ئې وباسی

نو د انسان اخلاقی صفتونه که شجاعت، زړورتیا، جبن ئې زړه توب،
صبر او زغاینت، شهامت، او سستی، سختی او نرمی، ظلم او
تیجاوز ته نماتل یا له هغه ډډه کول را نول د هغې روزنی نتیجی
دی چې په ورکتوب ئی نیولی ده،

همدا رنګه امکان لری چې موږ د صنعت د هغې عنصر د انسان د نورو
نمایلاتو او هڅو له که دالهی او د لیوی تلرسه، د طبیعت د حواصو

اله یې او معانی د ماتریالستانو او دهریانو درد په ناب وړاندې کړي
چې اهمې مفکورې ته ورته ده چې له شلمه پېړۍ کې د فرانسې د روحي
فیلسوف هانری برګسون» رامنځ ته کړې، هانری برګسون د تېرې
پېړۍ له وروستیو برخو څخه ددې پېړۍ د نیمائې پورې کوښښ وکړ
او زیارئې وویست چې د حملو پخو دلائلو په وسیله د مادي مسلک
کمزورتیا او فساد ثابت کړي او د یوی علمي نفسي څېړنې په مرسته
د روح شموالي او د خدای پاك وجود، او د همه جهان وروستی ژوند
هم ثابت کړي، هانری برګسون چې د ی په دی وروستیو وختو کې د
حیواني انواعو او قسمونو په هکله څېړی کوې، انسان د یو خوږوونکی
او صانع حیوان په صفت ستا یي نو له دې کبله صنعت او اختراع د
انساني نوعې په پانښت او پیاکی لویه اغیزه لري او یوازې د انسان
حمل کړونه او اعمال دي چې د هغه د ژوند د وسعت، فراخی، او د کې
پانه چې توب، او مدنیت اندازه پاکې او د ده هستوګنځې کالی جامې
توت او حسمی قدرت یوازې دده د حملو اعمالو ثمری تکمیل کیږی، او
دده د فکر او سنجش مظاهر بلل کیږی «که چیرته انسان یو څه موده
له کار کولو څخه حیا، لاس ونه د طبیعت په خوا او پرده کړي او له همه
څخه حمل ژوند لپاره څه وغواړي، هرو مرو به طبیعت په ده پانډی تحمل
وکړي او د عدم کندې ته به ئې ورپیلوهي نو انسان د حمل ژوند په
پولو کارنو او شتونو کې له هرڅه زیات یو خوږوونکی او صانع موجود
دی ترڅو چې په همدی اساس دی له نورو طبیعت څخه جلا او د همه له
اغیزو څخه لری تکمیل کیږی او صنعت ته د ده ضرورت او حاجت په دې
اندازه دی لکه بو کارګر چی د کار اسبا و ته اړه لري»، .

«د واقعیت او حقیقت له مخې دیره مشکله ده چې په دې اله عبارت
څخه روسانه او دقیق بل عبارت استعمال کړای شي څکه چې د اعبارت
په ډېر دقیق اسلوب داثا بتوی چې انسان له او سری وهلی څخه اله طبیعت
څخه جلا معلومیږي او دده د اساسی ارتیاو له مخې چې عمو ته مونږ د

اهلاري پرته لاسرته راتلی شی ، په دی ځای کې له روحی او نفسی تکامل څخه د سید مطلب دژوند په چاروبه پوهېدل او عمومی ثقافت دی چې دارستیا هم بې له نوله مزژوند ترکو نو لشو کېدای ۰

خودیمی اساسات چې ماتر یستانئی عواړی هغه یوازی صرفی مادی او طمعی عوامل او ته حواله او وسپاري داسی نه دی لکه څرنګه چې دوی خیال کوی، ځکه چې د ااساسات او عقاید له هغی آسمانی وحی څخه عبارت دی چې دخدای پاك له خوا دانسانانو ، ممتازه افراد ته راسکته کېږی ، او دهغوی ئی احلی او بیانو رخلك ورته راپلی ، او هغوی بې حمروی ، نو په دی اساس دین داجتماعی ژوند د بیسود څخه له ده او هم له بهرحخه ددی دنولی اه اعیرو څخه په آزاده بوګه هلته ورد وتلی ، او د شریت دافرادو له وسیددی عقاید وراسځ کول ـ دوره نه دی بلکه هغه آسمانی سوغات دی چې په ځانګری توګه ئې خدای پاك څی و حیلو د کانو لپاره رالیږی او هغوی ئی بیا نور وخلکو ته ورښېی او نول خلك په پرله پسی بوګه هغه بیا خپلواولادونو ته وززده کوی او په تعلیم او تعلم کی ئی ژیاروباسی ۰

نو ، دین هغه لومړنی څېږدی چې دانسان په وجود کی ورکله پری او دهغه په زړه کی ځای نیسی ، او داسی یو قدرت دی چې د هغه افکار اعمال او کړه وړه په سمه اوسیجه لاره بیایی ، او انسانی افراد در ښودنی په وحت کی دپاکی اسیمی تحه ی ـــ د سید جمال الدین افغانی په تعبیر حیثیت لری ، اودین هغه یوازینی څیز دی چې په دی تخه کی کښل کېږی ، او نقشېږی ، او ددوی ژوند کی دبولو پیسو حوادثو سرچینه ګڼل کیږی ، او کوموحت چې انسان په دینی رنګ رنګین شی ، ددل لپاره ئی نسه نښانی د هغه په نسبت کی باقی پاتی کیږی ، کله څه هم ځه ی خلك وعواړی چې له خپل د ین څخه لاس واخلی خو حیله د ین بیا هغوی نه پریږدی ، اود هغه لپاره ئی په هغو کی آثار او نښانی لیدل کیږی ، « بلکه څرنګه چې د خور شوی زخم اوبپ سیا نه معلومیږی هغه داریکه د هغه اثر هم په خپل ځای پاتی کری »

جوړنه ، او په هر ښهر کې د حقیقت لټونې -- په تفسیر او تحلیل کې کار دي
واخلو ، او د هغه چا تمایل چې یوازې په هغه حدودو کې حرکت
کوي چې تعلیم دوره ترسیم کړی وي ، د پېژندو دا پول مسائلو ته او
هغې په انسان کې درون نه لار پیدا کیږي ، او د دې حقیقت منعې
داده چې د دنیا نه یوازې عوامل او اغېزه او د ده ځېل داخلي وجود یواري
عوامل نه دي چې په ده تاثیر او اغیز لري ، بلکه د محیط کې دور
ډېر مهم او ارزښتاکه عوامل هم شته ، چې هغه له روحي او نفسي
عواملو څخه عبارت دي ، له دې دره دا هم ودلیشو چې هغه مادي او
بیولوژیکي شرایط ، چې د انسان او نور ژوندي موجوداتو په منځ
کې څه ناڅه شباهت سره ، په انسان کې د زیات به کېدو او اصلاح
اصلاح کېدو قابلیت لري ، او دا هم ، ، ته دي چې د انسان عالي وظیفه
او رسالت په هغه بوله او د ژوند چې هلته دی . او حیوان د کار وتو ،
جدا کل کړي ،

نو د انسانانو د افکارو تطور او تکامل او د انسانیت برمخه ،
یوازې د بیولوژیکي شرایطو ، نتیجه نه دي ، بلکه هغه د پخوانیو او
د پارڅېره او د هغو معلوماتو نتیجه ده چې له پخوا زمانې را هیولي
نرنی پوري ، ئی د روزنې له لارې ترلاسه کړي ، او دا هغوی د
انساني ملکاتو د تهذیب په وسیله چې انسان د هغو په مرسته د خپل عملي
او روحي صفتونو پلوه د یو صانع او جوړونکی جهان ځمره عوره کړي
دی د رحي ته حکمه شوي ،

د امفکوره او طرز فکر چې سید جمال الدین افغاني ئی په هېره اسانه
او روسانه توګه تمثیلوي ، هي آهغه نظرته وریه دي ، چې په شلمه پېړی
کې ئی د بیولوژي سیکولوژي او د اجتماعي نسبیت پوهانو تاکید کوي
هغوی هم د سید په څېر وایي چې د انسان بیولوژیکي اړخ ، او هغوی
موجودیت او ژوند دی نسبت دی چې نفسي او روحي امور او عملیات
پی پا کړي او روحي نفسي تکامل رشتاهم د بیولوژی او د اوروزني

د سید جمال الدین لیک چه د عبدالله پاشا فکری په نامه ورلیږلی ؤ

خدا صاحبه! که چیرته زه تا د حق په باب بې پروا بې ته منسوب کړم په
داسې حال کښې چه ستا په خدمه کې، د خپل پاك او سپېڅلی فطرت په درلودلو
سره د حق غوښتنه نه مستقل شوی او د حقه د ساتنې په غرض دېرو کړاوونو او
سختیو ته ورداننګی — نو ما په خپل یقین په شك پلوورلی وی او که چیرته
ستا په هکله امسحې لاری د په شك کېد و او سپېڅلی لاری د غږېدو،
تو هم و کړم او زه سه پوهېږم چه ته لاتراوسه بې له افراطاو تفریط څخه
د حق و لاربېی — نو ما په خپل علم د جهل بدل کړی وی او چیرته زه
و وایم چه د همه خلکو له دلی ئی چه د سلامت کو نکو د ملامتی له
کبله حق څخه دېریږی او د ظالم زورورله و یری ربېتیا و یلو څخه ستر ګی
پټوی او نه سکاره بې اه کوم اضطراب او سرپا څخه که څه هم باطل
پرستان په دا سوزونکی اور بل کړی او له سختو — دردونکو کړاوونو او
پسو سره دی، ځان سخ کړی — د حق په لار کې هلې ځلې کوی، نو ما په خپل
ځان د دروغجن ویلی وې او هرڅوك چې خدا داخبره واوری ستا ته
د دروغجن و وایي ځکه چه ټول پوهنا پوه، زکي، عبې خلك ستا د فطرت
په پاکی او اخلاقو په سپېڅلتیا اتفاق لري، او ټول په دی خبری دی چه
کوم ځای د بې پروای سېکښی په هلته وی او هرچیری چې ئی حق په له
تاسره ملګری وی او که څه هم ډیر مجبور شی له بیکنو او بدو اخلاقو
څخه نه حلا کېږی ستا په فطرت او حبه کښې خیر ایښود ل شوی،
شرستا په ورینشی درنزدې کېدلی او په ارادی تو که له تا څخه کومه
بدی د ولاړیږی، د حق په اداء کې نه ستړی کېږی او د رښتیا
شاهدی په وهلو نه ستومانېږی حو سره له دی او د غه او هغه ته زما په
مطلب له پوهېدو سره، سره، او ځما خوی او خاست ستا د رته معلوم دی
باور لرم او ویم دی چه له هغه حق څخه چه په تا بې ساتنه لاربه وه،
دفاع و نه کړ او نه دې هغه وعده او تړون و ساته چې په تا ئې پاملرنه

ددې خبرې د اثبات لپاره مونږ د اروپا مادي فیلسوفان او پوهان
د دلیل او شاهد په توګه رایادولی شو، دې خلکو ډېر زیار وایست او
کوښښ ئې وکړ چې له دینې عقایدو ځان خلاص کړي او هغه کاواکه
کړي، او د دنیا تو تسلط های ته ورسوي، خو دوی په نتیجه کې کوم
چاره ونه لیدله چې د دین په ضرورت حکم ونه کړي، او له دې کبله ئې له
هغه څه سره چې مبارزه کوله د هغه د ارزښت او ضرورت په باب قول اکړ،
ریښتیا خبره دا ده چې د انسان په وجود کې د دینې غریزې څرڅې د هغه وجود
کې ژورې ریښې لري، له کومه د اسې غریزه نشته چې هغې ته ورته وي ځکه
چې د غریزه د انسانانو په فردي او ټولنیز ژوندانه کې لوی تاثیر لري
او دا غریزه لکه څرنګه چې، ماترلیسان خیال کوي کوم وهم او خیال
پرستي نه ده، بلکه هغه د هر فرد په وجود کې یو اساسي رکن او جوهري حیثیت
لري، هو، د انسان د فطري غریزو د نړ کړنه هغه وخت چې د خپلو
پېروانو له خوا ځینې اوهام او خرافات ورګډ شي، خپل د بیا مرم او
از رښت څخه ناځه له لاسه ور کوي، خو بیا هم دو لیر فسادونه او انحرافات
نشي کولی چې هغه بیخي له ریښو څخه وباسي، او خاتمه ور کړي، ځکه
چې تدین او د دینې غریزه په ټولو اسلونو او انسانانو کې په یو بهاوري
اساس او کلکه محور ولاړ او څرخېږي، چې هغه د علیت او سببیت اساس
او مبدا ده چې د کائناتو په پیدا کولو کې باندې سړي ایمان را وړلو او
عقیدې کولو ته اړ باسي او مجبوردي ئې، نو په دې اساس دا بوله ده
ده - لکه چې کالت او دورکایم او د هغوی د تېرې پېړۍ د وروستیو او
شلمې پېړۍ د لمړیو ولی شاګردانو، وېلی چې د دین درا منځ ته کېدو
علت او سبب شوی وي، او همدا رنګه د دې اساساتو له ټولې روحیو
څخه سرچینه له ده نیولې، بلکه دین یو فطري شی دی چې خدای پاک په
هغه باندې خلک را پیدا کړي دي، او همدغه فطرت دی چې د انسان او
حیوان په منځ کې ئې د بېلوټکي کرښه را کښلې، د اکسان چې چې زیار
باسي چې له حیاوزرو نو څخه د ایمان ریښې پرې کړي او د هغه د بوه سره
کړي، همدوی دي چې هغه لري او غواړي چې د خپل ځان او نورو
حیواناتو په منځ کې توپیرونه محو کړي، او ځان د ځناورو په کتار
کې وشمیري.

اعجوبه شرق

یا

سید جمال الدین افغانی

«مجله زرین گرامی «پست» ایران در شماره بیستم خویش مقالت محققانه و ارزشمندی را که بوسیله آغای محمد اسمعیل وطنپرست نگاشته شده و در پیرامون زندگی و اندیشه های سترگ علمی و اجتماعی سید جمال الدین افغانی متفکر بزرگ خاور زمین روشنی می افگند بچاپ رسانیده است .

و مجله عرفان در سال ۱۳۵۰ باستایش از سعهٔ صدر و واقعبینی نویسندهٔ مزبور که جوهر هرگونه تحقیق و تتبع و بررسی علمی است ؛ این مضمون را نشر نمود ، که اینک ما آن را از مجله مذکور اقتباس کردیم»:

با اینکه قریب هشتاد سال از مرگ سید جمال الدین حسینی افغانی میگذرد ودر این مدت کتب و رسالات بسیاری پیرامون زندگی و هدف سیاسی وی انتشار داده اند مع الوصف هنوز هم چهره او بدرستی شناخته نشده و پرده ای از ابهام شخصیت ماجرا طلب وعجیب او را فرا گرفته است چنانکه برخلاف نویسندگان و مورخینی که معمولاً او او ستایش بعمل آورده وخدمات وفعالیتها یش را بطور کلی جهت بیداری و آزادی ملل مشرق زمین مفید و سودمند تشخیص داده اند در این تازگیها عده ای نیز نظر مخالف ابراز داشته وشخصیت او را تا حد یک

صرور وه، تاجمله شاهدی په کړه په داسی حال کی چه ده به نه عیدی
چه ماحاصل دو (ی) او نورو مصریانو ده دغزړه کی کومه بدی ده
دراوداه او نه ئی چاته دحمل زړه ده بردو ئی دادیب او صبر رسواونه
او عزم پیر کړی ؤ او تازه ددی بست او نیم قوما بدان عثمان پاساداړوته
پرسوودم بر دی چه زه ئی داسی ر اکاږ ام لکه حرنگه چې خاوری
ئوشی مال زغلوی او را کا ږی ئی اوده دا کارد عبدالحلیم پاشا د
حزب په امسول او ابراهیم القانی سره «هغه دسید پوشا گرد ؤ» دکړی
درلوداوله کېله وکړ، په تا باندی د زمان نه کېده اودتاله پوهی او
پخوالی حخه دارنگک توقع نه وه .

که څه هم په زړه کې می ... ارزښت او سرله پرته ده او ده سکو
اوفضا ئلو دی ناورلرم په کمالانو کې دی ساوی نه ویم اود، قام
به شرف دی اقرار کوم — حو بیامی هم جمله ژ به ماگربیا ده رامره کوی
چه وو ایم احدای دی پخوانی اشتباه گانی و بسی، مگر په هغه وخت
کی چه حق ته په پیمکه او سکاره نلمه وکړی رسیا رامخ ته کړی او
شهادت په روښانه دول ادا کړی حو پوری تور او تهمت لری شی، او
باطل و پکول شی او شر، او پیروان ئی و شرمیږی، زه گمان لرم چې د
حق او عدالت په ځای کېدو لپاره به دی داسی کړی وی .

له دی وروسته ای صاحبه! زه اوس لندن ته روان یم او له هغه
وروسته په داسی حال کسی چه تا سو ده سلام دراستوم او دعا در ته کوم
پاریس ته ځم او «عارف» سی صاحب الدوله ریاض باشا ته درو لپره
چه څما هغه کتابونه او مال چې په مصر کسی پاتې ؤ راو احلی، او
هغه نه می پولیک هم و رولیږ او په هغه کې ئی هغه بیسی چه ما باندی په
مصر کی راعلی او هغه کړاو ده چه په هغه دی هیوادو کسی یې و اوب م
ئولی بیان کړی، اودتاسی له مهر بانیو، او لوی کرم حخه هیله کوم
چه «عارف» ته په ښه سترگه وگوری او له هغه سره په هغه کار کی چه
د هغه داحراء لپاره درلیږل شوی — مرسته او مساعدت وکړی خما
سلام دی په تا او با فضیلته وروراو ین پیک هم وی .

د صفری ۸ کال ۱۳۰۰ ه ق   جمال الدین افغانی

تحقیق تاریخی حقیقت وواقعیت را درنظر نگیرد وهمطور این که ابتکار مجروح داده باشد ویا لااقل اظهارات پیشیان را تصدیق و تکرار نماید قلم را از شاهراه انصاف و حقیقت منحرف نموده و در دیدگاه اجتماع دیوی را بصورت فرشته وسلکی را بکسوت اهریمن به جلوه درآورد .

البته هرگونه تازگی وابتکاری درحدود خود جالب است ولی باید توجه داشت که حقیقت وصداقت بخصوص در مباحث تاریخی مقدم برهرمصلحت و منفعتی است .

حال ببینیم سیدجمال‌الدین که بوده وچه میخواست وچه کرد ؟ چرا باامین‌السلطان وناصرالدین‌شاه بدان درجه مخالف بود؟ سید جمال‌الدین افغانی که برخی ازهموطنان ما اورا بغلط از اسدآباد همدان میدانند ازسادات معروف افغانستان است که به سال ۱۲۵۲ هجری قمری مطابق با ۱۸۳۷ میلادی در اسعد آباد کابل تولد یافت .تحصیلات مقدماتی عربی وفلسفه والهیات رادرهمان‌افغانستان آموخت وچون هوشی فوق‌العاده وسری پرشوروماجرا طلب داشت ازآغاز جوانی بعزم تکمیل معلومات وسیر آفاق وانفس راه سفر در پیش گرفت وروانه هندوستان شد.

اتفاقاً گردش وسیاحت اودرشبه قاره هند مصادف بازمانی بود که ملت هند علیه انگلیسها شورش عظیم راآغاز نموده بود

وقوع این حادثه که نمایشگر ستم وخشونت استعمارگران نسبت بمردم بومی هند بود برای سید جوان بسی‌عجیب وآموزنده بود .

ازمشاهده حوادثی که درشبه قاره هند جریان داشت به‌تفکر و تعمق پرداخت تااین که علت تسلط اروپائیان‌رابه‌ممالک‌مشرق‌زمین دریافت وپس‌ازچندی‌ازهند به‌ممالک عربی رفت ودرزیارت کعبه‌از مشاهدهٔ اجتماع عظیم مسلمانان فکر اتحاد ممالک‌اسلامی درمخیله اش ایجاد شد .

دلال سیاست استعماری تنزل داده‌از سیمای انقلابی‌اش چهرهٔ مرموز زبان‌کاری ترسیم نموده حتی‌هویت وسیاستش را نیز مورد تردید و انکار قرار داده اند .

مطالبی‌را که دسته اخیر بدان‌استناد کرده اندعبارت‌است از نامه های خصوصی‌سید برای کسانی که‌آنها رادشمنان‌سیاسی‌خودمیدانسته و با آنکه‌ازرفتار واعمال آنان‌خورده‌گیری و انتقادمیکرده است‌در نامه‌های مورد بحث اظهار خصوصیت بعمل آورده و به تعریف شان پرداخته است. مثلاً یکی‌ازاین نامه‌ها بعنوان میرزا علی صغر خان‌امین السلطان اتابک اعظم زمان ناصرالدین شاه‌نوشته شده وسید آنرا ازمسکوبرای‌امین السلطان فرستاده‌است.دراین نامه سید جمال‌الدین نسبت به‌اتابک اظهار مودت وخلوص‌عقیدت نموده‌است .

علاوه‌براین نامه که‌آنرا بعنوان سند دغلکاری سید جمال الدین ارائه داده اند ازعکسهای او نیز که‌به‌هیئتهای مختلف والبسه گوناگون مانند عمامه سفیدوسیاه‌وفینه‌مصری و کلاه‌وغیره برداشته شده ایراد گرفته‌اند که یعنی اوهرروز باقیافهای متفاوت برنگی و شکلی جلوه گری میکرده و برخلاف‌آنچه که مشهوراست نه‌تنها ازثبات عقیده و صراط مستقیمی پیروی نمیکرد بلکه مردی ضعیف‌ومتلون المزاج بوده که مامور یت خرابکارانهٔ رادرعلیه ممالک اسلامی انجام میداده است.موضوع سابقه ارادت‌میرزا رضای کرمانی «قاتل ناصرالدین شاه» بسید واقامت محرمانه او رادر باعالی‌هم‌یکی‌ازدلایل فتنه انگیزی اش دانسته و متذکر گردیده اند که‌سید به‌تحریک سلطان عثمانی موجبات ترور ناصرالدین شاه‌رافراهم نموده‌است

ما اینک بدون هیچگونه اظهارنظری شرح زندگی‌وفعالیتهای‌سیاسی اورادنظر خوانندگان محترم میرسانیم تاپس ازمطالعه آن‌خودشخصا به‌قضاوت پردازندومنصفانه نکات مثبت ومنفی اعمال ورفتاراورا مورد سنجش قراردهند .زیرا بزرگترین گناه آنست که کسی باسم

شیخ محمد عبده دانشمند بزرگ معروف اسلامی و محمد احمد مهدی که بعدها پرچم انقلاب سودان را علیه استعمار بر افراشتند از جمله شاگردان وفاداروی محسوب میگردند.

کم کم حوزه درس او بصورت مرکز جوانان آزادیخواه درآمد که مبارزه با استعمار را وجهه همت خود نموده برای بیداری و آزادی مسلمانان آماده جانبازی بودند.

عاقبت انتقادات علنی سید جمال الدین از اعمال خدیو مصر و دخالت استعمار خشم خدیو را علیه او برانگیخت چنانکه دستور توقیف اموال و اخراج او را صادر کرد.

پس از اینکه از مصر طرد شد باز بهندوستان رفت و رساله نیچریه را که در پاسخ منکران و مخالفان دیانت وخداشناسی نوشته شده است منتشر نمود که بر اهمیت وشهرتش افزوده شد.

این بار چند سالی را در هند متوقف بود و اوقات را بمطالعه و مصاحبت دانشمندان میگذرانید تا اینکه خیال مسافرت اروپا بسرش زد و در پاریس رحل اقامت افکند. مهمترین اقدام او در پاریس انتشار جریده مصر و نیز عروة الوثقی است که در آن مبارزه سرسختانه خود را برای آزادی ممالک شرقی از قید جهل واستعمار آغاز نموده است.

شیخ محمد عبده مصری نیز پس از اطلاع از ورود سید بپاریس بدو پیوست و در کار انتشار جریده معاون و دستیار وی شد. علاوه به جریده عروة الوثقی که بزبان عربی چاپ و بتمام ممالک اسلامی فرستاده میشد سید در محافل ومباحثات علمی و ادبی پاریس نیز شرکت میکرد و با ارنست رنان دانشمند معروف فرانسوی که نظریات علیه اسلام ابراز کرده و آئین ملل شرقی را موجب عقب ماندگی آنمی پنداشت مناظره قلمی جالبی را آغاز کرد و عقاید دانشمند مزبور را که ناشی از عدم اطلاع و بصیرت کامل بر اصول صحیح اسلام بود با دلایل کافی رد کرد. سید متذکر شد که برخلاف تصور رنان دین اسلام نه تنها با تمدن و

او طی این سیر و سیاحت با چند زبان مختلف آشنائی پیدا کرد و درزمینه اوضاع واحوال ممالک مشرق زمین اطلاعات و تجربیات فراوانی اندوخت.

موقعی که در افغانستان مراجعت کرد او ضاع آنجا را نهایت آشفته و مغشوش دید که دراثرآن از امنیت اثری نبود و عده ای از امراء برای بدست آوردن قدرت بجان هم افتاده بودند.

او نیز که جوانی پرشور وجویای نام بود خود را در ماجرا کشانده ودرسلک طرفداران امیرمحمد اعظم خان درآمد.

پس از پیروزی امیر مذکور مدتی دردولت او سمت مشاورت یافت لیکن دیری نپائید که قدرت ازخاندان امیر منتزع و بدیگران منتقل گردید بنا برین دیگر برای سید جمال الدین امکان زیستن در وطن باقی نماند و برای بار دوم ناچار بجلای وطن شد

ابتداء به هندوستان و پس از آن به قسطنطنیه رفت و در کشور عثمانی بارجال مقامات مختلف تماس حاصل کرد و براثر خطابه های که در مجامع مختلف علمی وسیاسی ایراد میکرد بزودی آوازۀ علم واطلاعش درهمه جا منتشر گردید ودرنتیجه باموافقت مسئولین دولت اسلامی درسلک مدرسین علوم دینی درآمد.

ولی ازانجا که افکارتند ونظریات انقلابی اش باسلیقه و منابع مقامات روحانی وسیاسی ترک سازگار نبود آنها به مخالف باوی بر می شدند ووسایل طردو تبعیدش رااز آنجافراهم نمودند.

سرانجام درسال ۱۸۷۱ ازترکیه به مصررفت ودران جا نیزحوزه درس تشکیل دادکه از لحاظ کسب شهرت و محبوبیت برایش بسی سود مند واقع شد .

بزودی جوانان روشنفکر وآزادیخواه پیرامون او راافراگرفتند و او هم که ازجرئت و نفوذ کلام بی مانندی برخوردار بوددراندک مدت مریدان وهواخواهان فراوانی یافت.

شاه است که با هر نوع پیشرفتی مخالفت دارد .

در تهران ناصرالدین شاه ابتدا از سید جمال الدین بخوبی استقبال کرد ولی از صراحت لهجه و شجاعت ذاتی سید خوشش نیامد و از کسی که بی‌پروا لزوم حکومت مشروطه را باو گوشزد کرده و با خطابه‌های آتشین خویش که در محافل و مجامع ایراد میکرد بدی های استبداد و محاسن دموکراسی و آزادی را بهمه خاطر نشان مینمود بهراس افتاد و دیگر روی خوش باو نشان نداد تا اینکه ناگزیر سید ایران را ترک نموده از راه روسیه عازم اروپا شد .

مقالات او در جراید مسکو و بطرز بزرگ مورد توجه رجال سیاسی روسیه واقع گردید و نظر آنهارا همه بجانب خود جلب نمود چنانکه حتی امپراطور روس هم ملاقاتش را طالب شد . در ضمن همین ملاقات است که نوشته‌اند امپراطور علت اختلاف او را با ناصر الدین شاه سوال کرده و سید هم پیشنهادی را که در خصوص مشروطیت بناصرالدین‌شاه نموده و مورد قبول واقع نشده بود بیان داشته است .

در ضمن این ملاقات سید درباره آزادی و لزوم استفاده از نیروی انسانی همه افراد و کارگران و کشاورزان بیرمطالبی بیان داشته و گفته بود :

امپراطور باور بفرمائید هرگاه میلیون کارگر و کشاورزان دوستدار سلطنت باشند بمراتب بهتر از آنستکه دشمن باشند .

بدیهی است که اینگونه سخن گفتن بمذاق امپراطور روسیه هم خوش آیند نبوده است لذا دستور میدهد سید را با مهربانی و ملاطفت از روسیه خارج نمایند .

این انقلابی سرگردان که دیگر محلی برای زیست نداشت پس از خروج از روسیه در کشورهای اروپائی بگردش پرداخت و در هرجا که ممکن می‌شد افکار خود را اشاعه میداد و از استبداد و استعمار ممالک شرق انتقاد میکرد .

پیشرفت مخالف نیست بلکه یگانه آئینی است که انسان ها را بسعادت و بهزیستن رهنمون گردیده است منتهی کسانیکه مقام و موقعیت خود را در جهل و عقب ماندگی مسلمانان میدانند از دیر باز آن ها را از حقیقت اسلام منحرف کرده تا این که خود بخود زمینه برای تسلط استعمار بدین غایت مناسب گردیده و جهل و نفاق موجبات اسارت آن ها را فراهم نموده است وگرنه آئین محمدی با خرافات و اوهام و جبن و محافظه کاری ابدا سازشی نداشته و همیشه پیروان خود را بجهاد و مبارزه جهت احقاق حق عمومی دعوت نموده است .

باری عروة الوثقی در ممالک اسلامی غوغائی بپا کرد و طرفداران بسیاری پیدا نمود هرچند دولت ها ورود آنرا بداخله خود قدغن کرده برای خوانندگانش مجازاتهای شدیدی را قائل شدند معهذا الوصف تا موقعی که حیات آن ادامه داشت پنهانی بدست طرفدارانش میرسید و همچون ورق زر دست بدست می گشت .

افسوس که جریده مزبور عمرش کوتاه بودو بیش از یکسال دوام نیافت .

هنگام ورود مردم هرجا به استقبالش شتافتند و احترامش را رعایت می کردند در اصفهان ظل السلطان نیز از او پذیرائی شایانی بعمل آورد و نصایح تلخ و انتقادات گوینده اش را با ملایمت و خوشروئی تحمل کرد . معروفست که یکروز سید با عصبانیت خراب کردن عمارات تاریخی را بظل سلطان گوشزد کرد و گفت در تمام ممالک دنیا این قبیل اماکن را تعمیر و نگهداری میکنند شما بچه علت در خرابی آن ها اهتمام دارید ؟!

ظل سلطان برای ادای پاسخ خلوت کرده بعد مکاتبات ناصرالدین شاه را دائر بر دستور خراب کردن آن آبنیه که در صحن محاشی سلاطین صفوی نوشته شده بود بسید ارائه داد و مطالب دیگری را هم در برائت اعمال خود و بیزاری از استبداد سپاه شاه باو عنوان می نماید تا این که سید را قانع میکند که تقصیری ندارد و گناه از جانب ناصرالدین

گرفته و نماد و صدر مقاله بدان اشاره کردیم همین ماموریت روسیه اش را نیز دستاویز دیگری قرار داده و باستناد اینکه حکم و فرمانی از مقامات ذیصلاح ایران بدست نداشته یا ولسبت حمل و عنوان شارلاتان نیز داده و گفته اند که بدروغ خود را فرستاده دولت ایران معرفی نموده است . درحالیکه طبق اسناد موجود این مسافرت بلا فاصله پس از ملاقات با امین السلطان در اروپا اتفاق افتاده و همانطور که فوقاً اشاره شد ماموریت رسمی در بین نبود بلکه امین السلطان از سید در خواست کرده بود که طور پنهانی و دور از نظر تعصب بین او و رجال روسیه واسطه گردد و با استفاده از نفوذ و آشنائی خود سوءظن آنها را نسبت بصدر اعظم ایران زایل نماید .

کسانیکه بتاریخ قاجاریه احاطه کامل دارند و یا یادداشتهای اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ناصری را خوانده اند حتماً میدانند که در آنموقع رجال روسیه تا چه حد به امین السلطان بد بوده اند بطوریکه در همان سفر اروپا که از روسیه میگذشتند امین السلطان علناً با بی اعتنائی امپراطور مواجه گردید .

بنابراین سید جمال الدین از طرف خود جعل عنوان نکرده بود بلکه گول زبان اتابک را خورده از روی صداقت که از اختصاصات ذاتی مردمان با شهامت است با طیب خاطر بروسیه رفته بود .

سید تازه بعد از اینکه از روسیه به ایران بازگشت متوجه ماجرا شد و بحیله اتابک واقف گردید و چون برخلاف قول و قرار های اروپا نه تنها کمک و مساعدتی به پیشرفت افکار او بعمل نیاورد بلکه نهایت عداوت و دشمنی را هم درباره او بظهور و بروز رسانید .

امین السلطان حتی از ملاقات با سید طفره میرفت و امروز و فردا می کرد ، و او هم که انتظار نداشت این بار با او چنان رفتار کند از خانه امین الضرب که در آنجا مسکن گزیده بود کاغذ بچه قالونی جهت شاه نوشت که با یادآوری ملاقات اروپا لزوم حکومت مشروطه و استقرار

تصادفاً در سال ۱۸۸۹ که ناصرالدین شاه واتابک باروپا رفته بودند در اطریش با سید برخورد کردند و بر خلاف انتظار با او بگرمی ملاقات نمودند. در این ملاقات ناصرالدین شاه نهایت ملاطفت را نسبت بوی مرعی داشت وخودرا شیفته ترقیات و نظامات ممالک اروپائی معرفی نموده چنان وانمود کرد که بافکار سید قلباً موافق است و در آینده از نظراتش به نفع ملک و ملت استفاده خواهد کرد درضمن بوسیله محمدحسن خان اعتمادالسلطنه «صنیع الدوله سابق» اورا دعوت کرد تا بایران مراجعت نماید.

امین السلطان نیز با او زیاد از حد گرم گرفت و بعلت آنکه وعده امتیازات وقول قرارهائی به انگلیسها داده بود از جانب روسها ایمنی نداشت با اطلاع ازملاقات و روابط سید با امپراطور ورجال سیاسی روسیه از او درخواست کرد تا بروسیه برود و بطور محرمانه نظر رجال سیاسی روسیه از او درخواست کرد تا آنها را بهرترتیب متقاعد کند که امین السلطان قلباً مایل بهمکاری با انگلستان نبوده و بیجهت در نظر زمامداران روسیه انگلوفیل معرفی شده است.

امین السلطان برای منظور خود آنقدر حیله وتظاهر بخرج داد و خود را موافق ایده آل اصلاح طلبانه سید معرفی کرد تا اینکه سید کاملا باورش شد که او راست میگوید و در سفر قبلی هم چندان تقصیری متوجه او نبوده و بهرحال درآینده برای پیشبرد افکار او کمال همراهی را به خرج خواهد داد.

باری سید جمال الدین بخواهش امین السلطان راهی روسیه شد و در آنجا بنفع او شروع به کار کرد و بطور خصوصی با وزرا و مسئولین امور تماس حاصل نموده اظهارات اتابک را ابلاغ نمود.

در طی همین ماموریت است که برای اتابک روسیه نامه گذار نوشته و اظهار مودت و یگانگی کرده است.

علاوه بر نامه مذکور که بعنوان سندی علیه سید مورد استفاده قرار

سید پس از اخراج از ایران تا آنجا که ممکن بود از مظالم ناصرالدین شاه و اعمال اتابک انتقاد نموده در جراید اروپا آنهارا رسوا ساخت تا اینکه پس از چندی سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی اورا به قسطنطنیه دعوت کرد لیکن سید که از دعوت ناصرالدین شاه و اتابک تجربه تلخی اندوخته بود ابتدا دعوت او را نپذیرفت تا اینکه عبدالحمید رسماً دعوت خود را تکرار و از او خواهش کرد که بکشور عثمانی سفر نماید .

سید سرانجام عازم باب عالی شد و سلطان عبدالحمید هم در احترام و رعایت حال او کوشش بسیاری کرد زیرا میدانست که دشمنی چنان مردی برایش خطرناک است از اینرو اخلاق و رفتار او را که ابدا اهل تملق و پابند تشریفات معمول زمان نبود تحمل میکرد و وسایل آسایش را فراهم کرده و ظاهر خود را موافق نظریات او و علاقمند باصلاحات معرفی مینمود .

ناصرالدین شاه و اتابک بوسیله وزیر مختار ایران در استانبول از عبدالحمید درخواست کردند تا اینکه یا سید را از ترکیه خارج و یا موافقت کند تا بنحوی سر به نیستش نمایند . اما این وصف سلطان عبدالحمید زیر بار نرفت و جواب داد که اقامت سید در باب عالی به نفع ناصرالدین شاه است زیرا من بدین وسیله او را از اروپا و ملکم دور کردم تا اینکه در مطبوعات کمتر به اعمال او بپردازند .

مقارن ایامی که سید در ترکیه بود موضوع ترور ناصرالدین شاه به وسیله میرزا رضای کرمانی پیش آمد و عده‌ای سید را محرک قتل او قلمداد کردند .

البته در اینکه میرزا رضا از مریدان سید جمال الدین بوده شکی نیست و این مرد که از اتابک و نایب السلطنه ستم بسیار کشیده و مدتی را در حبس و بند بسر برده بود طبیعتا عاصی و ناراضی بار آمد و در محضر سید با افکار انقلابی او آشنا شد و بعد از زیارت عتبات رفته بود از آنجا بکشور

عدالت و دموکراسی را بارد یگر یادآور شد لیکن امین السلطان همین را بهانه قرار داده ذهن شاه قاجار را بیش از پیش نسبت باو بد بین و متوحش کرد .
علما و دانشمندان روشنفکر مانند حاج ملاهادی نجم آبادی و میرزا ابوالحسن جلوه وغیره همه روزه بملاقات او میرفتند و سید بی پروا آنها را تبلیغ میکرد تا برعلیه مظالم حکام و بمنظور بیداری ملت اقدام نمایند نفوذ کلام او بحدی بود که یکروز مرحوم جلوه پس از اینکه از محضر او بیرون میرفت باطرافیانش گفته بود «میروم برای خود کفنی تهیه کرده آماده جهاد شوم » سید همیشه میگفت تا ملت ایران بحقوق خود واقف نشود کار این مملکت درست نخواهد شد .
بطوریکه میدانیم اغلب سران مشروطیت از قبیل ملک المتکلمین و وجا بازانی قاضی ازداتی و میرزا آقاخان بردسیری وغیره از مریدان و پیروان مکتب او محسوب میشوند .
ناصرالدین شاه و اتابک که خود سید را دعوت کرده بودند آنچنان از افکار انقلابی او خائف شدند که توطئه قتل او را تهیه دیده و میخواستند درخانه امین الضرب نابودش کنند که از نقشه آنها مطلع شد و ناگزیر از او به حضرت عبدالعظیم پناه برد ولی در آنجا هم آسوده اش نگذاردند و درحالیکه در بستر بیماری و ۴۰ درجه تب داشت ماموین دولتی بسراو ریختند و بدترین وضع موهنی در سرمای زمستان از ایران اخراجش کردند . شرح طرد و تبعید سید جمال الدین افغانی و رفتاریکه ماموین از حضرت عبدالعظیم تا سرحد عراق باو معمل آوردند باندازه ای دور از انصاف و انسانیت است که ابدا بتوصیف نگنجد .
کیف و کتابهایش را که درخانه امین الضرب باقیمانده و به صاحبش نداده بودند امین السلطان بعنوان سند خیانت نزد شاه فرستاد ولی سندی که دال بخیانت و بی دینی سید باشد در آن نیافتند با اینحال در بین عوام شایع کردند که این مرد سید نیست و از افراد خطرناکی است که برای اغفال مسلمانان آمده و شاه و صدراعظم او را بیرون کردند .

تابوت سیدجمال‌الدین و عراق

«کتاب (ذکری الافغانی فی العراق) تالیف دانشمند بغداد محامی عبدالمحسن قصاب در سال ۱۹۴۵ درمطبعهٔ الرشید طبع شده .

هدف تألیف کتاب شرح تجلیل واستقبال تابوت سید جمال الدین افغانی درعراق می باشد .

مباحثی ازاین کتاب راکه توسط ساغلی محمدشفیق «وجدان» انتخاب وترجمه شده است ، بەنشر میسپاریم»

*　*　*

در (۱۰) کانون اول ۱۹۴۴ موافق ۲۳ ذی الحجه۱۳۶۳ جنازه حضرت سید بوسیلهٔ قطار سریع السیرشرق ازترکیه بموصل وارد شد .

ساغلی عبدالرحمن وزیر مختار وقت افغانستان درعراق موکب سید را همراهی میکرد .

رئیس بلدیه موصل (خیرالدین عمری) باجم‌غفیری ازاهالی‌آن‌شهر جنازه را استقبال کردند وازجانب شهریان موصل اکلیل گل نثار نمودند و خطابه‌ها ایراد کردند .

در ۲۶ ذی‌الحجه ۶۳ موکب حامل‌جنازه‌سید بعاصمته الرشید بغداد ، مواصلت کرد .

عثمانی رفت و مدتی را در محصره زد خود گذرانده و در مراجعت با یران به قتل ناصرالدین شاه اقدام نمود .

موقعی که او را محاکمه کردند او موضوع تحریک سید جمال الدین را انکار کرد ولی گفت تحت تاثیر افکار سید قرار گرفته و او را بزرگترین مرد عالم اسلام میشناسد .

سید جمال الدین از مرگ ناصرالدین شاه خوشحال شد و قتل او را طلیعهٔ مشروطیت ایران تلقی کرد و باید دید که آیا این نظریه درست است و یا خیر؟ !

سید یکسال پس از ترور ناصرالدین شاه در اثر بیماری سرطان فک زندگی را بدرود گفت و سالها بعد جسد او را از ترکیه بافغانستان منتقل نمودند



بعد از ادای نمازجنازه وتلاوت چندآیت قرآنکریم علمای ذیل خطابه‌های خود را ایراد نمودند :

شیخ جلال حنفی ازطرف رجال دین.

استاد محمد مهدی جواهری بنیابت شعرا ونویسندگان، احمد زکی خیاط در تاثیر سید در بلاد عربی وملاقات سید با شریف حسین بن علی وسیاداله فکر درپیشرفت ملل عربی واعاده کرامت گذشتهٔ آن .

دراخیر خطابه‌ها وزیرمختار ازجانب ملت وحکومت افغانستان از این احتفال بی‌نظیر و شکوهمند در استقبال جنازهٔ سید اظهار امتنان نمود .

بعد از آن سیدحسام‌الدین (جمعه) دسته گلی ازجانب شهریان (بغداد) نثار تابوت سید نمود.

این محفل عظیم به ختامیه شیخ جلال حنفی بپایان رسید .

تابوت به موتر مخصوص گذاشته شده ازجانب مشایعت کنندگان با صدها موتر از راه خیابان ملک غازی وخیابان فیصل وپل ملک فیصل تا میدان هوائی مشایعت شد .

درآنجا قطعات پولیس وژاندارم با سلاح کامل در صف جنازهٔ سید را احترام نمودند .

جنازهٔ سید بوسیله طیاره جانب بصره پرواز نمود که ابایی سید درآنجا اقامت داشت ،

ازیک هفته انتظار می‌کشید تا از آن یار قدیم و مصلح عظیم پذیرائی نماید .

اشخاص ذیل در هیئت استقبال عضویت داشتند .

معاون والی .

وزیرمعارف منطقه‌جنوب .

مدیر پولیس .

مدیراوقاف منطقه .

پرچم افغانستان وتاجهای گل تابوت را پوشیده بود.
ساکنان پایتخت عراق وافغانان مقیم بغداد وجم غفیری از علما ووجوه وارباب مناصب در انتظار موکب خجسته وی بودند وبرهمدگر سبقت می جستند که خودرا بجنازه برسانند وپیکر کسی را که روزی رایت نهضت اسلام برشانه اش بود بدوش کشند .
قطعات پولیس مجهز با اسلحهٔ آن عصر مراسم احترام را بجا آوردند .
جنازه از ایستگاه تا باب الشیخ به موتر مخصوص که از طرف هیئت استقبال تهیه شده بود انتقال داده شد .
هزاران تن تا باب الشیخ موترحامل جنازه را بدرقه نمودند ، وآن را در کنار تربت مبارك غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی در داخل گنبد نهادند .
بامداد ۲۹ ذی الحجه ۱۳٦۳ ، ساعت وداع را رادیوی بغداد اعلان کرد .
درآن روز باران بشدت می بارید ، گوئی بغداد بجنبش افتاده بود علما ، وزرا ، بزرگان، جریده نگاران ، خامه گذاران، دانشجویان مدارس سرتاسر خیابان ها را تا باب الشیخ فراگرفتند .
جریدهٔ ندای عراق درآن روز نوشت :
این اجتماع بی مثال پیرامون جنازهٔ سید افغان ساختگی نیست ورنگ مجاملهٔ دیپلوماسی ندارد .
این اجتماع ازتمنیات صادق مردم نمایندگی میکند ،
تا ازمردی احترام نمایند که ارشادات وی عراق وهمه ملل اسلام وشرق را برانگیخته وبیدار کرده است .
نماز جنازهٔ سید بامامت عالم بزرگ و روحانی بغداد سید قاسم قیسی اداشد .
درمیان هزاران نمازگزار نقیب اشراف وقاضی بغداد وچندین عالم دیگر ووزرا وسفرای ممالک اسلامی دیده می شدند .

در شرق عربی و اسلامی انجام داده، عظمت را برای عظمت و عبقریت را برای عبقریت تجلیل مینمائیم. بدون شک افغانی بزرگ نابغه و عبقری بود.

او نیم قرن پیش از دنیا چشم پوشید ولی نام او بر سرزبانها است و آثار او زنده، و تاثیر بزرگ آن هنوز در اذهان رسوخ دارد و امروز مظاهر این استقبال و بزرگداشت ما از وی گواهی است گویا و دلیلی است روشن و بجا.

او در جای دیگر سخنرانی خود می گوید:

بجا خواهد بود که ما درضمن این بزرگداشت و احیای آثار افغانی باین سخن او گوش دهیم.

«با تمرکز فکر و اندیشه و نگاه بشرق و ساکنان آن، افغانها پیش چشمم مجسم شدند و این اولین سرزمینی است که خاک بدن مرا لمس کرده، بعد ا سرزمین هند جائی است که عقل من در آن بروشنی گرائیده است، سپس ایران بحکم همسایگی و روابط، همچنان در جزیرة العرب و حجاز بحیث منزلگاه وحی و یمن و توابع آن و بعد نجد و عراق، بغداد با هارون و مأمون آن، شام باد اهیان اموی آن، اندلس با کاخ الحمرای آن و بالاخره در هرگوشه و کنار کشور های اسلامی با امور آنان در شرق و عرب من دستگاه دماغ خود را وقف تشخیص مرض و داروی آن نمودم و برای از بین بردن بسیاری تفرقه و تشتت فکری مردم آن تلاش کردم، مرد میکه در مورد اختلاف هرنوع اتحاد داشتند و در مورد اتحاد هر نوع اختلاف کوشیدم ایشانرا متحد سازم و از خطر بر حذر».

شیخ جلال حنفی بوکالت رجال دین در سخنرانی خود اظهار داشت

سلام برتو ای تابوت پر جاه و جلال!

تو یادگار آن روح عالی و ایمان شکست ناپذیر هستی که با انواع محنت و خستگی مواجه شدی و در راه آزادی، حق و اسلام مصائبی را تحمل نمودی که کوهها از برداشت آن عاجزاست، آنهم در فرصتیکه طرفداران حق و حقیقت جنایتکاران تلقی میشدند بلند کردن ندای

جنازه در بصره از طرف ساکنان شهر،علما،بزرگان ، جوانان واهل معارف استقبال گردید ،
ودر مسجد جامع (مقام) که در عشار واقع است یک ساعت توقف نمود .
شب دعوت طعامی بافتخار موکب سید در هوتل شط العرب برگزار شد .
ساغلی عبدالرحمن و زیر مختار افغانستان درترکیه بغداد، بصره وتا کابل موکب سید را همراهی نمود .
موکب حامل جنازهٔ باتشریفات واحترام کامل تامیدان طیاره بصره مشایعت شد .
شب درمیان صفوف سربازان عراق تا صبح توقف نمودوصباح آنروز باطیاره عازم وطن عزیز گردید .
خلاصه‌ئی ازخطابه‌های که روزاحتفال مقدم جنازهٔ سید قرائت شد ؛

ازخطابه حامد مصطفی مدرس فاکولتهٔ حقوق«چهل و هفت سال میگذردکه سیدجمال‌الدین درمرکزخلافت اسلامی‌خفته .
وی‌امروز برآنست که استخوان هایش بوطنش انتقال داده ،در سرزمینی‌که از آن‌پدید‌آمده درآن‌باز می‌گردد»

مدیرتدریسات ثانوی‌وزارت معارف‌عراق تحت عنوان« پیشوی اصلاحات»گفت :استقبال ما از تابوت افغانی فقید در حقیقت یک وظیفه مقدس‌ما است زیراما برای اینکه افغانی‌پرچمدار نهضت نوین درشرق ،انگیزندهٔ روحیه‌بیداری ،پیشوای‌اصلاحات دینی‌واجتماعی وطرفدار سرسخت شکستن قیود جهالت بود ، در برابر او مدیون میباشیم‌وما باید بروحیه وفاداری و ادای واجب بزرگواری او اعتراف‌نمائیم‌و بالاقل شمه‌ئی‌ازحقوق او را رسیدگی کنیم ما با این بزرگداشت خود باقطع نظرازخدمات وکارنامه‌های افغانی که

که دهمیت مردم را برای این انقلاب و هرجنبش که تاروزگار، صورت میگیرد آماده گردانیده است .

ادیب روشندل نابینا محمد مهدی بصیر استاد ادب عربی در دارالمعلمین عالی بعد از اشاره بمظالم سلطان عبدالحمید و شرح استقامت سید دربرابر آن این کلمات را درضمن خطابه خود گفت :

روزی درین شهر بود که سری پاشا والی بغداد بپاس خاطر مولای خود مقام علمی و حقوق مهمان نوازی را در روزهای اقامت سید در بغداد فراموش کرده بود گردش زمان سلطان عبدالحمید را بیاد فراموشی سپرد از آنهمه کروفر و جبروت جز نام زشتی باقی نماند اما تابوت سید اینک سالها پس از مرگ درهمان شهر باچه تجلیل و احترام ، شکوه و جلال استقبال میگردد این است نصرت حق و هزیمت باطل که صابران را بپاداش صبر و ثبات شان نایل میگردانند .

شاعر نامور عرب صاحب جریده « الرأی العام » استاد بزرگ محمد مهدی جواهری به نمایندگی ادبای عراق درضمن یک قصیدهٔ غراء چنین انشاد نمود :

اگر میشد که ماتم مرده را زنده گرداند و مادر پسر مرده را فرزندش بازرساند ،

شرق در مرگ تو جامهٔ ماتم می پوشید ای ستاره آرامیده برخیز !

آسمان شرف و بزرگی را بنور خود روشن تر گردان استاد عبدالجبار شامی مدیر مجله « الرابطة البغدادیة » درضمن مقاله مشبع راجع بعلاقه و عشق سید بشرق چنین اظهار نمود :

آزادی موجب مرگ و خدمت باسلام بیرون شدن از دین و سیر بود.

خوشا بحال نوای روح کوه آسا در ثبات و مثالی در اراده و صراحت.

استاد حنفی علاوه میکند :

او مردی بود از ملت افغان که در ایام جهالت و آوان انتشار بیسوادی بمهاجرت پرداخت و با اعلان حقوق رعایا و افراد و نشر دعوت حق آزادی و اصلاحات یاوه سرایان را خاموش کرد و در هر سرزمین شعله حس فعالیت و غیرت را برافروخت. او معجزه ئی بود از معجزات اسلام و افتخاری از افتخارات افغان.

استاد احمد زکی رئیس تبلیغات عراق و رئیس هیائت پذیرائی تابوت سید چنین گفت بد افغانستان سرزمین است زیبا ، مجمد مردانگی وشهامت و افغان ملتی است دلیر و سلحشور و برخوردار از عالیترین سرایای انسانی که در بنیان گذاری مدنیت شرق نقش بارز دارد و برای احیای مفاخر باستانی خود پیوسته در تلاش است.

سید محمد جمال الدین افغانی یکی از فرزندان نامور این سرزمین و مصلحی است توانا و سید صحیح النسب بالاجماع.

وی روزگاری پیشوری اصلاحات شرق بود که در بن راه با تحمل شدایدو آوارگی ها و رنجهای فراوان داروندار خود را ترک گفته است نویسنده وادیب نامور مصر استاد ابراهیم عبد القادر مازنی که خوشبختانه درین وقت مهمان دولت عراق بود واز فرط اشتیاق باحتفال تابوت سید اشتراک ورزیده بود ، درضمن خطابۀ خود باین نکته اشاره نمود سید قبل از انقلاب معروف عرابی بمصر وارد شده و او است

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

Pamphlets and Articles
on
Sayyed Jamal-ud-din al-Afghani
1838 - 97

Compiled

by

H. R. Jadir



PUBLISHER : BAIHAGI
KABUL 1977

باهتمام:
عبدالباقی هبا

مطبعهٔ دولتی

بیهقی کتاب خپرولو موسسه

حوت ۱۳۵۵

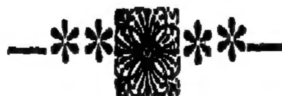
افغانی در بستر مرگ دنیا را میده خواست از سرزمین های عبور کند که روزگاری در تلاش علاج بیماری اجتماعی مردم آن می تپید . قسمی از نظر استاد خالد در وکیل دعوی :

نیم قرن قبل یک مشت اعصاب حساس از افغانستان از راه هند وارد عراق شد .

دارای این دستگاه اعصاب مردی بود گندم گون، دلیر و فولاد پی .

از مظاهر زندگی جز دو نگاه درخشنده چیزی نداشت .

امروز می شنویم که آن مشت اعصاب طاهر از سرزمین عراق عبور مینماید ، اما نه با پای خودش بلکه بر دوش روشنگران و جوانان که با دلهای مشتاق آنرا مشایعت میکردند و با دیدگان اشک آلود وداع می گفتند .



بمناسبت مجلس بزرگداشت سید جمال الدین افغانی

هشتاد سال پس از وفات وی

کابل ۱۳۵۵ ش

کتبیکه باین مناسبت نشر گردیده است:

الف ـ نشرات بیهقی:

۱ـ سید جمال الدین افغانی · (ترجمه از عربی ـ عبدالله سمندر) عروة الوثقی

۲ـ سید جمال الدین افغانی · گزیده آثار (باهتمام دکتور سید مخدوم رهین)

۳ـ پوهاند عبدالحی حبیبی نسب و زادگاه سید جمال الدین

٤ـ سید قاسم رشتیا سید جمال الدین و افغانستان ·

٥ـ محمد عثمان صدقی سید جمال الدین پیشوی انقلاب شرق

٦ـ دکتور عبدالحکیم طبیبی تلاشهای سیاسی سید جمال الدین

۷ـ محمود ابوریه ندای سید جمال الدین (مترجم از عربی ـ نثار)

۸ـ رساله‌ها و مقالات دربارهٔ سید جمال الدین (باهتمام و تدوین حبیب الرحمن جدیر)

۹ـ سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان (باهتمام صدیق رهپو) .

۱۰ـ محمود طرزی مقالات (باهتمام دکتور روان فرهادی)

ب ـ دیگر نشرات:

۱۱ـ سید جمال الدین افغانی، عروة الوثقی (ترجمهٔ پشتو از قاضی عبدالله)

۱۲ـ سعید افغانی: سید جمال الدین افغان شرق نابغه .

۱۳ـ شماره خاص مجله افغانستان انجمن تاریخ حاوی ترجمه اثر فوق پوهاند حبیبی

١٤ـ شماره خاص مجله عرفان

۱٥ـ سید جمال الدین افغانی در مطبوعات جهان (پوهنتون)

١٦ـ انتقال تابوت سید (پوهنتون)